

فقه نگاری

متن پیاده شده درسهای خارج

حضرت آیت الله العظمی سید صادق حسینی شیرازی مد ظله

خمس

جزء ششم

جلد ۱۷

محرر: سید هاشم خاتمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله ربّ العالمين والصلاة على سيّدنا ونبينا محمّد وعلى آله الطيّبين
الطاهرين واللعنة على أعدائهم أجمعين.

جلسه ۲۳۱

۲ جمادی الأول ۱۴۲۷

صحبت این بود که اگر شخص کمتر از شأش مصرف کرد آن مقداری که کمتر مصرف کرده و صرف نکرده آیا باید خمسش را بدهد یا نه؟ مرحوم صاحب عروه فرمودند: بله باید خمسش را بدهد. اگر شأش این بود که در سال ۱۰۰۰ دینار مصرف کرد و به خودش فشار آورد کمتر مصرف کرد، این ۲۰۰ دینار که سر سال مانده خمس دارد. این فرمایش صاحب عروه ایضاً فرمایش از قبل این مطرح است هر چند که یک روایت خاص ندارد. از شیخ طوسی من ندیدم، اما از ابن ادریس به بعد این را متعرض شده‌اند. کسانی که موافق با صاحب عروه فتوی داده‌اند و فرموده‌اند این اضافه سر سال خمس دارد، ابن ادریس در سرائر ج ۱ صفحه ۴۸۸ نقل اجماع کرده، کذلک علامه در کتب متعدده‌شان، تذکره ج ۵ ص ۴۲۰ نقل اجماع کرده‌اند که خمس دارد. منتهی ایضاً، و قواعد ج ۱ ص ۳۶۳ فرموده‌اند. فرزند علامه فخر الدین در ایضاح الفوائد ج ۱ ص ۲۱۷ گفته‌اند: خمس دارد. مرحوم شیخ انصاری در کتاب خمس یا میل یا قول به خمس دارند. چون ترجیح می‌دهند جانب

خمس را ص ۹۸، و هکذا معظم بعدی‌های صاحب عروه، آن‌ها هم بر متن ساکت شده و قبول کرده‌اند. مرحوم والد، آسید عبدالهادی، اخوی، کاشف الغطاء، آل یاسین، آسید ابو الحسن، خوانساریان، آقای حجت، آقای نائینی، حائری و دیگران گفته‌اند خمس دارد. این قول اول.

قول دوم جمهره‌ای از فقهاء گفته‌اند خمس ندارد. فرض کنید که متعارف است در حد شأش که در سال ۱۰۰۰ دینار خرج کند، اول سال ۱۰۰۰ دینار از سودش کنار می‌گذارد برای مؤونه زندگی، این ۱۰۰۰ دینار خمس ندارد چه همه را مصرف کند و چه همه را مصرف نکند. این قول دوم را جماعتی قائل شده‌اند مثل رساله صاحب جواهر مجمع المسائل، مسأله ۱۵۸۹، اینطور فرموده: ولو شقّ علی نفسه و صرف اقل من شأنه فلا خمس علی مقدار الزائد، وإن كان الأحوط الخمس فی الزائد. وهکذا مجمع المسائل و صراط النجاة میرزا و شیخ. مجمع المسائل ص ۳۱۶ و محشین هم هیچیک حاشیه نکرده‌اند مگر سه نفر که فلا خمس علی المقدار الزائد که فتوی است بعد فرموده‌اند وإن كان الأحوط، استحبابی است فرموده‌اند: لا یترک، فتوی را تبدیل به احتیاط کرده‌اند. یکی مرحوم میرزای بزرگ یکی آسید محمد کاظم که در اینجا فتوی داده‌اند در عروه که خمس ندارد، در عروه فتوی داده‌اند که خمس دارد. آنجا فتوی داده بودند که خمس ندارد، ایشان فرموده‌اند: نه، احتیاط وجوبی این است که خمس بدهد. و آقای قمی هم همینطور حاشیه کرده‌اند.

این قول که در رساله‌های عملیه ذکر شده، لو قطر علی نفسه زائد خمس ندارد. این قول را عده‌ای قبل همین را فرموده‌اند، من جمله شهیدین در بیان و دروس و روضه گفته‌اند خمس ندارد. شهید اول در بیان ص ۲۱۹ چاپ قدیم، در دروس ج ۱ ص ۲۵۸، شهید ثانی در روضه و شرح لمعه ج ۲ ص ۷۶، ابن

فهد در رسائل عشر ص ۱۸۳ و ۳۶۱، شیخ انصاری اینطور فرموده‌اند: در کتاب خمس ص ۷۶، واستظهر فی المناهل (فرزند صاحب ریاض، آسید محمد مجاهد) عدم الخلاف فيه (که خمس ندارد با اینکه قبل از ایشان ابن ادريس فرموده بودند خمس دارد. ایشان در تنبیه ۲۰ از خمس ارباح در مناهل بعد از نقل کلام شهید اول در دروس و بیان که خمس ندارد، شیخ انصاری نقل کرده‌اند که صاحب مناهل فرموده‌اند: وهو جید (که خمس ندارد) لظهور الاتفاق علیه (اجماع). جماعتی هم گفته‌اند نمی‌دانیم و مسأله برای ما روشن نیست. منهم محقق اردبیلی در مجمع الفائده و البرهان ج ۴ ص ۳۱۸. منهم مرحوم آقا جمال خوانساری در حاشیه شرح لمعه چاپ قدیم ج ۱ ص ۳۱۴. این دو بزرگوار هم تأمل کرده‌اند و گفته‌اند ما تا بحال به جایی نرسیده‌ایم که خمس دارد یا ندارد در تقطیر. جماعتی هم مثل بعضی مسائل دیگر یک جا گفته‌اند خمس دارد و گاهی فتوی داده‌اند خمس ندارد مثل علامه گاهی فتوی داده‌اند خمس دارد و گاهی فتوی داده‌اند خمس ندارد. مثلاً در آن کتاب‌هایی که فرموده‌اند خمس ندارد از علامه نقل می‌شود که در آن دو کتاب گفته‌اند خمس دارد، در قواعد فرموده‌اند خمس ندارد. محقق کرکی گاهی گفته‌اند خمس دارد و گاهی گفته‌اند خمس ندارد. در جامع المقاصد ج ۳ ص ۵۳ چاپ‌های جدید فرموده‌اند، خمس دارد. در حاشیه شرائع و ارشاد و محقق کرکی فرموده‌اند خمس ندارد و منهم اعلام ثلاثه نائینی، عراقی و حائری، حاشیه دارند هم بر عروه و هم بر رساله مجدد و هم رساله شیخ و صاحب جواهر که توی آن رساله‌ها گفته‌اند خمس ندارد حاشیه نکرده‌اند، عروه هم فرموده خمس ندارد حاشیه نکرده‌اند.

شهید ثانی علی دفته و تحقیقه دو عبارت از ایشان در شرح لمعه

می خوانم در مسأله گرچه ملاک یکی است. در روضه شرح لمعه ج ۲ ص ۷۶ چاپ ده جلدی فرموده است: *ويعتبر في وجوب الخمس في الأرباح اخراج مؤونته مقتصداً فإن اسرف حُساب عليه وإن قَطَّرَ حُساب له ما نقص*. شبیه این مسأله که هیچکدام دلیل خاص ندارد در باب مضاربه مسأله‌ای هست که از اشباه و نظائر می شود برداشت کرد و آن این است که زید به عمرو پول می دهد که با پول کار کند که نصف سود تقسیم شود. عمرو که با پول کار می کند که اسمش عامل است. فقهاء مطرح کرده اند و شهید در لمعه مطرح کرده، این عامل بخاطر تجارت سفر می کند در سفر خرج دارد، خرج سفر را عامل حق دارد اگر شرط خاصی بین طرفین نشود، در سفر چگونه باید صرف کند؟ می گویند در حد اقتصاد باید خرج کند، نه اسراف کند، زیادی خرج کند و نه تقطیر کند. اگر اسراف کرد، حق ندارد از مال مضاربه بردارد و اگر تقطیر کرد حق ندارد بردارد، هر دو یک عنوان واحد است. در مضاربه ج ۴ ص ۲۱۴، شرح لمعه فرموده: *وينفق (عامل) في السفر كمال نفقته ويراعي فيها ما يليق به عادة مقتصداً فإن اسرف حُساب عليه وإن قَطَّرَ لم يحسب له*، با اینکه نفقه و مؤونه دو لفظ به یک معنا هستند. در باب خمس هم مکرر فقهاء تعبیر کرده اند به نفقه یعنی خرج را این شخص حق دارد بنحو اقتصاد صرف کند از مال مضاربه بردارد، اگر کمتر مصرف کرد و به خودش فشار آورد، خرج کند خرج سفرش ۱۰۰ دینار است بخودش فشار آورد، ۸۰ دینار خرج کرد آیا ۲۰ دینار دیگر را می تواند در جیبش بگذارد؟ نه.

پس اگر مراد از مؤونه در خمس، نفقه در باب مضاربه که هیچیک دلیل خاص ندارد اگر مراد فعلیت است، *المؤونة الفعلية و نفقة الفعلية*، این آن چیزی که تقطیر کرد می تواند اضافه اش را بردارد در هر دو جا، اگر مراد *المؤونة* آنکه

شأنش است که قول دوم مسأله بود، باید در هر دو جا حقی داشته باشد که بردارد. چطور در خمس، الخمس بعد المؤونة یعنی المؤونة التي هي شأنه ولو لم يصرف، در باب مضاربه نفقه یعنی النفقة التي يصرفها ولو اقل من شأنه، ملاکش چیست؟ ملاک دلیل خاص نداریم.

عمده خلاف در یک نقطه است که این اعظم در آن اختلاف کرده‌اند و آن این است که شارع که فرمود الخمس بعد المؤونة یعنی اول یا وسط سال ببیند مؤونه متعارف سال شما چقدر است، آن را کنار بگذارید خمس ندارد، خرج بکنید یا نکنید. آیا این است معنایش یا اینکه المؤونة یعنی ما مصرف که اگر صرف نکرد باید خمسس را بدهد. پس کسانی که مثل رسائل الثلاث و قبلی‌ها و بعدی‌ها، یک عده‌ای فرمودند اگر تقطیر کرد، اضافه خمس ندارد گفته‌اند مؤونه یعنی اگر در حد شأنش این قدر هست چه مصرف کند یا نکند. مؤونه یعنی مؤونه شأنه ولو مصرف نکند. آقایانی مثل صاحب عروه و ابن ادریس و دیگران و معظم معلقین که فرموده‌اند خمس دارند گفته‌اند مؤونه یعنی ما مصرف، اگر صرف نکرد خمس دارد. یک تکه از عبارت شیخ را می‌خوانم گرچه در کتاب خمس برخلاف رساله علمیه‌شان میل یا استظهار کرده‌اند که خمس دارد زائد بر تقطیر. در کتاب خمس ص ۷۷، ۷۸، ان المستثنی هي المؤونة المتعارفة، فالخمس انما يتعلق بما اداها فمن ربح ألفاً ومؤونته خمسمائة (مؤونه متعارفش) فلم يتعلق الخمس الا بنصف الألف، سواء صرف النصف أو انقص منه أو ازيد منه. پس الخمس بعد المؤونة یعنی المؤونة المتعارفة یعنی الشأن چه فعلیت داشته باشد یا نه؟ بعد در صفحه بعد فرموده‌اند: الظاهر من المؤونة في الأخبار ما انفقها فعلاً في حوائجه فمعنى قولهم في فتاويهم ومعاهد اجماعهم يجب الخمس فيما يفضل عن مؤونة سنته على الاقتصاد ما يبقى بعد صرف ما صرف في

حوائج لا ما ادى مقدار المؤونة المتعارفة (چقدر صرف کرد، هر چقدر که ماند باید خمس دهد ولو در صرف به خودش فشار آورده بود). فالمؤونة هنا نظير مؤونة التحصيل في الكنز والمعدن ونحوهما فكما ان العبرة فيها (کسی که معدن و گنج استخراج می کند، آنقدر که مؤونه بود استثناء می کند خمس بقیه را می دهد. گفته اند چطور در آنجا مؤونه را می گوئیم، مؤونه فعلیه نه مؤونه متعارفه ولو صرف نکرده باشد، اینجا هم همین است) ربما يصرفه فعلاً فكذا هنا (همانطور که در آن جاها می گوئید مؤونه تحصیل کنز و معدن، آنی است که فعلاً خرج می کند اینجا هم می گوئیم آنکه خرج می کند فعلاً. پس اگر بخودش فشار آورد و کم خرج کرد، آن اضافه که اگر خرج می کرد شأنش بود، اضافه اش خمس دارد. این فرمایش بزرگان از دو طرف. ما هستیم و ادله و عمده اش همین روایات الخمس بعد المؤونه می گوید. از اول تا آخر فقه بنای فقه و اصول در مختلف موارد مختلف فقهاء حتی آنهائی که در اینجا فرموده اند زائد بر تقطیر خمس ندارد این است که هر لفظی می گویند ظهور عقلائی دارد در فعلیت اگر کسی یک لفظ گفت ظهور در فعلیت دارد. اگر مولی به عبد گفت برو نان بخرد و رفت آرد آورد. می گویند من نان خواستم، می گوید همین است که نان می شود. این عبد یا نمی فهمد ظاهر کلام مولی را و یا در این کار متعمد است. چرا؟ چون نان یعنی نان فعلی. فقهاء در بول می گویند بخار بول نجس نیست چون فعلاً بول نیست، بول بوده ولی الآن نیست بخار نجس، نجس نیست از کجا می آورند؟ دلیل خاص که ندارد، تمامش مبتنی بر یک مطلب است و آن این است که الفاظ ظهور در معنای فعلی دارد مگر اینکه قرینه بر خلافش داشته باشیم. مثلاً فائده موضوع خمس است، حالا اگر کسی فائده تقدیریه دارد نه فائده فعلیه، یک میلیون دارد که اگر

با آن خرید و فروش کند ۱۰۰ هزار کار می‌کند اما کار نکرد آیا می‌گوئید باید خمس ۱۰۰ هزار را بدهد؟ می‌گویند: نه. چرا؟ چون فائده فعلیت پیدا نکرد. در باب تغییر می‌گویند تغییر تقدیری بدر نمی‌خورد در دو آب گُر هر دو، دو لیوان خون ریخته شد، یکی تویش موارد شیمیائی بود و تغییر حسّی پیدا نکرد و تغییر فعلیت پیدا نکرد، یکی دیگر رنگی شد، مشهور می‌گویند آنکه تغییر پیدا کرد نجس است و آنکه پیدا نکرد نجس نیست ولو سبب عدم تغییر تقدیری هست، یعنی اگر مواد شیمیائی نبود تغییر می‌کرد.

در باب زکات گوسفند صائمه زکات دارد ولی چوپان تنبلی می‌کند و نمی‌برد که اگر می‌برد صائمه بود و زکات داشت خودش علف می‌خرد به آن‌ها می‌دهد آیا می‌گوئید زکات دارد چون صائمه تقدیریه است؟ یا باید سوم فعلیت داشته باشد، این فعلیت از کجا آمده است. از اول کتاب طهارت تا آخر فقه کلمه فعلیت یا به این لفظ یا معنا، کلمه تقدیری فائده ندارد زیاد هست خصوصاً متأخرین، از کجا آمده؟ اینکه ظاهر هر لفظی فعلیت است. اگر فعلیت پیدا نکرد فائده ندارد. اگر زید ۱۰ بار گفت می‌خواهم وصیت کنم ولی نکرد و مُرد آیا از ورثه می‌گیریم و به وصیت عمل می‌کنیم؟ اگر در تمام این‌ها بدون دلیل خاص می‌گوئیم فعلیت شرط است در مؤونه هم می‌گوئیم فعلیت شرط است. مؤونه آن است که صرف کند نه آنکه کنار گذاشت که صرف کند و اگر صرف نکرد به هر دلیلی خمس دارد چون فائده فعلیه است.

جلسه ۲۳۲

۳ جمادی الثانی ۱۴۲۷

مرحوم صاحب عروه فرمودند در دنباله مسأله کما أنه لو تبرع بها (مؤونه) متبرع لا یستثنی له مقدارها علی الأحوط بل لا یخلو عن قوة. اگر تقطیر نکرد ولی بی نیاز شد چون کسی به او گفت غذایت با من، این هم پولهای غذا را کنار گذاشت و یا گفت لباست را من می‌دهم و پولهای لباس را کنار گذاشت، آیا پولهای غذا و لباسی که کنار گذاشته سر سال خمس دارد یا نه؟ صاحب عروه در قبل که تقطیر کرد فتوی دادند که خمس دارد پولی که سر سال می‌ماند، در اینجا ابتداء احتیاط وجوبی فرمودند بعد یک پله بالاتر رفتند و بل اضرابیه را استفاده کردند و فرمودند: خالی از قوت نیست و فتوای کمرنگ، که ایشان یک نوع تردد دارند، می‌خواهند فرق بگذارند بین اینکه شخص نیاز دارد و به خودش فشار می‌آورد و کم مصرف می‌کند، اضافه خمس دارد و فتوی هم دادند اما اگر بی‌نیاز بود و این پول تا سر سال ماند یک شبه ترددی دارند در اینکه خمس دارد یا نه؟ گرچه احتیاط وجوبی کرده‌اند و فرمودند: لا یخلو من قوة. مرحوم شیخ انصاری عکس این فرموده‌اند، فرموده‌اند در جائی که

اگر ما بگوئیم کسی که به خودش فشار می‌آورد و کم مصرف می‌کند، این اضافه سر سال بگوئیم خمس ندارد باید بی‌نیاز است بگوئیم خمس دارد. صاحب عروه آنجا فتوی دادند و اینجا لا یخلو من قوه فرمودند. مرحوم شیخ می‌فرماید: *ویحتمل عدمه* (کتاب خمس ص ۹۹). *احتساب مقابل التبرع ولو علی القول باحتساب التقطیر، فإنَّ الشخص إذا اُضیف فی جمیع اللیالی فلا یحتاج الی العشاء حتی یؤد من المؤونة بخلاف ما لو ترک التعشی ونام جائعاً.* ایشان برخلاف ماتن که در مورد تقطیر فتوی داده‌اند که خمس دارد اضافه و در مورد بی‌نیاز فرمودند: *احوط لا یخلو من قوه، تبرع را اقوی حساب کردند.* ملاک چیست؟ ملاک اگر بنا شد مؤونه یعنی مؤونه فعلیه یعنی آنچه صرف شد هر چه که صرف نشد و فعلیت پیدا نکرد مؤونه و ماند سر سال خمس دارد. حالا سبب این عدم فعلیت، بی‌نیازی یا تقطیر باشد. اگر بنا شد موضوع سقوط خمس عدم المؤونه باشد یعنی عدم صرف و فعلیت المؤونه که گذشت، اگر این باشد یعنی سودی که شخص بدست می‌آورد $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است، آنچه در اثناء سال صرف شد و مؤونه فعلیه شد خمس ساقط می‌شود آنچه که صرف مؤونه فعلیه نشد آن خمسی که آمد و متعلق شد ساقط نمی‌شود و سر سال واجب می‌شود، حالا سبب اینکه این صرف نشد گاهی به این است که متبرع دارد و گاهی به این است که به خودش فشار آورده و گاهی بخاطر این است که نه فشار دنیوی آورده آدم زاهدی است کم می‌خورد و ارزان می‌خورد و غیر خوش‌مزه می‌خورد آن پولی که ماند خمس دارد. این‌ها اسباب مختلفه این است که صرف مؤونه نشد، الخمس بعد المؤونه یعنی لا خمس، آنکه استثناء است و خمس ندارد المؤونه است یعنی المؤونه الفعلیه، حالا اگر مؤونه فعلیه نشد هر چه که سببش باشد. بنابراین فرقی نمی‌کند چه تبرع و چه تقطیر، نه این از آن

اقواتر و نه آن از این اقواتر، همین که صرف نشد و ماند برای سر سال به هر علتی که باشد فرقی نمی‌کند.

به نظر می‌رسد که قاعده‌اش این است در مثل فتوای مرحوم صاحب عروه علی الأحوط لازم ندارد انسان بگوید و کذا مثل تقطیر می‌ماند لو تبرع بها متبرع و کذا مصادیق دیگرش. لذا جماعتی از فقهاء مثل مرحوم والد این "بل لا یخلو عن قوة" را فرموده‌اند: بل هو الأقوی، این هم مثل آن است. اگر ملاک مؤونه فعلیه شد چه فرقی می‌کند، سببش هر چه که باشد.

اینجا چند تا تتمه هست که خوب است متعرض شوم:

۱- تقطیر باید خمس داشته باشد فرقی نمی‌کند اختیاری، اضطراری یا اکراهی باشد اختیاری یا سببش زهد یا تنگ نظری، دنیائی، آخرتی یا خود نمائی یا از نظر می‌ترسد. یا مریض است و نمی‌تواند غذاهای چرب و شیرین بخورد و یا ظالمی کسی او را اکراه کرد که اگر این خانه‌ای که اگر ساختی و خانه من تحت الشعاع درآمد و اکراهاً خانه عادی درست کرد آن بقیه پول‌ها خمس دارد. یا تقطیر حرام بود، قسم خورده بود که فلان غذای حلال را بخورد اما حنث قسم کرد و آن غذا را نخورد و پولش ماند و یا قسم خورد با هواپیما برود ولی نرفت و پولش ماند، این خمس دارد. این نه برای این است که ما در ادله کلمه تقطیر داریم می‌خواهیم به اطلاق تقطیر تمسک کنیم، این عبارت جماعتی از فقهاءست بلکه ما در ادله داریم فائده‌ای که مؤونه فعلیه نشود، خمس دارد مؤونه استثناء بود ظهور در فعلیت داشت، پس اگر مؤونه به مرحله فعلیت نرسید خمس واجب است و اگر مؤونه فعلیه نشد اقسام مختلف دارد که یا به حرام یا واجب یا مستحب و یا مکروه و مباح مؤونه فعلیه نمی‌شود. پس لا فرق لاطلاق التقطیر بل لعدم مصادیقیه مؤونه فعلیه.

۲- تقطیر بالنسبة به افراد فرق می‌کند. تقطیر یعنی کمتر از شأن مصرف کردن، مریض با سالم فرق می‌کند. مریض سالیانه پول‌های زیادی صرف می‌کند اما اگر تقطیر کرد و خرج دوا نکرد و واجب بود و خطر داشت و بخاطر مصرف نکردن دواها مُرد، اینکه مصرف نشد، سر سال خمس دارد. بالتیجه تقطیر نسبت به افراد فرق می‌کند. ممکن است یک غذا ۵ هزار تومانی نسبت به شخصی تقطیر باشد نسبت به دیگری کمتر از شأن و نسبت به سوم اسراف باشد و بیش از شأن باشد. بالنسبة به حضر، سفر، زمان و مکان فرق می‌کند. پس یک ملاک خاص ندارد که بگوئیم تقطیر یعنی چه، گذشته از اینکه ما دنبال کلمه تقطیر نباید باشیم چون در ادله تقطیر نداریم و به عرف مربوط است، فرمودند: **الخمس بعد المؤونة** که شارع برایش معنای خاصی نکرده یعنی **بعد المؤونة** را معنای خاص نکرده، آنچه که عند العرف مؤونه است. مؤونه از چیزی است که نسبت به آدم‌ها فرق می‌کند.

در این زمینه راجع به تقطیر چند روایت هست که این موجب تحدید نیست (وسائل ج ۱۵ ص ۲۶۰، باب ۲۶ ح ۱) **قيل لأبي عبد الله عليه السلام: فما الاقطار؟ قال عليه السلام: أكل الخبز والملح وأنت تقدر على غيره، قلت: فما القصد؟ قال عليه السلام: الخبز واللحم واللبن والخل والسمن مرة هذا ومرة هذا.** این روایات غالباً سند ندارد، بر فرض که سندش تام باشد که نیست عقد السلب ندارد در مقام تحدید و ظهور دارد که حضرت دارند مثال می‌زنند. ممکن است که شخصی باشد که همین خبز و لحم و خل و سمن برایش کم باشد و کمتر از شأنش باشد و تقطیر باشد. یا ممکن است کسی زاهد است این شأنش نیست که بیش از خبز و ملح بخورد. پس بالنسبة به افراد فرق می‌کند گرچه تقطیر صدق بکند یا نکند، ما دنبال تقطیر نیستیم، دنبال این هستیم که صرف مؤونه نشود خمس دارد.

۳- اگر تقطیر حرام کرد، دیه به گردنش آمد پول هم داشت و نداد که اگر می داد در اثناء سال، سر سال نداشت و خمس نمی داد. حالا تصادف کرد، کشته و فرار کرده و دیه را نداده، حالا هم پول دارد و می تواند دیه را بدهد، نمی دهد، آیا این پول سر سال خمس دارد؟ بله، ولو کار حرام کرده، چرا؟ چون ما دنبال حلال و حرام این جهت نیستیم، دنبال این هستیم که مؤونه شود ولو سبب مؤونه نشدن حرام باشد. کفاره حج و صوم به گردنش آمد و نداد این پول هائی که برای سر سال می ماند چون فائده، مؤونه هم نشد، خمس دارد. و هکذا اگر شخصی، واجب النفقه را نفقه اش را نداد، این پولی که ماند یا به سر سال خمس دهد.

اما اگر خمس و زکات را نداد و از ۱۰۰۰ دینار فائده باید سر سال ۲۰۰ دینار خمس بدهد و نداد، ۲۰۰ دینار خمس دارد، تقطیر حرام کرد و نداد این خمس آیا خمس دارد؟ و نداد آیا آن $\frac{1}{5}$ خمس دارد؟ نه. چرا؟ چون فائده نیست، و مال ارباب خمس است و مال خودش نیست و غصب است. کسی که دزدی کرده و تا سر سال مانده آیا باید خمسش را بدهد؟ نه. چون فائده خمس دارد و این فائده نیست. پس اگر تقطیر حرام کرد، اگر آن پولی که مانده فائده، آن خمس دارد اما اگر تقطیر حرام فائده نیست این خمس ندارد. بله، اگر این خمس را خورد و عین را مصرف کرد، خمس منتقل به ذمه شد، به گردنش است که سال دوم و سوم، سه تا ۲۰۰ دینار مال قبل را خمس دهد که در عین آمده بوده و عین را اتلاف کرده منتقل به ذمه اش شد، حالا ۶۰۰ دینار دارد، برای افراغ ذمه خودش امسال که ۶۰۰ دینار سود کرده چون خمس مدیون است باید بعنوان خمس بدهد ولی تقطیر در حرام کرد و نداد ماند تا سر سال باید ۶۰۰ دینار را خمس بدهد، چرا؟ چون ۶۰۰ دینار مال خودش

است، خود این مبلغ خمس نیست باید بعنوان خمس بدهد، حکم وضعی ندارد و هکذا در زکات، از عین نداد و قیمت یک گوسفند در ذمه اش آمد سال دیگر پول دارد و سود کرده می تواند قیمت یک گوسفند را بدهد بعنوان زکات اما تقطیر حرام کرد و نداد ماند تا سر سال این قیمت خمس دارد.

جلسه ۲۳۳

II شعبان ۱۴۲۷

مسأله ۶۶: إذا استقرض من ابتداء سنته لمؤننه أو صرف بعض رأس المال فيها قبل حصول الربح يجوز له وضع مقداره من الربح. این مسأله از مسائلی است که برای خیلی‌ها مکرر محل ابتلاء می‌شود. قدر متیقن موضوع مسأله معلوم بشود که محل خلاف است. کسی که سر سال دارد و خمس هم می‌دهد. یکوقت در همان اول محرم که سر سالش است هم سود و ربح دارد و هم مصرف مؤونه دارد بحثی نیست. از سودی که از روز اول محرم گیرش آمد مؤونه‌اش را مصرف می‌کند اگر چیزی از سر سال اضافه ماند، اضافه را خمس می‌دهد نماند، نمی‌دهد. مسأله‌ای که ایشان و خیلی‌ها مطرح کرده‌اند این است که در ماه محرم هیچ سودی نداشت و یا در سه ماه یا ده ماه اول سود نداشت یا ۱۱ ماه اول سود نداشت، ماه ۱۲ سود و ربح پیدا کرد، آیا می‌تواند مصارفی که در مدتی که سود نداشته آن‌ها را از سود بردارد بقیه سود را خمس بدهد؟ فرض کنید در ۱۰ ماه اول یک میلیون قرض کرد خرج مؤونه را یا از پول ارثی که کنار گذاشته داشت که لا خمس فیه برداشت یا پول مخمس سال قبل داشت و

مؤونه‌اش را از این‌ها برداشت. آخر سال که چند میلیون سود کرد آیا می‌تواند این یک میلیونی که قبلاً خرج کرده در اثناء سال از سود بردارد و کم کند و بقیه سود را سر سال خمس دهد یا نه هر چه از ساعتی که سود کرده و بدست آورده، از آن به بعد هر چه که مصرف شد آن از سود کم می‌شود و مؤونه‌ای است که لا خمس فیها، اما مال قبل از حصول سود، نه باید خمس دهد.

صاحب عروه در اینجا فتوی داده‌اند که می‌تواند از سود بعد از صرف، ما صرف را بردارد چه قرض، چه مالی که لا خمس فیه و چه مالی که تعلق به الخمس و خمسش را داده.

اینکه ایشان فرمودند: **أَوْ صَرَفَ بَعْضَ رَأْسِ الْمَالِ**، روی مبنائی است که آیا رأس المال خمس دارد یا نه؟ این بنا بر قولی است که خود صاحب عروه انتخاب کردند آنجا که سرمایه خمس ندارد یعنی از سود ۵ میلیونی که امسال بدست آورده یک ماشین خریده که با آن کار می‌کند تا زندگی را اداره کند، در این مسأله خلاف بود (مسأله ۶۲ عروه) که جماعتی هم گفتند خمس دارد و همانوقت به نظر رسید که قول جماعت دوم درست باشد. ایشان روی مبنای خودشان مثال **أَوْ صَرَفَ بَعْضَ رَأْسِ الْمَالِ** را آورده‌اند. پس اگر از روی سرمایه‌ای که به نظر صاحب عروه خمس ندارد برداشت و مؤونه‌اش را مصرف کرد. این فرمایش صاحب عروه است و غالباً هم آقایان حاشیه نکرده‌اند و با ایشان موافقت کرده‌اند که می‌تواند از سرمایه بعنوان قرض بردارد بعد که سود کرد آن مبلغ را به سرمایه برگرداند و خمس ندهد. کسانی که حاشیه نکرده‌اند من جمله مرحوم حاج شیخ عبدالکریم، آقای بروجردی، میرزای نائینی، آقا ضیاء، کاشف الغطاء، آسید ابوالحسن، مرحوم اخوی، آقای میلانی، آقای سید احمد و سید محمد تقی خوانساری، آقای حجت، حکیم و

عده‌ای دیگر حاشیه نکرده‌اند و فرموده‌اند از سود بعد می‌تواند مصارف قبل را کم کند و خمس آن مقدار را ندهد.

در مجمع الرسائل صاحب جواهر که حاشیه ۸ نفر از اعظام است یکی صاحب عروه، مسأله ۱۶۱۹ می‌فرماید: هرگاه شخصی عین مال خمس داده شده را در طی سال مصرف مؤونه خود کند و در همان سال عوض آن را بدست آورد، باید احتیاطاً خمس آن را بدهد. این احتیاط وجوبی است و اینکه باید این یک میلیون را خمس بدهد هر چند در همان سال مصرف شده است. اما مصرف قبل از حصول ربح بوده است از این هشت اعظام احدی اینجا را حاشیه نکرده‌اند که یکی هم خود مرحوم صاحب عروه هستند. یعنی صاحب عروه در عروه فتوی داده‌اند که خمس ندارد، رساله صاحب جواهر احتیاط وجوبی کرده که خمس دارد و خود صاحب عروه هم حاشیه نکرده‌اند یعنی احتیاطاً را یک استحباباً نکرده‌اند. که احتیاط اگر قبل یا بعدش فتوی برخلافش بود احتیاط استحبابی است ولی اگر فتوی برخلافش قبل یا بعد نبود احتیاط وجوبی است.

رساله مجمع الرسائل میرزای بزرگ آن هم عین همین را دارد گرچه عبارت مقداری فرقی می‌کند، اما این آخرش که باید احتیاطاً خمس آن را بدهد صیغه مسأله طوری دیگر است اما مطلب همین است، آنجا هم آقایانی که بعد از میرزا بزرگ بودند آن‌ها هم حاشیه نکرده و احتیاط وجوبی را پذیرفته‌اند. این از نظر فتاوی.

جماعتی و منهم آسید عبدالهادی شیرازی تفصیل در مسأله قائل شده‌اند و این سه مثالی که عرض کردم گفته‌اند فرق می‌کند. اگر قرض کرده بود و مصرف کرده بود، مقدار قرض را از سود برمی‌دارد خمس ندارد. اما اگر از

پولی که خمس داده شده بوده یا پولی که در آن خمس نیست مثل ارث، از آن مصرف کرده حق ندارد بردارد. مرحوم آسید عبدالهادی و بعضی دیگر صریحاً اینطور تفصیل قائل شده‌اند و فتوی داده‌اند. این اصل مسأله از حیث الأقوال. ابتداء چند مطلب عرض کنم:

۱- گرچه متعرض نشده‌اند باید گفت کسانی که مثل عروه، مرحوم صاحب عروه یک رساله‌ای دارند که چاپ قدیم شده بود و چاپ جدید هم شده بنام سؤال و جواب، در آن رساله صاحب عروه برخلاف عروه فتوی داده‌اند که باید خمس بدهد. طبق رساله‌های قبل از عروه. تمهید و مقدمه اولی این است که قاعده‌اش این است که نظر آقایانی که می‌گویند خمس ندارد به موردی باشد که می‌خواهد جایگزینی کند، اما اگر نمی‌خواهد جایگزین کند. اول سال یک میلیون قرض کرده و خرج کرده و بنا دارد که این قرض را ندهد، یا اینکه یک میلیون ارث نزدش بوده اول سال سود نداشت کل ارث را مصرف کرد، نمی‌خواهد جایگزینش کند و در این مقام نیست یا پول مخمس سال قبل دارد مصرف کرد و بنا ندارد که جایگزین کند. قاعده‌اش این است که بگوئیم فرمایش آقایان ولو مطلق است ولی باید از این موارد منصرف باشد. این فرمایششان گرچه روایت اطلاق دارد، اما برای کسی است که می‌خواهد از این سود جای آن پول بگذارد اما این نمی‌خواهد جای آن پول بگذارد. قرض کرده و خرج کرده و ذمه‌اش هم میلیون آن طرف است، قرض را که بنا ندارد بدهد و بنا دارد که ندهد، آنوقت این یک میلیون هم خمس نداشته باشد، مؤونه‌اش را از حرام تهیه کرده، پول حرام نبوده، ندادن حرام بوده است، نیت ندادن (بنابر قولی که نیت حرام است علی خلاف) آن هم حرام است. پس باید گفت بنابر اینکه این خمس ندارد در جائی است که می‌خواهد جایگزین

کند و غوص آن را بگذارد، اما اگر بنا ندارد عوض آن را بگذارد قاعده‌اش این است که این سود است، ما أفاد الناس من قليل أو كثير، مؤونه‌ای هم نداشته و مؤونه‌اش را از جائی مصرف کرده که نمی‌خواهد از این سود مؤونه را تأمین کند حتی مؤونه گذشته، گرچه جای این است که کسی بگوید آقایان کلماتشان اطلاق دارد و مقتضای اطلاق الخمس بعد المؤمنه، مؤونه که بود اما معلوم نیست که مرادشان این اطلاق باشد و شاید انصراف داشته باشد از این عبارت. یک مقدمه دیگر این است که آن قرض بلا اشکال باید در اثناء سال باشد همانطور که اول مسأله عرض کردم، نه اینکه اگر در ذیحجه قبل از محرم قرض کرده بخواهد از سود امسال بدهد که بحثی است که می‌آید و محل خلاف است در مسأله ۷۱ که آیا قرض‌های سال‌های قبل را از سود امسال می‌شود برداشت بدون دادن خمس، یا فقط قرض امسال را؟ آنکه مورد بحث این مسأله است این است که قرض امسال باشد که در عبارت صاحب عروه صریح بود که: **إذا استقرض ابتداء سنته لمؤونه**، نه اینکه قرض سال قبل که بعد می‌آید. پس موضوع مسأله این است که امسال قرض کرده و در امسال مصرف کرده است.

مسأله دلیل خاص ندارد، مسأله یک صغرائی است از کبرائی، و آن این است که ما دلیل داریم که الخمس بعد المؤمنه، این مصداق مؤونه هست یا نه؟ شخص امروز سود می‌کند نصف آن را خرج زندگی می‌کند که گیری ندارد، اما اگر قبل از سود خرج کرده، باز هم الخمس بعد المؤمنه آیا این را می‌گیرد یا نه؟ و به عبارۀ اخری چون ظاهر ادله و صریح فرمایش آقایان که گذشت این است که انسان هر چه که دستش می‌آید يتعلق به الخمس، اگر صرف مؤونه شد خمس ساقط می‌شود هی والله الافادۀ یوماً بیوم، پس پولی که

به دست شخص آمد و سودی که کرد خمس به آن متعلق شد، اگر صرف مؤونه شد با شروطش در حد متعارف نه زیادت و در حرام صرف نکرده باشد و بیش از شأنش نباشد خمس ساقط می‌شود، آیا این الخمس بعد المؤونه اطلاق دارد ولو مؤونه قبل از سود؟ که صریح فرمایش عروه است یا نه الخمس بعد المؤونه می‌گوید اینکه بدست آوردی اگر بعدش چیزی را مصرف کردی آن مصرف خمس ندارد و ساقط می‌شود، یعنی آیا ظهور در این قید دارد یا اطلاق دارد. فرمایش صاحب عروه در عروه نه در حاشیه رساله‌ها و رساله سؤال و جواب ایشان این است که اطلاق دارد. می‌گوید چیزی که در اثناء سال مصرف کردید از سود می‌توانید بردارید می‌خواهد آن مصرف بعد از حصول سود باشد یا قبل. کسانی که مثل صاحب عروه در رساله سؤال و جواب فتوی می‌دهند که خمس دارد ولو در رساله‌های شیخ و میرزا و صاحب جواهر احتیاط و جویی است نه فتوی، این‌ها استفاده کرده‌اند که الخمس بعد المؤونه یعنی این را می‌چسبانند به بما افاد الناس من قلیل أو کثیر، الفائدة یؤخذ منها المؤونه بقیه‌اش خمس دارد، پس مؤونه باید بعد از فائده باشد نه مؤونه‌ای که قبل از فائده مصرف کرده، کسانی که مثل مرحوم آسید عبدالهادی تفصیل قائل شده‌اند بین صرف از قرض و بین از صرف از مال خودش که خمس در آن نیست، این‌ها استفاده کرده‌اند که اگر قرض کرده باید بدهد، مؤونه امسال هم بود، پس مقداری که باید بدهد خمس ندارد، اما اگر از مال خودش خرج کرده لزومی ندارد که جایگزین مال خودش بکند. پس خمس در مال آمده یا محرز است که مراد پول خودش نباشد یا لا اقل من الشک و اگر شک کردیم عام این است که در مال خمس آمده شک در سقوط خمس است نه در ثبوت خمس، لهذا به ضرس قاطع مرحوم آسید عبدالهادی تفصیل

قائل شده‌اند. این مبانی این اقوال است حالا باید دید در عرف استظهار عرفی چیست؟ به نظر می‌رسد که فرمایش صاحب عروه و معظم که قبول کرده‌اند اقرب باشد، البته یک ادعاست و طرف دیگر می‌گویند انصراف دارد. یعنی قدری مسأله بازاری است و بیش از استنباط فقهی است. یعنی باید دید وقتی که عقلاء گفتند هر چه که سود کردی مال ارباب خمس است، بعد گفتند این - در مالی است بعد از مؤونه، این می‌گیرد مؤونه فقط بعد از سود را یا شک می‌شود قدر متیقن این است و شک در اطلاق است. شک در اراده اطلاق از لفظ مطلق یا قید دارد، ظهور در صرف بعد از ثبوت ربح دارد. صاحب عروه فتوای متعارض در دو کتاب دارند که معلوم می‌شود یک مرتبه مسأله را بررسی کرده‌اند استظهار انصراف کرده‌اند و یکبار مسأله را بررسی کرده‌اند استظهار اطلاق کرده‌اند.

در بررسی فعلی من این است که به نظر می‌آید که اطلاق داشته باشد، الخمس بعد المؤمنه می‌گوید خرج امسال را از سود کم کنید چه قبل از حصول سود و یا بعد از حصول سود باشد. وقتی که شارع تحدید فرمود که در اثناء سال مؤونه خمس ندارد و از سود برداشته می‌شود، استظهار من این است که اطلاق دارد. می‌تواند هر نوع قرضی در طول سال کرده از سود امسال بردارد و جایگزین کند و بقیه را خمس دهد. اما مسأله، مسأله استظهار از کلمه فرمایش امام علیه السلام الخمس بعد المؤمنه.

جلسه ۲۳۴

۱۲ شعبان ۱۴۲۷

این ایام ایام میلاد آقا و مولی حضرت بقیه الله مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف است و به همین مناسبت هم تبرکاً و هم انجام بعض وظیفه خدمت آقایان و بزرگان عرض می‌کنم. در یکی از زیارات معتبره حضرت که اعظم فقهاء و محدثین ما نقل فرموده‌اند مثل شیخ مفید یا شیخ شهید، کفعمی و دیگران این جمله وارد شده: السلام عليك يا سبيل الله الذي من سلک غیره هلك، زیارات حضرت عجل الله تعالی فرجه مثل دعاهائی که مروی از حضرت است مجموعه فرهنگ اسلام است، اصول دین، اخلاق، آداب، احکام اسلام است. گذشته از اینکه این زیارت خودش با قرائن مختلفه زیارت معتبره است که ابتداء می‌شود با: السلام عليك يا خليفة الله وخليفة آباءه المهديين که توظیف شده قبل از ورود به سرداب مقدس خوانده شود و شیخ محمد بن المشهدی که جزء ناقلین است که اصح این است که این محمد بن المشهدی معتبر است، و همان عبارتی که مرحوم علی بن ابراهیم در اول تفسیر مرحوم ابن قولویه در اول کامل الزیارات تعبیر فرموده‌اند، شبیه همان تعبیر را شیخ

محمد بن المشهدی در اول مزار فرموده که گرچه معنایش حسب استظهار مشهور والمنصور توثیق کل افراد سند نیست یعنی معلوم نیست ظهور در این جهت داشته باشد اما نتیجه یک همچنین تعبیری در این کتاب هست که آنچه را در کتاب مزار نقل کردم از ثقات به ما رسیده است. گذشته از این خود این مضمون که آقا حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه و آبائشان، راه خدا هستند و تنها راه خدا هستند، راهی به خدا جز این ها نیست، این مضمون در روایات متواتر است مسلماً اگر نگوئیم تواتر معنوی دارد، تواتر اجمالی مسلماً دارد. السلام علیک یا سبیل الله الذی من سلک غیره هلك. کسی که از غیر راه آقا بقیه الله عجل الله تعالی فرجه برود که همان راه آباء معصومینشان است، هلاک می شود. این هلاکت فرقی نمی کند قصور و تقصیر، احکام وضعیه قاصر و مقصر را شامل می شود. آن تکلیف است که خاص به مقصر است. اگر کسی ندانسته با اصل تعبیدی یا اماره عقلائییه از یک نجس با رطوبت استفاده و ملامسه کرد، گرچه اصل طهارت یا اماره طهارت داشته باشد اما تنجس منتقل می شود، حالا این جهل ولو قصور باشد ولو در مقام تکلیف تحبیز شده باشد عدم اجتناب. فرض کنید شخص وسوسه دارد مفضل برایش است که اجتناب نکند و اجتناب نکرد و واقعاً نجس بود، متنجس می شود و نجاست انتقال پیدا می کند. حُرّ از حرّیت نمی افتد که اماره ای بر عبودیتش قائم شود، اماره خطا، عبد از عبودیت نمی افتد اگر اماره خطا بر حریتش باشد. همینطور چیزهای دیگر. هلاکت یکی از این چیزهاست. یکی از مسائل تکوینییه است. کسی که مریض است و مراجعه به غیر طبیب کرد و هلاکت پیدا کرده و بلا سرش می آید. سبیل الله الذی من سلک غیره هلك. این هلاکت، هلاکت دنیوی و اخروی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، بهداشتی، عمر، وقت، جوانی است. در

هر بعدی امام معصوم علیه السلام امام دین و دنیا هستند. پیشوای هر چیزی در دنیا و آخرت هستند، اگر انسان از غیر این راه رفت هلاکت پیدا می‌کند. خدای تبارک و تعالی مشیتش تعلق پیدا کرده است به اینکه راه بسوی خودش را یکی قرار داده است. در امور دنیوی، در مسائل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، غیر ذلک راه‌های مختلف است. کسی که می‌خواهد تحصیل پول کند رشته‌های مختلف است، کسی که می‌خواهد مقام پیدا کند راه‌ها و رشته‌های مختلف است، کسی که می‌خواهد به چیزی از شهوات دنیا برسد راه‌های متنوع دارد. اما کسی که می‌خواهد بسوی خدا حرکت کند، سبیل الله، چه بنخواهد قرب به خدا پیدا کند و چه بنخواهد از خدا به او حرف برسد و مرضات خدا را تحصیل کند، خودش را تطبیق بدهد با آنچه خدا فرموده و از او خواسته، خدا برای این فقط یک راه قرار داده است. نه یک راهی که این افضل است و راه‌های دیگر مفضول است. نه، راه دیگری نیست راه دیگر به هلاکت می‌رساند. این مضمون در روایات و زیارات معتبره و فرمایشات معتبره مکرر وارد شده است.

الآن به مناسبات میلاد حضرت سلام الله علیه چگونه انسان از این سبیل الله استفاده کند، چه وظیفه است برای انسان نسبت به این سبیل الله؟ سبیل منحصر، سبیل من غیر بدیل، من غیر نظیر؟ دو مسأله است، بالنتیجه آقایان علماء، وعاظ، مدرسین، مستحضر هستند برای تذکر عرض می‌کنم که مأمور به است برای خود انسان و تذکر برای دیگران، یکی این است که از سبیل الله، راه خدا به چه امر فرموده؟ یکی دیگر این است که انسان چه بکند که مورد رضات این راه خدا قرار بگیرد یا اگر هست، موفق بوده بیشتر قرار گیرد چون مسلّم مسأله مشکلی است، قابل مزید هست.

اما مطلب اول: آنچه علت بعثت انبیاء، علت خلق خدا خلق را، علت ایجاد خدا معصومین علیهم السلام را که خاتم آنها آقا حضرت بقیه الله علیه السلام هستند، آنچه علت بوده هدف بوده، الله سبحانه و تعالی آن امر اول است که آن را دنبال کند و حضرت رضا علیه السلام در صحیحه عبد السلام بن صالح فرمودند: يتعلم علومنا ويعلمها الناس، علوم اهل بیت علیهم السلام را بگیرد و بدهد. علوم اهل بیت علیهم السلام خلاصه در سه مطلب می شود: اصول دین (عقائد)، احکام اسلام (احکام خمس، وضعیه، تکلیفیه، واجب، حرام، مکروه، مستحب، مباح، طاهر، نجس، شرط، مانع، قاطع، ...) دیگری اخلاق و آداب اسلام است که روش اجتماعی اسلام است، انما بعثت لأتمم مكارم الأخلاق اینها علوم اهل بیت علیهم السلام است و اینها با عمر طبیعی یک انسان هر چه که تلاش کند هنوز به آخر نمی رسد. یعنی اینطور نیست که روزی شخصی يتعلم علومنا را کامل کند. یعنی آنچه علوم اهل بیت علیهم السلام است، آنچه از علومشان به ما رسیده، و در اختیار ماست، انسان فرا بگیرد و با این عمر طبیعیها، قابل فرا گرفتن همه اش نیست، یعنی دائماً انسان باید سعی کند تا اینکه مقداری بیشتر از علوم اهل بیت را فرا گیرد، این هدف و علت است، و يُعلمها الناس، به دیگران منتقل کند. ناس نه فقط مؤمنین، مؤمنین جزء هستند، بشر به آنها منتقل شود. اگر انسان فرا گرفت، به آن مقداری که فرا گرفت اگر انسان به دیگران منتقل کرد، به آن مقداری که منتقل کرد، به همین مقدار انجام وظیفه کرده است. این هدف خود آقا بقیه الله علیه السلام است. سلوک این سبیل منحصر که غیرش موجب هلاکت است، سلوکش این است، که یک جزء کوچکش را روزها من و شما قدری مشغول هستیم، بحث احکام می کنیم، و به دیگران که منتقل شود، دیگران هم از هلاکت درمی آیند و همین مقدار جهان از هلاکت درمی آید، الآن دنیا دارد در

هلاکت زندگی می‌کند، هلاکت یعنی چه؟ یعنی اقتصاد، مناسب بشر نیست، پول کم است؟ نه. توزیع خراب است. از راه غیر سبیل الله اخذ شده و عمل می‌شود. وگرنه روایات متعدده دارد که خدا به قدری که بشر خلق کرده به همان مقدار هم نیرو و پول و قدرت خلق کرده است. فرمودند که اگر جلوی امیر المؤمنین علیه السلام را نمی‌گرفتند **اکل الناس من فوقهم ومن تحت أرجلهم**. امروز دنیا در هلاکت اقتصادی زندگی می‌کند. هلاکت اجتماعی زندگی می‌کند. این زن و شوهرهایی که با هم نزاع دارند، ارحامی که با هم مقاطعه دارند، بائع و مشتری‌هایی که کلاه سر هم می‌گذارند. این مسابقه‌های در فساد در ضلال، آیا این‌ها هلاکت نیست؟ هلاکت چه جوری است؟ هلاکت اقتصادی، هلاکت سیاسی، ساسه العباد ائمه اطهارند همانطور که در زیارت جامعه و در جاهای متعدد دیگر دارد و موارد مختلفه دارد سیاسی یعنی اداره، یعنی اداره درست یعنی وضع کل شیء فی موضعه. یعنی این شخص صلاحیت این مقام را دارد در این مقام بگذارند نه در مقامی که صلاحیت ندارد. نه در مقام بالاتر بگذارند که نتواند جمع و جور کند و نه در مقام پایین‌تر بگذارند که نیرویش حرام شود. کسی که یک دینار طلا دستش است نمی‌تواند جنس دو دیناری بخرد، از یک دینار شراء جنس دو دیناری نمی‌آید و غلط است اگر به این هدف رفته بازار، نیرو و عمرش را تلف کرده و نتیجه هم نگرفته و همینطور از آنطرف، اگر یک دینار را بدهد جنس ربع دیناری بگیرد، دینارش را تلف کرده است. افراط و تفریط هر دویش نقص است، الزائد کالناقص، الزائد در حقیقت ناقص، هر چیزی یک حدی دارد. سبیل الله یک حدی برای شوهر قرار داده است، برای زوجه یک حقی قرار داده، برای اولاد و پدر و مادر حقی قرار داده، حق تشریح با حد تکوین متناسب قرار داده شده است چون جاعل حد

یکی است هم تشریح و هم تکوینش، وقتیکه از سبیل الله نشد می شود هلاکت، یا افراط و یا تفریط است، یا زیاده و یا نقیصه است بالتیجه هلاکت است. این آدم کشی ها در دنیا روز بروز دارد بیشتر می شود آیا هلاکت نیست؟ این هلاکت جامعه نیست؟ شاید کم باشد که روزنامه یک کشوری را از کشورهای دنیای امروز بگیرد تویش قتل نباشد و گاهی در یک روز بیش از ده تاست و گاهی توی یک شهر. من سلک غیره هلاک. سلوک این طریق نیست. بله شعار هست و ممکن است برای بعضی ها علاقه باشد و محبت باشد اما تنها این هلاکت را از بین نمی برد. سلوک سبیل الله هلاکت را از بین می برد. نه علاقه به سبیل الله، این جزء فرائض است نه محبت به سبیل الله جزء فرائض است آن هلاکت را از بین نمی برد. همین مثال معروفی که از قدیم بوده و رساست، نسخه طیب را مریض بگیرد هر قدر که علاقمند به طیب و نسخه باشد و آن را ببوسد و نسخه را احترام کند عمل نکند مریض خوب نمی شود. عمل می خواهد و سلوک می خواهد. توی نسخه نوشته این را بخورد و آن را نخورد، این کار را بکند و آن کار را نکند، ایجاباتش این است، سلبیاتش این است، سلوک باشد از هلاکت نجات پیدا می کند. سلوک غیر آن که شد هر چه که می خواهد باشد، هر چه راه دیگر شعار داشته باشد و اسمی برایش بگذارند فائده ندارد. من سلک غیره هلاک. این آرامشی که در دنیا نیست مال سلوک غیر سبیل الله است من الباب الی المحراب، بزرگان و شخصیات بزرگ دنیا آرامشان کمتر است، چرا؟ چون سلوک سبیل الله نیست سلوک غیر سبیل الله هلاکت است. آرامش که نیست هلاکت است. این هلاکت روح و روان و نفس است. وقتیکه شوهر به وظیفه اش عمل نکرد زن به وظیفه اش عمل نکرد هلاکت است، وقتیکه اولاد به وظیفه شان عمل نکردند، پدر و مادر به

وظیفه‌شان عمل نکردند هلاکت است. وقتیکه حکومت به وظیفه‌اش عمل نکرد، رعیت به وظیفه‌اش عمل نکند هلاکت است. وقتیکه دهنده و گیرنده به وظیفه‌اش عمل نکرد هلاکت است. وقتیکه گوینده و شنونده به وظیفه‌شان عمل نکردند هلاکت است. فرق هم نمی‌کند قاصر یا مقصر، مقصر مؤاخذه هم دارد و استحقاق عقاب هم دارد و قاصر آن مؤاخذه را ندارد. قاصر مؤاخذه بر مقصرینی است که می‌توانستند این‌ها را از قصور درآورند و در نیاوردند که خوشبختانه برای موفقین و بدبختانه برای غیر موفقین مربوط به علماست. لنحمل ذنوب سفاهکهم علی علمائکم. اگر عالم به وظیفه‌اش عمل کرد برایش خوشبختانه است و اگر نکرد قاصرین می‌گویند خدایا ما نمی‌دانستیم قاصر بودیم، به علماء می‌گویند چرا شما تصدی تعلم نکردید و یعلمها الناس. یعلمها بمناسبت حکم و موضوع مقدمات وجود مختلف دارد. هر کسی یک حدی را درک می‌کند همان قدر وظیفه‌ای دارد، هر قدر که توان دارد همان قدر وظیفه دارد. توان لازم نیست که توان بالفعل باشد، توان بالقوه که می‌شود به فعلیت رساند، آن هم توان است. پیامبر ﷺ به امر خدا اول بعثت تشریف بردند بالای کوه صفا و اعلام اسلام کردند. آمدند پائین، از کوه مروه بالا رفتند و اعلام کردند. یک نفر در جمعیت نگفت راست می‌گوئید، بلکه بد گفتند و دشنام داده و سب کردند و سنگ و ریگ زدند به حضرت که روایت دارد که از سر مبارک حضرت تا قدمشان خون جاری بود. خوب پیامبر ﷺ به درگاه الهی عرض کردند خدایا دیدید این است. آیا وظیفه پیامبر ﷺ تمام شد؟ نه. خود پیامبر هم می‌دانستند که وظیفه تمام نشد. این یکی از مقدمات وجود بود. این بالقوه باید به فعلیت برسد. ۱۳ سال تقریباً در مکه مکرمه این بالقوه را به فعلیت رساندند تا چند نفر ایمان آوردند تا بعد در مدینه منوره.

وظیفه این است که اگر یک بار گفت و طرف نشنید تمام شد. مثل بقیه چیزهاست. در امور مادی و احتیاجاتمان چکار می‌کنیم فقط دنبال فعلیات است یا بالقوه‌ها را هم دنبال می‌کند؟ جوانی می‌خواهد خانه بخرد، ازدواج کند و کسب داشته باشد، تا به فعلیت برسد صدها و صدها مقدمات وجود لازم دارد، همه را یک یک پشت سر هم انجام می‌دهد تا به خواسته‌هایش برسد. يعلمها الناس طرق و راه‌های مختلفه دارد. بعضی‌هایش سهل و بعضی‌هایش صعب و بعضی زود نتیجه ده و بعضی دیر نتیجه می‌دهد. باید همه‌اش را انجام داد. قدری که انسان درک می‌کند و قدری که ولو بالقوه ولو علی المدى البعید و دراز مدت توانش را دارد می‌شود وظیفه. این وظیفه است نسبت به آقا حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف. این است که آقا از ما می‌خواهند و از دیگران می‌خواهند، هر کسی در حد و توان خودش، چه بسا یک شخص کم امکانات علی المدى البعید یک کارهای بسیار بزرگ بتواند انجام دهد. تهیه مقدمات وجود هدایت را بکند. خیلی‌ها بودند در ذریه بنی امیه که از مدافعین اهل بیت علیهم‌السلام و تشیع بودند و از اصحاب خوب معصومین علیهم‌السلام قرار گرفتند. آقا حضرت صادق علیه‌السلام در آن روایتی که نام یک عده‌ای را می‌برند که بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مباحثه در غصب خلافت از امیر المؤمنین دفاع کردند و خودشان را در معرض حرمان‌های متعدد کردند، آقا حضرت صادق علیه‌السلام من جمله نام شخصی را بنام خالد بن سعید العاص را در ردیف ابی‌ذر و سلمان و مقداد و عمار نقل می‌فرمایند و می‌فرمایند: وکان من بني أمية. همان ۱۲ نفری که در روایت دارد که یکی‌اش وکان من بني أمية. در حساس‌ترین و سخت‌ترین موقع از امیر المؤمنین علیه‌السلام دفاع می‌کند. فلان کس من شعراء الشيعة وکان من بني أمية. سعد الخیر یکی از اصحاب باقر علیه‌السلام

است از بنی مروان است. فلان کس اسمش هم مروان است اما از شخصیات شیعه و مدافعین از اهل البیت علیهم السلام است. فلان قسیس نصرانی هدایت می‌شود و یکی از مدافعین از اهل البیت می‌شود. فلان خاخام یهودی هدایت می‌شود و یکی از مدافعین از اهل بیت علیهم السلام می‌شود. حالا بیشتر می‌تواند باشد. یتعلم علومنا و یعلمها الناس، در روایت دیگر انّ الناس اذا عرفوا محاسن کلامنا اتبعنا، این وظیفه است و هر یک از ما خیلی بالقوه نیرو داریم و دراز مدت خیلی کار از او می‌آید و خیلی می‌تواند مؤثر باشد در این زمینه. بله یک کارهائی سال‌ها تعقیب و دنبال می‌خواهد و استمرار و تحمل و صبر و حلم می‌خواهد تا موفقیت پیدا کند و پیدا می‌کند.

یک مسأله دیگر تذکیراً این است که در این ایام کریمه و مبارکه شعبان که یکی از اهم اسباب برکتش شاید همین باشد که سبق فی علم الله تعالی که میلاد حضرت آقا بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف در این ماه باشد. شاید اهمها بدون من تبعیضیه چه آقا را از ما راضی می‌کند؟ یا آنهائی که موفق هستند بیشتر موجب رضایت حضرت می‌شوند. روایات متعدده دارد که ملاحظه فرموده‌اید، لا اقل خیلی‌ها از شما که روزانه پرونده فرد فرد ما به آقا عرضه می‌شود. کردار، اقوال، برخوردها، عمل‌ها، ترک‌ها، پیشرفت‌ها، عقب رفت‌ها، آنچه که امر اختیاری ماست و حتی غیر اختیاری‌ها هم عرض می‌شود، اختیاری تمام است که مورد زیاد و کم کردن از ماست. در بعضی از روایات دارد که روزانه و در بعضی از روایات دارد هر روز دوبار و شاید اول صبح و اول شب باشد، یعنی هر ۱۲ ساعت یکبار، آنوقت چند نقطه از این پرونده هر یک از ما هست، افراد مختلفند، ممکن است ۱۰۰ نقطه، ۲۰۰ نقطه، ۱۰۰۰ نقطه، همین عرائضی که من می‌کنم جزءش است، همین وقتی که شما صرف کردید جزءش

است. انسان در معاشرتش با استاد، استاد با شاگرد، شوهر با زن و بچه، اولاد با والدین، والدین با اولاد، رفقا با هم کاسبها با هم، سیاسیون، اقتصاديون، پزشکان، غیر و غیر، کارگر و کارمند، صانع، عامل شاید در ۲۴ ساعت هزاران نقطه و نیت و عمل، قول، بر حضرت عرضه می‌شود، طبیعی است، چه چیزهایی حضرت را خوشحال و چه چیزی حضرت را ناراحت می‌کند. بینیم حضرت از چه خوشحال و از چه ناراحت می‌شوند. سعی کنیم حضرت را خوشحال کنیم. تا اگر یک دوستی داریم که به او علاقمندیم سعی می‌کنیم کردار و گفتارمان طوری باشد که او خوشحال شود. چکار کنیم حضرت که به پرونده ما نگاه می‌کنند خوشحال شوند. اوقاتشان تلخ نشود، متألم نشوند و نتیجه یکی از منتسبین به خودشان چرا اینطور است و این کار را کرد، این را گفت چکار کنیم؟ کما بیش ما اهل علم این چیزها را بلدیم یکی بیشتر و یکی کمتر. فقط یک چیز لازم دارد که مکرر در روایات وارد شده که انسان در شبانه‌روز چند دقیقه بنشیند و پرونده خودش را بررسی کند ولو اجمالی و سرانگشتی، از صدها نقطه، ۷ - ۸ - ۱۰ تا جامع‌هایش را بررسی کند. من برخوردیم با آنکه مدح می‌کند چیست؟ آیا درست است یا نادرست، با آنکه مرا ذم می‌کند چطور است؟ با آنکه می‌دانم نادان و جاهل است و قاصر چگونه باید باشیم، با آنکه می‌دانم مقصر است چه در این دانستیم مصیب باشد یا جهل مرکب باشد. پس چند دقیقه بررسی کنیم، این پرونده‌ای که بناست به آقا عرض شود. حالا اگر موفق شد قبل از عرض شدن همانطور که در روایات اجداد طاهرینشان دارد، **وإن وجد شراً استغفر الله وتاب إليه والتائب من الذنب کمن لا ذنب له**، استغفار کند تا پاک شود که وقتی که پرونده به حضرت عرضه می‌شود آن جمله و نقطه ناراحت کننده در پرونده نباشد.

بالتیجه ما محبین ائمه و حضرت هستیم و از شیعیانمان هستیم، آقا با بزرگواری خودشان برای آن کسانی که دنبال آقا هستند طبیعتاً ناراحت می شوند انسان اگر فرزند خودش کم و زیاد داشته باشد بیشتر ناراحت می شود یا بچه همسایه و دیگران. بالتیجه ما فرزندان آقا هستیم و فرزندان روحانی آقا هستیم و دنباله رو هستیم و می خواهیم هم باشیم و سعی کنیم این می خواهیم را فعلیت بیشتر دهیم تا از افعال روزمره ما حضرت خوشحال تر و یا لااقل کمتر ناراحت باشد.

امیدوارم به برکت وجود حضرت و به برکت این عنایت بزرگ الهی که همین مقدار را که اعتقاد داریم و می دانیم و کمابیش بلد هستیم عنایت بفرمایند که بتوانیم جلب رضایت حضرت را در مختلف ابعاد بکنیم.

جلسه ۲۳۵

۱۶ شعبان ۱۴۲۷

فرع دوم مسأله عروه این بود چیزهائی که در اثناء سال از آن استفاده می‌شود اما عین از بین نمی‌رود مثل خوراک نیست که صاحب عروه مثال زدند به فرش، البسه، عبد، فرش، کتب، از مؤونه امسال مقداری کتاب خرید که سال‌ها از کتاب‌ها استفاده می‌کند و عین هم تلف نمی‌شود. این‌ها تا سر سال نشده مؤونه فعلی هست سر سال که شد آیا خمس دارد یا نه؟ صاحب عروه در فرع اول فرمودند: **الأقوی يجب الخمس**، در فرع دوم فرمودند: **فالأقوی عدم الخمس فیها**، متعارف این است وقتی که فقیه می‌گوید: **الأقوی، الأظهر**، اشاره به این است که یا مسأله خلافی است فقط این فقیه فتوای به اینطرف می‌دهد و یا اینکه در معرض خلاف است فرع اول همانطور که مرحوم شیخ انصاری فرمودند، کسی تأمل نکرده و معرض خلاف هم نبوده یجب فرموده‌اند، اینجا فرموده‌اند: **فالأقوی عدم الخمس فیها**، این فرشی که از مؤونه امسال خریده است و این مؤونه ۵۰ سالش است، لکن قیمت این فرش مؤونه امسال حساب می‌شود یا نه آن مقداری که امسال از این فرش استفاده می‌کند، فرض کنید

۱۰۰ هزار تومان خریده، تا سر سال ۹۵ هزار تومان شده قیمتش، یعنی قدر ۵ هزار تومان مؤونه امسال است. صاحب عروه فرمودند: الأقوی تمامش مؤونه امسال است و سر سال که شود استفاده می‌کند، غالباً هم محشین عروه بالعشرات حاشیه نکرده‌اند و الأقوی را پذیرفته‌اند. مرحوم نراقی در مستند، مرحوم مامقانی در منتهی المقاصد، دیگران هم همین را فرموده‌اند. مرحوم صاحب جواهر در رساله عملیه عربی‌شان بنام نجاه العباد تصریح به همین کرده‌اند. عروه را که با نجاه العباد ملاحظه کنید اکثرش همان نجاه العباد است فقط یک مقداری تغییر اسلوب و تغییر ایشان داده‌اند و گاهی هم فتواها مختلف بوده چون خود صاحب عروه حاشیه بر نجاه العباد دارند و حاشیه را داخل متن کرده‌اند و مقداری فروع دیگر اضافه کرده‌اند شده عروه. لهذا نجاه العباد، این چاپی که در اختیار من است ص ۳۱۷، ایشان هم تصریح فرموده به همین مطلب که خمس ندارد فرش، ظرف، لباس را که از سود امسال تهیه می‌کند و سال‌های دیگر هم استفاده می‌کند، سر سال که می‌شود خمس ندارد ولو مؤونه سال‌های دیگر هم هست. فقط خود صاحب جواهر که در مقام فتوی الأقوی فرمودند خمس ندارد اما در خود جواهر مال الی الخمس نه قال. بعنوان خمس دارد مطرح کرده‌اند به تعبیر قد یقال و رد نکرده‌اند و جواب نداده‌اند. ملاحظه کنید ج ۱۶ جواهر ص ۶۵، فرموده‌اند: نعم، قد یقال: ان ظاهر تقييد المؤونة بالسنة يقتضى وجوب اخراج خمس ما زاد منها عليها (من المؤونة على السنة) من غير فرق بين المأكل وغيره من ملبس أو فرش أو أواني أو غير ذلك. بعد هم برای این حرف یک مؤید ذکر کرده‌اند فرموده‌اند: ولعله، شاید فقهاء هم همین نظرشان بوده که خمس دارد. سر سال فرش و ظرف خمس دارد، چون فقهاء وقتیکه فرموده‌اند هر چه که سر سال بماند خمس دارد دو چیز را استثناء

کرده‌اند که خمس ندارد: یکی مناکح و یکی مساکن. شخص یک میلیون مهر می‌دهد و ۵۰ سال با این زن زندگی می‌کند آن استثناء شده و مهریه‌ای که به زن می‌دهد این مبلغ توزیع بر ۵۰ سال نمی‌شود که قدر امسالش خمس نداشته باشد و بقیه خمس داشته باشد. مساکن هم همینطور که یک خانه‌ای می‌خرد ۱۰ میلیون و ۵۰ سال از آن استفاده می‌کند. آن مقدار امسالش تنها این نیست که خمس نداشته باشد، کل ۱۰ میلیون را از سود امسال برمی‌دارد برای استفاده در ۵۰ سال. فرموده‌اند فقهاء هم شاید نظرشان همین بوده که سر سال خمس دارد حتی در ظرف و لباس و فرش مثل خوراکی که سر سال اضافه می‌آید چون تنها دو چیز استثناء شده که خمس ندارد و لعله چون خوراک و ظرف و فرش فرقی نمی‌کند، استثنیت المساکن و المناکح دون غیرها. چرا فقهاء چیزهای دیگر را استثناء نکرده‌اند؟ چرا نگفته‌اند: المناکح و المساکن و الفرش والکتب و... پس از اینکه فقط دو چیز را هر فقیهی که ذکر کرده استثناء کرده یکی مناکح و یکی مساکن، شاید به نظر فقهاء هم همین بوده که چیزهای دیگر همه خمس دارد. بعد هم استدلال می‌کنند: لإطلاق أدلة الخمس المقتصر في تقييدها من قليل وكثير، هي والله الإفادة يوماً بيوم، آنوقت در مقدار استثناء که مؤونه سال خمس ندارد ما باید قدر متیقن را در منحصص استفاده کنیم چون عام همه این‌ها را گرفته، هر قدر که از منحصص متیقن است که از مقید است آن را استثناء کنیم، هر قدر که متیقن نیست، آن را استثناء نکنیم. مناکح و مساکن متیقن است استثنائش، آن را استثناء کنیم که اگر نیم میلیون برای مهر زوجه‌اش داد و ۵۰ سال زندگی می‌کند، کل این نیم میلیون که از سود امسال برداشته خمس ندارد نگوید این نیم میلیون مال زندگی ۵۰ سال است تقسیم بر ۵۰ سال می‌شود هر سالی ۱۰ هزار تومان می‌شود پس سر سال باید ۴۹۰

هزار تومان خمس دهد. یا خانه ۱۰ میلیونی تقسیم بر ۵۰ می شود ^۱ - امسال خمس ندارد و بقیه خمس دارد چون مال مؤونه سال‌های آینده است. در مناخ و مساکن استثناء شده متیقن است و غیرش متیقن نیست. حرف را هم صاحب جواهر همینجا تمام می‌کنند بعد از ۴۰ - ۵۰ صفحه دیگر باز همین حرف را تکرار کرده‌اند، ص ۶۵ جواهر که الآن خواندم و آنکه بعد متعرض شده‌اند ص ۱۵۴. در عین اینکه صاحب جواهر در مقام فتوی فرمودند خمس ندارد مثل کتب و فرش و ظرف و لباس، اما در عین حال مسأله را اینطور مطرح کرده و استدلال کردند و لهذا به صاحب جواهر و الفقه نسبت داده شده که مال الی الخمس، البته قدری بیش از میل به خمس است عبارت ایشان. چیزی که استفاده عینش از بین نمی‌رود و انما از آن انتفاع می‌شود این خمس ندارد ولو مؤونه سال‌های آینده هم هست. مرحوم نراقی در مستند استدلال به سه چیز کرده‌اند: ۱- سیره، ظاهراً حرف خوبی است، کبرای سیره تام است و گیری ندارد، صغری هم حرف بد نیست و باید اینطور باشد یعنی متدینین، آن کسانی که ملتزم به احکام هستند برداشت می‌شود که سر سال که می‌خواهد حساب کند نمی‌آید ظرف‌هایی که در خانه دارد و استفاده کرده و یا عبای روی دوشش را هم حساب کند و خمس دهد. آنوقت این سیره مقید اطلاق است. این سیره یا مؤونه سال را توسعه می‌دهد در مثل این چیزها به مؤونه العمر، یا اینکه تخصیص می‌زند کلما أفاد الناس را، بالتتیجه یکی از این دو وجه علت این سیره ممکن است باشد، بله قابل این است که کسی در این سیره تشکیک کند و بگوید صغری معلوم نیست که سیره باشد و یا این اینکه این سیره مستنده باشد به فتاوی فقهاء که کاشف از حکم شرع نباشد و کاشف از فتاوی یک عده از فتاوی مشهور باشد که آن هم دلیل نیست که مستند این

سیره باشد. اما به نظر می‌رسد که حرف بدی نیست و همین مقدار طریقت عقلائییه دارد و کاشفیت عقلائییه دارد، در عین اینکه احتمال خلاف داده می‌شود، چون احتمال خلاف دلیل عقلی را بهم می‌زند و دلیل اعتباری که مبنی بر ظهور است، ظهوری که احتمال خلاف در آن داده می‌شود گیری ندارد. لهذا این دلیل دلیل تام است.

دلیل دوم که باز بد نیست کلمه مؤونه است، شارع فرموده: الخمس بعد المؤونه، یعنی المؤونه لا خمس فیها، هر چیزی که عرفاً صدق کند که مؤونه امسال است مؤونه امسال اقسام دارد: یک قسمی است که امسال تمام می‌شود مثل برنج و شکر و میوه و خوراک، هر چه که سر سال ماند می‌شود مؤونه سال بعد. یک قسم از چیزهایی هست که مؤونه امسال عرفاً صدق می‌کند و مصداق مؤونه هذه السنه هست ولو عینش برای سال‌های آینده بماند برای استفاده مثل فرش و ظرف و خانه. عرفاً مؤونه است، بله جای این هست که کسی تشکیک کند که نه، این مؤونه ۵۰ سال است نه مؤونه امسال، اما به نظر می‌رسد این استدلالی که فرمودند که در اینطور چیزها عرفاً مؤونه امسال حساب می‌شود این هم حرف بدی نیست. مرحوم نراقی استدلال به استصحاب کرده‌اند، گفته‌اند اگر شک کردیم در سیره و صدق مؤونه عرفاً را شک کردیم، آنوقت عام سر جایش هست و اصالة الخمس، اصل این است که در هر چیزی خمس هست، مقید یک چیزی می‌خواهد که بگوید این خمس ندارد یا سیره است یا صدق مؤونه است عرفاً و اگر در هر دو تشکیک شد نوبت به اصل عملی می‌رسد. مرحوم نراقی استدلال به استصحاب کرده‌اند. گفته‌اند اگر شک کردیم و دلیل نداشتیم و نوبت به شک رسید و اصول عملیه، اینجا ما اصل محرز داریم و آن این است که امسال این ظرف و فرش و کتاب،

را احتیاج پیدا کرد و از سود امسال خرید، خمس داشت؟ نه. اما وقتی که سر سال شد که این لباس را می‌خواهد سال‌های آینده هم استفاده کند اگر شک کردیم که آیا خمس آمد یا نه؟ استصحاب عدم خمس می‌کنیم. متیقن سابق عدم خمس وقتیکه لباس را خرید چون مؤونه بود و در حد شأنش بود و حرام و اسراف هم نبود، آیا خمس دارد یا نه؟ یقین سابق عدم الخمس، قبل از سر سال، شک لاحق تعلق الخمس عند رأس السنه، استصحاب عدم خمس می‌کند. این استصحاب دو اشکال دارد که نمی‌توانیم پایبندش شویم، اگر سیره و یا صدق مؤونه را پذیرفتیم فیها، والا می‌افتد بحث در دنده اصل غیر محرز، استصحاب تام نیست. از دو جهت: ۱- وحدت موضوع ندارد و یا لااقل من الشک در اتحاد موضوع، چرا؟ شارعی که قبل از سر سال و بعد از سر سال را در باب خمس فرق گذاشته، بعد و قبل از سر سال می‌شود و موضوع چطور ما می‌توانیم چیزی که در اثناء سال یک موضوع است و بعد از سر سال شارع موضوع دیگر قرار داده بود آن را، استصحاب کنیم از یک موضوع به موضوع دیگر؟ گرچه ما استصحاب را دلیلی ندانیم و شرعی موضوعش را بلکه عرفی بدانیم، اما اتحاد موضوع عرفاً شرط هست یا نه؟ ما وقتیکه دیدیم شارع در باب خمس فرق گذاشت بین قبل از محرم و بین اول محرم وقتیکه فرق گذاشت چطور حکم قبل از محرم را برای روز اول محرم و بعد استصحاب می‌کنیم؟ این یک اشکال در استصحاب. این را در اصول و فقه آقایان مکرر متعرض شده‌اند که وقتیکه شارع یک زمان بعد را با زمان قبل دو حکم برایش قرار داد ما نمی‌توانیم در زمان بعد استصحاب حکم زمان قبل را بکنیم. پس اگر مولی دو زمان را دو حکم برایش قرار داد در نظر مولی می‌شود دو موضوع، وقتیکه دو موضوع شد در استصحاب وحدت موضوع می‌خواهد.

دیگر این است که جای استصحاب اینجا نیست بر فرض که موضوع واحد باشد. چرا؟ چون اینجا جای اطلاق است. ما در باب خمس یک عام داریم و یک خاص. عام گفت هر چه که در دست شما آمد، ما أفاد الناس من قلیل أو کثیر خمس به آن متعلق است. استثناء گفت مؤونه امسال خمس ندارد. در مساکن و مناخ مؤونه العمر مؤونه امسال حساب است للدلیل، در خوراک که عینش تلف می شود، تنها تا اول محرم این خوراک خمس ندارد. هر چه ماند روی مبنای مشهور که گذشت خمس دارد، عام گرفته و استثناء نگرفته، اگر ما یک جا شک کردیم اینجا جای عام و مطلق است، جای استصحاب نیست. ما که اماره داریم نوبت به اصل عملی نمی رسد، شارع فرمود در همه چیز خمس می آید الا مؤونه امسال، نسبت به خوراک و مناخ و مساکن طبق قاعده عمل می شود، نسبت به فرش و ظرف و کتاب شک می کنیم. اگر شک کردیم اینجا جای عمل به عام و مطلق است. چرا؟ چون شک کردیم آیا این هم ضمن مؤونه امسال حساب می شود یا نه؟ جای اطلاق است اگر اطلاق گیری داشت و مشکلی با اطلاق داشتیم آنوقت نوبت به اصل عملی می رسد.

ثانیاً روی این مبانی که عرض شد به نظر می رسد که مستفاد از تنويع حکم شرعی بین زمانین تعدد موضوع است پس دلیل ما باید یکی از این دو تا باشد علی سبیل منع الخلو یا هر دو: یا سیره و یا صدق مؤونه امسال عرفاً. چون ممکن است در بعضی از جزئیات آدم شک کند که مؤونه امسال صدق می کند عرفاً یا نه؟ اگر طلبه ای می خواهد جواهر را از اول تا آخر مباحثه کند و الآن هم در مقام فتوی نیست و سالی هم دو جلد را مباحثه می کند و جواهر را یک جلد یک جلد می فروشند در همچنین جایی اگر از سود امسال دوره جواهر را خرید که در سال های آینده استفاده می کند، همان دو جلد اول

خمس ندارد و بقیه خمس دارد. یا این کسانی که متعارف است که برای عروس جهیزیه می‌خرند که برای سال‌های آینده استفاده می‌کند. یکوقت محرز است که مؤونه امسال صدق می‌کند ولو در سال‌های آینده استفاده می‌شود اشکالی ندارد. مؤونه هذه السنه است. اما اگر شک شد جای اطلاق است نه جای استصحاب و نه جای سیره. چون جای سیره نیست. چون اگر شک کردیم که آیا سیره در این هم هست و شک کردیم که آیا صدق مؤونه امسال می‌کند یا نه؟ پس داخل در مستثنی مشکوک است که باشد مستثنی منه هم که گرفته، هی والله الافاده یوماً بیوم، پس خمس پیدا می‌کند. عرض می‌کنم پس دلیل ما یکی از دو چیز است که اگر جایی شک شد که سیره در اینجا هم هست، و شک شد که آیا مؤونه امسال در این مورد صدق می‌کند قاعده‌اش این است که بگوئیم خمس دارد. این فرع دوم مرحوم صاحب عروه.

فرع سوم که همانطور که عرض شد محل خلاف و اشکال نیست الا مثل فرمایش صاحب جواهر است که ایشان اشاره به کسانی کرده‌اند که فرمودند: **ولعله لهذا استثنیت المناکح والمساکن، فقہائی که گفته‌اند خمس هست، گفته‌اند:** ان المناکح والمساکن، آن‌ها خودشان در زندگی‌شان ظرف و لباس و فرش داشته‌اند چرا آن‌ها را نگفته‌اند؟ به نظر می‌رسد که تسالمی بین متأخرین هست که خمس ندارد و به نظر می‌رسد که تام باشد و مؤونه امسال حساب می‌شود و اگر شک در سیره کردیم در صدق مؤونه به نظر می‌رسد که شکی نباشد. پس فرمایش صاحب عروه نسبت به وسائل زندگی در حد شأن، آن وسائلی که حرام نباشد مثل ظرف طلا و نقره یا انگشتر طلا برای مرد، چیزهایی که با استفاده عینش از بین نمی‌رود و برای سال‌ها می‌ماند، بالتوجه به نظر می‌رسد مؤونه سیره هم در یک حدی هست ممکن است یک موردش مشکوک شود.

اما اگر یک مورد شک کردیم که عرفاً مؤونه یا لا، قاعده‌اش خمس است و نوبت ظاهراً به استصحاب نمی‌رسد.

فرع چهارم که محل خلاف بیشتر از فرع قبل است و یک چند نفری از اعظم قدیماً و حدیثاً مخالف هستند گرچه مشهور یکطرف است مسأله استغناء از این‌هاست که خوب است تأمل شود چون مسأله‌ای محل ابتلای زیاد که آیا وقتیکه مؤونه استثناء شد علی نحو حیث تقییدی، لانه مؤونه، یعنی مؤونیت قید استثناء است، پس اگر از مؤونه بودن افتاد و استثناء شد خمس می‌آید بعد ان لم یکن خمس یا مؤونیت حیث تعلیلی است و بعبارة آخری این وصف مؤونیت سبب می‌شود که این عین خمس نداشته باشد حتی اگر بعد از مؤونیت افتاد باز هم خمس ندارد.

جلسه ۲۳۶

۱۷ شعبان ۱۴۲۷

عرض شد مسأله سه تا فرع داشت، فرع اول این است که این چیزهای مختصری که در منزل می ماند در آخر سال آیا این فاضل مؤونه اسمش هست و خمس دارد یا نه؟ عرض شد مشهور بلکه متسالم علیه بین متأخرین از صاحب جواهر به اینطرف است همانطوری که فتوای صاحب عروه و معظم معلقین بود این است که خمس دارد آن هم به ضرس قاطع هر چند که کم باشد. عرض شد که این مطلب مبتنی بر یک اصلی است که متسالم علیه بین متأخرین است و آن این است که عرف مرجع است در ظواهر الفاظ و مفاهیم و در معنای کلمات قرآن کریم و احادیث شریفه، اما مرجع نیست در مصادیق. وقتیکه حضرت فرمودند: الخمس بعد المؤمنه و معنای مؤونه حالا بنابر صحیحه علی بن مهزیار یا به جهت استظهار از لفظ مؤونه یعنی مؤونه سال، این مؤونه سال لا خمس فیها این لفظ مؤونه، عرف یتسامح فیها، این مسامحه عرفیه ملاک نیست یعنی اینکه عرف می گوید یک مختصری از آذوقه ای که در آخر سال مانده و دو سه روز اول سال آینده مصرف می شود این مؤونه سال

قبل است ولو سال قبل تمام شد و مصرف نشده، این مسامحه عرفیه ملاک حاکم شرعی نیست که در جاهای مختلف فقهاء تسالم بر آن پیدا کرده‌اند. قبل از انتقال به جهت دیگر یک مطلبی است که قبلاً صحبت شده و مطلب ریشه‌ای و مفصل است که مختصری بیان نموده رد می‌شوم فقط برای بیان اینکه این مطلب که متسالم علیه است در اصول و فقه در این عصور متأخره، آیا خود آقایان همه جا پایبندش هستند یا نه؟ به نظر می‌رسد که همه جا پایبند نیستند. چند مثال عرض می‌کنم: در عشره ایام که اگر شخص در سفر قصد کرد باید عازم باشد که ده روز بماند تا آن حکم عام فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ، تَقْصُرُوا بِشُؤد لَا تَقْصُرُوا، تتموا. استثناء شده است در سفر، قصر و افطار از آن استثناء شده است در جائی که عزم بر ده روز ماندن بکند. آنوقت این موضوع که عشره ایام باشد، این عشره ایام می‌گویند دَقَى است یعنی اگر شخصی رفت مشهد مقدس و می‌خواهد ده روز بماند، ده روز الانیم ساعت که مثلاً وسیله‌اش در این ساعت از مشهد خارج می‌شود، می‌گویند عشره ایام نیست ولو عرف مسامحه بگوید این ده روز سفر کرده است و منزل هم ده روزه اجاره می‌کند و عرف اسم ده روز می‌گذارد. اما این ده روز گفتن عرف مسامحه است. خود عرف می‌فهمد که این ده روز الانیم ساعت است لهذا می‌گویند باید قصر بخواند چون ملاک مسامحه عرفیه نیست، اما شما ملاحظه کنید، بسیاری از همین متأخرین، بلکه مشهور در یکی دو ساعت و یک صبح تا ظهر یا حتی یک شب تا صبح را در اثناء اگر بود می‌گویند اشکالی ندارد. یعنی اگر رفته مشهد و بنا دارد که ده روز کامل بماند از اول هم عزم دارد که از شهر مشهد به کمتر از مسافت شرعیه نه چهار فرسخ چند ساعت برود بیرون، می‌گویند مُضَرَّ به ده روز نیست، لهذا باید هم نمازش را

کامل بخواند و هم روزه‌اش صحیح است. ولو بالتیجه ده روز کامل از اول بنا ندارد بماند می‌گویند اشکال ندارد. اما اگر همان ۲ - ۳ ساعت خارج شهر رفتن را از آخر ده روز گرفت. یعنی نیم ساعت آخر روز دهم را می‌رود بیرون شهر و بعد هم از شهر می‌رود بیرون، نه اینکه دوباره برمی‌گردد اگر ملاک عشره ایام است که در هر دو عشره ایام نیست چه این نیم ساعت و یک ساعت و دو ساعت از اول کم شود یا از آخر یا وسط. دلیل خاصی هم که ندارد، بله آقایان توجیه کرده‌اند. همین مسأله است در دماء نسبت به زنها که اقلش سه روز است در ابتداء، آنوقت این سه روز اگر از اول تا آخر کم شد می‌گویند این حکم را ندارد و حکم دیگری دارد. اما اگر از وسط نیم ساعت قدری که متعارف است منقطع می‌شود اشکالی ندارد.

مرحوم صاحب عروه در باب قرائت فتوی می‌دهند که جهر واجب است. جهر یعنی چه؟ یعنی از همزه الحمد و باء بسم الله الحمد تا آخرین حرف که "دال" کفواً أحد باشد باید تمام این حروف جهر باشد، صاحب عروه در باب قرائت فتوی می‌دهند که اگر شخص بخاطر اینکه از خواب برخاسته و گلویش مسأله‌ای دارد بعضی حروف آخر کلمه یا کلمه آخر آیه اگر جهر نشد می‌گویند اشکالی ندارد. یعنی لازم نیست اعاده کند این بسم الله را. چرا؟ چون عرف می‌گوید جهر است. حالا یک دو حرف یا کلمه اخفات شد عرف این را جهر حساب می‌کند. خوب آیا عرف با دقت این را جهر حساب می‌کند یا با مسامحه؟ یقیناً با مسامحه است و می‌گوید سوره حمد را به جهر خواند. البته گرچه در اینجا بخصوص اکثر بر صاحب عروه اشکال کرده‌اند، اما یک عده‌ای از محققین هم اشکال نکرده و پذیرفته‌اند خوب اگر مسامحات عرفیه ملاک نیست در حکم شرعی و انما دقت ملاک است، در مجال تطبیق و

مصدق، قاعده‌اش این است که درست نباشد و حق با مستشکلین بر ایشان باشد. مسأله آیه و روایت ندارد و استظهار است و آن این است که وقتی که گفته شده حمد و سوره را در نماز مغرب به جهر بخوان ظهور دارد که جهر کل الحروف و اگر یک حرف جهر نکند فائده‌ای ندارد و باید اعاده کند یا ظهور دارد بالحمل الشائع جهر بخواند که صاحب عروه استظهار فرموده و اگر چند حرفش اخفات شد اشکالی نداشته باشد. آیا ۱۰ روز دقی است در یک شهری مانده که 24×10 و هر ساعت هم ۶۰ دقیقه نه ۵۹ دقیقه، این است که مقتضای تسالم بر این است که العرف لیس مرجعاً للمصادیق و در تطبیق مفهوم بر مصداق این است که باید اینطور باشد. آنوقت وقتی که به عرف گفته شده ۱۰ روز آیا همین را می‌فهمد: 24×10 که هر ساعت ۶۰ دقیقه باشد که صریح فرمایش جماعتی از فقهای منجم در روضه شرح لمعه که مسأله ۸ فرسخ را می‌رساند به شعیره و شعر بالرزون و این‌ها، که با این دقت است قاعده‌اش این است که در ما نحن فیه، بله این‌ها خمس داشته باشد، اما اگر نتوانستیم این را بپذیریم یعنی یک تبعی می‌خواهد که ببینیم که در برداشت ظهور این است یا آن؟ اگر ظهور این است که متسالم علیه بین متأخرین است در موارد مختلفه فقه، گرچه موارد دیگری هم نقص شده، خوب اینجا هم همین است و قاعده‌اش این است که فتوی داد، نه اقوی گفت و گفت: یجب. الأقوی جائی می‌گویند که شبهه خلاف باشد و یا مخالفی در مسأله باشد. اینجا جای شبهه ندارد. چه فرقی می‌کند یک مشت برنج مانده باشد یا ۱۰۰ کیلو برای سال آینده، بالتیجه این از سال گذشته اضافه است، فاضل المؤمنه، فقط کم است. عبارت عروه این بود که یجب اخراج خمس عند تمام الحول. که حتی اگر یک خرما اضافه مانده باید خمس بدهند. اما اگر نتوانستیم این را فی

محلّه پذیریم، علی کل اینطور نشود که یک جائی پذیریم و یک جائی نپذیریم بدون یک فارقی در موارد مختلف. و این هم که دیروز عرض کردم که مرحوم اخوی تفصیل بین قلیل و کثیر را دادند روی همین جهت است که اگر یک چیز مختصری ماند ولو بالمسامحه العرفیه، عرف می گوید این مؤونه سال قبل است و جزء سال قبل است ولو دقه اضافه است، عرفاً و ظهوراً اسمش اضافه نیست. آنوقت اگر این را اینجا گفتیم، جاهای دیگر هم باید ملتزم شویم و در ده روز هم همین را بگوئیم و در قرائت نیز همین را بگوئیم. یک مطلب دیگر در خصوص ما نحن فیه باب خمس، آیا از قاعده لو کان لبان ما نمی توانیم این تفصیل را استفاده کنیم، یعنی وقتیکه به مردم گفته شد که باید خمس دهید، ما أفاد الناس من قلیل أو کثیر، هی والله الافاده یوماً بیوم، بعد استثناء زده اند که الخمس بعد المؤمنه، مؤونه هم یعنی مؤونه یکسال، از اول محرم تا آخر ذیحجه و اول محرم سال بعد که رسید اشخاصی که متدین هستند و پول را خمس می دهند و چیزهایی که در دکان دارند خمس می دهند آیا به ذهن می آید که اگر دو تا سیب زمینی و چند قاشق نخود مانده از سال قبل این هم خمس دارد یا نه به ذهنش نمی آید اگر مطرح نشود؟ وقتیکه به ذهن نیاید، ۲۵۰ سال عصور معصومین علیهم السلام اگر واجب بود و به ذهن نمی آمد و تنبیهی از معصومین علیهم السلام بالخصوص نشد نسبت به آن چیزی که یغفل غالب الناس عنه، اگر واجب بود، قاعده اش این بود که معصومین علیهم السلام تنبیه کنند، چون مسأله عامه البلوی است اگر تنبیه می کردند مکرر سؤال و جواب می شد یا تنبیه از قبل معصومین علیهم السلام می شد و غالباً باید به ما می رسید ولی به ما در این زمینه هیچ نرسیده است و تا زمان علامه مطرح نبوده است چه برسد به زمان معصومین علیهم السلام و مرحوم اخوی هم اشاره به این کرده اند که کتاب هائی

که در اختیارم هست هر چه که نگاه کردم ندیدم که این مسأله را عنوان کرده باشند. پس اگر اینطور باشد جاهای دیگر از باب لو کان لبان آقایان فی محله هم هست گاهی دلیل معتبر را می‌شکنند بخاطر لو کان لبان، چون قرینه قوی‌ای است. روایت صحیحہ السند داریم متعدد بالعشرات که در فقه است و ظاهره الدلاله بلا اشکال در ظهور دلالت که غسل احرام واجب است چون امر شده و امر ظهور در وجوب دارد اما فقهاء می‌گویند غسل احرام واجب نیست. چرا؟ لو کان لبان. یعنی لو کان لبان را قرینه قرار می‌دهند برای شکستن ظهور، ظهور که هست، اما ظهور در وجوب دارد. می‌گویند چون حج و عمره یکی از مسائلی است که محل ابتلاء بسیاری از مسلمین بوده و هست و غالب مسلمین غافلند از اینکه غسل اول احرام واجب باشد، اگر بنا بود وجوب داشته باشد کافی نبود یک امر شود که غسل احرام کنید، چون غالباً توجه پیدا نمی‌کنند به وجوب از یک امر در ظهور وجوب، این احتیاج به تأکید داشت و تکرار و اگر اینطور بود جزء احکام معروفه بین مسلمین می‌شد همانطور که معروف است که رمی جمره واجب است و طواف واجب است. معروف شود که غسل احرام واجب است. و از اینکه معروف نیست ما کشف می‌کنیم که وجوب ندارد. خوب امر ظهور دارد در وجوب، این امر را می‌شکنند. یعنی لو کان لبان، دلیل معتبر را می‌شکنند و اقوی می‌شود از دلیل معتبر و این تنها نیست، در فقه پر است از این مسائل. بله باید موضوع لو کان لبان متحقق باشد و مسأله عامه البلوی باشد و یغفل الغالب عنها باشد و تنبیه بالخصوص نشده، آیا یک مختصری که متعارف است در ۹۹ درصد از مردم که آخر سال یک چیزی در خانه‌اش اضافه مانده ولو غذایی که روز آخر پخته قدری از آن مانده، و تمام نشده، آیا به ذهن غالب می‌آید که مسأله داشته باشد؟ نه. آیا محل ابتلائی غالب

مردم هست؟ بله، قاعده لو کان لبان در ما نحن فیه بد نیست نسبت به یک چیزهای مختصری که متعارف است که می ماند.

خلاصه ما می خواهیم ببینیم آیا قرینه لو کان لبان از ظهور دلیل معتبر اقواست؟ بله. بدلیل عمل فقهاء در دهها مورد که حرف خوبی هم هست. ظهور که یک سد اسکندر نیست، یک حجیت عقلائیه است که اگر معارضه پیدا کرد با همچنین قرینه ای آن ظهور کنار زده می شود و حجیت ندارد ظهور، امر که ظهور در وجوب دارد در همچنین جائی و همچنین معارضه ای حجیت عقلائیه ندارد و منجز و معذر نمی تواند باشد. وقتیکه این شد در ما نحن فیه این مسأله اقواست که روایت هم نداریم. یعنی اگر روایت خاصه هم داشتیم و سندش هم معتبر بود و ظاهره الدلاله بود قاعده اش است چون محل ابتلای عموم است. خلاصه اینها دو وجهی است که به نظر می رسد که حرف بدی نباشد روی مناسباتی که عرض شد. بله در عین حال چون اعظم فقهاء خلقاً بعد السلف از جواهر به اینطرف قائل شده اند. لهذا خوب است احتیاطاً مصالحه کرد در این جهت، اما در عین حال چون مسأله سیف ذو حدین است، از این طرف اگر خمس متعلق باشد نباید ظلم به ارباب خمس کرد و اگر متعلق نباشد نباید ظلم به مالک کرد حتی همین مقدار.

پس بالتیجه خوب است که مصالحه شود اما یا مصالحه شود و مالک و مؤتی خمس متوجه این جهت باشد که خمس در اینگونه موارد مسلم نیست نه اینکه خیال کند که ملزم است که خمسش را بدهد یا اینکه ما بگوئیم حاکم شرع صلاحیت این مصالحه را دارد که به نظر می رسد اینطور چیزها فقیه جامع الشرائط صلاحیت این مصالحه را دارد که سابقاً عرض شد و در عروه مسأله اش بود، فقط در باب تقلید است که بحث اعلامیت مطرح است اما در

امور دیگر، البته قضاء هم اعلیت در آن مطرح است، غیر از باب تقلید و قضاء در امور حسبیه ظاهراً متسالم علیه است بین فقهاء که صرف اینکه مجتهد عادل باشد و فقیه جامع الشرائط باشد ولو یقیناً مفضول باشد و اعلم نباشد، صلاحیت امور حسبیه را دارد. آنوقت قاعده‌اش این است که فقیه جامع الشرائط صلاحیت این مصالحه را دارد در همچنین موردی، مگر اینکه بگوئیم مسأله دقی است مثل دقیات دیگر ولو کان لبان در اینجا کارگر نیست و مصداق و موضوع ندارد گرچه ندیدم کسی مسأله لوکان لبان را مطرح کرده باشد و بگویند لوکان لبان نیست و شاید به ذهنشان هم نرسیده که نفی کرده باشند.

نتیجه حرف‌های مسأله این است و مقتضای احتیاط هم روشن است که چیست. این تمام الکلام در فرع اول. بعد بحث فرع دوم می‌آید که بعداً.

جلسه ۲۳۸

۱۹ شعبان ۱۴۲۷

صاحب عروه فرمودند چیزی که مؤونه امسال است و اگر از آن مستغنی شد دیگر مؤونه نیست، نعم لو فرض الاستغناء عنها فالأحوط (احتیاط و جوبی کرده‌اند و فتوی نداده‌اند) اخراج الخمس منها. خانه‌ای بود خریده بود و در آن نشسته بود بعد به یک خانه دیگر منتقل شد، خانه ماند و یا لباسی از مؤونه سال خرید و بعد کسی برایش لباس هدیه آورد و آن لباس را کنار گذاشت. باید احتیاط و جوبی نموده و خمس بدهد. از نظر فتوی آنچه من دیدم پنج قول است در این مورد: ۱- قول مرحوم صاحب عروه است که معظم بعدی‌های صاحب عروه حاشیه نزده‌اند و این احتیاط و جوبی را پذیرفته‌اند. ۲- فتوای به خمس است که نوه صاحب جواهر علی، ایشان حاشیه کرده و فرموده‌اند: بل الأقوی و یک عده از معاصرین فتوی به خمس داده‌اند که به نظر شاید همین اقرب باشد. صاحب جواهر هم از رساله نجاه العباد بدست می‌آید که میل به فتوای بر خمس دارند که می‌فرمایند: فالأحوط ان لم یکن اقوی که خمس می‌خواهد. ۳- فتوای به عدم خمس، اگر شخصی از مؤونه

امسال چیزی تهیه کرد خمس ندارد. اینجا نادری فتوی داده‌اند که احدهم مرحوم آسید ابو الحسن اصفهانی هستند که فرموده‌اند خمس ندارد اگر از مؤونه بودن افتاد. ۴- دو تفصیل هم در مسأله هست. یکی مرحوم آقا حجت کوه کمره‌ای تفصیل داده‌اند به اینکه اگر مؤونه بودنش متعلق به عین بوده و بعد از مؤونه بودن افتاد خمس ندارد. اگر مؤونه بودن منفعت بوده که تابع عین است و آن منفعت از مؤونه بودن افتاد، عین خمس پیدا می‌کند. یعنی یک وقت است زن‌ها طلاهایی می‌پوشند، خود طلا پوشیدن مؤونه است نه منافعش، اگر این باشد که زن از ربح طلا خرید و یا شوهرش برایش طلا خرید بعد هم پیرزن شد و طلاهایش را کنار گذاشته و تا آخر نمی‌پوشد این خمس ندارد چون عین مؤونه بوده، اما اگر کسی عائله‌ای دارد که یک باغی دارد که از میوه‌هایش استفاده می‌کند و مؤونه‌اش است به این معنا که اضافه ندارد که بفروشد، بعد دیگر احتیاج از این باغ رفت و باغ بزرگتر خرید که از منافع این باغ استفاده نمی‌کند و از مؤونه بودن افتاد که انتفاع از عین نبوده از منافع بوده، مؤونه منافع بوده نه عین، در این چنین جائی ایشان فرموده‌اند اگر از مؤونه بودن افتاد خمس دارد. یک تفصیلی بین عین و منفعت ایشان فرمودند. ۵- تفصیلی است که در مستمسک فرموده‌اند بین اینکه هم در اثناء سال از مؤونه بودن بیفتد که خمس دارد و اینکه سال‌های بعد از مؤونه بودن بیفتد خمس ندارد. شوهر برای زنش از مؤونه امسال طلا خرید، مؤونه است و زن هم طلا را پوشید، هنوز سر سال نشده شوهر مرد که زن دیگر طلا نمی‌پوشد و کنار می‌گذارد، فائده همان سال ربح و سال مؤونه، سال استغناء از مؤونه شد، ایشان فرموده در همچنین مؤونه مستغنی عنه خمس دارد. اما اگر سر سال شد و این طلا هنوز مؤونه بود، بعد از سر سال شوهر مرد، طلاها را

کنار گذاشت و نپوشید خمس ندارد. اینها اقوال مسأله است که ندیدم در متقدمین متعرض شده باشند. دلیل مسأله چیست؟ عمده حرف یک کلمه است که: سود، فائده و ربح خمس دارد بمجردی که حاصل شد فقط اعطاء و جوب ندارد. کسی الآن ۱۰۰۰ دینار ربح کرد که ۲۰۰ دینارش مال ارباب خمس است فقط واجب نیست الآن بدهد و اگر الآن به نیت خمس داد، خمس است و احکام خمس را داراست. اگر تا سر سال در مؤونه استفاده نشد و ماند، سر سال و جوب پیدا می‌کند و حق ندارد که تأخیر بیاندازد واجب فوری می‌شود، این دلیل خمس که خمس در هر سودی آمد لکن تا سر سال نشده اگر ماند خمس واجب می‌شود، اگر در اثناء سال مؤونه شد خمس ساقط می‌شود. خوب مؤونه شد و خمس ساقط شد. این لا خمس فی المؤونه که ظاهر روایات الخمس بعد المؤونه است، این مؤونه بودن حیث تعلیلی است یا تقيیدی؟ ظهور در چه دارد؟ کسی که استفاده حیث تقيیدی کرده که مشهور باشند غالباً گفته‌اند مؤونه بودن قید عدم الخمس است اگر از مؤونه بودن افتاد ولو بعد از ۱۰ - ۲۰ سال، پس این خمس در طلا آمد، چه خمس را رد کرد؟ مؤونه بودن بنحو قید، مؤونه بودن از بین رفت، آن خمس که آمد هست. پس لا خمس بودن تقيید مؤونه بودن یعنی مادامت مؤونه کسی که این استفاده را کرده فتوای به خمس داده و آنکه به ملاحظه اینکه قوت در فتوی نبوده، احتیاط و جوبی کرده است و گفته من گردن نمی‌گیرم که خمس ندارد و به گردن نمی‌گیرم ارتفاع خمس را تا بعد از مؤونه ساقط شدن. اما اگر استفاده کرد از لا خمس فی المؤونه، حیث تعلیلی است. یعنی این طلا و عین لا خمس فیها. چرا؟ علت لا خمس این است که مؤونه شده پس نفی خمس از طلا شد و از این خانه شد بخاطر اینکه مؤونه شد، حالا که از مؤونه بودن افتاد

خمس سر جایش است. چون علت ارتفاع خمس بود نه علت ارتفاع خمس که مشهور اینطور استفاده کرده‌اند. این عمده حرف حالا ما باید بینیم فرمایشاتی که برای حیث تقییدی کرده‌اند چیست؟ به نظر می‌رسد که حیث، حیث تعلیلی است نه تقییدی و اگر انسان خیلی مطمئن به این جهت نشود نظائرش را که استعراض کند و تأمل کند می‌بیند نمی‌تواند در آن‌ها بگوید حیث تعلیلی است بلکه حیث تقییدی است یعنی ظهور در این دارد. من باب نمونه: قرآن فرموده اگر کسی مرد ارثش را اینطور تقسیم می‌کند بعد فرموده: **مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ**. یعنی وصیت ارث نمی‌شود. دین هم دارد ارث نمی‌شود، این او دین، حیث تقییدی است یا تعلیلی؟ یعنی مادام دیناً یا نه همین که دین بود ارث نمی‌شود. آمدند به طلبکار گفتند این میت چند تا یتیم دارد او هم گفت ذمه میت را ابراء کردم، آیا باز هم دین ارث نمی‌شود؟ سبب عدم ارث وجوب دین بود عند الموت. این عین الخمس بعد المؤمنه است. الإرث بعد الدین، این هم الخمس بعد المؤمنه. لا ارث فی الدین، اینجا هم لا خمس بعد المؤمنه. انسان از این قبیل را استعراض بکند ظهور در حیث تعلیلی دارد مادامی یا نه ظهور در حیث تعلیلی دارد؟ به نظر می‌رسد که ظهور حسابی است لولا این شبهاتی که فرموده‌اند آن هم در این عصور متأخره از صاحب عروه. پس انسان می‌تواند فتوی دهد نه احتیاط وجوبی کند و در حد منجز و معذر بودن هست.

حالا ببینیم آقایانی که فرمودند خمس ندارد چه تفصیلات در موردش گفته خمس ندارد، چه مطلق خمس ندارد اگر از مؤونه بودن افتاد وجهش چیست؟ وجوهی برایش ذکر کرده‌اند:

۱- گفته‌اند ادله خمس نمی‌گیرد. موضوع خمس در ادله چیست؟ الافاده،

افاده یعنی استفاده، امسال در اثناء سال ده میلیون استفاده کرد، با ده میلیون خانه خرید در آن نشست، مؤونه فعلیه، اسراف و حرام هم نیست و بیش از شأنش نیست، لا خمس فی المؤمنه گفت خمس ندارد. ۱۰ - ۲۰ سال در این خانه نشست، پول گیرش آمد خانه‌ای بهتر خرید و این خانه را کنار گذاشت گفته‌اند آیا صدق می‌کند حالا که رفت در خانه‌ای بزرگتر، خانه کوچکتر را استفاد، آنوقت که سود کرد استفاده بود، هی والله الافاده نمی‌گیرد. اصلاً از اول دلیل خمس اینجا را نمی‌گیرد تا مؤونه بود خمس نداشت، حالا موضوع خمس اصلاً نیست. وقتیکه موضوع خمس نیست چه کسی می‌گوید خمس بده، استصحاب هم لازم نداریم. دلیل چهارچوبه خمس می‌گوید الفائده، هی والله الافاده یوماً بیوم، ما أفاد الناس من قلیل أو کثیر، محورش ماده فائده و استفاده بود. شخص اگر مستغنی شد از طلا و پیرزن شد و دیگر نمی‌پوشد، می‌گوئیم پیر شد خوب از طلاق استفاده کرد، استفاده نیست، موضوع خمس نیست پس خمس ندارد دلیلی ندارد که خمس داشته باشد.

پس چیزی که مؤونه بود از مؤونه بودن که افتاد دلیل خمس نمی‌گیرد و خمس ندارد. به نظر می‌رسد که این وجه من وجوه متعدده تام نیست. چرا؟ برای اینکه این شخصی که ده میلیون سود کرد، این ده میلیون فائده است هم حالا که خانه نخریده و هم وقتیکه مبدل شد به خانه و در آن نشست فائده است و هم وقتیکه بعد از این خانه مستغنی شد، این فائده است. اگر از خانه کوچک به یک خانه بزرگتر منتقل شد سؤال کنند که خانه کوچک چه بود می‌گوید: فائده بود. فائده از فائده بودن که نمی‌افتد. یعنی فائده می‌شود لا فائده؟ تجدد ندارد. ابتداء صدق فائده وقتی است که سود کرد اما از فائده بودن که نمی‌افتد. وقتیکه ده میلیون بود اسمش فائده بود مبدل شد به خانه،

فائده است، بعد از خانه مستغنی شد همه اش فائده است. فائده خمس دارد. یک دلیل آمد گفت تا سر سال نشده واجب نیست که خمس بدهی، یک دلیل آمد گفت اگر مؤونه شد خمس ندارد. یک دلیل دیگر گفت اگر سال گذشت و مؤونه نبود باز خمس ندارد؟ همان دلیل الفائده می گوید خمس دارد و امتداد دارد این فائده، بله فائده جدید نیست ولی آیا از فائده بودن افتاد؟ نه. فقط در وقتیکه مؤونه نشده بود چون سر سال نشده بود یک مخصصی گفت الآن واجب نیست که خمس بدهی، وقتیکه مؤونه شد مخصص دیگر گفت خمس ندارد، الخمس بعد المؤونه، وقتیکه از مؤونه بودن افتاد هم در اثناء سال نیست که آن مخصص بگیرد آن را و هم مؤونه دیگر نیست تا این مؤونه آن را بگیرد. استفاده هست فائده مستمره. هی والله الافاده يوماً بیوم این فائده تجدد ندارد. فائده مستمره.

ثانیاً: ادله خمس منحصر به ماده فائده نیست. در باب استصحاب صاحب کفایه دارند می گویند استصحاب متقوم به ماده نقض نیست که مثل شیخ بفرمایند شک باید در رافع باشد تا نقض صدق کند اما اگر شک در مقتضی بود نقض صدق نمی کند. صاحب کفایه می گویند این روایت لا تنقض الیقین بالشک اگر نگیرد، اما الیقین لا یدفع الشک می گیرد. در ما نحن فیه هم همینطور است ما باید ببینیم ادله خمس چیست؟ فلان روایت نمی گیرد اشکالی ندارد. اما اگر ادله دیگری داریم که می گیرد اما نمی توانیم بخاطر این دلیل که سعه اش کمتر است آن دلیل سعه بیشتر را اگر جامع الشرائط است اسقاط کنیم. بعضی از روایات خمس آن هم روایات غیر معتبره اش سنداً الفائده را دارد. البته یکی اش صحیحه است که صحیحه علی بن مهزیار است که محل اشکال است که البته ما فی محله نپذیرفتیم. اما روایت دیگر، هی والله

الافاده يوماً بیوم، اگر ما بودیم و تنها این‌ها نمی‌توانستیم به این‌ها استناد کنیم مگر اینکه استناد مشهور را سبب اعتبار بدانیم که می‌دانیم. لطیف این است کسانی که جابر نمی‌دانند این استدلال را کرده‌اند و وجود و عدمش سواء است در نزد کسانی که روایت ضعیفه معمول بها را معتبر نمی‌دانند. خلاصه فائده یکی از ادله خمس است که در آن ماده فائده ذکر شده. دلیل دیگر دارد که ماده فائده ندارد و ما نحن فیه را می‌گیرد. حالا اگر افاده و حصول الفائده نگیرد، دلیل دیگر داریم و آن صحیحه علی بن مهزیار است. علی بن مهزیار چهار روایت داشت که یکی‌اش محل کلام بود که اضطراب در متن بعضی گفتند دارد اما یکی دیگر از صحاحش اینطور دارد از حضرت جواد علیه السلام که حضرت می‌فرمایند: **يجب عليهم الخمس** (جامع احادیث الشیعه کتاب خمس ج ۸، باب ۱۲، ح ۹) **فقلت ففي أي شيء؟ فقال علیه السلام: في امتعتهم وضياعهم**، این خانه‌ای که شخص از سود خریده و در آن نشسته و طلائی که زن پوشیده و فرشی که زیر پایش انداخته متاع، یک دلیل آمد گفت مادامی که سر سال نشده واجب نیست که خمس دهید. یک دلیل دیگر گفت مؤونه خمس ندارد. حالا از مؤونه بودن افتاد این متاع، نه آن مخصص می‌گیرد و نه این. متاع بنحو مطلق. آیا این طلا متاع هست یا نه؟ این طلا همان وقت هم که می‌پوشید متاع بود و حالا هم متاع است. فقط وقتی که می‌پوشد دلیل می‌گفت چون مؤونه است خمس ندارد. حالا که مؤونه نیست، آن دلیل لا خمس فی المؤونه این را نمی‌گیرد. اگر فائده نیست متاع که هست. دلیل بنحو مطلق می‌گوید متاع خمس دارد. هر چه که قید بیرونش کرد تا سال نشده قید بیرونش کرد، حالا که از سال گذشته مؤونه نیست آن را نمی‌گیرد.

وجه دیگر برای این قول این است که بحث اصولی را به میدان کشیده‌اند

که اگر ما یک عامی داشتیم و این عام بالنسبه به زمان مفید بود یعنی هر زمانی یک مصداق مستقل بود آنوقت خاص آن را از عام بیرون کشیده بود، زمانهای دیگر چون عام گرفته و مفرد بوده اگر شک می شد تحت عام وارد شده، شک می کنیم خاص آن را گرفته یا نه؟ حکم عام را بر آن جاری می کنیم. اما اگر زمان ظرف بود برای عام، ما أفاد الناس من قليل و كثير نمی گوید فائده در هر زمانی خمس دارد می گوید فائده خمس ندارد، آنوقت فائده توی هوا که نیست، توی زمان است، زمان ظرفش است نه قیدش، عام نسبت به زمان مفرد نیست می گوید فائده خمس دارد علی نحو غیر مفرد نسبت به زمان، بعد دلیل دیگر گفت مؤونه خمس ندارد و این را بیرون کشید، وقتیکه این را بیرون کشید، این عین بیرون کشیده شد به زمان هم ربطی ندارد و جای استصحاب هم نیست چون از عام بیرون کشید، گفت أكرم العلماء، بعد گفت زید را اكرام نکن. این زن از أكرم العلماء بیرون کشیده شده، گفته اند ما نحن فیه نیز همینطور است. عام ما می گوید ما أفاد الناس من قليل أو كثير نمی گوید فی کل زمان. زمان ظرف است که از اطلاقش استفاده می شود، بعد یک دلیل دیگر آمد و مؤونه را از ما أفاد الناس بیرون کشید، یعنی ما أفاد الناس غیر المؤونه ای که مؤونه خمس ندارد، احتیاج هم نداریم که استصحاب کنیم. پس مؤونه استثناء شده است از خمسی که عام غیر ازمانی است، آنوقت غیر ازمانی آن را نمی گیرد. اما این وجه برگشتش به انکار ظهور حیث تقییدی است. که ما به این استدلال احتیاج نداریم. همان بحث قید تقییدی و تعلیلی است که به این صیغه ذکر فرموده اند وگرنه ما باید بینیم ظهور هست و دست عقلاء که می دهیم چه می گویند؟ الارث بعد الدین می گوید این دین چیست تقییدی است یا تقییدی که اگر از دین بودن افتاد باز هم ارث نیست یا می گویند حیث

تعلیلی است؟ ما نحن فیه هم همینطور است که به نظر می‌رسد که ظهور دارد. با نظائرش هم که قیاس کنیم آن هم همینطور است. اگر ظهور دارد در اینکه مؤونه خمس ندارد چه مؤونه نبودن همان بعد از سر سال باشد و یا چه مؤونه نبودن بعد از حدوث المؤونه باشد. ویؤید ذلک اینکه اگر همچنین حرفی بیرون آید و چیزی از سود امسال تحصیل شود و مؤونه شود و تا آخر خمس ندارد ولو از مؤونه بودن بیفتد تجار کبار می‌توانند اصلاً خمس ندهند. امسال، ۵۰۰ میلیون سود کرده در حد شانش خانه می‌خرد و سائل می‌خرد. سر سال، یک ۵۰۰ میلیون دیگر سود می‌کند و یک خانه دیگر با سائل می‌خرد و قدیمی‌ها را کنار می‌گذارد و هر سال همینطور. اگر بنا شد چیزی که مؤونه بود تا آخر عمر خمس ندارد ولو از مؤونه بودن بیفتد اکثراً سداً باب خمس می‌شود البته این را نمی‌خواهم دلیل بگیرم، لهذا به نظر می‌رسد که بجاست که انسان الأحوط صاحب عروه را بکند الأقوی والأظهر، مؤونه مادام که مؤونه است خمس ندارد ولو یک تسبیح باشد، اگر تسبیح بهتر گیرش آمد این را کنار گذاشت که روزی به کسی بدهد یا بعدها ورثه از آن ارث ببرند این خمس پیدا می‌کند، این دیگر مؤونه نیست و از پولی که لا خمس فیه هم که تهیه نشده بود خمس دارد.

جلسه ۲۳۹

۲۲ شعبان ۱۴۲۷

فرعی است تابع مسأله گذشته، مرحوم صاحب عروه در عروه ظاهراً متعرض نشده‌اند اما فرعش محل ابتلای زیاد است و در سؤال و جواب‌هایی که از ایشان مانده، این فرع را آورده‌اند. لذا این فرع را می‌خوانم. سؤال این است که (رساله سؤال و جواب صاحب عروه ص ۱۰۳ سؤال ۱۸۲) در باب خمس شخص مثلاً خانه‌ای لازم دارد در این سنه ولکن میسر نمی‌شود پس به تدریج بعضی از اسباب و آلات آن را در این سنه محیا می‌کند که در سنه آتیه یا بعد از آن خانه بسازد. یا آنکه گاو یا اسبی احتیاج دارد گوساله یا کره اسبی می‌خرد که بعد از دو یا سه سال بکار می‌آید و هکذا شجره‌ای غرس می‌کند که بعد از چند سال به ثمر آن منتفع شود و حال آنکه اگر مثمره باشد در همین سنه هم محل حاجت هست، آیا اگر این‌ها را از ارباح مکاسب خریده باشد خمس آن‌ها را باید بدهد و هکذا نمائات متصله آن‌ها یا نه؟ دیگر درخت گل و ریاحین و امثال آن‌ها که از برای زینت خانه غرس می‌شود. این یک بحثی است که گذشت گرچه در عروه بحث نمی‌شود ولی یک وقتیکه صحبت شد

که آیا جزء مؤونه چیزهای تزئیناتی هست در حد شأن یا نه؟ آیا مؤونه زینت‌ها را هم می‌گیرد یا فقط حاجات را می‌گیرد؟ جماعتی تصریح کرده‌اند که مؤونه یعنی احتیاج نه زینت. هر رقم زینت که باشد خمس دارد. که به نظر رسید طبق نظر جماعتی دیگر اینکه مؤونه اعم از این‌هاست همین که این‌ها در شأنش است خمس ندارد چه کیفاً و چه کماً. مثلاً با ساعت پنج هزار تومانی کارش می‌گذرد ولی ساعت ده هزار تومانی می‌خرد که زیباست. به نظر می‌رسد که مؤونه ظهور در اعم دارد که مورد بحث نیست.

جواب: صاحب عروه نوشته‌اند اما در صورت اولی پس ظاهر وجوب خمس است در آن‌ها چون جزء مؤونه این سنه محسوب نمی‌شود. باید تأمل کرد که مؤونه یعنی چه؟ که محل خلاف شده است بین آقایان و بالنتیجه آیا استظهاری می‌شود در مؤونه یا مجمل است؟ بر فرض استظهار شود آیا موارد مشکوک‌ه‌اش چیست؟ سابقاً اصل مسأله گذشت که ظاهر ادله که فقهاء تسالم بر آن داشتند الا النادر که ابن ادریس بود که در عین حال بعضی تشکیک کرده بودند در ظهور فرمایش ابن ادریس ولی بالنتیجه تسالم مشهور بر این بود که انسان هر چه که گیرش می‌آید خمس به آن تعلق دارد و بمجردی که پول گیرش آمد یا جنس در ملکش وارد شد ^۱ آن مال ارباب خمس است. اگر در مؤونه آن سال مصرف شد خمس از آن ساقط می‌شود اگر در مؤونه آن سال مصرف نشد تا سر سال مانند آنوقت فوریت پیدا می‌کند والا قبل هم خمس هست. زکاء فطره را انسان در ماه رمضان بعنوان زکات فطره بدهد فائده‌ای ندارد چون شارع جعل نکرده، زکات مال را قبل از ماه ۱۲ بعنوان زکات بدهد حساب نمی‌شود. اما در خمس شارع جعل کرده است خمس را، هی والله الافاده یوماً بیوم، همین که امروز بدست آورد خمس دارد فقط فوریت ندارد.

مثل نماز ظهر و عصر می ماند که وقتیکه ظهر شد نماز را به نیت نماز ظهر بخواند درست و صحیح است اما فوریت ندارد و حق تأخیر دارد. در خمس گیر هر کسی که می آید تسالم فقهاست که تعلق به الخمس، اگر در مؤونه آن سال صرف شد خمس از آن ساقط می شود اگر صرف نشد سر سال فوریت پیدا می کند، بنابراین باید بینیم این الخمس بعد المؤمنه، این تخصیص چقدر بیرون آورده از هی والله الافاده یوماً بیوم؟ ۱- قید شأن است. ۲- اسراف و حرام نباشد. ۳- مؤونه آن سال باشد. مؤونه آیا یعنی احتیاج ولو مصرف نشود؟ که ما نحن فیه را شامل می شود. مؤونه یعنی مصرف نه مطلق الاحتیاج؟ ما نحن فیه هم مصرف نمی شود. این جنس هائی که خریده کم کم تا بعد از پنج سال بنائی کند و خانه هم احتیاج دارد، این ها مؤونه نیست، لهذا بحثی هست که مؤونه چیست که فقهاء کم متعرضش شده اند یعنی به نظرشان رسیده که ظهور عرفی دارد مؤونه. مؤونه یعنی مصرف، نادر از فقهاء متعرض معنای مصرف شده اند و خود همین که متعرض معنایش نشده این قدری سبب اختلاف فتاوی شده است. ما حالا باید بینیم شارع یک عام یا مطلق فرمود، هی والله الافاده یوماً بیوم، ما أفاد الناس من قلیل و کثیر. هر چه که گیر انسان می آید. توی آن روایت پیامبر ﷺ به ابوذر و سلمان فرمودند: کلما یملک، البته روایت سند معتبر نداشت و نمی توانیم به اطلاقش تمسک کنیم یعنی فوریت ندارد و گرنه یملک ادله دیگر هم داشت. آنوقت باید بینیم از این عام چه تخصیص خورده و بیرون آمده. خانه امسال، آیا مؤونه امسال یعنی این عبائی که من می خرم و امسال می پوشم؟ این مسلم مؤونه است، اما اگر یک عبا خریدم و احتیاج به این عبا داشتم و گم شد، تا سر سال هم نماند و از کسی عبای دیگر قرض گرفتم، بعد از سر سال عبا پیدا شد آیا باید خمسش را بدهم

یا بعد از سر سال توبه کرد و عبا را برگرداند. چیزی را که مالک شدم و احتیاج به آن داشتم اما نتوانستم استفاده کنم. مثلاً پول ندارد که یک دفعه خانه تهیه کند و در آن بنشیند و باید کم کم جمع کند و یک مصداق دیگرش این است که گم شد. محل حاجتم بود ولی نتوانستم استفاده کنم، این سر سال خمس دارد یا نه؟ صاحب عروه فرمودند: بله، چون عذر و عدم عذر غیر مؤونه را که مؤونه نمی‌کند. مؤونه یعنی آن چیزی که در حد شأنش هست و حرام هم نیست و در امسال مورد استفاده قرار بگیرد، اینطور استظهار شده و مشهور هم استظهار کرده‌اند لهذا صاحب عروه فرموده: کسی که نمی‌تواند یکجا خانه بخرد و ساکن شود، اگر کم کم از سود سال‌هائی و سائل خانه را تهیه می‌کند تا بعد بنائی می‌کند که بنشیند پس هر سال آنقدر و سائلی که تهیه کرده باید خمسش را بدهد، چرا؟ چون مؤونه آن سال نیست، بله قابل بحث هست که آیا مؤونه معنایش همین است یا نه؟ آیا ظهور در همین دارد یا نه؟ به نظر می‌رسد همین که فقهاء فرمودند تام باشد، اما لقال که تشکیک کند و بحث کند و ببینیم که ظهور عرفیش یا بازاریش یعنی کسانی که عربی فصیح را می‌فهمند. صاحب عروه چون استظهار فرمودند: مؤونه یعنی ما یصرف، اگر استفاده نشد این مؤونه امسال نشده به هر دلیلی که باشد. لهذا فرموده‌اند: ظاهر وجوب خمس است چون جزء مؤونه این سنه محسوب نمی‌شود بعد یک استثناء زده‌اند که این استثناء را یک وقتی صحبت شد در مثل این‌هائی که برای دخترشان جهیزیه جمع می‌کنند مورد استفاده قرار دادیم. مسأله محل ابتلاء است. بعد می‌فرمایند: بلی اگر متعارف در تحصیل خانه (نه ناتوانی من) این طریق باشد (یعنی خانه بنائی کردن اینطوری است که کم کم در طول چند سال و سائلش را تهیه می‌کنند بعد بنائی می‌کنند و می‌نشینند. آنوقت هر سالی

آن مقداری که تهیه می‌کنند و کنار می‌گذارند مؤونه امسال را یک فتوای محکم نداده‌اند فرموده‌اند) بعید نیست (فتواست اما مرتبه نازله فتواست. اولی را گفتند: ظاهر وجوب خمس است. البته متعارف اینطور نیست، هر کس که اینطور خانه بنائی می‌کند بخاطر ناتوانی است نه اینکه متعارف این است. یعنی نه چون اینطوری است که بنائی خانه پنج سال وقت می‌گیرد) که مؤونه محسوب شود (مثل مضعیف‌های عرب‌هاست که در عراق است که مضعیف را بانی درست می‌کند، سابق‌ها هم خرید و فروش نی نبوده، نی امسال را برمی‌داشته و کنار می‌گذاشته‌اند و نی‌های چند سال را جمع می‌کردند و بعد از چند سال بنائی می‌کردند و بعضی تا ده سال طول می‌کشید که ساخته شود. یک وقت متعارف در مضعیف درست کردن این است. ایشان فرموده‌اند بعید نیست که نی‌هایی که یکسال جمع می‌کند خمس نداشته باشد.

مرحوم محقق قمی در جامع الشتات فرموده‌اند: خمس ندارد و این قید را فرموده‌اند صاحب عروه چون معنای مؤونه در نظرشان مسلم است که آنچه که مصرف می‌شود نه آنکه مصرف نشود، مگر در جائی که متعارف باشد که همان سال مصرف نکند. محقق قمی که فرموده‌اند خمس ندارد شاید نظرشان به جائی است که متعارف است. گرچه عبارت محقق قمی این قید را دارد و شاید نظر محقق قمی که در اجوبه مسائل حکم به عدم خمس نموده‌اند به این قسم باشد. وجهش همین است که المؤونه یعنی چه که باید باز شود و روشن شود. اگر روشن است یعنی چه فبها، هر فقیهی طبق استظهار خودش برایش منجزیت و معذرت دارد. اما اگر فقیهی شک کرد که آیا مؤونه یعنی ما یتصرف؟ یا ما یتصرف أو یجمع لیصرف در سنوات آینده؟ اگر شک شد اصل خمس است، چون خمس آمده و شک در سعه و ضیق مخصص است، قدر

متیقن منحصص را می‌گیریم می‌گوئیم آن مقدار است که خمس از آن ساقط است و نسبت به مقدار مشکوک اشتغال یقینی است که براثت یقینی می‌خواهد این مال $\frac{1}{5}$ آن متعلق به ارباب خمس شده با حصول در ید، شک می‌کنیم این نوع مصرف موجب سقوط خمس هست یا نه؟ استصحاب خمس می‌کنیم و قاعده‌اش این است که خمس دارد مگر اینکه برای کسی ظاهر باشد مثل اینکه صاحب عروه در موردی که متعارف است فرموده‌اند خمس ندارد. لقائل که بگوید حتی در مورد متعارف است فرموده‌اند خمس ندارد. لقائل که بگوید حتی در مورد متعارف خمس دارد. حالا ما می‌آئیم در همان صورتی که متعارف است و در همان جهیزیه که متعارف است که کم جمع کند برای دخترش، این دو قسم است: یک وقت آن است که وقتیکه می‌خواهد دختر شوهر دهد قادر نیست یک جا جهیزیه به دخترش بدهد ناتوان است. یک وقت نه، پولدار است و می‌تواند یکجا جهیزیه بدهد اما چون متعارف در شهر اینطور است که کم جمع جهیزیه را جمع می‌کنند لهذا مال چند سال جهیزیه جمع شده است. صاحب عروه می‌فرمایند: اگر متعارف بود نه عجز اگر بود، آنقدری از جهیزیه که در طول سالها جمع کرد و یا مواد بناء ساختمان را جمع کرده، آن مؤونه امسال محسوب می‌شود. اما این غیر آن جائی است که چون نمی‌تواند که این عموم من وجه است با متعارف بودن. گاهی متعارف هست و شخص نمی‌تواند. گاهی متعارف هست و می‌تواند گاهی می‌تواند و متعارف نیست، اینها فرق می‌کند و دلایل این است. اگر شما استظهار فرمودید که المؤونه ما یصرف فعلاً و بقدر شأنه ولیس فی حرام، یصرف نشده حتی آنجائی هم که می‌خواهد مضعف درست کند در طول چند سال، آن مقداری که غصب جمع کرده لم یصرف فعلاً خمس در آن آمد، ولم یصرف

فعالاً هم هست پس سر سال باید خمس دهد. اما اگر گفتیم که نه، مؤونه ما یصرف فعالاً نیست، مؤونه یک معنای اوسع از این است یعنی وقتی که حضرت فرمودند: الخمس بعد المؤمنة متبادر از مؤونه عند اهل اللسان اعم از این است که کم جمع می کند و متعارف هم هست جمع کردن این را هم مؤونه امسال می گویند و آن مقداری که سال دوم جمع می کند مؤونه سال دوم است ولو استفاده نشده و ممکن است بمیرد یا رایش برگردد. آیا با تمام احتمالات این مؤونه امسال حساب می شود؟ کلمه المؤمنة در عرف عرب متبادر از آن چیست و محدود به چیست؟ یا ظاهر است و یا شک می کنیم. اگر ظاهر بود که طبق ظهورش عمل می کنیم که مشهور ظهور را اینطور فهمیده اند که ما یصرف فعالاً، اگر ظهور ندارد یا در یکی از مصادیقش شک کردیم اصل خمس است چون خمس آمده و شک در سقوط خمس است، شک در ثبوت خمس نیست.

علی کل بحث روی این است که بحث المؤمنة ظهور در چه دارد؟ این مسائل متعدده محل ابتلاء که محل اختلاف فقهاء شده. شخصی مثل محقق قمی و صاحب عروه دو تا محقق، آن مطلق گفته با شاید، مرحوم صاحب عروه می خواهند اطلاق مرحوم محقق قمی را منصرف به مورد خاص کنند و در جائی که متعارف باشد با اینکه در عبارت محقق قمی این نیست. پس ما بالتیجه چکار باید بکنیم؟ باید ببینیم از مؤونه چه استفاده می کنیم، بالتیجه المؤمنة را در چهارچوبه بگذاریم و ببینیم مؤونه یعنی چه؟ اگر یک ظهوری به نظر رسید طبق آن ظهور عمل می کنیم و در آن مورد خمس هست. اگر ظهور نرسید مجمل شد قدر متیقنش را اخذ می کنیم و آن مصرف فعلی است که اگر مصرف فعلی شد خمس دارد به هر جهتی که باشد یا دو روز یا روز آخر سال

چیزی خرید که می‌خواست استفاده کند و یادش رفت از آن استفاده کند، فردا که روز اول سال جدید شد یادش آمد باید خمس دهد چون المؤمنه ما يُصرف فعلاً و اگر به هر دلیلی مصرف نشد باید خمس دهد. چون يُصرف فعلاً نشد.

جلسه ۲۴۰

۶ شوال ۱۴۲۷

مسأله ۶۸: اذا مات المكتسب في اثناء الحول بعد حصول الربح سقط اعتبار المؤونة في باقيه فلا يوزع من الربح مقدارها على فرض الحياة. کسی که اول یا وسط سال سود می کند از سودش قدری کنار می گذارد برای مؤونه آن سال، حالا یا پول کنار می گذارد یا جنس می خرد و کنار می گذارد برای مصارف سال، اگر این شخص مُرد، آن قدری که از این مؤونه صرف شده تا وقت مردنش تا زنده بوده آن ها خمس از آن ساقط است. اما آنچه از او باقی است خمس دارد و ورثه باید خمس بدهند. یعنی در مال خمس هست.

مسأله ظاهراً خلافی در آن نیست فتوی است و آقایان احتیاط نکرده اند. چون همانطور که سابقاً مکرر صحبت شد و متسالم علیه علیه الا از ابن ادریس که سابقاً گذشت و خود ابن ادریس هم بعضی تشکیک کرده اند در استثناء که آیا ابن ادریس مخالف مشهور هست یا نه او هم مخالف نیست، این است که شخص هر چه که گیرش می آید همان وقت $\frac{1}{5}$ آن متعلق به ارباب خمس است. بله اگر در مؤونه آن سال صرف شد خمس ساقط می شود.

خمس مثل زکات نیست که آخر سال متعلق باشد. هي والله الافادة يوماً بيوم. بله الخمس بعد المؤونة می گوید المؤونة مستثناء، آنوقت مؤونه چه؟ مؤونه سال مادامت الحیاء نه بخاطر مرگ طرف. از کجا مادامت الحیاء؟ منصرف و ظاهر این است و کسی هم از این امور تشکیک نکرده است، وقتیکه می گوئیم مؤونه، مؤونه مادامت الحیاء نه بعد الموت. چرا؟ چون ظاهر استثناء این است. یعنی شخص خمسی که در مالش آمده آنقدری که مادامی که زنده هست به قدر شأنش صرف می کند خمسش ساقط است نه حتی بعد از موتش. چون خود دلیل استثناء ضیق است و همانطور که ظهور دارد در مقدار شأن و اگر بیش از شأن مصرف کرد اضافه خمس دارد، همینطور که ظهور دارد در اینکه مؤونه حرام نکرده باشد یا اینکه مؤونه حرام کرد خرج شده باید خمس بدهد همانطور مادامی که علی قید الحیاء است و در دنیا است و با لحظه موت آنچه پول دارد و جنس خریده خمس دارد. چرا و از کجا درمی آید؟ دلیل مؤونه ضیق است و بیش از مقدار حیا را شامل نمی شود و لهذا قاعده اش این است که شخص که می میرد هر چه که در حوزه اوست که استفاده از آن کرده چه لباس و فرش و خانه، بر آن خمس نیست چون استثناء شده اما هر چیزی که استفاده نشده، دلیل الخمس بعد المؤونة نمی گوید این چون خریده پس خمس ندارد. اگر پارچه ای خریده ولی هنوز ندوخته، دوخته هنوز نپوشیده دلیل مؤونه ضیق است و بیش از این مقدار را استثناء نمی کند. ظاهر این است که حرف خوبی است و احدی را ندیدم که اینجا را حاشیه کرده باشد. این عبارت را ایشان از صاحب مستند گرفته اند که ایشان هم همین را فرموده اند در مستند ج ۱۰ ص ۸۰ فرموده: لو مات المكتسب في اثناء الحول بعد ظهور الربح وقبل التمون به (مصرف شود) كلاً أو بعضاً يخمس ما بقي منه لظهور انه لا مؤونة له غير

ما تمون. الخمس بعد المؤونة می گوید آنچه صرف شد، آن از خمس استثناء است، اما آنچه صرف نشد که اگر زنده بود مصرف می شود این مؤونه تقدیریه است نه فعلیه. و مؤونه خارجیه نیست.

در کتب علمی احتمال داده شده و احتمال را هم رد کرده اند و قائل ندارد که نه، بگوئیم خمس ندارد. چرا؟ بنخاطر اینکه متعارف در افرادی که سود دارند این است که قدر خرج سال را کنار می گذارند، لهذا می گویند فقیر آن است که مؤونه سال را نداشته باشد و متعارف بوده که نگه می داشته اند اگر قدرت داشته اند. این ها مؤونه بوده است با این ها تجارت نمی کرده و نمی فروخته که هر وقت محل حاجت شد از آن استفاده می کرده است. احتمال این است که الخمس بعد المؤونة یعنی این که کنار گذاشته برای مصرف سال که لا خمس فیه. اما این احتمال غیر تام، چرا؟ برای یک حرفی که همه جای فقه می گویند و پایبندش هستند و آن این است که الفاظ ظهور در فعلیت دارد مؤونه یعنی المؤونة الفعلیه نه المؤونة التقديریه، این مؤونه زن و بچه در آینده است اما مؤونه این شخص نیست، وقتیکه مُرد مؤونه ندارد. مؤونه یعنی مصرف مادامت الحیاء، پس باید فعلیت داشته باشد نه تقدیریه باشد. فقهاء این را در جاهای مختلف می گویند. اگر نظر آقایان در باب تغیر آب می گویند که اگر تغیر تقدیری بود موجب نجاست نمی شود یعنی آبی است که اگر آن ماده شیمیائی نبود آب تغیر پیدا می کرد می گویند اگر گر باشد نجس نمی شود. چون تغیر حسّی و فعلی باید باشد، تقدیری فائده ندارد.

پس مؤونه یعنی مصرف مادامت الحیاء که از ظاهر مؤونه استفاده می شود. و کسی هم بر خلاف این ظهور استظهار کرده باشد که همچنین ظهوری نیست. این مؤید این است که ظهور همین است. لهذا شخص چه مؤونه را

کنار گذاشته باشد و چه نگذاشته باشد، چه پول چه جنس، اگر قبل از سر سال مُرد، آن مقداری که از مؤونه که اگر زنده بود مصرف می‌شد، خمس دارد حالا این است که همانطور که ایشان فرمودند آیا اثر علمی دارد یا نه؟ چون وقتیکه بنا شد که ارث خمس نداشته باشد و وقتیکه این مُرد می‌شود ارث پس از باب اینکه ارث است خمس ندارد. حالا از باب اینکه مؤونه نشده خمس داشته باشد. پس بالتیجه خمس ندارد. الجواب: بله اثر علمی دارد. ارث که خمس ندارد کدام ارث است؟ ارثی که زمان حیات میت لم يتعلق به الخمس، یعنی یا میت خمسش را داده و یا احتمال می‌دهیم که خمسش را داده باشد این خمس ندارد. اما در جائی که می‌دانیم که خمس نداده یعنی میت مؤونه را کنار می‌گذارد سر سال هر چه که اضافه آمد خمس می‌دهد پس آنچه که در اثناء سال تا سر سال می‌دانیم که خمس نداده، بله اگر احتمال بدهیم که چون خمس همان اول سال متعلق به مال است اینهم آدم متدینی است و در عروه هم گذشت که خمس همان وقت حصول ربح متعلق می‌شود فقط واجب نیست که پردازد اما اگر به نیت خمس بدهد صحیح است، اگر احتمال دهیم که این میت سر سال که یک میلیون را برای سال کنار گذاشته خمسش را داده و کنار گذاشته یعنی یک میلیون و ۲۵۰ هزار از اموالش را برداشته و ۲۵۰ هزار را بعنوان خمس داده، از یک میلیون مخمس که واجب نبوده که خمسش را بدهد اگر احتمال بدهند ورثه که این همچنین کاری را کرده از باب اطلاقاتی که ارث خمس ندارد، اگر آن را قائل شدیم که شدیم، در جائی که احتمال بدهند که میت خمس این را داده آنجا خمس ندارد. بله اگر می‌دانند که خمس نداده که متعارف این است که سر سال خمس می‌دهند نه در اثناء سال، باید خمس بدهند بعد از موت طرف.

واضح است ولو تنبیه بر این شده که اینکه صاحب عروه فرمودند إذا مات المكتسب، المكتسب خصوصیتی ندارد، هر کسی که می‌میرد، آن مالی که در آن خمس هست که اگر تا سر سال بماند خمس هست چه از کسب بدست آمده باشد یا از هدیه و جائزه فرقی ندارد و لازم نیست که به کسب و زحمت بدست آمده باشد تا در آن خمس باشد. تابع این مسأله مرحوم میرزای قمی یک مسأله‌ای در جامع الشتات مطرح کرده‌اند که چون محل ابتلاء است عرض می‌کنم و آن این است که زوج برای زوجه‌اش لباس می‌خرد، زوجه مُرد، (فرقی نمی‌کند زوجه، برای پسرش لباس خرید و او مُرد) وقتیکه مُرد آیا لباس خمس دارد؟ یک خلافتی است در باب نفقه که نفقه‌ای که زوج به زوجه می‌دهد آیا زوجه مالک این لباس می‌شود که بعد از مردن زوجه ارث می‌شود حتی اگر زوج موجود است و یک ربع به زوج می‌رسد و $\frac{1}{4}$ به بقیه ورثه، یا نه این امتناع است یعنی ملک زوج است تتمتع الزوجه به این لباس. جماعتی قائل شده‌اند که آنچه که زوج به زوجه می‌دهد و عینش می‌ماند و زوجه از آن استفاده می‌کند مثل لباس و طلا، صاحب جامع الشتات و دیگری از فقهاء می‌گویند این تملیک نیست بله امتناع است و ادله قاصر است از اینکه تملیک باشد. شاید مشهور باشد که تملیک است وقتیکه ملک زوج شد که بعد از موتش زوجه ولو زوج زنده است، زوج یکی از ورثه است چه ورثه اولاد زوجه باشند یا برادر و خواهرش باشند فرقی نمی‌کند. حکم این چیست؟ قاعده‌اش این است که بگوئیم تقسیم می‌شود یکی‌اش زوج، حتی اگر یک ساعت قبل این طلا را برایش خریده و بعد مُرد، طلا را زوج حق ندارد که بردارد. باید بین ورثه تقسیم شود. اما اگر گفتیم هذا امتناع لا تملیک، قاعده‌اش این است که ملک زوج است، زوجه تا زنده بود از آن استفاده کرده بعد ملک

زوج می‌شود که باید خمسش را بدهد. بنابر حرفی که سابقاً گذشت و صحبت مفصل شد و محل خلاف بود، چیزی که مؤونه شد اگر از مؤونه بودن افتاد و قبلاً خمسش داده نشده، خمس دارد. بنابر اینکه خمس در آن می‌آید لباس‌های زوجه و طلاهایش و دیگر اموالش که زوج از سودهای سال‌های قبل تهیه کرده بوده بدون اینکه خمسش را بدهد چون مؤونه بوده، این‌هائی که می‌ماند اگر بگوئیم امتاع لا تملیک برمی‌گردد به زوج چون اصلاً مال خودش بوده و زوج از آن استفاده می‌کرده، وقتیکه مُرد از مؤونه بودن افتاد آنوقت خمس دارد. غریب این است که مرحوم میرزای قمی با اینکه تصریح کرده‌اند که نظر من این است که این امتاع لا تملیک گفته‌اند خمس در آن نیست. شاید چاپ اشتباه است یا سهو القلم بوده است.

در جامع الشتات چاپ جدید ج ۱ ص ۱۹۸: إذا اشترت الزوج من ارباح الكسب ثوباً لزوجته ثم ماتت الزوجة بعد نهاية السنة خمس الزوج، البته این قید فی محله است. یکوقت این زوجه در اثناء سال زوج می‌میرد، حتی اگر پیش زوج هم بود بنا نبود که خمس دهد اما اگر زوجه بعد از سر سال زوج مُرد که اگر مال پیش خود زوج بود خمس داشت) فَإِنْ قَلْنَا بِأَنْ كَسَوْتَ الزَّوْجَةَ تَمْلِيكًا، وَاَمَّا عَلَى الْقَوْلِ بَأَنَّهُ امْتَاعٌ لَا تَمْلِيكٌ که مرحوم محقق قمی گفته اصح این است، اینجا قاعده‌اش این است که در آن خمس باشد بنابر اینکه مؤونه‌ای که از مؤونیت بودن می‌افتد خمس در آن هست. اما محقق قمی در اینجا تصریح فرموده‌اند که: فَإِنَّهُ فِي حَكْمِ مَالِ اعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى أَيَّاهُ جَدِيدَةً، اگر امتاع است جدیداً معنایش چیست؟ دو قول که بیشتر نیست، یا ملک زوجه شده و یا از ملک زوجه خارج شده و یا متاع است که زوجه از آن استفاده می‌کند و از ملک زوج خارج نشده است.

آیا دو حرف محقق قمی با هم تنافی ندارد. اگر امتاع است نه تملیک یعنی ملک زوج است مثل اینکه اگر زوج به کسی چیزی امانت می‌داد و می‌گفت از آن استفاده کن، اگر می‌مرد، چون امتاع بوده نه تملیک وقتیکه مرد مؤونه نیست خمس دارد. پس زوجه و غیر زوجه فرقی نمی‌کند اگر قائل به امتاع شدیم، قاعده‌اش این است که باید خمس دهد.

ایشان فرموده‌اند: فإنه فی حکم مال اعطاه الله اياه جدیداً یعنی در سودهای امسال حساب می‌شود. اگر تا آخر سال دیگر صرف شد که خمس ندارد. نه این سود امسال نیست، سود قبل است، امتاع یعنی همین که از ملکش خارج نشده است. بعد ایشان فرموده‌اند: فتامل جیداً فانه دقیق.

علی کل ظاهر این است که چیزی که کسی به کسی می‌دهد چه زوجه و چه غیر زوجه و عینش باقی است اگر تملیک او می‌کند، از معطی قطع شد و اگر مُرد به ورثه منتقل می‌شود و اگر گفتیم که تملیک نیست و امتاع است یعنی لم یکن من ملکه ویستفید منه، به مجردی که مرد این نه، به معطی برمی‌گردد، مال معطی است تا او استفاده می‌کرد و در حد شأنش بود مؤونه حساب می‌شود، اگر گفتیم وقتیکه چیزی از مؤونه افتاد خمس دارد، این هم خمس دارد.

جلسه ۲۴۱

۷ سوال ۱۴۲۷

عرض شد به اینکه سر سال خمسی شخصی می‌میرد آیا تا سر سال خمسی آن مؤونه و مصارفی که زن و بچه‌اش مصرف می‌کنند خمس دارد یا نه؟ عرض شد صاحب عروه فرموده خمس دارد و مخالفی هم بعد از صاحب عروه ندیدم و قبول کرده‌اند و جهش هم عرض شد که این شخص اول محرم گذشته سود کرد و جنس خرید یا پول نگه داشت برای مؤونه سال آیا خمس آمد یا نه؟ بله، چون خمس لحظه حصول ربح یا ظهور ربح متعلق است فقط چیزی که هست اجازه داده شده که خمس این پول را ندهد تا سر سال، اگر صرف شد که خمسش ساقط می‌شود. بحکم الخمس بعد المؤونه، آنوقت حرف این است که المؤونه، یعنی مؤونه زمان حیات یا مؤونه تا سر سال ولو بعد الموت؟ عرض شد که فقهاء اینطور استظهار کرده‌اند که مؤونه‌ای که از آن خمس ساقط می‌شود، مؤونه حال الحیاء است. لهذا لحظه‌ای که این شخص می‌میرد آنچه از سود دارد و از سود تهیه کرده برای مصرف و هنوز صرف نشده همه خمس دارد.

اینجا یک بحثی مطرح است و بحث علمی است و من هم کما بیش این نظر آقایان را پذیرفته‌ام که اگر در اثناء سال مُرد آنچه که سود دارد ولو می‌خواسته مصرف کند باید خمس بدهد. یک حرف اینجا هست و یک قاعده‌ای در فقه هست و فقهاء در جاهای مختلف به آن تمسک می‌کنند، مقتضای ظاهر حال هم هست نه ظاهر قال، کبرایش شبهه و گیری ندارد، فقط بحث در صغریاتش است که آن هم قاعده لو کان لبان است. اگر سه شرط یک جائی جمع شد و مسأله‌ای محل ابتلای عمومی بود و دوم اینکه غفلت غالب مردم از این مسأله بود و سوم اینکه تنبیه خاصی از معصوم علیه السلام بر آن نشد، اگر یک موردی از این قبیل شد از اینکه معصوم حافظ شریعت هستند و باید شریعت را به مردم برسانند در موردی که مردم غالباً غافل هستند، اگر حکمی بود بالخصوص بنا بود که معصوم رفع غفلت عامه مردم کنند و بیان کنند و اگر بالخصوص بیان نکردند کشف می‌کند که همچنین حکمی نیست. این کبری است. قد یقال: ما نحن فیه از این قبیل باشد. چرا؟ چون کسانی که می‌میرند غالباً در اثناء سال می‌میرند و نادر است که کسی سر سال خمسی بمیرد و غالب مردم وقتیکه می‌میرند سودی دارند که خمسش را نداده‌اند، حالا یا کنار گذاشته یا می‌خواسته مصرف کند، دوم اینکه متدین‌هائی که این مسأله برایشان مطرح نشده باشد به ذهنشان نمی‌آید که هر کس تا مرد فوراً باید دست بگذارند روی همه اموال و دست نزنند و بگویند اول باید خمس اموالش را بدهید بعد تصرف کنید خصوصاً جنس‌هائی که خریده که برای سال مصرف کند. سوم اینکه در این مورد نصّی خاص وارد نشده و از الخمس بعد المؤمنة غالباً توجه ندارند که این یکی از آن مصادیق است که فیه الخمس و مؤونه نیست. اگر یک همچنین چیزی باشد قدری که من در کتب فقهاء تتبع

کردم یک مسأله‌ای در این مورد ندیدم، نمی‌خواهم بگویم نیست و تنها کسی که قبل از صاحب عروه متعرض شده مرحوم نراقی است که عبارت عروه شبیه عبارت مستند بود. بنابراین اگر این صغری تام شد معنایش این است که بگوئیم خمس ندارد و مثل جاهای دیگر که بگوئیم لو کان لبان با یک تفصیل. بین پولی که گذاشته برای صرف در مؤونه و بین عروضی که تحصیل کرده برای صرف در مؤونه. یعنی یک وقت اول سال یک میلیون می‌گذارد که خرج کند، بعد از ده ماه مقداری صرف شده و مقداری ماند، می‌میرد آیا این پول خمس دارد؟ یا نه این یک میلیون را داد و جنس خریده که می‌ماند آیا مطلق بگوئیم حتی آن پولی که گذاشته برای مؤونه خمس ندارد تا قاعده لو کان لبان آن را بگیرد؟ یا نه قدر متیقنش عروض‌هائی است که تهیه کرده است؟ اگر شروط ثلاثه قاعده لو کان لبان تام شد چه مطلقاً و چه خاص به عروض، قاعده این است که خمس ندارد و این تأمل می‌خواهد که آیا این صغری در خارج هست و تام هست یا نه؟

تابع این مسأله، مسأله بسیار محل ابتلاء که یا تعرض به آن نشده و یا خیلی نادر متعرض شده‌اند و آن اینکه کسی که می‌میرد کفنی که خریده آیا باید خمسش را بدهند یا قبری که از سودش خریده باید خمسش را بدهد؟ تجهیزش، تکفین آیا باید خمس بدهند؟ ثلثی را برای خودش تعیین کرده از سود امسال آیا باید خمسش را بدهند؟ و هکذا حج واجب به گردنش است و نرفته و مرد وصیت کرده برایم یک حج بدهید یا حج مستحبی که از ثلث برمی‌دارند، کفاره و فدیة به گردنش بوده، نذر داشته ادا نکرده بوده آیا باید خمسش را بدهند یا نه؟ این یک مسائلی است غالباً محل ابتلای عموم که به آن متعرض نشده‌اند حتی متأخرین. بله در رساله صاحب جواهر یک فرع در

این زمینه پیدا کردم و آن مسأله کفن است که نوشته‌اند کسی که کفن می‌خرد باید خمسش را بدهد بنحو مطلق یا مجمل. مجمع الرسائل صاحب جواهر مسأله ۱۶۴۰ فرموده‌اند: إذا اشترى الشخص من ربحه الكفن وجب عليه خميسه. و احدی هم از بعدی‌ها که هشت نفرند حاشیه نکرده‌اند و حتی علی الأحوط نکرده‌اند. تفصیل هم نداده‌اند که آیا همان سال بمیرد یا سال‌های آینده بمیرد. الخمس بعد المؤمنة یعنی هر چیزی که بعد از حیات است حتی کفن باید اول خمسش را بدهند حتی اگر در همان سال بمیرد، مؤونه یعنی مصرف زندگی نه مردگی. این مربوط به این است که الخمس بعد المؤمنة چقدر ظهور دارد؟ اینطور که مرحوم صاحب عروه فرمودند و آقایان هم پذیرفته‌اند، مؤونه یعنی مؤونه زندگی نه بعد از مردن، اگر خودش دیه‌ای که به گردنش بود پرداخت کرده بود قبل از سر سال، خمس نداشت اما اگر جمع کرده که مثلاً تا پنج ماه دیگر بدهد و در این اثناء مُرد باید خمس بدهند چون دین میت است که دارند می‌دهند. تجهیزش و تکفینش و تغسیل و دفنش نیز همینطور گذشته از خرج‌های بعد از تدفین مثل فاتحه و دیگر امور. اگر قاعده لو کان لبان یا بعدش وارد شد و صغرای قاعده لو کان لبان بود، از آن راه کسی مطمئن شود که خمس ندارد. در این مسأله اجماعی و چیزی هم در کار نیست بلکه اکثرش هم متعرض مسأله نشده‌اند تا بفهمیم نظرشان چه بوده است. ما هستیم و استظهار از الخمس بعد المؤمنة. در این‌ها آیا می‌گوئیم مؤونه الحیاة که تمام این‌ها را باید خمس بدهد. بمجردی که مُرد حتی اگر یک کیلو برنج هم در منزلش هست باید خمسش را بدهند. چون دیگر مؤونه حیات شخص نیست و الآن مُرده است، اگر هم شک کردیم که آیا مؤونه شامل این هست یا نه مقتضای قاعده این است که شک در سعه و ضیق مخصص است که به عموم

عام تمسک می‌کنیم، کل ما أفاد الناس من قليل أو كثير شاملش شده، خمس در این مال آمده اگر شک کردیم مؤونه‌ای که گفته شده آیا این را هم شامل می‌شود اصل عدمش است، عام گرفته، شک می‌کنیم که خاص هم گرفته، تمسک عام در شبهه مصداقیه، قاعده‌اش این است که بگوئیم خمس دارد مگر کسی بخواهد از قاعده لو کان لبان استفاده کند. علی کل حال مسأله‌ای است مورد محل ابتلاء و غالباً هم مردم از آن غافلند و احتیاج به تتبع دارد و ظاهراً دلیل دیگری ندارد و حتی یک روایت مرسله پیدا نمی‌شود که جزئیات مسأله را بیان کرده باشد.

مسأله ۶۹: إذا لم يحصل له ربح في تلك السنة وحصل في السنة اللاحقة لا يخرج مؤونها من سنة اللاحقة. پارسال سود نداشت قرض کرد مصرف کرد امسال سود پیدا کرده باید قرض‌های پارسال را بدهد. اگر از سود امسال می‌خواهد دیون سال قبل را بدهد آیا اول باید خمسش را بدهد یا نه اداء دین سال قبل از مؤونه امسال حساب می‌شود و خمس ندارد؟ این مسأله چون می‌آید و صاحب عروه متعرضش هستند مسأله شماره ۷۱، آنجا عرض می‌شود.

فرع دوم این است که دین نیست، لذا ایشان اینجا متعرض شده‌اند و آن این است که امسال گذشته ربح نداشت نه اینکه قرض کرد و مصرف کرد، از سود سال آینده می‌خواهد خرج و مؤونه سال گذشته را بدهد. مثلاً امسال هیچ سودی ندارد، یک مهندسی است که بناست سال آینده یک ساختمانی را مهندسی کند و سال آینده بابت کارش یک میلیون به او می‌دهند، امسال هم هیچ سودی نداشته، آیا می‌تواند از پولی که مال سال آینده است و سود سال آینده است مؤونه امسال را بدهد یا نه باید خمسش را بدهد؟ صاحب عروه به ضرس قاطع فرموده‌اند باید خمسش را بدهد. الخمس بعد المؤونه یعنی از

سود امسال، مؤونه امسال برداشته شود نه از سود امسال مؤونه پارسال یا سال آینده را بردارد نه، به دلیل عام و سنه. چه دلیل سنه آن صحیحه علی بن مهزیار از حضرت جواد علیه السلام باشد یا مسأله عام ادله دیگر باشد که مسأله اش گذشت. بالنتیجه سود امسال قبل از اینکه خمسش را بدهند مؤونه امسال را از آن برمی دارند این مؤونه خمس ندارد. نه سود امسال از آن مؤونه سال گذشته را بردارند یا بله اگر دین بود، اداء الدین من المؤونه با تفصیلی که می آید و بحث و خلاقی در آن نیست یا مؤونه سال آینده را می خواهد بردارد، می داند سال آینده سودی ندارد از سود امسال مؤونه سال آینده اش را تهیه می کند، باید خمسش را بدهد، قاعده اش هم همین است و حرف بدی نیست. اگر ما گفتیم مؤونه مستثناه خمس ندارد مؤونه آن سال است که گفته اند و ما هم پذیرفتیم، مؤونه سال قبل و بعد اگر می خواهد از مؤونه سال دیگر بردارد باید خمسش را بدهد.

ظاهراً مسأله بحث و حرفی ندارد، المؤونه ای که خمس ندارد، مؤونه آن سال است و از سود همان سال برمی دارند نه از مؤونه سال های دیگر و کسی هم بر این مسأله حاشیه نکرده اند.

جلسه ۲۴۲

۹ سوال ۱۴۲۷

دیون میتی که در اثناء سال می‌میرد، آیا جزء مؤونه آن سال هست و خمس ندارد یا جزء مؤونه نیست و مؤونه مؤونه الحیاء است؟ شخصی اول محرم سر سالش است و اول رمضان از دنیا رفت آنچه که مؤونه برای تا آخر سال تهیه کرده بوده آنچه که مصرف شده خمس ندارد، آنچه که از او باقی است چه پول و چه جنس باید خمسش را بدهد، چون مؤونه مؤونه الحیاء است نه مؤونه بعد الموت، اما حالا حکم دیون چیست؟ از مسائل محل ابتلای بسیاری است. قاعده‌اش و استظهار این است که بگوئیم جزء مؤونه آن سال است. فرض کنید قرض کرده و مواد غذایی برای خانه‌اش خریده و پولش را نداده، این اداء دین از قبل میت مؤونه آن سال میت حساب می‌شود که آن پول‌هایی که سود آن سالش است و مانده، آن را بدهند بدون اینکه خمس پول را بیرون بکشند یا نه؟ بعضی متعرض شده‌اند و محل خلاف هم هست، مسأله مسأله شاید اشبه باشد به موضوع غیر مسقط خارجی. آن چیزهایی که مانده از مؤونه برای بعد از موت، این‌ها مؤونه حیات باید باشد و اگر شک کردیم

قاعده‌اش این است که بگوئیم خمس آمده، اما دیون به نظر می‌رسد که بگوئیم از مؤونه حساب می‌شود و لازم نیست که خمسش را بدهند. گرچه سابقاً عرض شد که تجهیز میت از مؤونه آن سال میت حساب نمی‌شود حتی کفنش، چون مؤونه الحیاء است، ولی دیون مؤونه الحیاء است، یعنی این‌ها را خرج زندگی کرده البته با شروط مؤونه بودن.

حالا چون مسأله دین را صاحب عروه در مسأله ۷۱ مفصل متعرض هستند و محل خلاف هم هست گرچه آنجا که ایشان متعرضند مال حال حیاء است که اگر شخصی قرض‌هایی کرده و خرج امسال کرده از سود امسال و قرض امسال را می‌دهد یا دین‌های سال‌های قبل را می‌دهد آیا می‌توانسته سال‌های قبل دینش را اداء کند و نکرده که مسأله‌اش می‌آید.

فرع ثالث این است که زید مُرد و ورثه می‌دانند که در اموال زید خمس متعلق شده است ولی شک می‌کنند که آیا خمس‌ها را داده یا نه؟ یک میلیون از اموال زید مانده و می‌دانند که خمس به مال زید متعلق بوده آیا خمسش را داده و این یک میلیون مال مخمس است یا مالی است که لا خمس فیه یا نه؟ این مسأله سه صورت دارد: ۱- علم به تعلق خمس به مال میت دارد و شک در اداء خمس دارد. یک وقت اگر ادا نکرده باشد لأحد الأمرین علی سبیل منع الخلو باید باشد، یا عصیان باشد یا غفلت. مثلاً اگر سر سالش اول محرم است و دوم محرم مُرد ورثه نمی‌دانند که روز اول محرم خمسش را داده و اموالی که مانده مخمس است یا خمس نداده که اگر نداده باشد یا باید غافل شده باشد یا عصیاناً نداده است. اگر محرز است که ترکه للخمس اما عن غفلة أو عصیان بوده استصحاب عدم اداء خمس جاری نیست چون دلیل حاکم بر استصحاب است و آن قاعده تجاوز است و اصل صحت، نسبت به غفلت

قاعده تجاوز جاری است، نسبت به عصیان اصل صحت جاری است که اگر نداده عصیاناً نداده و اصل صحت حاکم بر استصحاب است، در مورد استصحاب است و می‌خواهد بگوید استصحاب جاری نیست، عمل این شخص صحیح است، میت عصیان نکرده در اداء خمس، وضع امر أخیک علی أحسنه، ظاهرش این است که خمس داده است، شک در علم به عدم خمس و شک به علم به تعلق خمس و شک در رفع این اشتغال را کنار می‌زند و مورد برای استصحاب نمی‌گذارد. ظاهراً تا اینجا گیری ندارد چون مضمی صدق می‌کند در کلمه شککت فیه مما قد مضمی نسبت به غفلت، اصل صحت هم نسبت به عصیان هست و بحثی هم ظاهراً ندارد.

صورت دوم این است که اگر تأخیر جائز بوده مثل در اثناء سال، زید در اثناء سال مُرد، یک پولی از او مانده نمی‌دانیم که خمسش را داده یا نه که اگر نمی‌داد حرام نبود چون تأخیر تا رأس سنه برایش جائز بود و لم یکن عازماً علی الاداء یا لم یحرز انه کان عازماً علی الاداء مثل غالب مردم که یا عازم نیستند قبل از سر سال خمس دهند ولو خمس متعلق به مال هست اما بنائشان این است که سر سال آنچه زیاد آمد خمس دهند یا اینکه نمی‌دانیم شاید این از کسانی بوده که سر سال خمس داده و ورثه احتمال می‌دهند که ولو واجب نبوده که قبل از سر سال خمس دهد ولی این شخص خمس داده و صحیح هم بوده، اینجا ما یک قاعده‌ای نداریم که استصحاب را کنار بزنند چون اموالی که گیر این میت آمده در زمان حیاتش، بمجرد اینکه پول گیرش آمد خمس به آن تعلق گرفت و ما شک می‌کنیم که آیا خمسش را داده یا نه؟ استصحاب می‌گوید بگو خمسش را نداده و دلیلی هم نیست که استصحاب را کنار بزنند. اصل صحت می‌گوید این میت کار حرامی انجام نداده که تأخیر انداخته، قاعده

تجاوز می‌گوید اگر از محلش گذشت، اینکه از محلش نگذشته و جائز بوده اما نگذشته است. اینهم ظاهراً گیری ندارد.

مسأله مشکل که ندیدم در اینجا متعرض شده باشند و دلیل خاص هم ندارد در نظائرش بعضی‌ها متعرض شده‌اند و محل خلاف است این است که اگر می‌دانستیم که عازم بر اداء بود و کان من عاده الاداء، یا اینکه میت یک چیزی گیرش آمده بود به ورثه‌اش سر یک قصه‌ای گفته بود که بنا دارم قبل از ماه رمضان هر چه که دارم خمسش را بدهم ولو سر سال اول محرم است. اگر توی ماه رمضان مُرد که اگر خمس نمی‌داد حرام نبوده و تأخیر جائز بود تا اول محرم، اما عازم بود که قبل از محرم خمسش را بدهد و نمی‌دانیم که به این عزمش عمل کرده است یا نه، اینجا استصحاب جاری است یا قاعده تجاوز؟ اگر قاعده تجاوز محرز شد جاری است فیها، اگر محرز نشد استصحاب سر جایش هست. مقتضای استصحاب این است که در این مال خمس آمد، بر میت در حال حیات واجب نبود که خمس را بدهد پس اگر نداده باشد کار حرامی نکرده تا اصل صحت بگوید که حرام نکرده و خمسش را داده، وقتش هم نگذشته تا قاعده تجاوز بگوید کما شککت فیه مما قد مضی، استصحاب گیری ندارد اگر قاعده تجاوز گیری پیدا کرد، اما بحث سر این است که آیا قاعده تجاوز تجری مع العزم، تجری مع الاعتیاد؟ جماعتی از فقهاء منهم صاحب عروه که در بعضی از مسائل نظیر این فتوی داده‌اند که قاعده تجاوز تجری، فقهای دیگر در جاهای متفرق هم گاهی متعرض شده‌اند. در باب استنجاء، کسی که دستشوئی رفت و احتیاج به تطهیر پیدا کند، آب کشیدن که واجب نیست، حتی اگر کل بدن هم نجس باشد اشکالی ندارد، وقتیکه می‌خواهد نماز بخواند باید آب بکشد. بله عادت افراد این است که در

توالت آب می‌کشند و اینطور نیست که قبل از خروج آب نکشند. حالا اگر کسی یک مرتبه شک کرد که خودش را آب کشیده یا نه؟ صاحب عروه می‌فرماید اگر عادتش این بوده که بعد از تنجس فوراً آب می‌کشیده، اگر حالا یک مرتبه شک کرد و احتمال می‌دهد که آب نکشیده باشد، می‌فرماید چون عادتش بوده کلما شککت فیه مما قد مضی، مضی زمان آب کشیدن، ولو زمان زمان شرعی نیست و زمان تعبدی است، جماعتی هم از اعظم از ایشان تبعیت کرده‌اند ولو بعضی گفته‌اند جائز نیست.

عروه کتاب طهارت، فصل استنجا مسأله ۵: إذا خرج من بیت الخلاء ثم شک فی أنه استنجی أم لا؟ لا یبعد جریان قاعدة التجاوز فی صورة الاعتیاد، (این عادت، وقت برای تطهیر درست می‌کند که اگر بعد از بیرون آمدن مضی صدق می‌کند وقتیکه مضی صدق کرد مصداق و جزئی و صغرای قاعده تجاوز می‌شود، کلما شککت فیه مما قد مضی، المضی وقته، آن را حل کرده‌اند که مضی، کسی که شک دارد پس مضی نیست، یعنی مضی وقته، این را ایشان فتوی داده‌اند با اینکه اگر بیرون بیاید و خودش را آب نکشیده باشد از محرمات نیست تا اصل صحت بگوید حرام نکرده، وقت شرعی هم ندارد، شارع نگفته قبل از بیرون آمدن خودت را آب بکش گفته وقتیکه می‌خواهی نماز بخوانی خودت را آب بکش، حالا هم نمی‌خواهد نماز بخواند، حالا اگر وقت نماز بود و نماز خواند و بعد از نماز شک می‌کند که آیا خودش را آب کشیده یا نه، وقتش گذشته نسبت به نماز و می‌گوئیم نماز صحیح است، اما اگر هنوز نماز نخوانده است مسأله دلیل خاصی هم ندارد. کسانی که پذیرفته‌اند یکی مرحوم آسید عبدالهادی شیرازی، مرحوم اخوی، آشیخ عبدالکریم حائری، آسید ابو الحسن اصفهانی، آسید محمد تقی خوانساری و

یک عده دیگر. اینها پذیرفته‌اند. چرا؟ چون شارع مَضی را موضوع قرار داده است گفته هر جا که مَضی بود قاعده تجاوز جاری است. اگر شارع تعیین محل کرد مَضی بلا شک صدق می‌کند، اما اگر شارع تعیین محل نکرد و خود شخص تعیین محل کرد، آیا مَضی صدق می‌کند یا نه؟ گفته‌اند: بله، مَضی. البته یک عده هم نپذیرفته و گفته‌اند مَضی باید مَضی شرعی باشد و ظهور در این دارد نه بیشتر از این، میرزای نائینی و آقا ضیاء بر خلاف صاحب عروه اینجا را حاشیه کرده‌اند اما ما می‌خواهیم بینیم کسی مثل حاج شیخ عبدالکریم و دیگران اعتیاد را مَضی حساب کرده‌اند و مَضی را اعم از مَضی تعبدی قرار داده‌اند، آنوقت آنجا خصوصیت ندارد و مسأله دلیل خاص هم که ندارد، قاعده‌اش این است که بگوئیم هر جا، هر مکلفی یک تعودی دارد و یک موردی شک کرد که برخلاف عادت آیا شده یا نه، یا عمداً یا غفلاً، قاعده تجاوز جاری است یک مصداقش ما نحن فیه است که اگر میت همیشه سر سالش که محرم بود اما می‌گفت چون در ماه مبارک ثواب بیشتر است من در این ماه خمس می‌دهم و بقیه را می‌گذاشت برای اول محرم، حالا ماه رمضان تمام شده، شک می‌کنیم که آیا خمس‌های گذشته را داده یا نه، چون عادتش همیشه این بوده و روز عید فطر فوت شد، آیا ورثه، باید خمس بدهند؟ مقتضای استصحاب این است که خمس ندارد و چون خمس دادن در ماه رمضان که واجب نبوده اما چون عادتش این بود که خمس دهد، آیا قاعده تجاوز جاری است؟ اگر در آنجا گفتیم، اینجا هم همین است. بله اگر کسی در جای دیگر نگفت اینجا هم نمی‌گوئیم ما هستیم و کلمه مَضی که در اصول هم مفصل بحث می‌شود که آیا مَضی باید مَضی وجوبی باشد یا مَضی استحبابی هم کافی است؟

از این مشکل تر آن است که اگر تَعَوْد نیست ولی بنا بوده و عزم داشته که اول ماه رمضان خمسش را بدهد هر چند که برایش تا اول محرم واجب نیست، حالا روز عید مُرد نمی‌دانیم که آیا به عزمش عمل کرد یا نه؟ اگر اعتیادی را گفتیم چه اشکالی دارد که این را هم بگوئیم چون اعتیاد آیه و روایتی که ندارد که مقید به اعتیاد شویم، اعتیاد را به چه جهتی صاحب عروه و اعظام فرموده‌اند که مُضی و تجاوز محل بر آن صدق می‌کند؟ چون تعدد هذا محلاً و يتعود قبل مُضی شیء اگر تَعَوْدی شد عزم هم همین است. یعنی اگر خود مکلف بتواند تعیین محل کند، مضی صدق بکند در موردی که تَعَوْد خودش است، عزم هم همین است. چون در باب تَعَوْد امکان دارد که عزم برخلاف این بار کرده باشد. آیا حرام است؟ نه مع ذلک اعظام فتوی داده‌اند که قاعده تجاوز جاری است. حالا اگر عزم بود بدون تَعَوْد، همیشه برنامه‌اش این نبوده اما این بار عزمش بر این بود حالا ورثه نمی‌دانند که خمس داده یا نه؟ علی کل این بنا بر قاعده تجاوز است. در قاعده تجاوز برداشت از مضی یا برداشت تجاوز محل، تعیین المحل المضی عن المحل آیا باید شرعی باشد؟ وجوباً که میرزای نائینی تصریح فرموده‌اند گرچه خود ایشان در فقه مخالفت فرمایششان در اصول کرده‌اند. در اصول اصرار دارند که محل استحبابی محل نیست و قاعده تجاوز جاری نیست. آیا باید محل محل وجوبی و شرعی باشد ولو استحبابی؟ قول آخر، آیا محل باید محل باشد ولو غیر وجوبی و غیر استحبابی، اعتیاداً که این آقایان فرمودند یا اعتیاداً و عزمماً؟ اگر فقیهی جرأت کند همه این‌ها را بگوید فی محله است. این مسأله مسأله سیاله است که در دیون حی و میت و نذر می‌آید. نذر کرده که برای حضرت ابو الفضل علیه السلام گوسفندی بکشد و به زن و بچه‌اش گفته روز حضرت ابو الفضل علیه السلام در دهه

عاشورا بدهم، عزم داشت، حالا روز عاشورا فوت شد، ورثه نمی دانند که به نذرش عمل کرده یا نه؟ یا شخص خودش عزم داشت بعد یادش رفت که آیا به نذرش عمل کرده یا نه؟ کسی که نماز صبحش قضاء می شود عادتش این است که قبل از نماز ظهر می خواند یا چون واجب است یا مستحب است یا عادتش بر این است، حالا روزی نماز صبحش قضاء شده، مغرب شده می خواهد نماز مغرب و عشاء بخواند شک کرده که قبل از ظهر نماز صبح را قضاء کرده یا نه چون همیشه اینگونه عادتش بوده، چه می گوئیم اینجا؟ اگر می گوئیم محل باید محل شرعی باشد، نه محل شرعی نیست بنابر عدم وجوب، دو رکعت نماز صبح به گردنش آمده نمی داند که خوانده یا نه شک لاحق، استصحاب می گوید بگو نخوانده ای پس باید الآن بخوانی. اما اگر گفتیم اعتیاد مصداقیت درست می کند برای قاعده تجاوز، می شود تجاوز از محل، مسأله ای است سیاله که در موارد زیادی جاری می شود.

جلسه ۲۴۳

۱۲ شوال ۱۴۲۷

مسأله ۷۰: مصارف الحج من مؤونة العام الاستطاعة فإذا استطاع في اثناء حصول الربح وتمكن من المسير بأن صادف سير الرفقه في ذلك العام احتسب مخارجه من ربحه واما إذا لم يتمكن حتى انقضى العام وجب عليه خمس ذلك الربح فان بقيت الاستطاعة إلى سنة الآتية وجب والا فلا ولو تمكن وعصى حتى انقضى الحول فكذلك على الأحوط ولو حصلت الاستطاعة من أرباح سنين متعددة وجب الخمس فيما سبق على عام الاستطاعة وأما المقدار المتمم لها في تلك السنة فلا يجب خمسه إذا تمكن من المسير وإذا لم يتمكن فكما سبق يجب اخراج خمسه. اين مسأله چند فرع صاحب عروه متعرض شده‌اند و غالباً متأخرين از صاحب عروه اين مسأله را حاشيه نکرده‌اند مگر احوطش را حاشيه کرده‌اند که می‌آید. چند تا فرع هست:

۱- کسی که سر سال دارد و هر سال خمس می‌دهد. امسال از سودش مستطیع شد و رفت حج، این ربحی که صرف حج شد با این دو قید که در امسال حاصل شده و حج هم در امسال انجام داد، این سود خمس ندارد. چرا؟ چون مؤونه زندگی یکی‌اش حج است. این تکه مسأله ظاهراً لا اشکال ولا

خلاف فيه. مصارف الحج من مؤونه عام الاستطاعة. اینکه ایشان فرموده‌اند و تمکن من المسیر، یک اشکال فنی اینجا هست که تمکن خصوصیت ندارد و سار الی الحج نه تمکن ولم تیسر.

و اما اذا لم يتمکن حتی انقضی العام، فرع دوم این است که امسال قدر استطاعت سود کرد ولی نتوانست به حج برود، سر سال که می‌شود اگر این سودی که بدست آورده و با آن به حج می‌رفت مؤونه بود و خمس نداشت آیا باید خمس بدهد یا نه؟ بله باید خمس بدهد.

تابع فرع اول یک توضیحی خوب است عرض کنم. صاحب عروه نسبت به استطاعت فرمودند که خصوصیت ندارد. مسأله مؤونه شأن است، حتی اگر استطاعت نباشد. کسی مستطیع نیست اما متسکعاً حج رفت. خرج حج دو میلیون است که این یک میلیون دارد ولی می‌خواهد حج مستحبی برود، امسال با یک میلیون حج غیر واجب کرد، یا اینکه قبلاً حج رفته و مستطیع نیست و به حج رفت این هم از مؤونه است، البته اگر در حد شأنش باشد و مثل چیزهای دیگر است. پس استطاعت از باب مثال است و خصوصیت ندارد.

می‌آئیم سر فرع دوم که پول گیرش آمد قدری که به حج برود اما استطاعت غیر مالی پیدا نکرد و این پول ماند برای سال آینده که به حج برود، اول سال آینده باید خمس پول را بدهد ولو اگر خمس پول را بدهد با بقیه سال دیگر به حج نمی‌تواند برود. این همان مسأله سال است که قبلاً گذشت. مصرف امسال از ربح امسال بودن خمس دادن برداشته می‌شود نه مصرف سالهای دیگر. سال دیگر اگر حج کند از سود سال آینده برمی‌دارد بدون اینکه خمس دهد. الآن این سودی که کرده و می‌توانسته حج برود موانع دیگر جلو راه آمد و نتوانست حج برود اول سال که شد روی چه ملاکی خمس

پولش را ندهد؟ این فائده بوده و مؤونه هم نشده است. مسأله را صاحب جواهر در مجمع الرسائل دارند و حاشیه هم ندارد که فرموده‌اند: **ومصارف الحج الواجب في صورة حصول الاستطاعة في نفس السنة من المؤونة ولا خمس فيها.**

این فرع دوم که پول داشت و نتوانست به حج برود باید سر سال خمسش را بدهد. شیخ انصاری در کتاب خمسشان ص ۲۱۳ فرموده‌اند: **ولو حصلت الاستطاعة من فضلات سنين متعددة وجب في كل سنة اخراج خمس ما فضل.** پنج سال پول جمع کرد تا به حج برود، سر سال اول باید خمس بدهد و سال دوم و سوم تا پنجم، آن سالی که به حج می‌رود می‌تواند از سود آن سال بردارد. **وبالنتيجة** چه قسمتی از پول حج را امسال جمع کرد و نتوانست به حج برود و چه کل پول حج گیرش آمد و نتوانست برود، سر سال باید خمس پولش را بدهد. چرا؟ چون خمس در این مال آمد، استثناء مؤونه تلک السنه شد مؤونه تلک السنه. این هم ظاهراً گیری ندارد و حاشیه هم نکرده‌اند و متسالم علیه باشد.

بحث و اشکال و خلاف در فرع دوم است، امسال سود گیرش آمد قدری که مستطیع شد و می‌توانست به حج برود و عسیاناً نرفت به حج که صاحب عروه فرمودند: **ولو تمکن وعصى حتى انقضى الحول، فکذلک،** مثل فرع و صورت قبل می‌ماند که نتوانست به حج برود باید خمس بدهد، لکن فرموده‌اند علی الأحوط. این‌ها هیچکدام روایت خاص ندارد و علی القاعده است. این مسأله صغرای این مسأله‌ای است که هل التقطیر که مسأله‌اش گذشت موجب رفع خمس می‌شود یا نه؟ بله باید خمس دهد. چون واجب و غیر واجب در اینکه مؤونه چیست فرقی نمی‌کند.

غریب این است که صاحب عروه همین مسأله را در شماره ۶۵ ذکر

فرمودند کبرای مسأله را فتوی دادند که خمس دارد و در اینجا ذکر فرمودند و فرمودند احتیاط وجوبی خمس دارد، چون ما نه در تقطیر دلیل خاص داریم و نه در حج دلیل خاص داریم ما هستیم و یک جمله الخمس بعد المؤمنة و بحثش مفصل گذشت که دلیلی که می گوید الخمس بعد المؤمنة، اول سال که ده میلیون گیرش آمد و خرج سالش دو میلیون است آیا این دو میلیون خمس ندارد چه خرج کند و چه خرج نکند؟ قوی که شیخ در رساله این را انتخاب کرده اند که گفته اند: الخمس بعد المؤمنة یعنی مؤونه در حد شأن خمس ندارد. نگفته اند مؤونه خرج شود. یک قول قول صاحب عروه و معظم بعدی های ایشان بود که نه در مؤونه فعلیه الصرف لازم است والا مؤونه نیست، مؤونه آن مقداری نیست که اگر خرج می کرد شأنش بود، مؤونه آن مقداری است که خرج کرد و مصرف شد و فعلیت پیدا کرد.

صاحب عروه در تقطیر مطلق فتوی داده اند که خمس دارد، کسی که شأنش بود که مصرفی کند و نکرد، این پول را سر سال باید خمس دهد. در اینجا که یکی از مصادیق تقطیر است، این شخص بنا بود با دو میلیون سود حج برود، راه هم باز بود و می توانست برود اما عصیاناً حج نرفت، این یک نوع تقطیر است فقط تقطیر عصیانی، سر سال باید خمس بدهد و علی الأحوط گفتن ایشان وجهی ندارد با فتوی دادن خود ایشان در مسأله ۶۵ که فرمودند: المناط في المؤمنة ما يصرف فعلاً لا مقدارها، فلو قطر على نفسه لم يحسب له، اینکه عصیاناً حج نرفت صغرای این مسأله است. این لم يصرف فعلاً پول را در حج، وقتیکه لم يصرف خمس دارد و این تابع این است که ظهور مؤونه چیست؟ اینکه حضرت فرمودند الخمس بعد المؤمنة یعنی بعد مقدار المؤمنة. ولو صرف نکند یا اینکه نه، یعنی بعد ما صرف، در رساله صاحب جواهر

مجمع الرسائل برخلاف این گفته‌اند که مؤونه این است که خرج امسالش چقدر است؟ خرج امسال را کنار می‌گذارد، چه مصرف بکند یا نکند خمس ندارد سابقاً خواندم و نمی‌خواهم تکرار کنم در مجمع الرسائل مسأله ۱۵۸۹ که فرمودند: **ولو قطر علی نفسه لا يتعلق الخمس بالزائد وإن كان احوط** (استجابی است) و شش نفر از محشین حاشیه نکرده‌اند. فقط آنجا دو نفر حاشیه کرده‌اند یکی صاحب عروه و یکی مرحوم مجدد که **إن كان الأحوط استجابی** را نوشته‌اند لا یتربک که احوط و جوبی کرده‌اند. پس ما هستیم و مسأله تقطیر، در مسأله تقطیر نظر فقیه چه شد؟ در مؤونه، مؤونه، صرف فعلی می‌داند همانطور که اختیار کردیم و صاحب عروه گفتند یا نه الخمس بعد المؤونه یعنی این چقدر مصرفش است در حد شأن؟ چه خرج بکند و چه نکند. اگر گفتیم مؤونه فعلیت صرف در آن شرط نیست، بله علی الأحوط و جوبی اینجا نمی‌خواهد باید بگوئیم خمس ندارد. کسی که مستطیع حج بود و دو میلیون هم خرج حجش بود که از سود امسال گیرش آمد، این مؤونه است چه حج برود یا نرود و تمکن داشته باشد و نرفت این مؤونه‌اش بود و خرج نکرد خمس ندارد. اما بنابر اینکه بگوئیم تقطیر خمس دارد این مؤونه‌اش نبوده است. مؤونه آن است که **یُصرف فعلاً**، خرج نشده پس خمس دارد.

دو غرابت اینجا هست یکی مربوط به صاحب عروه که با فاصله ۴ - ۵ مسأله کبری را فرمودند خمس دارد، در صغری علی الأحوط فرمودند که این یکی از صغریاتش است.

پس ما هستیم والمؤونه که ظهور در چه دارد؟ صاحب جواهر و شیخ و آخوند و آشیخ محمد تقی شیرازی استفاده کرده‌اند که مؤونه یعنی ما من شأنه و هر چه سود می‌کند خرج در حد شأنش چیست این است که هر سال مشهد

برود و کربلا و حج و مهمانی بدهد، این خمس ندارد چه مشهد و کربلا و حج برود یا نه، چه مهمانی بدهد یا نه؟ صاحب عروه فرمودند: مؤونه یعنی ما یصرفه فعلاً، اگر صرف نکرد خمس در آن آمده، مؤونه نشده چون صرف نکرده سر سال باید خمسش را بدهد.

جماعتی از محققین مثل محقق نائینی، حاج شیخ عبدالکریم حائری و آقا ضیاء که بر هر دو رساله حاشیه دارند نه اینجا و نه آنجا را حاشیه نکرده‌اند. اگر مؤونه ما یصرف فعلاً است که باید رساله صاحب جواهر را حاشیه می‌کردند، اگر مؤونه ما من شأنه ان یصرف ولو صرف نکند باید اینجا را حاشیه می‌کردند.

جماعتی هم مثل محقق همدانی و مرحوم اخوی تفصیل در اینجا قائل شده‌اند، گفته‌اند حالا که این امسال حج نرفت و عصیان کرد، پولش ماند تا سر سال، گفته‌اند این دو گونه است در یک صورت باید خمس بدهد و در یک صورت نه، این سال دیگر باید به حج برود و چون مستطیع بوده، سال دیگر برای رفتن به حج محتاج به این مبلغ است که اگر خمس را داد کم می‌شود و نمی‌تواند حج برود، گفته‌اند خمس ندارد اما اگر محتاج این مبلغ نیست، سال دیگر چون تاجر است سود می‌کند، نه سر سال باید خمسش را بدهد. این تفصیل خلاف مسأله عام و سنه است که بحثش گذشت. یک بحثی بود که هم فقهاء بینهم متسالم علیه بود و هم در صحیحہ علی بن مهزیار از حضرت جواد علیه السلام بود که حضرت فرمودند: امسال که سال ۲۲۰ بود که کلمه عام داشت.

بالتیجه آیا مؤونه‌ای که مستثناست و خمس ندارد مؤونه امسال است یا مؤونه دو و پنج سال؟ کسی که پنج سال پول جمع می‌کند تا به حج برود آیا

تمام این‌ها خمس ندارد یا نه همانطور که خواندم عبارت شیخ را و صاحب عروه فرمودند این است که فقط آن سالی که به حج می‌رود مقدار سود آن سال که در حج مصرف می‌شود آن خمس ندارد، اما سال‌های قبل ولو محتاج به این سود باشد برای حج رفتن که اگر جمع نکند نمی‌تواند به حج برود، خمس دارد. این تابع این خلاف است.

مرحوم اخوی در الفقه (گرچه در عروه و حاشیه‌اش احتیاط کرده‌اند) نظر علمی‌شان این است که اگر کسی برای مؤونه فعلیه‌اش محتاج به سود چند سال است در نظر علمی ایشان عام را خاص به جایی کرده‌اند که احتیاج به چند سال نداشته باشند که مسأله‌اش گذشت. مرحوم محقق همدانی هم همینطور روی مبنای خودشان اگر ما این را روی مبنای خودشان بگوئیم، اشکال اشکال مبنائی است که این مبنی را ما و مشهور نفهمیده‌ایم که مسأله‌اش سابقاً گذشت، اما اگر کسی مبنایش این است که مؤونه یعنی ما یصرف فعلاً در آن سال، نه سر سال باید خمس دهد ولو اینکه خمس دهد کم می‌شود و حج نمی‌تواند برود. متسکعاً هم که شده باید حج برود.

جلسه ۲۴۴

۱۳ شوال ۱۴۲۷

این مسأله عروه چهار فرع داشت: ۱- در عام حصول ریح اگر استطاعت پیدا کرد و به حج رفت، این پول حج خمس ندارد چون الخمس بعد المؤونة است. دو تای دیگر این بود که به حج نرفت، اول اینکه نتوانست به حج برود و دوم توانست و عصباناً نرفت به حج. صاحب عروه فرمود آنکه نتوانست به حج برود، این مقدار خرج حج که اگر می رفت می کرد و خمس نداشت، این مقدار مصرف سر سال خمس دارد. نسبت به دوم که اگر عصباناً به حج نرفت مقدار پول مصرف حج که ماند که اگر می رفت صرف می کرد و خمس نداشت حالا مانده سر سال ایشان فرمودند: وكذلك علی الأحوط، خمس ندارد. نسبت به فرع دوم و سوم که دیروز صحبت شد، مرحوم شیخ در کتاب استدلالی خمسه‌شان هر دو فرع را متعرض شده‌اند اینطور فرموده‌اند، ص ۲۱۳ و ۲۱۴، ولو فاتة الحج عام الاستطاعة فان كان لعذر فلا يستثنى مؤونته (سر سال پولی که مانده باید خمس بدهد) وإن كان عمداً عصباناً (که این دوم را مرحوم صاحب عروه علی الأحوط فرمودند که منافات با فتوای خود ایشان در تقطیر

دارد، شیخ این است عبارتشان،) *فهل هو بمنزلة التقطير يحسب له أم لا؟* (که سابقاً شیخ فرمودند اگر تقطیر کرد آن مقدار خمس ندارد که بحشش در شماره ۶۵ عروه گذشت) *الأقوى العدم* (که خمس دارد) *لما مرَّ* (دلیل شیخ دو کلمه است و محور بحث خمس است در مورد استثناء مؤونه که مکرر عرض شد که باید دور این بگردیم حسب دلیل و روایت) *من اعتبار الفعلية في الانفاق دون الشأنية*. (یعنی باید خارجاً این پول را مصرف کرده باشد نه اینکه اگر مصرف می‌کرد شأنش بود، این دون الشأنیة که می‌گویند نمی‌خواهند بفرمایند بیش از شأن و شأن مقید نیست، چرا شأن مقید است که خود ایشان و دیگران گفته‌اند. فقط حرف این است که اگر شخصی یک میلیون تومان که اگر مصرف می‌کرد چون مؤونه بود خمس نداشت. حالا که مصرف نداشت و فعلیت پیدا نکرد، آیا باز هم خمس ندارد؟ فرموده‌اند: *لما مرَّ من اعتبار الفعلية*، اگر بخواد خمس ساقط شود فعلیت در آن شرط است. اینکه حج نرفت، این مقدار پول حج را که اگر می‌رفت خمس نداشت، اینکه فعلیت پیدا نکرد، وقتیکه فعلیت پیدا نکرد این پول خمس دارد چه این نرفتن به حج لعذر باشد یا عصیاناً باشد. گذشته از اینکه شیخ این را فرموده‌اند ما خودمان هستیم و دلیل، عرض شد که ما یک دلیل عام داریم که هر چه شخص گیرش می‌آید یوماً بیوم متعلق حق ارباب خمس است فقط ارفاق شده گفته‌اند اگر در حول سال مؤونه شد خمس ندارد. در این مؤونه فعلیت شرط است مثل تمام الفاظ دیگر. فقهاء در همه جا می‌گویند لفظ که گفته می‌شود ظهور در فعلیت دارد. شارع فرمود: *الخمس بعد المؤونه*. یعنی در مؤونه خمس نیست، مؤونه یعنی چه؟ هر چه که معنا کنید مؤونه را که من معنا کردم مصرف نه مایحتاجی که مصرف شود که اسمش مؤونه نیست، آن مؤونه شأنیه است که يصلح أن يكون مؤونه، نه اینکه خودش

مؤونه است، محتاج بود و مصرف نکرد که مسأله‌اش قبلاً گذشت. پس بالنتیجه خود مرحوم شیخ که در باب تقطیر در رساله عملیه صاحب جواهر تعلیق نفرمودند و قبول کردند که در تقطیر خمس نیست، خودشان می‌فرمایند لما مرّ من اعتبار الفعلية في الانفاق دون الشأنية. اگر مسأله فعلیت باشد که هست که در جاهای دیگر می‌گوئیم لفظ ظهور در فعلیت دارد. وقتیکه گفته شد ماء، آب واقعی است و بخار را آب نمی‌گویند مگر اینکه در یک جائی جمع شود و آب شود. اگر کسی پول گیرش آمد و به حج نرفت به هر دلیلی چه معذور بود یا نه؟ چه می‌دانست مستطیع است یا نمی‌دانست این پول تا سر سال ماند و مؤونه شد که اگر حج می‌رفت می‌شد مؤونه حالا که نشد باید خمسش را بدهد. پس تفریق بین اینکه لم يتمکن یا تمکن ولم يذهب للحج عصیاناً، وجهش ظاهر نیست، بالنتیجه مؤونه فعلیت پیدا نکرد پس مؤونه نیست و داخل استثناء نیست، داخل مستثنی منه می‌ماند که هی والله الافادة يوماً بیوم که در آن خمس است.

اما فرع چهارم که فرمودند: ولو حصلت الاستطاعة من ارباح سنين متعددة وجب الخمس فيما سبق على عام الاستطاعة (سال اول تا چهارم استطاعت نداشت سال پنجم شد دو میلیون که می‌تواند حج برود، سال استطاعت سال پنجم است. ایشان می‌فرمایند نسبت به سودهای چهار سال که قبل از عام استطاعت است خمس واجب است) واما المقدار المتتم لها في تلك السنة (چقدر سال پنجم سود بدست آورده این مقدار خمس ندارد) فلا يجب خمسة اذا تمکن من المسير (تمکن وذهب) واذا لم يتمکن فکما سبق يجب اخراج خمسة. غالباً هم فقهاء بعد از ایشان حاشیه نکرده‌اند. این فرمایش مقتضای قاعده است. مرحوم شیخ انصاری در این فرع چهارم یک تفصیل قائل شده‌اند، تفصیل بین این مسأله قائل

شده‌اند که وجوب نداشته و قتیکه جمع شد، شد وجوب نه اینکه از اول وجوب داشت و بین مواردی که از اول وجوب داشت بخاطر آن وجوب این سودها را جمع کرد. شیخ فرموده‌اند در مثل حج که سال اول تا چهارم که حج بر او واجب نبود، سود سال پنجم که با سال‌های قبل جمع شد، شد مستطیع، اما جاهائی که واجب است که پول جمع کند فرض کنید کفاره به گردنش است و باید پول‌های سال‌ها را جمع کند تا کفاره‌هایش را بدهد. یا نذر کرده باید پول‌ها را جمع کند تا نذرش را اداء کند، یا می‌خواهد خانه بخرد، از سود یکسال نمی‌تواند خانه بخرد که وجوب عرفی دارد. شیخ فرموده‌اند آن‌هایی که وجوب دارد به گردنش شرعاً یا عرفاً و پول را جمع می‌کند تا ادای آن واجب را بکند، آن چند سال خمس ندارد. اما آنکه بعد از جمع شدن وجوب پیدا کرد، غیر از سال اخیر خمس دارد. ایشان فرموده‌اند: ص ۲۱۴ خمس، ولو حصلت الاستطاعة من فضلات سنين متعددة وجب في كل سنة اخراج ما فضل لسبق تعلق الخمس على وجوب الحج (یعنی و قتیکه سال اول این ۵۰۰ هزار سود کرد مثلاً و با آن که به حج نمی‌تواند برود اما مؤونه امسال نشد پس خمس بر آن آمد و بر سال دوم و سوم و چهارم آمد چرا مستطیع نبود، در سال پنجم مستطیع شد بر سود سال پنجم خمس نمی‌آید چون صرف حج می‌شود) و هذا بخلاف غير الحج من الواجبات الشرعية والعرفية التي يجب تحصيل الاستطاعة لها كالكفارات والغرامات (کسی را زده کشته باید سود چند سال را جمع کند تا غرامت را بتواند بدهد) و شراء الدار ونحوها مما يلزم عرفاً فان ما يفضل عن مؤونة سنته وإن لم يف بتحصيل ذلك الأمر اللازم إلا أن حفظه ليضم اليه ما يفضل عنه في سنة أخرى فيحصل ذلك الأمر اللازم معدود عرفاً من المؤونة. سؤال این است که مؤونه مطلقاً خمس ندارد یا مؤونه آن سال خمس ندارد؟ کلمه عام و سنه کجا

شد؟ آن دلیلی که گفت مؤونه خمس ندارد مقیدش کرد به مؤونه سال، این مؤونه امسال نبود. اگر مؤونه معنایش مصرف شدن است، الفعلیه دون الشأنیة، در سال اول تا چهارم فعلیت پیدا نکرد، باید دیه را بدهد و خانه بخرد و کفاره بدهد ولی با سود امسال نمی تواند انجام دهد، پس بالتتیجه اگر می توانست انجام دهد و می داد، مؤونه امسال بود حالائی که می توانست و انجام نداد پس مؤونه امسال نشد. ما مؤونه مطلق در ادله نداریم. دو دلیل داریم که به هم منضم شده، قبلاً هم گفته شده و آقایان من جمله خود شیخ تسالم دارند که هر چه گیر انسان بیاید خمس دارد الا چیزی که مؤونه سال حصول سود باشد و شیخ فرموده اند باید فعلیت داشته باشد و مؤونه العمر است نه مؤونه تلک السنه اگر ما دلیلی داشتیم که می گفت مطلق المؤونه خمس ندارد بلا اشکال ندارد اما فرض این است که سنه ملاک است، مؤونه امسال ملاک است. لهذا بحث شده که اگر از سود امسال می خواهد دین سابق را بدهد آیا مؤونه است یا نه و اگر بخواید دین سال آینده را از سود امسال استفاده کند فرموده اند با اینکه مؤونه است ولی خمس دارد.

پس ملاک توانستن و نتوانستن نیست، دیگر ملاک عصیان و عدم عصیان نیست چون ادله از این جهت اطلاق دارد. دیگر اینکه اطلاق دارد مؤونه هذه السنه، سود امسال صرف مؤونه امسال شد. آنقدری که صرف مؤونه امسال شد خمس ندارد والا خمس دارد.

پس ما هستیم و ادله، این نسبت به فرمایش ایشان، ایشان بنا بود بفرمایند: معدود عرفاً من مؤونه هذه السنه که مؤونه امسال نبوده است چون آن است که استثناست، بله اگر بگوئیم سال ملاک نیست و روایت علی بن مهزیار اشکال دلالی دارد و از جای دیگر هم عام را نمی فهمیم. اگر مبنا این است که مؤونه

آن سال از آن سال استثناء است این مؤونه آن سال نیست.

اما تأمل نسبت به فرمایش قبل که فرق بین حج و غیر حج گذاشته‌اند که عرض کردم در اطلاق مؤونه فرقی نمی‌کند و اما اینکه ایشان فرمودند: لسبق تعلق الخمس علی وجوب الحج، اگر سبق هم نداشت چه می‌گفتیم؟ یعنی تعلق خمس با وجوب شیخ با هم آمده بود، دلیل ایشان محل تأمل است استدلال به آن. یعنی در آن جائی که ایشان فرمودند اگر سود پنج سال را جمع کرد (برداشت از فرمایش ایشان است) سال پنجم جمع شد و قدر حج شد و مستطیع شد، این سودهای سال‌های قبل را باید خمسش را بدهد چون سود سال‌های اول تا چهارم تعلق خمس به آن شده و مستطیع نبوده، به چه دلیلی؟ اگر هم با هم شده بود باز همین بود، فرقی نمی‌کرد از این جهت. لهذا خود ایشان این جهت را متعرض شده‌اند که اگر پولش قدری است که با این پول می‌تواند حج برود ولی اگر خمسش را بدهد نمی‌تواند با بقیه حج برود و می‌فرمایند این شخص مستطیع نیست نه بخاطر سبق تعلق خمس، بخاطر اینکه این شخص ^۱ پولش مال دیگری است نه در ذمه‌اش است به دیگری باید بدهد مثل مسأله دیه، خمس متعلق به عین است. اگر دو میلیون پول دارد که می‌تواند با آن حج برود اگر خمس به این دو میلیون متعلق باشد ۴۰۰ به خمس بدهد با یک میلیون و ششصد نمی‌تواند حج برود، اصلاً مستطیع نیست چون ^۲ این پول مال دیگری است نه خودش، استطاعت این است که پول مال خود انسان باشد در حالیکه در ^۳ این پول شریک دارد.

جلسه ۲۴۵

۱۴ شوال ۱۴۲۷

مسأله ۷۱، اداء الدين من المؤونة اذا كان في عام حصول الربح أو كان سابقاً ولم يتمكن من ادائه الى عام حصول الربح واذا لم يؤد دينه حتى انقضى العام فالأحوط اخراج الخمس اولاً فاداء الدين مما بقي وكذا الكلام في النذور والكفارات. شخصی مدیون است سودی گیرش آمده که از سود دینش را می‌دهد، آیا اول باید خمس را بدهد و از مخمس دین را اداء کند یا خمس ندارد. یک میلیون گیرش آمده و یک میلیون هم مدیون است. بدون اینکه خمس این را بیرون بیاورد دینش را می‌دهد، یا نه اول باید خمس را بیرون بیاورد و ۸۰۰ تومان را دین بدهد؟

چند فرع در اینجا هست که صاحب عروه متعرض یک عده‌اش شده‌اند، از مسائل محل ابتلائی بسیاری هست و محل مناقشه و تعدد انظار اعظام فقهاست که برگشت همه‌اش به یک استظهار است که محل خلاف است و آن این است که مؤونه امسال چه حدودی را شامل می‌شود، آن است که خمس ندارد. فرع اول این است که شخصی سر سال دارد فرضاً اول سالش اول محرم

است، امسال قرض کرده برای زندگی شخصی‌اش برای مؤونه‌اش بعد در همین امسال سود کرد، از سود امسال دین امسال را می‌خواهد بدهد خمس ندارد و مؤونه است، ظاهراً این فرع اول محل اشکال و خلاف نیست، قدر مسلم از اداء دینی که از مؤونه است و خمس ندارد همین است مگر خلاف مبنائی که ظاهراً گذشت و بعد هم صحبتش می‌آید که آیا کسی که مال مخمس دارد می‌تواند از سود امسال که بر او خمس واجب نشده مصرف کند یا نه باید از مال مخمس مصرف کند؟ بنابر اینکه این شخص مال مخمسی داشته باشد یا مالی که لا خمس فیه مثل ارث و مهر، حق دارد یا نه؟ اگر چه مشهور گفته‌اند حق دارد. یعنی شخصی که پارسال ده میلیون داشته و دو میلیون خمس داده و هشت میلیون مخمس کنار گذاشته، امسال از سود همین امسال بدون خمس دادن خرج می‌کند، لازم نیست از آن هشت میلیون خرج کند. بعضی هم تصریح کرده بودند که کسی از سود خمس نداده امسال می‌تواند مصرف کند که مالی که لا خمس فیه نداشته باشد و مسأله‌اش گذشت که اگر کسی مال لا خمس فیه دارد حق ندارد حتی دین امسال را از سود امسال بدهد باید خمسش را بدهد. ظاهراً بنا به مشهور گیری ندارد.

فرع دوم: پارسال سود نداشته یا کم داشته یا خرجش زیاد بوده قرض کرده و خرج پارسال کرده و دین‌ها به گردنش مانده حالا امسال سود خوبی کرده و دارد دین پارسال را می‌دهد، این از سود امسال دین پارسال را می‌دهد آیا این سود خمس ندارد یا نه؟ دو صورت دارد و دو فرع است: صورت اول که الآن بحث است این است که پارسال نمی‌توانست دینش را بدهد، سود نداشت لهذا دیونش را تأخیر انداخت و از سود امسال می‌دهد. فرع بعدی که محل خلاف شدید و بیشتر شده این است که پارسال قرض کرد و می‌توانست

همان پارسال دینش را بدهد اما نداد، حالا امسال می خواهد از سود امسال دین پارسال را بدهد. الآن این است که کسی پارسال قرض کرده و خرج مؤونه کرده است که اگر از سود پارسال خرج می کرد خمس نداشت و باز یک فرعی هست که بعد می آید و صاحب عروه متعرض نشده و شیخ و بقیه متعرض شده اند که اگر قرض کرد و خرج حرام کرد و حالا می خواهد دینش را بدهد. پس اگر پارسال قرض کرد و خرج مؤونه جامعه الشرائط کرده است و نتوانسته پارسال اداء دینش را بکند، سودی نداشته، حالا امسال سود کرده و دارد از سود امسال دین پارسالش را اداء می کند، آیا باید اول خمس سود امسال را بدهد بعد دین پارسال را اداء کند؟ جماعتی منهم مرحوم والد و کاشف الغطاء فرموده اند باید اول خمسش را بدهد، ولو پارسال نمی توانسته دینش را بدهد. مشهور ولعله المنصور فرموده اند که خمس ندارد. و از همان سودی که بدست آورده بدون اینکه خمسش را بدهد اداء دینش می کند. جماعتی مثل مرحوم کاشف الغطاء و مرحوم والد اینطور نوشته اند در حاشیه: فسقط الذي استدانه لمؤونة سنة الربح لا غيرها، این است که خمس ندارد. مرحوم کاشف الغطاء در حاشیه نوشته اند والا صح عندها وفاء الدين بعد سنة الربح (بنحو مطلق) يتأخر عنه الخمس مطلقاً. وجه در آن است که مؤونه امسال حساب می شود یا نه؟ بحث بحث تبادل و ظهور است. این برگشتش به این است که حضرت فرمودند: الخمس بعد المؤونة، المؤونة هم گفتند ظهور دارد در مؤونه امسال خرج سال آینده را بخواهد بدهد که باید خمسش را بدهد، اما اگر به ذمه اش دین است، این دین گذشته را با این قید که در گذشته نتوانسته بدهد حالا می خواهد از سود امسال بدهد، این اداء دین مؤونه امسال است یا نه؟ مشهور برداشت کرده اند که مؤونه امسال است. انسان از سودی که می کند

مخارجش را برمی دارد که یکی اش اینجا است که به گردنش هست چه دین امسال یا پارسال. این شما و این استظهار بحث هم خیلی ندارد.

شیخ انصاری اینطور فرموده اند در کتاب خمس ص ۲۰۳: کان لم يتمکن من وفاءه الا هذا العام وتمکن ولم يؤد مع عدم وفاءه مقابله الى هذا العام (چون شیخ همه را یک حکم کرده اند و به نظر می رسد که تمامش همین حکم را داشته باشد ولو صاحب عروه و بسیاری فرق گذاشته اند) أو مع بقاءه واحتیاجه الى ذلك المقابل، فالظاهر انه لا خمس لانه من المؤونة. بحث این است که مؤونه امسال هست یا نیست؟ فقیهی که به نظرش رسیده که معظم اینطور است که فرموده اند مؤونه امسال یکی اش دین های گذشته است که در گذشته نمی توانسته بدهد، این جزء مؤونه امسال است، وقتیکه جزء مؤونه امسال شد خمس ندارد. این فرع دوم، بحث در آن همین است و خلاف هم در آن کم است.

فرع سوم این است که پارسال قرض کرد و مصرف کرد و همان پارسال می توانست اداء دین کند و نکرد، قدر مسلّمش جوازاً اداء نکرد فرع دیگرش که شیخ متعرضش نشده اند که من متعرضش می شوم این است که عصباناً اداء نکرد یا خود دین تا چند سال مدت داشت که جائز بود که ندهد. و پول را دزد برد حالا امسال سود دارد می خواهد اداء دین پارسال را بکند که می توانست پارسال اداء دین کند که نکرد این هم آیا از مؤونه امسال حساب می شود یا خمس دارد؟ صاحب عروه فرموده اند که از ظاهر فرمایششان معلوم است که خمس دارد چون فرمودند پارسال قرض کرد و نمی توانست اداء دین کند، این قید ظهور دارد که اگر می توانست اداء دین کند و بخواهد از سود امسال بدهد خمس دارد. فرمودند: أو کان سابقاً (دین سال قبل نبود ولكن لم

یتمکن من اداءه الی عام حصول الربح، پس اگر کان یتمکن من اداءه داخل این است، ظاهر فرمایش صاحب عروه این است که خمس دارد. یک عده از بزرگان هم حاشیه نکرده‌اند. آنجائی خمس ندارد اداء دین که سال گذشته نمی توانسته اداء کند پس اگر می توانسته و اداء نکرده الآن باید این پول را خمس بدهد ولو در اثناء سال است. در مجمع الرسائل صاحب جواهر صریح فرموده‌اند که خمس دارد. در مجمع الرسائل اینگونه است: **بخلاف ما کان قادراً علی اداء السنة السابقة فلا یحسب من المؤونة.** (اول باید خمسش را بدهد) جماعتی دیگر گفته‌اند خمس ندارد منهم مرحوم اخوی، میرزای نائینی، آقای حکیم، و آسید ابو الحسن، آقای بروجردی و خوانساریان.

این هائی که گفته‌اند خمس دارد یا ندارد روی مسأله مصداقیت مؤونه امسال است. آن هائی که گفته‌اند خمس ندارد گفته‌اند این مؤونه امسال حساب می شود. اداء دین چه مال امسال با پارسال باشد، چه می توانسته یا نمی توانسته پارسال اداء کند الآن دارد دینش را می دهد، مؤونه امسال است، آن هائی که گفته‌اند خمس دارد گفته‌اند این مؤونه امسال نیست. تکه‌ای از عبارت شیخ انصاری این است ص ۲۰۲: **لعدم وضوح کونه من مؤونة هذه السنة وإن وجب اخراجه فیها.** این مسأله مسأله استظهار است که آیا کسی که سال گذشته قرض کرد و مصرف کرد و می توانست قرضش را اداء کند و نکرد، امسال که سود کرده از سود امسال قرض پارسال را می دهد، آیا مؤونه امسال حساب می شود؟ به نظر می رسد که بله مؤونه است حتی اگر واجب نبوده باشد. اگر قدر شأنش بوده و به هر جهتی که قرض کرده بوده است. بلکه می خواهیم بگوئیم حتی اگر پارسال عصباناً اداء نکرده است و بعد هم دزد پول را برد.

فرع چهارم که صاحب عروه متعرض شده‌اند این است که پارسال قرض

کرد و پول گیرش آمد و اداء دینش را نکرد و می توانست با پولی که دارد اداء دین کند ولی نکرد حالا بعد از سر سال می خواهد دینش را بدهد، صاحب عروه احتیاط و جویی کرده اند که خمس دارد: **وإذا لم يؤد دینه حتی انقض العام فالأحوط اخراج الخمس أولاً واداء الدین مما بقی**. پس وجود الدین مؤونه نیست، اداء الدین مؤونه است. مؤونه مصرف کردن است نه احتیاج. یک عده ای هم از صاحب عروه تبعیت کرده اند و احتیاط و جویی را بر جایش باقی گذاشته اند. یک عده هم الأحوط را الأقوی کرده اند. به نظر می رسد که قاعده اش این است که الأحوط را الأقوی کرد. چون اگر بنا شد که ملاک مؤونه سال باشد وقتیکه سر سال شد این دینش را نداد بعد از سر سال که این پول ماند، به هر جهتی که مؤونه سال نشد، مؤونه امسال شد که از سود امسال می داد خمس نداشت که عرض شد، اما از سود پارسال که مانده سر سال خمس دارد. پس پول تا مصرف نشده مؤونه نیست، مصرف که شد مؤونه است. بخاطر همین شبهه ها مرحوم صاحب عروه و جماعتی احتیاط و جویی کرده اند و ندیدم که کسی بگوید خمس ندارد. ما باید ببینیم ملاکمان چیست؟ ملاک ما مؤونه شدن است. مؤونه شدن با اداء دین در اثناء سال مسلم هست گیری ندارد اما تا دین را اداء نکرده به هر جهتی، آیا این ها اداء الدین می شود، مؤونه می شود، اما اگر اداء الدین نشد بالنتیجه مؤونه نشده و پس سر سال خمس دارد.

جلسه ۲۴۶

۱۵ شوال ۱۴۲۷

آخر مسأله صاحب عروه فرمودند: وكذا الكلام في النذور والكفارات. مطلبی که راجع به اداء دین نسبت به اشتغال ذمه از سنین سابقه فرمودند، می فرمایند همین حرف در نذرها و کفارات هست. کسی در سالهای سابق حنث نذر کرده و کفاره به گردنش آمده که اگر همانوقت اداء می کرد، آن اداء مؤونه بود حالا نکرد، امسال از سود امسالش می خواهد آن کفارات را بدهد که آن مؤونه حساب می شود. البته ایشان فرمودند: وكذا. یعنی همان حرفهای قبل که زدیم در نذور و کفارات می آید یعنی اگر کسی گفت اداء دین امسال که امسال قرض کرده اداءش در امسال از مؤونه است همانطور که از بعضی نقل کردم، کفاره و نذر هم همین است. یعنی اگر کفاره حنث نذر امسال را خواست بدهد یا کفاره فدیة تأخیر امسال را خواست بدهد مؤونه است ولی اگر مال سالهای قبل بود مؤونه حساب نمی شود که از مرحوم والد و کاشف الغطاء عرض کردم، اگر کسی مثل صاحب عروه و جماعتی که فرمودند اگر در آن سال نمی توانست بدهد و حالا می دهد، مؤونه امسال حساب می شود، اما

اگر می‌توانسته اداء کند و اداء نکرده و حالا دارد می‌دهد اگر عسیاناً بوده یا غیر عسیان، تفصیلی که آنجا بود، آن‌ها که آن تفصیل را قائلند نذور و کفارات هم همین است. کفاره هم اداء دین است، یک دینی است که کسی قرض کرده باید مهر بدهد و یک دینی است که خدا فرموده اگر نذر کردی و حنث کردی باید کفاره دهی. این‌ها مصادیق اداء دین است که هر چه در سابق مسأله گفتیم نسبت به نذور و کفارات می‌آید. و کسی را هم ندیدم که در اینجا تعلیق زده باشد و قاعده‌اش هم همین است. بله اگر کفارات یا کفاره حنث نذر سال آینده را حالا می‌دهد. نذر کرده بوده روز عاشورا عملی را انجام دهد ولی از حالا که هنوز عاشورا نیامده بنا دارد که به آن نذرش عمل نکند که کفاره به گردش می‌آید. از حالا بابت حنث نذر عاشورای سال آینده پولی را کنار می‌گذارد که قاعده‌اش این است که در آن خمس باشد مثل اینکه از سود امسال برای سال آینده زن و بچه‌اش برنج می‌خرد. اما اگر مربوط به حنث نذر امسال یا سال قبل است اشکالی ندارد. لذا فرمودند: وکذا، هر چه که در مصرف‌های دیگر گفتیم در نذور و دیگر کفارات همین است. و حتی اگر بخواهد عمل به نذر برای سال آینده کند گوسفندی امسال می‌خرد باید خمسش را بدهد.

اینجا چند تتمه دارد و بد نیست عرض کنم که غالباً محل ابتلاء است:

۱- ایشان فرمودند: **و کذا الکلام فی النذور و الکفارات**، نذور و کفارات خصوصیت ندارد، هر اشتغال ذمه‌ای همین حکم را دارد و نذر و کفاره من باب مثال است. مثلاً اگر ذمه‌اش مشغول به دیه یا مهر است، چه این دین به حرام به گردش آمد از راه قتل عمدی یا مهر از راه حرام به گردش آمده، زنا کرده که باید مهر المثل بدهد و چه به حلال باشد مثل خطا در غیر قتل مثلاً

دست کسی را شکسته، مالی که در اینجاها می دهد همان حرفهای دیون را دارد. یا شخص از عاقله است که کسی کاری کرده که دیه به گردن عاقله آمده اینها باید دیه را بدهند این پول مؤونه است.

تتمه دیگر سابقاً صحبت شد که اگر شخص از سود امسالش در حرام مصرف کرد مثلاً قمار بازی کرد و باخت یا حرام خرید و خورد، این مؤونه حساب نمی شود و باید خمسش را بدهد یا بیش از شأنش بود. این فرع این است که اگر بیشتر از شأن دیناً خرید، حالا می خواهد اداء دین کند، این اداء هم آیا مسأله شأن در آن می آید یا حراماً دین شد؟ چیزی حرام خرید و خورد و دین به گردنش آمد حالا می خواهد اداء دین کند. مرحوم شیخ انصاری تصریح کرده اند که حالا که دین است، اداء الدین مطلقاً من المؤونه است ولو آن دین را قرض کرده و صرف حرام کرده و حالا از سودش می خواهد اداء دین کند که اگر همان سود را خرج حرام کرده بود بنا بود که خمسش را بدهد. حالا که اداء دین می کند آیا باید خمسش را بدهد؟ شیخ فرموده اند: نه. چرا؟ چون استظهار فرموده اند که اداء دین مطلقاً از مؤونه است چه صرف در حرام بوده باشد یا صرف در اکثر شأن بوده یا غیر حاجت بوده است. در کتاب خمس مرحوم شیخ در ص ۱۰۲ فرموده اند: ابراء الذمة من الدين محسوب من المؤونه عرفاً وإن كانت الاستدانة لا للحاجة، بل ولو كان لمحرّم (پول قرض کرده سفر معصیت رفته حالا می خواهد اداء دین کند ایشان فرموده اند از مؤونه است). حرف ظاهراً بدی نیست چون تبادر است و استظهار و اطلاق و شمول عرفی است که آیا از نظر بازاری این مؤونه، چون دین را واجب است برگرداند. بله قرض کرده در حرام مصرف کرده آن عمل بی خود بوده اما اداء الدین عرفاً مؤونه است پس از سود امسال دیون را می پردازد. به نظر می رسد

که حرف بدی نباشد. بله ممکن است که یک قد یقال اینجا بیاید که اگر همچنین چیزی در کار باشد شاید همین هم وجه عمل بعضی از مقدسین باشد که شبهه می‌کنند که آیا مورد خمس هست یا نه؟ یا پولی که بعنوان خمس و سهم امام می‌گیرد آن را مستقیم صرف نمی‌کند، قرض می‌کند بعد با آن پول سهم امام دینش را اداء می‌کند. چون بالنتیجه اگر مصرف نباشد و بخواهد اداء دین کند مصرف است و گیری ندارد. بله یک قد یقال ممکن است گفته شود که این راه را باز می‌کند برای صرف در حرام، طرف اگر می‌خواست از سودش حرام بگیرد باید خمسه را بدهد، حالا این سود را نمی‌دهد حرام بگیرد می‌رود قرض می‌کند حرام می‌گیرد بعد از سود فردا آن قرض را اداء می‌کند. الجواب: اولاً نادر است و ثانیاً بر فرض که همچنین چیزی باشد بقول مرحوم میرزای قمی نحن ابناء الدلیل. شما اگر بگوئید دلیل نمی‌گیرد و فرقی نمی‌کند صرف در حرام مؤونه نیست و اداء دین که برای صرف در حرام کرده آن هم مؤونه نیست. اما مرحوم شیخ صریحاً فرموده‌اند که مؤونه حساب می‌شود به نظر می‌رسد که حرف بدی نباشد.

تتمه سوم: سود کرد، از سودش صرف مؤونه کرد و در حد شأنش بود و همین امسال هم از آن استفاده کرد مثلاً خانه‌ای خرید خانه قیمتش بالا رفت که شأن این آن خانه پنجاه میلیونی نیست، آیا آن سی میلیون ارتفاع قیمت خمس دارد؟ نه. چرا نه؟ اگر بنا شد مصرف بر زائد بر شأن خمس داشته باشد ساقط می‌شود اگر در حد مؤونه شأن مصرف شد اما زائدش خمس ندارد. لئانصراف. چه فرقی می‌کند ابتداء باشد یا بقاء. کما اینکه اگر بر عکس بود، شأنش بیست میلیون بود خانه پنجاه میلیونی از سودش خرید، سی میلیون خمس به گردنش است. دلیلی که می‌گوید الخمس بعد المؤونه یعنی مؤونه

متعارف. حالا اگر وقتی که خرید، خانه تنزل کرد شد بیست میلیون ضامن
خمس سی میلیون است.

در همین مسأله فرقی نمی‌کند که به دین بود و اداء کرد یا به غیر دین،
یعنی با دین خانه بیست میلیون خرید حالا خانه شد پنجاه میلیون، حالا
می‌خواهد از سودش پنجاه میلیون به دینش بدهد این سی میلیون بیش از
شأنش خمس دارد. یا به دین خانه پنجاه میلیونی خرید خانه تنزل کرد شد
بیست میلیون حالا می‌خواهد دین پنجاه میلیون را بدهد آیا ضامن سی میلیون
هست یا نه؟ بله، چون بیش از شأنش است. اگر کسی کفن خرید یا قبر خرید
و بعد از سال‌ها قبل از مرگش قیمت کفن و قبر بالا رفت باید اضافه قیمت را
خمس بدهد چون این خرج مؤونه آخرت است نه دنیا. حالا اینکه مستحب
است کفن بخرد منافات ندارد که خمسش را بدهد.

یک مسأله دیگر اینکه اگر خمس و استطاعت تقارنا. اول ذیقعه سر
سالش است، یک پولی قبل از ذیقعه گیرش آمد که هم خمس به آن تعلق
گرفت و استطاعت که با آن می‌تواند به حج برود، کدام یک مقدمند؟ اگر
بگوئیم استطاعت مقدم است، مقدار استطاعت را برمی‌دارد، بقیه را خمس که
می‌دهد و اگر بگوئیم خمس مقدم است و کل پول را باید خمس بدهد، حج
برود، حالا اگر خمس بدهد از استطاعت می‌افتد، نرود. اگر با هم تزامم کرد
کدام مقدم است؟ قاعده‌اش این است که بگوئیم خمس با هر حق اجمالی و با
هر واجبی که غیر مالی است ولی یحتاج الی المال تقارن پیدا کرد، خمس
مقدم است. چرا؟ چون خمس در عین است و آن‌ها در ذمه هستند. کسی که
مستطیع شد آیا واجب است همین پول‌ها را خرج حج کند؟ نه، جائز است
همین پول را هدیه بدهد و بعد قرض کند و حج برود. استطاعت در مال

نیست، ذمه‌اش مشغول فریضه حج شده، اما این پولی که گیرش آمد $\frac{1}{5}$ مال غیر است و شریک دارد و خمس متعلق به عین است، این مقدم است. اگر بعد از خمس دادن بقیه‌اش قابل حج رفتن هست بله مستطیع هست والا اصلاً مستطیع نیست. بنابر اینکه خمس بر عین است که نه فقط مشهور بلکه متسالم علیه است تقریباً، بنابراین خمس مقدم است. این در استطاعت نیست، در کفارات، نذور هم همین است. شخصی نذر کرد که اگر این قدر پول گیرش بیاید روزه بگیرد، آن پول گیرش آمد و سر سالش است باید خممش را بدهد که آنقدر نیست، اگر در ارتکازش این بوده که اینقدر پول گیرش بیاید اعم از اینکه متعلق خمس باشد یا نه، باید خمس بدهد.

جلسه ۲۴۷

۱۶ سوال ۱۴۲۷

شخصی است که هر سال خمس می‌دهد در اثناء سال هر چه مؤونه در حد شأنش می‌شود صرف کند خمس ندارد در اثناء سال رفت حج از سودش و مؤونه کرد. حالا اگر حجش را ابطال کرد آیا باید خمسش را بدهد یا نه؟ یکوقت ابطال عن قصور است ینبغی که اشکالی نباشد در اینکه خمس در آن نیست، عین جهل قصوری بوده حجش را باطل کرده، چون این مؤونه‌اش است و این هم قاصراً این کار را کرده، اما اگر این ابطال عن تقصیر بود که حکم عمد را دارد چون ما به الاختیار لا ینافی الاختیار، یا عالماً عامداً باطل کرد که این پولی که خرج حج کرد آیا باید خمسش را بدهد که کسانی متعرض این مسأله شده‌اند و به ضرس قاطع فرموده‌اند که باید خمسش را بدهد، چون دو میلیون فرضاً خرج حج کرد، آیا در این دو میلیون خمس آمد یا نه؟ از ادله معلوم می‌شود که خمس در آن آمد، اگر صرف مؤونه با شرائطش شد خمس ساقط می‌شود. باید صرف مؤونه‌ای شود که یکی از قیودش این بود که حلال باشد، این پول را بالتتیجه صرف حرام کرد. شروع این حج حرام

نبود ولی پول صرف مؤونه نشد چون حج را یا عمداً باطل کرد یا عن جهل تقصیری، خمسی که در پول آمد در جائی استثناء شده و خمس ساقط می شود که در مؤونه حلال صرف شود، این در مؤونه حرام صرف کرده است و مؤونه محله نشد پس قاعدهً باید در آن خمس باشد و هکذا اگر چیزی را حلالاً انجام داد و بعد حرامش کرد. مثلاً انگور خرید نه بقصد اینکه شراب درست کند بعد به فکر این افتاد که آن ها را خمر کند و کرد، خمس عود نمی کند، سقوط پیدا نکرده است. پولی که با آن انگور خرید خمس در آن آمد، چه موقع ساقط می شود؟ اگر صرف مؤونه حلال شود، ولی صرف مؤونه حلال نشد ولو ابتداءً نیتش حلال بوده، چون دلیلی که می گوید خمس ساقط می شود با جمع ادله و استظهار از فرمایشات معصومین باید خرج مؤونه حالا بشود ولو ابتداءً شروعش حلال بوده، لازم نیست از ابتداء حرام باشد. در تمام این صور اگر قرض کرده بود و بعد این کار حرام را کرد و می خواست وفاء به دین کند، سود نداشت، قرض کرد رفت به حج و حجش را باطل کرد عمداً و بعد سود گیرش آمد می خواهد قرض را بدهد، صرف این سود در این قرض که باید دینش را بدهد، اداء این دین آیا موجب سقوط خمس می شود یا نه؟ همانطور که گذشت و شیخ انصاری تصریح کرده بودند از مؤونه است ولو خرجی که کرده صرف حرام نشده باشد.

اگر ما گفتیم الخمس بعد المؤمنه، انصراف از این طور مؤونه حرام است که مؤونه اطلاق دارد و اطلاقش هم حجت است خصوصاً روی مبنای اینکه در حجیت اطلاق ما احتیاج نداریم به اینکه حرام شود که مولی در مقام بیان از این جهت است. همینقدر احراز نشود که مولی در مقام بیان از این جهت نبوده و احراز عدم نشود کافی است. این هم مؤونه است و مصرف شده. پس از لحن

شارع، ارتکاز متشرعه استظهار شد که این مؤونه باید صرف حرام نباشد و تسالم است. روی آن مبنی آیا این انصراف که این مؤونه است و مصرف شد باید در حرام نباشد، حدودش چیست؟ حتی ما نحن فیه را می گیرد؟ اگر گفتیم می گیرد که باید خمس بدهد ولی اگر گفتیم نه یا شک در انصراف کردیم خمس ساقط است این تابع استظهار فقیه است و از جاهائی که شک در وجود خمس است نیست و انصراف باید در اینجا احراز شود و منحصر اطلاق در حجت است. دیگر اینکه ابراء از مؤونه است یا نه؟ قرض کرده و مصرف کرده، آنکه قرض کرده نباید خمس بدهد خمس بر آن است که قرض داده است. اگر کسی که قرض کرده در اثناء سال برگرداند که باید قرض دهند، سر سال خودش خمسش را بدهد اگر ماند. اگر زید قرضش را بعد از سر سال برگرداند، این پول خمس دارد بعد از سر سال، یا سر سال حساب می کند و خمس طلبش را می دهد یا می گذارد هر وقت که طلبش وصول شد خمسش را بدهد. حالا اگر صاحب پول به قرض کننده گفت ذمهات را بری کردم، آیا باید خمس پول را بدهد یا نه؟ به نظر می رسد که ابراء از مؤونه است اگر در شأن باشد و اتلاف خمس نیست. در دو صورت استثناء می شود که از مؤونه نیست و باید خمس دهد: ۱- آن وقتی که قرض داده در شأنش نبوده یا بیش از شأنش بوده مثلاً یک آدم متدین در شأنش نیست به یک انسان فاسق قرض دهد یا شأنش این بوده که یک میلیون قرض دهد ولی ده میلیون قرض داد. سر سال که شد باید خمس نه میلیون را بدهد چون تصرف در مال دیگری است، یا اگر این ابراء در حد شأنش نیست، چون اگر در سعه و ضیق مفهومش شک کردیم قدر متیقنش را باید بگیریم چون تمسک به عام می کنیم در شبهات مصداقیه منحصر چون عام گرفته نمی دانیم منحصر، تخصیص

چقدر زده، قدر متیقن از تخصیص را کنار می‌زنیم، بقیه را به عام عمل می‌کنیم. این تمسک به عام در شبهه مصداقیه عام نیست، تمسک به عام در تعیین مصداقی عام است و شبهه مصداقیه منحصص. حتی اگر شک کردیم که مؤونه چیست؟ معنای عرفی و متبادر از لفظ مؤونه چیست؟ اگر شک کردیم قدر متیقن از مؤونه را می‌گیریم می‌گوئیم آن است که خمس ندارد و مورد شک را می‌گوئیم خمس دارد. پس اگر ابراء نبود یا شک کردیم که شأنش هست یا نه؟ یا آیا شأن هست که تمامش را ابراء کند یا نه؟ در اینطور موارد قاعده‌اش این است که خمس بدهد. ولو ابراء کرده و طلبش را نگرفته اما پول خودش را نگرفته عیبی ندارد اما $\frac{1}{2}$ پولش را باید به ارباب خمس می‌رساند و تفریط کرده باید بدهد.

مرحوم صاحب جواهر و بعضی دیگر در اینجا دو حرف دارند که استظهارات است، ایشان تفصیل قائل شده‌اند در این اکثر من الشأن، شخصی قرض کرد بیش از شأن خودش یا صرف کرد در امری که شأنش نیست و قرض کرد لغیر الحاجة، جواهر ج ۱۶ ص ۶۲، حالا امسال که سود کرد و در قرض بیش از شأن وفاء دین کرد و یا اینکه تا سال بعد قرضش را نداد، سال بعد سود گیرش آمد و وفاء دین کرد، صاحب جواهر فرموده‌اند: اگر در همان سالی که قرض کرد و صرف در اکثر از شأن کرد وفاء دین کرد، خمس ساقط نمی‌شود، اما اگر سال بعد شد و سود کرد و قرض سال گذشته که صرف در غیر شأن کرده بود، فرموده‌اند خمس ندارد. آیه و روایت که ندارد صاحب جواهر اینطور تعبیر کرده‌اند، **لضرورة وفاء بعد شغل الذمة به من الحاجة**. اداء دین شأن است و واجب است و خلاف شأن نیست. شیخ به صاحب جواهر اشکال کرده‌اند که اگر اداء دین شأن است چه فرقی می‌کند در اثناء سال باشد

یا سال بعد. بلکه فرموده‌اند در سال اولی است که در شأنش باشد و من الحاجه باشد.

به نظر می‌رسد که فرمایش شیخ به ذهن اقرب است. بعضی هم گفته‌اند اصلاً مسأله وفاء دین چه در همان سال یا سال بعد وفاء کند تابع آن است که دین صرف چه شده است که اگر صرف شأن شده یا نه؟ وفاء مؤونه بودنش تابع خود دین است. اگر آن دین خمسش ساقط می‌شد اگر قرض نمی‌کرد و از سودش مصرف می‌کرد، وفاء هم خمس از آن ساقط می‌شود اگر نمی‌شد، نه. باید دید تفصیل صاحب جواهر چرا اینطور است که اگر امسال اداء کرد خمس ساقط نمی‌شود و اگر سال آینده اداء کرد خمس ساقط می‌شود.

پس تابع قرار دادن اداء دین در ثبوت و بقاء خمس و سقوط خمس برای خود دین و مصرف مالی که قرض کرده، وجه روشنی برایش ظاهر نیست، وفاء دین همیشه مؤونه است، به هر دلیلی هم که قرض کرده، باید قرضش را بدهد و مصرفی است واجب، اما اینکه تابع این باشد که قرضی که کرده خرج چه کرده، حرام یا حلال؟ مرحوم شیخ می‌فرمایند ولو خرج حرام کرده باشد، واجب است که اداء کند چون مؤونه است.

بهر حال اینکه مسائل محل ابتلاء است و فروع دیگر هم دارد که همینجا مسأله صاحب عروه را تمام می‌کنم.

جلسه ۲۴۸

۱۹ سوال ۱۴۲۷

مسأله ۷۱: متى حصل الربح و كان زائداً على مؤونة السنة تعلق به الخمس و ان جاز له التأخير في الاداء الى آخر السنة فليس تمام الحول شرطاً في وجوبه وانما هو ارفاق بالملك لاحتمال تجدد مؤونة اخرى زائد على ما ظنه، فلو اصرف او اتلف ماله في اثناء الحول لم يسقط الخمس و كذا لو وهبه او اشترى بغبن حتى تنفى اثناؤه. اين مسأله به مناسبتى كه خود صاحب عروه اشاره فرمودند در مسأله ۶۱ قدرى صحبتش شد. خود ایشان اينجا مستقلاً متعرض شده‌اند و آن اين است كه خمس و زكات اين فرق را دارد كه زكات يكي از شروط وجوبش سنه است، اگر سنه نشد زكات وجوب ندارد اين است كه سال مى‌شود تا زكات شود و الا زكات نيست. اگر قبل از سر سال ولو يقين دارد كه تا سر سال اين اموال هست و بيشتر از زكات هم هست و هر سال هم سر سال زكات متعلق هست، حال اگر يك هفته قبل از سر سال زكات بدهد، اين زكات نيست، اما خمس نه، شخص همانوقت كه چيزى گيرش مى‌آيد، چيزى كه اگر تا سر سال بماند و صرف در مؤونه نشود و وجوب پيدا مى‌كرد، از همان اول خمس متعلق

است. مثل هدیه که شبه اجماعی است که خمس دارد. اگر کسی به کسی هدیه داد همانوقتی که در ملک طرف وارد شد $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است. بله اداء خمس در اثناء سال و جواب ندارد تا سر سال، اگر صرف مؤونه شد، خمس ساقط می شود، اگر نشد و جواب پیدا می کند. اگر شخص در همان وقتی که ۵ پتو هدیه به او دادند یکی را خمس داد چهارتای دیگر که تا سر سال ماند خمس ندارد. صاحب عروه می فرمایند متی حصل الربح، ربح از باب مثال است چون ربح چیزی است که در آن خمس اجماعی است، اما در چیزهایی که هدیه به انسان بدهند یا جائزه گیرش بیاید اجماعی نیست گرچه خلاف در آن کم است، خود صاحب عروه در اول ارباح مکاسب در سابع فرمودند که اقوی این است که چیزهایی که بدون کسب گیر انسان می آید مثل هدیه و جائزه خمس دارد، لذا ربح را آورده اند که مسأله اجماعی است. کسی وقتی شکر را خرید ۵۰۰ تومان و فروخت ۵۵۰ تومان از ۵۰ تومان سود ۱۰ تومان خمس است. اگر خرج مؤونه سال شد سودها، خمس ساقط می شود. اینجا یک عرض مختصر این است که کان زائداً از کجا آمده است؟ برای و جواب، کان زائداً درست است اما برای اصل تعلق خود مبنای صاحب عروه و مبنای مشهور نیست که زائداً درست است اما برای اصل تعلق خود مبنای صاحب عروه و مبنای مشهور نیست که زائداً علی مؤونه السنه باشد، **هي والله الافادة يوماً بيوم، ما افاد الرجل، تعلق خمس غير وجوب اداء است.** این یک نوع تهافت حقیقی یا غیر حقیقی در فرمایش صاحب عروه است. بعد ایشان می فرمایند: **لم يسقط الخمس.** علی کل ما و ادله هستیم، ادله می گوید: زکات بعد از سال واجب می شود و زکات می شود و قبل از سال زکاتی نیست اما در خمس نگفته اند خمس نیست، گفته اند مؤونه را که بردارید خمس از آن ساقط

می‌شود. پس ادق این است که متی حصل الربح تعلق به الخمس فان صرف فی المؤونة سقط الخمس که ظاهر فرمایش بعد صاحب عروه است. نه اینکه متی حصل الربح با این قید و کان زائداً علی مؤونة السنه، نه حتی اگر زائد بر مؤونه سال هم نیست، خمس آمد و ان جاز له التأخیر فی الاداء الی آخر السنه، ولو اینکه تأخیر در اداء دادن خمس تا آخر سال اجازة داده شده و حق دارد تأخیر بیاندازد، فلیس تمام الحول شرطاً فی وجوبه (خمس) و مثل زکات نیست که شرط وجوبش تمام شدن حول باشد و انما هو ارفاق بالمالک (این برداشت از ظاهر روایت است. برای این است که مؤونه استثناء شده از خمس. پس هر چه که تا سر سال صرف مؤونه شود و خمسش ساقط می‌شود آنوقت چرا گفته‌اند سر سال حساب کنید؟ چون شاید در این اثناء صرف مؤونه شود و ارفاقی است برای مالک و بیش از آن مقدار که فکر می‌کرد که مؤونه دارد شاید محل احتیاطش شد.

بعد صاحب عروه بر فرمایش خودشان یک فرعی داده‌اند که فرمودند اولی که ربح کرد خمس متعلق شد و این تأخیر تا سر سال محل ارفاق برای مالک است که شاید تا سر سال محل حاجتش شود این سود، حالا اگر این سود را در مؤونه مصرف نکرد، فلو اسرف (زیادی مصرف کرد چه حرام و چه غیر حرام) او اتلف ماله، باید خمس بدهد چون خمس متعلق شد و بنا شد اگر مؤونه شد خمس از آن ساقط شود، این تلف کردن و اسراف کردن که مؤونه نیست. لم یسقط الخمس (ایشان می‌فرمایند خمس ساقط نمی‌شود، نه اینکه خمس به گردنش می‌آید، چون خمس به گردنش آمده فقط وجوب اداء نبوده است، شرطی که در مؤونه صرف شود و نشد باید خمسش را بدهد. و کذالو وهبه (که در شأنش نیست) او اشتری بغین حيلة اثناؤه. از نظر حيله

به غبن فرشی را خرید و می دانست که دارد گران میخرد. این فرش اگر در حد شأنش است تا قدر ارزش اصلی اش مؤونه شده و بیش از آن باید خمسش را بدهد. دلیل این مطلب چیست؟ چند دلیل برایش ذکر کرده اند. عمده اش در مسأله این است که من احدی را مخالف ندیدم الا ابن ادريس که مسأله اش گذشت که بعضی ها گفته بودند که از عبارت ایشان معلوم نمی شود که مخالف باشد. نسبت به ابن ادريس داده اند گفته سر سال و جوب می آید مثل زکات، و تا سر سال نیاید اصلاً خمس نیست. من کسی را ندیدم که با ابن ادريس موافقت کرده باشد مگر مرحوم اخوی و مرحوم مامقانی در کتاب خمسشان و مرحوم اخوی استدلال کرده اند برای فرمایش ابن ادريس، گرچه خود ایشان اینجای عروه را حاشیه نکرده اند و در مقام فتوی مرحوم اخوی طبق مشهور فتوی داده اند، مشهوری که نقل اجماع برایش شده است.

عمده در مسأله دو چیز است: سیره و روایات. سیره گرچه هست و ما هم قبول داریم و کبرایش گیری ندارد و صغرایش محل اشکال است و اجماع هم همان بحثهای اجماع که هست، عمده، بحث روایاتش است. در روایات است که خمس يتعلق بالمال فور حصوله فی ملک الشخص که یک روایت بود گرچه سند معتبر نداشت و بعنوان مؤید می شود ذکرش کرد، روایت مفصلی بود که پیامبر ﷺ به ابی ذر و سلمان خمس را بیان کردند که توی آن بودند فیما یملک، کسی که چیزی در ملکش آمد و اسمش فایده بود و غنیمت بود، ظاهر روایات است که در آن خمس می آید.

اینکه عرض کردم صاحب عروه در مسأله ۶۱ ذیل این مسأله را متعرض شده اند فرمودند: ولو زاد علی ما یلیق بحاله مما یُعد سفهاً و سرفاً بالنسبة الیه (چون ممکن است یک مصرفی نسبت به یک شخصی نباشد و نسبت به دیگری

سفاهت باشد و همینطور اسراف) لا یحسب منها (مؤونه) عین همین مسأله در دو مجمع‌ها (مجمع المسائل و الرسائل) وارد شده که اینطور فرموده‌اند: در مجمع الرسائل مسأله ۱۵۹۹، در مجمع المسائل ص ۳۱۸، اول صفحه فرمودند فلا یعتبر فی وجوب الخمس فی ارباح المكاسب انقضاء السنه، اینجا آقایان تعبیر وجوب کرده‌اند، در وجوب انقضاء سنه نیست یعنی از اول وجوب هست فقط وجوب موسّع است تا آخر سال ولی در اثناء سال می‌تواند بعنوان وجوب بپردازد نه مستحب، و اگر در اثناء سال خمس را علی نحو القید داد که خدایا من این خمس را می‌دهم چون تو الآن این خمس را بر من واجب کردی که بدهم، آیا این خمس هست یا نیست؟ ظاهر فرمایش اعظم این است که بله، مثل اینکه نماز ظهر را اول وقت به نیت وجوب علی نحو القید بخواند. ظاهر فرمایش صاحب عروه این است که وجوب نیست و تعبیر به تعلیق فرموده‌اند با اینکه صاحب عروه بر هر دو مجمعه حاشیه نموده‌اند و این تعبیر وجوب را حاشیه نکرده‌اند.

ولا یعتبر فی وجوب الخمس فی ارباح المكاسب انقضاء السنه بل یجوز التأخیر الی آخر السنه، مثل تأخیر نماز ظهر عصر تا آخر وقت، حاشیه دارد که هیچیک حاشیه نکرده‌اند. دلیل این مطلب چیست؟ دو چیز با هم است، دو ظهور، یکی روایات مستفیضه، معتبره‌السنه که می‌گوید چیزی که گیر انسان آمد فیہ الخمس، و عبارات مختلف داشت، یکی موثقه سماعه بود که سؤال کرد از ابی الحسن علیه السلام که از خمس سؤال کرد فقال علیه السلام: فی کل ما افاد الناس من قلیل و کثیر (وسائل ج ۶ ص ۲۵۰ ح ۶ - ۷ - ۸ - ۹). خبر ابن یزید: الفائدة مما یفید الیک، عن عبدالله بن سنان: حتی الخياط لیخیط قمیصاً بخمسة دوانیق فلنا منه دانق. خبر ابی بصیر عن الصادق علیه السلام: الرجل یتدی الیه مولاه الهدیه، هل علیه فیها

الخمس؟ فكتب الطحاوی: الخمس في ذلك. دوم ادله ای است که می گوید: الخمس بعد المؤونة و ظهور در مؤونه نه بعدیت زمانی است، بلکه در صرف الاستثناء است، مثل **مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ**. الخمس بعد المؤونة معنایش این نیست که تا مؤونه سال فعلیت پیدا کند و مصرف شود سر سال که شد الخمس، نه، معنایش این است که مؤونه خمس ندارد.

در روایت بالا آیا اینکه حضرت می فرمایند: لنا منه دانق، از آنطرف می گویند بعد المؤونه، آیا این لنا مجاز است، چون اگر الآن لنا نباشد، اگر مصرف بشود، لنا نیست، پس لنا گفتن را باید بگوئیم مجاز است، اما اگر بگوئیم لنا وجوب موسع است، یعنی مال ما هست فقط اگر مصرف شد ساقط می شود نه اینکه لنا نیست و لنا می شود حقیقت، و اگر بخواهیم بگوئیم الخمس بعد المؤونه بعد به معنای زمان است نه بمعنای استثناء نه بعد رتبی، اگر این را بخواهیم بگوئیم، ادله خمس را باید بگوئیم مجاز است، کل ما افاد الناس من قليل او كثير باید بگوئیم مجاز است، چون خمس در آن نیست و خمس آخر سال می آید، یا آن روایت دیگر، الفائده مما يفيد اليك، در این فائده خمس نیست، فائده آخر کار در آن خمس می آید. اما در روایت سوم به حضرت گفت مولایش به او هدیه می دهد، هل عليه فيها الخمس؟ حضرت فرمودند: الخمس في ذلك، این خودش یک نکته دارد. او از امام سؤال حکم تکلیفی کرد، امام جواب حکم وضع دادند. گفت خمس بر او واجب است؟ حضرت فرمودند: در مال خمس هست او سؤال حکم تکلیفی کرد، هل عليه فيها الفائده الخمس؟ فقال الطحاوی: الخمس في ذلك. اگر ما بگوئیم الخمس بعد المؤونه ظهور دارد در بعد زمانی یعنی لا خمس قبل از سر سال و مثل زکات می ماند که لا زکات قبل از سر سال، باید تمام این روایات را بگوئیم مجاز

است و اگر بگوئیم الخمس بعد المؤمنة بعد، بعد رتبی است و بعد به معنای استثناء است نه زمانی، یا می گوئیم بعد بمعنای رتبی و استثناء حقیقت است که گیری ندارد که جمع بین دو حقیقت شده، بر فرض که بگوئیم بعد ظهور در معنای زمان دارد و بعد رتبی و استثنائی مجاز است تازه مرتکب مجاز در یک مورد شد اولی است از اینکه ما بخواهیم مرتکب مجاز در روایات مستفیضه شویم. بالتیجه عمده بحث این است که آیا جمع این دو دلیل که می گوید فیه الخمس با آنکه می گوئیم خمس بعد از مؤونه است، جمع کنیم آیا از آن درمی آید که تا سر سال شود این یک دانق مال ما نیست و خمس نیست مثل زکات یا نه این یک دانق مال ماست و خمس است تا سر سال شود، این وجوب ندارد و یا بگوئیم وجوب مضیق ندارد. این عمده حرفی است که مشهور فرموده اند.

جلسه ۲۴۹

۲۰ سوال ۱۴۲۷

تابع مسأله ۷۱ چند تا تتمه است: ۱- در مسأله مرحوم صاحب عروه فرمودند: و ليس تمام الحول شرطاً في وجوبه. شخصی ۵ تا پتو گیرش آمد که یکی اش خمس هست. این شرط وجوب این نیست که تا سر سال این ۵ تا پتو بلا استفاده بماند علی کل تابع همان مسأله‌ای که قبل صحبت شد. چون در مسأله صاحب عروه فرموده‌اند: ۵ پتو که گیرش آمد از الآن خمس است نه اینکه اگر سال تمام شد و به پتوها دست نخورد و کنار گذاشته بود آنوقت در آن خمس می‌آید. بعضی از محشین به این عبارت صاحب عروه اشکال فرموده‌اند: فرموده‌اند: اذا جاز له التأخير الى آخر السنة فكيف لا يكون الوجوب مشروط بذلك؟ پس معلوم می‌شود که وجوبی نیست و الا تا آخر سال تأخیر جائز نبود. این اشکال ظاهراً تام نیست چون ما دو نوع وجوب داریم: وجوب موسع و مضیق، مگر نماز ظهر و عصر تأخیر شد تا قبل از غروب جائز نیست، در عین حال واجب هم هست. این جواز تأخیر دلیل بر این نیست که اگر اول وقت خواند واجب نیست، واجب مضیق است که تأخیر شد جائز نیست ولی

واجب موسع در مدت و سعه و وقت خودش تأخیرش جائز است هر وقت هم که انجام داد واجب انجام داده است. کسی که روزه ماه رمضان به گردش است، آیا ماه شوال واجب است که روزه را انجام دهد؟ نه می‌تواند تأخیر بیاندازد. اما اگر در ماه شوال قضاء روزه‌اش را گرفت، آیا به قصد وجوب می‌گیرد یا استحباب؟ به قصد وجوب و این معنای واجب موسع است. پس تلازمی نیست بین جواز تأخیر و عدم الوجوب. در واجب مضیق همینطور است. جواز التأخیر لازمه‌اش عدم وجوب است. اما در واجب موسع جواز التأخیر لازمه‌اش عدم وجوب نیست، واجب است اما موسع، لهذا این اشکال به صاحب عروه وارد نیست.

مرحوم شیخ انصاری در کتاب خمس اشاره به همین فرموده‌اند: کتاب خمس ص ۲۸۴، فرموده‌اند: ان ظاهر معنی التوسعة (در خمس) هو وجوب الواقعی المنجز من اول الوقت الى آخره. یعنی شارع اجازه داده که خمس را ندهد و تأخیر بیاندازد تا سر سال و معنایش این است که هر وقت داد این وجوب واقعی منجز دارد فقط مدتش طولانی است تا آخر سال که هر وقت هم که بدهد بعنوان خمس و بعنوان وجوب انجام می‌دهد. پس تلازمی بین جواز تأخیر و عدم الوجوب نیست، در مضیق اینطور است اما در واجب موسع تأخیر جائز است و هر وقت زودتر انجام دهد واجب را انجام داده است.

یک تتمه دیگر این است که عبارت صاحب عروه، مسأله‌ای است محل ابتلاء و معرکه آرا، صاحب عروه فرمودند: و ليس تمام الحول شرطاً في وجوبه و انما هو ارفاق بالمالك لاحتمال تجدد مؤونة أخرى زائداً على ما ظنه. جواز تأخیر در پرداخت خمس ارفاقی است به مالک چون ممکن است یک مؤونه جدیدی

بیش از آن چیزی که فکر می‌کرد برایش پیش آید، پیش آید. صاحب عروه این را بعنوان انما فرمودند، این انما تام نیست. یعنی اگر واقعاً این مؤونه کنار گذاشته محل حاجتش نمی‌شود الآن خمس دهد؟ نه آن را هم نباید بدهد. چون اگر انما باشد باید خمس آن را بدهد. اینکه کسی در اول یا اثناء سال گیرش آمد و می‌داند که یک مقداری از این سود مؤونه نمی‌شود تا آخر سال، آیا واجب است آن مقداری را الآن خمس بدهد تا قبل از سر سال؟ ظاهر اداه حصری که مرحوم صاحب عروه بکار برده‌اند و فرمایش صریح قریباً شیخ انصاری که عرض می‌کنم این است که بله باید خمس را بدهد. اگر بنا شد ارفاق باشد که شاید مؤونه شود در چیزی که می‌داند که مؤونه نیست و یقین دارد، این یقین طریقت دارد به واقع و خمس آن را باید الآن بدهد، آیا در همچنین جائی الآن باید خمسش را بدهد یا نه؟ صاحب عروه با انماهایی که گفته‌اند یعنی بله باید الآن خمس را بدهد چون دیگر مورد ارفاق ندارد چون احتمال تجدد ندارد. جماعتی تصریح کرده‌اند که نه، شارع عام و حدّ قرار داده است. یقین دارد که مقداری از این پول مؤونه نمی‌شود، مع ذلک جائز است که تا سر سال تأخیر بیاندازد.

برداشت جماعتی را مرحوم شیخ انصاری از سید مشایخه سید محمد مجاهد در کتاب متأهل نقل اجماع کرده‌اند. شیخ در کتاب خمس ۲۸۴ فرموده‌اند سید مجاهد در مناهل فرموده ظهور عدم الخلاف فی التوسعة حتی فی هذه الصورة (در این صورتی که می‌داند که این مقدار از سود محل ابتلاء نخواهد شد و محل حاجت نیست به نظر می‌رسد که حکم باید همین باشد روی دو اساس: ۱- اطلاق است و عمومات، اما روایات عمده‌اش صحیحه علی بن مهزیار عن ابی جعفر الجواد علیه السلام بود که حضرت کلمه عام مکرر

فرمودند. اگر شارع تحدید کرد، این حد ملاک است و اطلاق دارد، می‌خواهد محل حاجت باشد یا نباشد. الخمس بعد المؤمنه، مؤونه خمس ندارد اما این خمس چه موقع این وجوب مضیق می‌شود، چون اگر وجوب موسع باشد لازم نیست الآن انجام دهد، چه موقع مضیق می‌شود؟ سر سال و تا سر سال بیفتد، حالا چه محل حاجتش باشد یا نباشد، چه بداند و چه نداند، چه ظن کند و چه شک کند و دیگر سیره است که ظاهراً بد نیست استدلال به چه ظن کند و چه شک کند و دیگر سیره است که ظاهراً بد نیست استدلال به سیره کردن. یعنی هر چه که انسان در ارتکاز متشرعه ببیند این است که انسان سال به سال باید خمس دهد. اما اینکه فرق داشته باشد که این سود بیشتر از مؤونه یا قدر مؤونه‌اش است یا کمتر، اینها نیست، سر سال می‌آید حساب می‌کند. اضافه دارد خمس می‌دهد، ندارد نمی‌دهد آنکه اضافه دارد از اول می‌دانسته که اضافه خواهد داشت یا نمی‌دانسته؟ دو دلیل است که به نظر می‌رسد هر دو فی ما نحن فیه علی سبیل نحو الخلو، جدا جدا می‌تواند دلیل باشد. در عین حال اعظام فقهاء تصریح به این کرده‌اند. رساله مجمع الرسائل شماره ۱۶۳۱، مجمع المسائل ص ۳۲۳، و هکذا صراط النجاة که رساله دیگر شیخ انصاری است به شماره ۸۲۴، عبارت مال اولی است ولی آن دوتای دیگر هم همین عبارت را دارند: اذا حصل علی مال فی اثناء السنة و یعلم زیادته عن مؤونه کان مخیراً فی اداء الخمس فعلاً او التأخیر الی رأس السنة و این سه تا رساله که حاشیه‌های مختلف بر آن است هیچکدام حاشیه را نکرده‌اند و حتی کسی نگفته علی الاحوط خمس را زود بدهد.

عبارت سید المناهل را هم که خواندم که شیخ از ایشان نقل کرده‌اند. ظهور عدم الخلاف فی التوسع حتی فی هذه الصورة و سید مجاهد استظهار

اجماع فقهاء کرده‌اند در این مورد و این بر خلاف "انما" صاحب عروه است. صاحب عروه بعنوان یک حکمت خوب است اما بعنوان حصر تام نیست. اما خود مرحوم شیخ هم که شاید صاحب عروه هم از کتاب شیخ گرفته باشند، شیخ در کتاب خمسشان به عنوان احتمال قریب یعنی استقراء احتمال کرده‌اند طبق فرمایش صاحب عروه. در همان صفحه اینطور شیخ انصاری دارند: اذا علم بزيادة الربح عن المؤونة و قلنا بفورية الاخراج حينئذ (در جائیکه می‌داند زیاد است) بالمعنى الاعم الشامل للضمان (فوریت اخراج بمعنای اعم از حکم تکلیفی و وضعی است، یعنی هم واجب است الآن بدهد و هم اگر نداد و دزد برد ضامن است) كما هو المحتمل قريباً (اگر احتمال قریب دارد اقلأ احتیاط می‌فرمودند در حاشیه صاحب جواهر یا صراط النجاء خودشان در حالیکه صریحاً گفته که لازم نیست الآن خمس دهد. دلیلش چیست؟) نظراً الى تعللهم جواز التأخير بكونه احتياطاً للمكلف (فرموده‌اند ما دیدیم که فقهاء گفته‌اند همان اولی که سود کرد مال ارباب خمس است، پس چرا حق دارد که تأخیر بیاندازد؟ گفته‌اند احتیاطاً برای مکلف است در جواز تأخیر که شاید احتیاج پیدا کند. پس اگر شاید نشد و می‌داند که احتیاط نخواهد داشت، قاعده‌اش این است که خمسش را الآن بدهد و اگر نداد و تلف شد ضامن است) الدال على عدم الجواز اذا لم يتحققها هذا الاحتياط، که دلالت می‌کند که تأخیر تا سر سال جائز نیست، اگر این علت باشد، در موردی که این احتیاط مورد ندارد، یعنی می‌داند که محل حاجتش نخواهد بود، اگر اینطور باشد در این حالت لا يجوز التأخير) كما فى صورة العلم بعدم تجدد زيادة المؤونة و عدم حصول الخسارة. کسی است که می‌داند که مؤونه اضافه نخواهد داشت و حساب هم نمی‌کند تا بخواهد از این جبران آن را بکند.

اولاً: ظاهر فرمایش استاد اساتید ایشان صاحب مناهل این است که فقهای قبل اگر اجماع هم نباشد بسیاری از آنها تصریح کرده‌اند که تأخیر جائز است حتی در این صورت یعنی نمی‌شود سید مجاهد من ظهور عدم الخلاف ادعا کند و کسی قائل نباشد. لابد جمهره عظیمه‌ای قبل از ایشان قائل بوده‌اند که ایشان از آن جمهره عظیمه استظهار کرده که خلافتی در مسأله نیست.

پس بالنتیجه این فرمایش و استدلال آقایان مثل محروم شیخ و عبارت مرحوم صاحب عروه که انما داشت و رساله صاحب جواهر و میرزا و دیگران و باز هم غریب این است که عده‌ای از اعظام که حاشیه بر عروه دارند و هم حاشیه بر رساله صاحب جواهر و میرزا دارند، نه آنجا و نه اینجا را حاشیه کرده‌اند تا اینکه اینها مخالف فتوی دارند.

بحث علمی‌اش همین است که عرض کردم، ما هستیم و دو چیز: یکی اطلاق روایات که فرموده‌اند: سال به سال خمس دهد و یجوز التأخیر تا سر سال قبل زکات نیست و واجب موسع است نه مشروط. و دیگری اینکه عبارات فقهاء که دائماً گفته‌اند سال، سال، در کتابها و بحثهایشان و فتوایشان عموم دارد. دیگری سیره، که ما باشیم می‌گوئیم: یجوز التأخیر، حتی در صورتی که می‌داند که احتیاج به این ندارد. بله لا اشکال و لا خلاف در اینکه تعجیل افضل است، چون بالنتیجه واجب است و واجب موسع است و بمجردی که سود کرد $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است.

پس بالنتیجه شخصی که سود می‌کند و سر سال دارد و خمس می‌دهد چه سود اول سال باشد یا ۶ ماه بعد و یا ۵ روز به آخر سال مانده، همان ساعت و روز خمس بعنوان وجوب موسع به این مال متعلق شد و یجوز التأخیر الی رأس السنه حتی در صورتیکه می‌داند که محل حاجتش نیست.

جلسه ۲۵۰

۲۱ سوال ۱۴۲۷

در همین مسأله مرحوم صاحب عروه تفریع فرموده‌اند چند فرع که اگر شخصی چیزی گیرش آمد همان وقت خمس به آن متعلق می‌شود بلکه خمس واجب است و لکن واجب موسع تا آخر سال و اگر صرف مؤونه شد خمس ساقط می‌شود. بر این مسأله تفریع فرموده‌اند: **فلو اسرف أو اتلف ماله في اثناء الحول لم يسقط الخمس**، شخصی پول گیرش آمد و بر آن خمس واجب موسع شد اما در صرف کردن اسراف کرد این مقدار اسراف را باید خمس دهد. فعلاً عرض حول لو اسرف است. کلمه اسرف مرحوم صاحب عروه اینجا بنحو مطلق فرمودند اگر اسراف کرد خمس ساقط نمی‌شود. این اطلاق مسلماً تام نیست و شاید باید گفت مراد خود صاحب عروه هم نیست. می‌خواهم بحث مسأله را کنم نه صحبت حول اسراف که بحث مفصلی است. حول این جهت که اگر اسراف کرد، آیا اسراف مطلقاً حرام است، یا مطلقاً حرام نیست یا مراتب دارد و فرق می‌کند و موارد دارد و فرق می‌کند؟ اگر بخواهیم بگوئیم

اسراف حرام است که قائل هستیم ولو بعضی قائل به عدم هستند، عدم بنحو مطلق. بنابر اینکه اسراف اجمالاً حرام است مقابل سلب کلی، حالا که اجمالاً اسراف حرام است، من حیث انه حرام، خمس ساقط نیست یا من حیث انه اکثر من الشأن؟ چون دو قید داشت، مؤونه خمس از آن ساقط است بشرطی که در حرام صرف شده باشد و دیگر اینکه بیشتر از شأنش نباشد، روی این دو قید که بحثش گذشت که هر کدام مورد بحث بود، اما بالتلیجه مشهور گفته بودند و ما هم پذیرفتیم نه بخاطر اینکه مشهور پذیرفتند، بلکه ادله‌شان را باور کردیم. حالا ایشان می‌فرمایند اگر در مصرف اسراف کرد، مقدار اسراف لم یقسط الخمس، این اطلاق تام نیست.

ابتداءً قبل از اینکه مسأله را بیان کنم یک استفتائی از مرحوم صاحب عروه شده در اجوبه استفتائات ایشان وارد شده که خود ایشان تفصیل قائل شده‌اند یک مسأله‌ای که آیا اسراف در آب وضوء حرام است یا مکروه؟ وضوء یک اسبغ دارد که آدم شاداب وضوء بگیرد، اگر ۱۰ کف آب روی هر دست و صورت بریزد به نیت یک غسل، این آب زیادی که می‌ریزد آیا حرام است؟ اقل وضوء این است که مرطوب شود مثل روغن مالی کردن و بیشتر این است که اسبغ شود و شاداب. حالا اگر از شادابی گذشت و برای یک وضوء ۱۰ لیتر آب مصرف کند آیا این یکی از محرّمات است؟ بعضی گفته‌اند بله. صاحب عروه در عروه فرموده‌اند اسراف در وضوء مکروه است و توی این ۴۰ - ۵۰ حاشیه‌ای که من در اختیار دارم غیر از مرحوم اخوی ندیده‌ام کسی حاشیه کرده باشد.

اجوبه استفتاءات مرحوم صاحب عروه مسأله و سؤال ۳۹: زیاد صرف کردن آب در وضوء و غسل اسراف و حرام است یا نه؟ و فرقی هست میان آن

که در جائی که باشد که آب قدر و قیمت داشته باشد یا نداشته باشد؟ جواب: در جائی که آب قیمت داشته باشد و به حد اسراف برسد حرام است و فی روایة حریر المروية في الكافي عن ابي عبدالله عليه السلام ان الله ملكاً فكتب سرف الوضوء كما يكتب عدوانه، که در مقام این است که کار بدی است. بعد یک روایت از عامه نقل کردند که سعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کرد که: فی الوضوء سرف؟ قال: نعم. وان كنت على نهر جار. ونحوه مروی عن امیر المؤمنین عليه السلام. کافی ج ۳ ص ۲۲ روایت ۹، مسند احمد بن حنبل ج ۱۲، ص ۲۳ روایت ۶۵، بحار الانوار ج ۳۴ ص ۲۹۴. ایشان بعد از نقل این روایات فرموده‌اند: والمناقشة فيها ببعض السنه او الدليل لا تضر بعد شمول العمومات من الآيات و الاخبار. اگر بنا شد عموماتی در اسراف هست که ظهور دارد در حرمت در اسراف چه آیات و روایات و حجت تام است بر حرمت اسراف، وضوء هم یک مصداقش است. بعد ایشان فرموده‌اند: و با حرمت صحت وضوء و غسل مشکل است. باید گفت مشکل نیست. اگر بنا شد اسراف در وضوء یکی از مصادیق اسراف باشد و کبرای اسراف حکمش حرمت است اینهم یک جزئی از آن کلی است، اگر بنا شد که این باشد، این وضوء متعلق نهی است، پس حرام است، پس وضوء نیست. بعد ایشان فرموده‌اند مگر اینکه آن آب آخر را قصد وضوء بکند. یعنی ۱۹ بار اول حرام بوده و نیست و بار آخر حلال نباشد. می‌فرمایند: بلی اگر قصد وضوء کند به آن مقدار باقیمانده در اعضاء و آن ریختن را مقدمه قرار دهد نه خود وضوء ضرریه صحت ندارد مثل آنکه اسراف کند در دیگر مقدمات وضوء. پس از اینجا استفاده می‌شود که مبنای ایشان این است که حتی اگر در باب وضوء روایات خاصه اما اشکال سندی یا دلالی کنیم اما کبرای حرمت اسراف هست، یک مصداقش هم وضوء است.

در عروه کتاب طهارت، فصل فی ابواب الوضوء مسأله ۶۵، الاسراف فی ماء الوضوء مکروه. غالباً هم مکروه را حاشیه نکرده‌اند الا مرحوم اخوی.

اسراف در باب وضوء مکروه است. در عروه کتاب حج، فصل فی الحج المندوب مسأله ۸ فرموده‌اند. يستحب كثرة الانفاق في الحج وفي بعض الاخبار ان الله يبغض الاسراف الا بالحج والعمرة. البته عبارت عروه بالحج دارد که اگر بالحج باشد. یک معنای دیگری هم می‌دهد، یعنی انسان مکرر به حج برود نه در حج اسراف کند. البته روایت خوشبختانه دارد فی الحج. پس خود صاحب عروه فرموده‌اند يستحب كثرة الانفاق، بعد هم فرموده‌اند که این استحباب از بعضی از اخبار درمی‌آید که خدا از اسراف بدش می‌آید الآن در حج که مستحب هم هست. روایت این است: صحیحه عبدالله بن ابی یغفور عن ابی عبدالله عليه السلام انه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما من نفقة احب الى الله عز وجل من نفقة قصد (اقتصاد) و يبغض الاسراف الا في الحج والعمرة. پس این را می‌شود در بالحج و العمرة صاحب عروه هم استفاده کرد که اسراف بالحج باشد یا فی اثناء حج باشد که فی هر دو را می‌گیرد. (وسائل، کتاب الحج، ابواب وجوب الحج، باب ۵۵ ح ۱).

پس در حج اسراف مبعوض نیست بلکه مستحب است. در وضوء اسراف حرام نیست و مکروه است. اگر ما عمومات داریم از آیات و روایات که دال بر حرمت اسراف است چه این دو را بیرون کشید؟ اگر اخص مطلق است که اخص مطلق است در باب حج و دلالتش هم تام باشد، تشکیک در اجمال شود که در حج و عمره یعنی در تکرر حج و عمره، این ظهور در اعم داشت که این حرف بعید نیست، بلکه ما این را از اسراف بیرون می‌کشیم، عمومات می‌گوید اسراف حرام است اما اینجا استثناء شده است. پس الاسراف فی ماء

الوضوء مکروه، باید بشود حرام. این مقدمه بحث.

می‌آئیم سر باب خمس، اسراف، حرام است یا نیست. اگر حرام است آن مقدار و مرتبه حرام یا مورد حرام بگوئیم خمس از آن ساقط است روی مبنائی که سابقاً گذشت و ما پذیرفتیم و مشهور هم فرمودند که اگر مؤونه حرام شد سود، خمس از آن ساقط نیست، اما اگر گفتیم اسراف حرام نیست مثل صاحب عروه که در باب وضوء فرمودند حرام نیست یا در باب حج فرمودند اسراف حرام نیست. پس اگر شخصی رفت آب معدنی خرید و با آن یک وضوء می‌گیرد آیا خمس از این مبلغ آبها ساقط است؟ آیا اگر کسی اسراف کند به آب وضوء، خمس از آن ساقط است؟ یعنی سالی ۱۰۰ هزار تومان با آب وضوء می‌کند، آیا از این مبلغ خمس ساقط است یا نه؟ در خمس عروه ما نحن فیه فرموده‌اند: فلو اسرف، پس این مطلق را باید تقييد کرد و بگوئید مرادشان اسراف حرام است و اگر مطلق است تام نیست چون اسراف حلال هم داریم. پس این ۱۰۰ هزار تومان ولو مصداق اسراف است اما چون در ماء وضوء است، بنابر عروه نه استفتاءات صاحب عروه، باید بگوئیم اسراف حرام است که خمس از آن ساقط نمی‌شود. خرج کرده و در آب وضوء اسراف کرده، چون حرام نیست پس خمس ساقط نیست پس باید قید کرد: فلو اسرف حراماً لم یسقط الخمس، نه فلو اسرف بنحو المطلق.

دیگر اینکه اگر ما گفتیم اسراف بنحو مطلق حرام است که جماعتی قائل شده‌اند که صریح فرمایش صاحب عروه در اجوبه مسائل همین است، اگر دیدیم که عرفاً مصداق حرام کرد و عمومات دارم، چه چیزی وضوء را خارج کرد یا اینطور غسل کرد:

دیگر اینکه یک اسراف‌های قلیلی هست که دو قسم است. یک قسمش

در روایات وارد شده معتبر یا غیر معتبر، اما بعنوان اسراف ذکر شده، آیا از آنها هم خمس ساقط نیست؟ یعنی کسی که اتلاف اسرافی دارد، اگر ما گفتیم اسراف بنحو مطلق حرام است که قاعده‌اش این است که بگوئیم.

یک روایت متواتری می‌خوانم: **عن الصادق علیه السلام: ادنی الاسراف إراقة فضل الماء وابتدال ثوب الصون.** در روایات دارد مستحب است که ایشان دو لباس داشته باشد. یک لباس برای بیرون و مهمانی و یک لباس برای توی خانه. اگر کسی لباس بیرون را تو خانه می‌پوشد. که لباس زود کثیف می‌شود این اسراف است و القاء النوی (هسته خرما را بیرون انداختن) آیا بگوئیم اینهم در آن خمس است. یعنی این شخص در سال معدل ۱۰۰۰ تومان اینطور اسراف می‌کند آیا باید خمس این را هم بدهد؟ می‌گوئیم گرچه اسراف حرام است و روایات متواتر هم دارد، یعنی چون اینطور اسراف‌ها متعارف پیش معظم مردم حتی مؤمنین است، آیا اینهم خمس دارد؟ ربما يقال: نه. بر فرض بگوئیم مطلق اسراف حرام است، اما اینطور اسراف‌ها که در روایات آمده خمس ندارد لاحد الامرین: اما للانصراف، وقتیکه حرام شد خمس از مقدار اسراف ساقط نمی‌شود، وقتیکه خمس ساقط شد، آن مقدار را ولو مؤونه کرده اما چون مؤونه اسرافی کرده باید خمسش را بدهد، آیا این‌ها هم هست؟ **صحيحه بزندی عن الرضا علیه السلام کان ابی یقول من الاسراف فی الحصاد و الجزاز (حصاد گندم و جو است که درو می‌کنند و جزاز مربوط به خرما و انگور است که چیدنی است) ان یرد الرجل بکفیه جمیعاً. وقتیکه گندم و جو را درو می‌کنند و فقیر آمد دو مشت دو مشت ندهید یک مشت یک مشت بدهید (وسائل)، ج ۶ ص ۱۳۹ ح ۱) حالا اگر دو مشت دو مشت می‌داد آیا باید خمسش را بدهد؟ و هكذا چیزهایی که از این قبیل است.**

جلسه ۲۵۱

۲۲ سوال ۱۴۲۷

نتیجه در اسراف هست صاحب عروه فرمودند و بنحو مطلق نیست. اسراف باید گفت چند قسم است: بنابر اینکه بگوئیم اصل در اسراف حرمت است بخاطر آیات و روایاتی که دیروز عرض شد و صریح فرمایش شیخ بود که فرمودند آیات و روایات دلالت بر آن دارد و شاید بنای خیلی‌های دیگر باشد حتی اگر نخواهیم ادعای مشهور کنیم اسراف به این عنوان، این موضوع متعلق حرمت قرار گرفته است در شرع و حرام است و کجاها وارد است باید بگوئیم اسراف چند قسم است: ۱- اسراف‌هایی بود که در روایاتی دیروز خواندم وارد شده بود که انسان اضافه آب آشامیدنی در لیوان و ظرفی را بریزد یا لباس مهمانی و بیرون را با لباس توی خانه یکی قرار دهد، یا به فقراء بجای یک مشت یک مشت، دو مشت دو مشت صدقه دهد، باید گفت این‌ها خمس ندارد. یعنی اسراف هم که هست، بحث حرمتش هم الآن نیست، بحث خمس است. حالا اگر کسی شنیده که دو مشت دو مشت اسراف است، دارد گندم

درو می‌کند و گندمها را دو مشت دو مشت به فقراء می‌دهد. حالا این باید خمشش را هم بدهد؟ قاعده‌اش این است که لازم نیست خمشش را بدهد. یا دیگر اموری که در روایات وارد شده بود که اسراف است. چون در باب خمس ما از قاعده لو کان لبان می‌خواهیم استفاده کنیم. یعنی اگر بنا بود اینطور چیزها خمس داشته باشد چون محل ابتلای بسیاری هست و یک چیزهایی نیست که نادر باشد و شروط ثلاثه قاعده لو کان لبان در آن هست، و خلیها اینطور می‌کنند، این پس متعارف است و مما یغفل الناس عن وجوب الخمس فیه و برایشان یک چیزی نو است و دلیل خاص هم ندارد که خمس در آن هست. اگر بنا بود خمس در اینطور چیزها باشد، چون معصومین علیهم‌السلام حافظ شریعت هستند، موظف هستند که شریعت را به مردم برسانند و اگر غافل هستند باید در روایت می‌آمد. لقائل ان یکون شاید در روایات آمده و به ما نرسیده است، چون مسأله محل ابتلای عموم است، این احتمال منفی است. چون اگر معصومین می‌دیدند مردم غافل هستند و بخاطر غفلت تذکر می‌دادند بنا بود مرتب تذکر می‌دادند که اگر مکرر تذکر می‌دادند به ما می‌رسید. پس از اینکه به ما نرسیده که خمس بالخصوص در اینطور اسراف‌ها هست، ما کشف عقلائی می‌کنیم از معصومین علیهم‌السلام صادر نشده که در اینگونه امور بالخصوص خمس هست، وقتی که صادر نشده کشف می‌کنیم، با اینکه محل ابتلای عموم است خمس ندارد و الا بیان می‌شد و عمومات کافی نبود که غالب مردم بفهمند که در اینها هم خمس هست. لهذا اگر واقعاً این روایات نبود ما اصلاً احتمال نمی‌دادیم که خمس در اینها باشد پس از قاعده لو کان لبان از اینطور اسراف‌هایی که در روایات متعدده و متواتره اجمالاً و بعضها صحیحه وارد شده می‌گوئیم خمس نباشد با اینکه اسراف است. پس خمس ندارد با اینکه

مسلماً اسراف است.

دیگر اینکه چیزهایی که مختصر است و کم است و بالدقه اسراف هست، چون اسراف چیزی است که بیشتر از اندازه باشد در مقابل تذبذیر اصلاً جائی ندارد که مرحوم نراقی در عوائد قدری مفصل این بحث اسراف را فرموده‌اند که خوب است مراجعه شود و جای اسراف در اطعمه و اشربه است و فقهاء در آنجا مختصر گفته و رد شده‌اند و غالباً جمع و جور نکرده‌اند.

در اصول می‌فرمایند: عرف مرجع است در مفاهیم نه در تشخیص مصادیق، اگر عرف گفت اسراف یعنی بیشتر از اندازه، آنوقت اگر یک مصادیقی از آن عرف مسامحه اسراف حساب نمی‌کند فایده‌ای ندارد و بحث عموم اسراف وارد است و در فقه هم مختصراً آمده. پس اسراف‌های کوچک و مختصر که متعارف بین مردم است، مثل خورده‌های نان را نمی‌خورند و بعد دور می‌ریزند و یا دانه‌های برنجی که می‌ماند خصوصاً متدینین که وضع زندگی‌شان خوب است اینگونه زیادی نان‌ها و برنج‌ها را در ظرف آشغال می‌ریزند و جلوی حیوانات نمی‌گذارند تا مصرف شود. آیا این زیادهایی که دور ریخته می‌شود خمس دارد و شاید این خورده ریزها ۱۰۰ هزار تومان شود خصوصاً اگر مهماندار و یا عائله بزرگ داشته باشد؟ عرف هم این را مسامحه اسراف نمی‌گوید ولی بالنتیجه این‌ها بیش از اندازه است. ولی مما یغفل عنه الناس است ولی فقهاء در موارد مختلف فقه تمسک کرده‌اند و کبرایش را قبول دارند فقط باید ببینیم صغرایش تام است یا نه؟ و در ما نحن فیه باید ببینیم که مصداق قاعده لو كان لبان هست یا نیست و مصداق دارد یا نه و آیا سه شرط را داراست که: ۱- مورد ابتلای عموم باشد ۲- یغفل الغالب عنه. ۳- بالخصوص دلیل نداشته باشد. لقائل ان يقول که در اینطور خورده

ریزه‌ها خمس نیست چون محل ابتلای عموم است و زیادی‌های سفره را دور می‌ریزد و غافل هم هستند که باید خمس بدهند. چون الخمس بعد المؤمنه، یعنی مؤونه اسرافى و این اسراف است چه کوچک و چه بزرگ، چون عرف مرجع در مصادیق نیست بلکه مرجع در مفاهیم است و عرف مسامحه اسراف نمی‌گوید. اگر بنا شد که معنای اسراف این باشد که چیزی بیشتر از اندازه باشد، این بیش از اندازه است.

لقائل ان يقول از قاعده لو كان لبان می‌شود استفاده کرد که اینطور چیزها خمس ندارد چه بگوئیم که این کار حرام است و چه بگوئیم حرام نیست. اگر گفتیم حرام نیست چون ملاک خمس حرمت تنها نیست چون اگر بیشتر از شأن باشد و حرام هم نباشد باز هم خمس دارد و ملاک خاص دارد که باید مؤونه قدر شأن باشد و اگر گفتیم این کارها حرام است باید از صحبت سابق که عرض شد مؤونه حرام خمس دارد آنجا این را استثناء کنیم و بگوئیم مؤونه حرام خمس دارد الا اینطور حرام، لقاعده لو كان لبان. اگر گفتیم اینطور چیزها حرام نیست، بخاطر لو كان لبان، آنوقت باز باید بحث کنیم که آیا خمس دارد یا نه؟ چون مصرف نشده و گفتیم که مؤونه مصرف است و این ریزه‌های غذا مصرف نشده و ریزه بودنش که ملاک نیست پس قاعده‌اش این است که خمس داشته باشد.

یک اسراف دیگر اسراف حرام است و قاعده‌اش این است که بگوئیم خمس دارد. چه اسراف حرام است؟ غذای زیاد می‌خورد تا می‌ترکد و می‌میرد. آیا این اضافه خوردنش حرام بوده، آیا ورثه‌اش باید این اضافه خوردنهای حرام را خمس بدهند چون دین است و مقدم بر ارث است، حالا می‌دانسته حرام است یا نمی‌دانسته آن یک بحث دیگر است ولی بهر حال

حرمت فعلی داشته و حرام بوده پس باید خمسش را بدهند چون غذاهائی که بدست آورد در همه آنها خمس هست، آن مقداری که در راه حلال مصرف شد خمس ساقط است و در بقیه خمس هست حتی اگر در حرام مصرف شود.

حالا اگر اسراف کرد نه در حد مردن بلکه تخمه می کند و مجبور می شود که استفراغ کند، این اسراف است، آیا این خمس دارد یا نه؟ تخمه مشهور بین فقهاست که مکروه است اگر سبب تلف یک عضو و یا قوه ای از بدن شود قاعده اش این است که بگوئیم خمس دارد. اما اگر بخواهیم از قاعده لو کان لبان استفاده کنیم و به این معنا که آدم هائی که زیاد چیز می خورند، خیلی بوده اند و در زمان معصومین علیهم السلام هم بوده اند ائمه علیهم السلام نهی هم کرده اند و روایات هم دارد و غافلند از اینکه سر سال اضافه معاش را خمس می دهد باید تخمه ها را هم خمس دهد. اگر خمس برای تخمه هم واجب شد و غافلند غالب مردم از آن باید تنبیه می شد و اگر تنبیه می شد به ما می رسید پس چون نرسیده کشف می کنیم که تنبیه نشده و معصومین چون حافظ شریعت هستند معلوم می شود جزء چیزهائی که در آن خمس است نیست. با اینکه بگوئیم این مقدار حرام است یا نیست، از اینجهت بگوئیم خمس ندارد روی قاعده لو کان لبان. گرچه ما اکثر من الشان را بگوئیم خمس دارد و این اکثر من الشان باشد، ولی گاهی تخمه اش من الشان نیست. یک آدم بی بند و بار اگر بیش از حد خورد بیش از شائش نیست بله اگر ابوذر و سلمان قدر تخمه بخورد یا من اشبه هؤلاء، بله این خلاف شائش است و از باب خلاف شأن باید خمس دهد. حالا چه خلاف شأن باشد و چه نباشد. چه حرام باشد و یا نباشد، چون باز اینطور اسراف یک چیز متعارف است لقائل که بگوید از باب قاعده لو کان

لبان خمس ندارد. بله اگر تشکیک در صغرای این قاعده شد و گفتیم معلوم نیست که محل ابتلای عموم باشد و معلوم نیست که لما یغفل الغالب عن وجوب الخمس فیه باشد یا گفتیم امکان دارد که معصوم فرموده باشند و به ما نرسیده باشد پس لو کان لبان نیست، بله اشکالی ندارد، مقتضای قاعده این است که باید خمس را بدهد. اما اگر کسی برداشت کند که این صغرای قاعده لو کان لبان هست، قاعده‌اش این است که خمس ندارد از اینجهت.

دیگر این است که قاعده‌اش این است که هر جا بیشتر از شأن بود قبل اسراف ولو اسراف غیر حرام، یعنی ابوذر و یا سلمان شأنشان نیست که خورده نان و ریزه‌های میوه را دور بریزند در عین اینکه فرضاً حرام نیست، اگر ابوذر اینکار را بکند باید خمس را بدهد مگر بر اساس قاعده لو کان لبان بگوئیم اینکار را بکند باید خمسش را بدهد مگر بر اساس قاعده لو کان لبان بگوئیم نباید خمس بدهد. چون بالتیجه بیشتر از شأنش بوده که لا یتوقع منه و فراتر از شأن یک متدین است و بیشتر از شأن است که باید خمس بدهد.

پس اینکه صاحب عروه فرمودند: فلو تلف مطلق گذاشته‌اند. لم یسقط الخمس مطلق نیست. پس لو اسرف بنحو مطلق نیست و هر کسی است و مبنایش و اجتهاد است.

یک تکه از صاحب جواهر بخوانم، ج ۱۶ ص ۶۳، کتاب خمس: اما لو اسرف (در مؤونه) وجب علیه خمس الزائد قطعاً كما صرح به جماعة بل لا اعرف فیه خلافاً (که کسی بگوید خمس ندارد اسراف) بل لعله لذلك اشبه بتقید المؤونه بالاعتقاد (یک مسأله مسأله اسراف است و یک مسأله میانه روی است که اقتصاد می‌گویند. نه افراط و نه تفریط. ایشان می‌فرمایند: جماعتی از فقهاء که فرموده‌اند مؤونه اقتصادیه خمس ندارد نه مطلق مؤونه ولو اقتصاد نباشد.

می فرمایند شاید آنهایی هم که اقتصاد گفته اند شاید مرادشان این باشد که نه اینکه بیشتر از اقتصاد ولو بحد اسراف نرسد خمس دارد، نه آنها هم می خواهند بگویند اسراف خمس دارد. چون فرق می کند، اگر بگوئیم مؤونه اقتصادی خمس دارد مواردیکه شک می کنیم که اسراف است یا نه خمس دارد. اما اگر گفتیم نه، مؤونه آنچه که مصرف می کند مطلقاً خمس ندارد مگر اسراف باشد آنوقت موارد شک در اینکه اسراف است یا نه؟ اصل عدم اسراف است که اصل سببی است، اصالة الخمس کنار می رود. چون اصالة الخمس در شبهات حکمیة است نه در شبهات موضوعیه که اصل عدم در آن جاری است) في معقد اجماع الغنية و السرائر و المنتهی و التذكرة (فرموده اند آن مؤونه ای خمس ندارد که مؤونه اقتصادی باشد نه مطلق المؤونه و اجماع نقل کرده اند صاحب جواهر می فرمایند این اجماع که بیش از اقتصاد خمس دارد شاید مرادشان ما في الدروس مستجوداً له في الكفاية من انه لو وهب المال في اثناء الحول او اشتری بغبن حيلة لم يسقط ما وجب من الخمس حينئذ.

جلسه ۲۵۲

۲۶ سوال ۱۴۲۷۳

در دنباله مسأله گذشته مرحوم صاحب عروه فرمودند: و کذا لو وهبه، یعنی لم يسقط الخمس. مسلم مرادشان از هبه، هبه در حد شأن نیست، چون هبه در حد شأن مؤونه است و خود ایشان در مسأله ۶۱ که مؤونه را ذکر کرده‌اند که چه چیزهایی مؤونه است، آنجا فرمودند: و ما يحتاج اليه بصدقاته و زياراته و هداياه. اگر در حرام باشد و يا بیشتر از شأن باشد آنهم مؤونه شده اما همانطور که سابقاً گذشت این خمسی که در سود آمده عند حصوله، این خمس با هدیه حرام ساقط نمی‌شود. یعنی الخمس بعد المؤونه یعنی مؤونه حلال و در حد شأن. پس مسلماً مراد مرحوم صاحب عروه باید این باشد به نحو مطلق که اگر در شأن انسان باشد خمس ساقط می‌شود چون مؤونه است و غالباً هدیه یکی از مؤونه‌های غالب مردم است. و غالباً هم اینجا را حاشیه نکرده‌اند. بلکه یک عده‌ای همین مسلماً را بعنوان قید ذکر کرده‌اند، که بشرطیکه بیشتر از شأنش نباشد و این یک توضیح است چون صاحب عروه هم نظرشان این نیست که مطلق الهبه خمس از آن ساقط نمی‌شود. این ظاهراً گیری ندارد.

انما الکلام در اینجا نسبت به هبه در یک مطلبی است و آن اینکه اگر هبه داد برای فرار از خمس، این قصد هیچ خصوصیتی ندارد، نه سلباً و نه ایجاباً، اگر این هبه‌ای که داده در حلال است و در حد شأنش است ولو بقصد فرار از خمس باشد، خمس ساقط است چون موضوع محقق شده و مؤونه است. در مؤونه قصد ملاک نیست، چیزی که مؤونه شد با آن دو قید، خمس از آن ساقط می‌شود، چه به قصد سقوط خمس باشد یا نباشد. بله اگر بیش از شأنش بود هبه، حتی به قصد عدم خمس، چون بیشتر از شأن است خمس ساقط نمی‌شود نه اینکه چون قصد کرده یا نه؟ قصد در این زمینه ظاهراً هیچ نقشی ندارد و غریب این است که در رسائل ثلاث شیخ انصاری بنحو مطلق این قصد ذکر شده، چه از باب دفع احتمال از این بزرگان باید گفت مرادشان هبه بیشتر از شأن است اما از آنطرف هبه بیشتر از شأن قصد لازم ندارد و خمس از آن ساقط نمی‌شود.

مرحوم شیخ انصاری در رساله صراط النجاه شماره مسأله ۸۲۷ و مجمع الرسائل صاحب جواهر که شیخ انصاری بر آن حاشیه دارند، این مسأله را حاشیه نکرده‌اند مسأله ۱۶۳۳، مجمع المسائل میرزای بزرگ ص ۳۲۳، اینها عبارت‌هایشان قدری فرق دارد اما جوهر مطلب یک چیز است و آن این است: اذا وهب الشخص قبل تمام السنه مثلاً بخمسه ايام ربحه بقصد ترک الخمس لا يسقط الخمس عنه. بنحو فتوی فرموده‌اند و احدی از اعظام این را حاشیه نکرده است. ما باشیم و این اطلاق معنایش این است که اگر کسی سودش را هدیه داد بقصد فرار از خمس خمسش از آن ساقط نمی‌شود، هم ۵ روز قبل از سر سال خصوصیت ندارد لهذا خودشان هم فرمودند: مثلاً و عمد مسأله بقصد ترک الخمس است. اگر قدر شأن است چه اشکالی دارد که آدم به قدر

شأنش هدیه بدهد بقصد فرار از خمس، قصد، قصد بدی است اما مؤونه است و موجب سقوط خمس می‌شود. حرام هم نیست. اما اگر در حد شأنش نیست چون در حد شأنش نیست خمس ساقط نمی‌شود ولو بقصد فرار از خمس باشد یا نباشد. بله یک حرف برای توجیه فرمایش آقایان هست که لقائل آن یقول که مؤونه منصرف از این است اما معلوم نیست چون انصراف یک فهم عمومی می‌خواهد و یک ظهور است انصرافی یعنی بگوئیم هبه دادن در حد شأن مؤونه است، الخمس بعد المؤمنه، مؤونه را گفته‌اند که به قصد فرار از خمس نباشد، توجیهی غیر از این به نظر نمی‌رسد این هم توجیه و جهی نیست. پس قاعده‌اش این است که ملاک عدم صرف فی الحرام و اینکه اکثر از شأن نباشد، اگر اینها نبود چه بقصد فرار از خمس باشد یا نباشد خمس ساقط است اگر اسمش مؤونه باشد. مؤونه نبود و بقصد فرار از خمس نبود، خمس ساقط نمی‌شود. یعنی حتی اگر بیش از مؤونه داد نه بقصد فرار از خمس، خجالت کشید این را داد و بیشتر از شأنش بود. در این حالت شأنش بود، عیبی ندارد، اما اگر این معنا بیش از شأن بود خمس ندارد.

صاحب عروه فرمودند: او اتلف ماله فی اثناء الحول، خمس ساقط نمی‌شود. چون در این پول خمس آمد و تسالم هم در این هست. اتلاف از مؤونه نیست، بله دزد ببرد و بی‌اختیار تلف شود، خمس از آن ساقط می‌شود، چون فائده نیست و اقتضاء ندارد نه اینکه مؤونه است و مانع، اما اتلاف کردن بدون داعی عقلائی این اتلاف، اتلاف حرام است یا اینکه اتلاف بیش از شأن باشد، یعنی گاهی یک اتلاف‌های مختصر در حد شأن است و حرام هم بگوئیم نیست ولو روایتهای گذشته گذشت که اضافه‌های آب توی لیوان اتلاف است، اما اتلاف در این حد غالباً حرام نیست و بیش از شأن هم نیست و متعارف

است. اما اگر اتلافی بود که حرام و بیشتر از شأن بود الا اینکه داعی عقلانی داشته باشد. پس اتلاف جزء مؤونه نیست.

و لا یقاس ذلک بالزکاة. در باب زکات اگر کسی ۴۰ گوسفند داشت با کل شرائط الا الحول، چند روز مانده به سر سال که اگر سر سال شد این ۴۰ تا گوسفند بود باید زکات دهد، قبل از سر سال یکی از گوسفندان تلف شد، این زکات ندارد. چرا؟ در باب زکات می گوئیم زکات ندارد چون شرط وجوب و تعلق زکات حول است و این نگذاشت که حول شود ولو اتلاف حرام باشد یا بیشتر از شأنش باشد، بالتیجه شارع فرمود اگر سر سال شد و ۴۰ گوسفند با شرائط دیگر بود، یکی اش زکات است و سر سال نشد، این به خلاف خمس است که عرض شد عند الحول تضييق وجوب است با اصل حصول فائده خمس متعلق شده، هر وقت که اتلاف کند، این فائده بوده و مؤونه هم بر آن صدق نمی کند و خمس ساقط نمی شود.

یکی دیگر این است که ندیدم کسی از آقایان متعرض شده باشند اما علی القاعده است، حالا شخصی هبه داد برای ترویج باطل که حرام است، یا هبه اکثر من شأنه داد، حرام هم نیست اما لا یسقط الخمس، آیا خمس بر واهب است یا خمس چون در عین است در موهوب له است؟ زید به عمرو برای ترویج باطل هبه داد و شأنش نیست که هبه بدهد، هبه حلال بود، خمس در عین است، تسالم بر این بود. این عین که تعلق بها الخمس ابن عین را منتقل به عمرو کرد، هبه در عین است اگر زید این را می داند که بیشتر از شأنش است که هبه داده، خمس در آن هست باید بدهد یا هبه حرام بوده، خمس در آن هست، اگر نمی داند، بخاطر تسبیب در اتلاف خمس به ذمه واهب منتقل می شود، اگر عمرو این را می داند به ذمه اوست و در مال عمرو، هر کدام که

داد از دیگری ساقط می‌شود. هبه‌ای داد که این هبه لا تسقط الخمس، وقتیکه عین را از ملک خودش خارج کرد و بدست کسی رسید عین موجود است، این در هبه است نه در اتلاف، این خمس قائم است. وقتیکه ۵ پتو گیرش آمد و ماند تا سر سال و خمس به آن متعلق شد، یک پتو علی نحو الکلی فی المعین یا علی نحو الآن که از این ۵ تا خمس است، این ۵ تا را به عمرو داد، یکی که در آنها خمس است چون خمس متعلق به عین است. اگر عمرو می‌داند، هر دو مستحق عقاب هستند این به ذمه‌اش و آن در عین بر نزدش است. بله اگر موهوب له نمی‌دانست بر ذمه واهب است. این مثل این است که کسی با دیگری شریک است و این واهب تمام سهم خود و شریکش را هدیه داد، اگر موهوب له می‌داند به گردن اوست که سهم شریک را بدهد و اگر نداد بر واهب است و اگر هیچیک نداند هر دو مستحق عقابند. شاید به لحاظ همین جهت مرحوم صاحب عروه فرمودند: لم یسقط الخمس، نگفتند: لم یسقط الخمس، نگفتند: لم یسقط الخمس عن الواهب، چون واهب خصوصیتی ندارد چون خمس در عین است که با هبه دادن منتقل به موهوب له می‌شود. عبارت ایشان این بود: فلو اسرف او اتلف ماله في اثناء الحول لم یسقط الخمس و کذا لو وهبه او اشتری بغبن حيلة في اثناثة (حول). هر یک از اینها باید در حد شأن باشد، اگر حرام نبود و فراتر از شأن بوده ولو به شأن باشد خمس ندارد. چه اشکالی دارد؟ روایت داریم که در حج اسراف نیست. حالا اگر یک انسان کریم است که می‌خواهد به شخصی عقیف کمک کند و یک جنس ۱۰۰ تومانی را از او دو میلیون تومان می‌خرد این اشکالی ندارد چون در حد شأنش است و خمس ندارد. الا اینکه حراماً از ملکش کرده باشد یا بیشتر از شأنش بوده باشد که در این دو صورت آن مبلغ زائد خمس دارد و اگر آن طرف هم

می داند در مال او هم هست علی سبیل البدل و اگر هیچیک ندادند و هر دو مکلف هستند.

این مسأله تقریباً حرفهایش تمام شد. بعد مسأله بعد می آید که خود مسأله را می خوانم تا صحبتش بعد باشد.

مسأله ۷۳: لو تلف بعض امواله مما ليس من مال التجارة أو سرف لو نحو ذلك لم يُجبر بالربح (یکوقت از وسائل دکانش که سرمایه اش است، سودهایی که کرده و خمس دارد آنها تلف می شود، که چیزی که تلف شود به جایش می آید، جبر است، خسارت به ربح می شود. اما یک وقت عبایش تلف می شود که مؤونه است، این عبا را از سود خریده بوده در اثناء سال و مؤونه است، یکوقت از سودش یک عبا دیگر می خرد، مؤونه است اشکالی ندارد. اما عبا نمی خرد، آیا می تواند قیمت عبا را از سود سال کنار بگذارد و خمس ندهد؟ می فرمایند: نه) و ان كان في عامه، لم يُجبر اذ ليس محسوباً من المؤونة.

جلسه ۲۵۳

۲۷ سوال ۱۴۲۷

دو تا مسأله هست پشت سر هم مرحوم صاحب عروه مطرح فرموده‌اند: یکی خسارت سرمایه و مال التجاره و یکی خسارت و تلف مؤونه است. مسأله‌ای که دیروز خواندم تلف مؤونه است، مخلوط نشود این دو مسأله با هم چون محل خلاف شدید است. هر دو هم محل ابتلاء است برای خیلی‌ها، برای کسبه که غالباً و برای غیر کسبه ایضاً. من مسأله دیروز را می‌خوانم تا روشن شود. مسأله ۷۳ و ۷۴، مسأله ۷۳ این است که شخصی فرش زیر پایش را دزد برد یا خانه‌اش خراب شد. فرش قیمتش ۱۰۰ هزار تومان بوده، امسال سودش یک میلیون بوده، آیا می‌تواند ۱۰۰ هزار تومان از یک میلیون را کنار بگذارد و بقیه را خمس دهد مقابل فرش زیر پایش که تلف شده است؟ اگر بجای فرشی که دزدیده باشد یا خانه خراب شد از سودش فرش خرید و زیر پایش انداخت چون مؤونه‌اش است خمس ندارد حتی اگر فرش را دزد نبرده بود، اما صحبت سر این است که فرشی نخريد تا جای فرش دزدیده شده بگذارد، چه احتیاج دارد یا ندارد یا خانه‌اش را بنائی نکرد، چون این مؤونه

بوده و خمس نداشته و حالا تلف شده یا خسارت کرده، آیا مبلغ خسارت شده را از سود امسال می‌تواند کم کند یا نه؟ قولاً واحداً تقریباً نه تحقیقاً (چون میرزای نائینی فرمایشی دارند که بعد عرض می‌کنم) گفته‌اند اگر خرید و جایش گذاشت چون مؤونه است خمس ندارد، از سود امسال مؤونه امسال را خریده و خانه‌اش را بنائی کرده اما مجرد اینکه این مقدار از مالش تلف شده یا خسارت کرده، پس این مقدار از سود را کنار می‌گذارد، خیر، باید خمسش را بدهد. چرا؟ چون سودی که در اثناء سال کرده در آن خمس آمد، مؤونه خمس ندارد، مقابل و معادل مؤونه تلف شده اسمش مؤونه نیست، اگر فرش خرید و جایش گذاشت این اسمش مؤونه است خانه خرید و نشست در آن این مؤونه است، اما صرف تلف المؤونه یا اینکه نخريد تا جایش بگذارد این لیست المؤونه، پس خمس دارد. لذا ایشان فرمودند **لو تلف بعض امواله مما ليس من مال التجارة او سرق او نحو ذلك، لم يجبر بالربح و ان كان في عامه اذا ليس محسوباً من المؤونه** (مؤونه یعنی مصرف و این مصرف نکرد) ظاهراً در این مسأله خلافی نیست از کسانی که ابتداءً این مسأله را نقل کرده‌اند. مرحوم میرزای نائینی اینجا یک حاشیه دارند که ظاهر اطلاق حاشیه میرزای نائینی، یا ما باید حاشیه ایشان را تأویل کنیم و بگوئیم ظاهر مراد نیست و مراد ایشان همان مراد مشهور است، پس چرا حاشیه کرده‌اند و یا اگر بگوئیم به اطلاق فرمایش ایشان مرادشان است، با فرمایش‌های خود ایشان در مسأله قبل نمی‌خواند. ایشان حاشیه زده فرموده‌اند: **الا اذا كان تدارك او بدله من المؤونه**. یک وقت یک چیزی از او تلف شده که اگر بخواهد به جایش بخرد بیش از شأنش است این مؤونه نیست. یک مسأله‌ای است که قبل گذشت اجمالاً، ایشان می‌خواهند به آن اشاره کنند گرچه در ما نحن فیه صحبت ایشان است.

صحبت گذشته درباره کان المؤمنة که اگر کسی چیزی مؤونه‌اش بود بعد از مؤونه بودن افتاد حالائی که افتاد آیا باید خمسش را بدهد؟ اگر خانه‌ای داشت که خودش و زن و بچه‌اش زندگی می‌کردند بعد بر اثر اتفاقی همه آن‌ها آنجا را ترک کردند و یا می‌مردند آیا باید خمس آن خانه را بدهد چون احتیاج به آن ندارد و تنها جائی دیگر زندگی می‌کند؟ آیا اگر از مؤونه بودن چیزی افتاد آیا عین مؤونه خمس ندارد یا علی نحو حیث التقییدی مؤونه مقیداً بانها مؤونه خمس ندارد؟ چون اگر از مؤونه بودن افتاد خمس در آن است. پیرزن شده دیگر از طلاهایش استفاده نمی‌کند و این طلاها هم مخمس نبوده و از سود سال خریده بوده که در اثناء سال مؤونه و شانش است؟ سابقاً گذشت و جماعتی قائل بودند که الخمس بعد المؤمنة عین را بیرون می‌کشد و حیث تعطیلی است نه تقییدی، بعضی گفته‌اند به قید مؤونه که به نظر رسید و سابقاً عرض شد که دوم اقرب است که اگر خمس داده نیست، مادامت مؤونه خمس ندارد. ایشان می‌فرمایند: الا اذا كان تدارك او بدله من المؤمنة، یعنی گاهی شیء مؤونه نبوده اما چون قبلاً مؤونه بوده خمس در آن نیامده حالا که تلف شده بخواهد جدید بدست آورد مؤونه نیست. اما اگر طلاهای این پیرزن را دزد برد، آیا می‌تواند از سود امسال قدرش طلا بخرد کنار بگذارد که خمس نداشته باشد؟ نه. چون طلای جدید دیگر مؤونه نبوده است، طلای قبل اقلماً یک وقتی مؤونه بوده است بنابر حیث تعلیلی خمس در آن نمی‌آید وقتیکه از مؤونه بودن افتاد. ایشان می‌خواهند به آن مطلب اشاره کنند که اگر تدارک و بدلش (مثلاً قالی را می‌دهد رفو می‌کنند، یا اگر دزد برد، بدلش را یکی دیگر می‌خرد) را تهیه کند و به فعلیت برسد آن وقت می‌شود مؤونه و خمس ندارد. اما بمجردی که کان تدارک که من المؤمنة ولو اینکه تدارک نکند و یا بدلش را

نگیرد، این اطلاق یا مرادشان نیست و یا اگر بوده تا تام نیست و هم منافاتی با فرمایش سابق ایشان است در مسائل گذشته که در مؤونه فعلیت شرط است نه اگر بخرد و زیر پایش بگذارد مؤونه است. اگر خرید و زیر پایش گذاشت مؤونه است و خمس ندارد. پس به نظر می‌رسد همانطور که عروه فرموده و غالباً حاشیه نکرده‌اند و کسانی که حاشیه کرده‌اند حاشیه توضیحی کرده‌اند و بحث صاحب عروه روشن است چون ایشان می‌فرمایند نخريد تا جایش بگذارد، مجرد تلف آیا سبب جبران خسارت از ربح می‌شود یا نه؟ بعضی از آقایان حاشیه زده‌اند که اگر خرید و زیر پایش انداخت خمس ندارد، خوب معلوم است که در آن حالت مؤونه است. این حاشیه‌ها توضیحی است و اشکالی نیست.

مسأله بعد مسأله‌ای است که محل ابتلای کسبه است، سودی کرده در اثناء سال خسارت کرده، این اقسامی دارد که صاحب عروه متعرض تمام اقسامش شده‌اند و محل اختلاف شدید بین فقهاست و هر کسی متعرض این مسأله شده، این مسأله را بدون حاشیه هیچ کجا پیدا نمی‌کنید. اجمالاً معلوم شود که مسأله چیست؟ شخصی امسال سود کرد و در همین امسال خسارت کرد، آیا مقدار خسارت از سود کم می‌شود که بقیه‌اش را واجب باشد که خمس دهد یا نه باید کل سود را خمس دهد؟ این مسأله صوری دارد:

۱- گاهی خسارت قبل است و ربح بعد. اول سال یک میلیون سود می‌کند بعد وسط سال ۱۰۰ هزار خسارت می‌کند. ۲- اول سال خسارت می‌کند، مال التجاره قبل که مخمس بود مال سال قبل را دزد برد بعد یک میلیون سود می‌کند. ۳- در دو صورت قبل یا این خسارت ربح مال یک صنف تجارت یا مال دو نوع تجارت است.

بعضی از فقهاء گفته‌اند در سال واحد هر خسارتی که بکند آن مقدار خسارت را از ربح آن سال کم می‌کند چه مال یک صنف تجارت باشد یک نوع یا دو نوع جنس باشد چه سود قبل و خسارت بعد یا بالعکس باشد، هیچ فرقی نمی‌کند. ملاک شخص واحد است.

یک قول دیگر از آن طرف است بنحو مطلق گفته تنها صورتیکه این تجارت باشد نه تجارت و زراعت و یا هدیه، هر یک نوع به شرطیکه خسارت بعد باشد سود بعد باشد از آن نقص می‌شود، در غیر این احوال آن خسارت نقل نمی‌شود حتی اگر در سال واحد باشد.

یک عده تفصیل هم این بین هست. همه سودش محل ابتلاء عمومی هست من حالا یک مسأله را می‌خوانم.

مسأله ۷۴: لو كان له رأس مال و فرقه في انواع من التجارة فتلف رأس المال أو بعض من نوع منها (مثلاً در عطاری تمام اموالش سوخت و از بین رفت) فالاحوط (استحبابی است) عدم جبره بربح تجارة آخر (نه اینکه خسارت عطاری را از ربح تجارت بردارد) بل الاحوط عدم جبر خسران نوع بربح اخري، لكن الجبر لا يخلو عن قوة خصوصاً في الخسارة (بعضی از اموال عطاری خسارت دیده باشد نه تمامش) نعم، لو كان له تجارة و زراعة مثلاً فخر في تجارته او تلف رأس ماله فيها فعدم الجبر لا يخلو عن قوة (فتوی می‌دهند که جبران نمی‌کند، اگر پول عطاری همه‌اش از بین رفت اما در زراعت سود کرد، تمام سود را باید خمس دهد و ضرر عطاری را ولو در یک بوده از زراعت کم نمی‌کند) خصوصاً في صورة التلف (در عطاری کل سودش تلف شده بود) و كذا العكس (در زراعت خسارت کرد و در عطاری سود کرد) و اما التجارة الواحدة (دو تا عطاری در این شهر و آن شهر و یا دو مزرعه در اینجا و آنجا دارد) فلو تلف رأس المال

فيها و ربح الباقي فالاقوى الجبر و كذا في الخسران و الربح في عام واحد في وقتين (اگر یک زمین است که در سال دو بار محصول می دهد) سواء تقدم الربح او الخسران) که این محل خلاف است. ایشان می فرمایند فرقی نمی کند که خسارت اول باشد سود بعد، یا سود اول بعد خسارت. اگر مال دو قسم است، زراعت و تجارت، هر کدام که قبل یا بعد باشد، آن سودی که کرده باید تماماً را خمس دهد، اما اگر مال یک نوع است و هر دو تجارت یا زراعت است با سود جبران خسارت می شود) فانه يُجبر الخسران بالربح. اینها نظر صاحب عروه است و کم کسی از فقهاء هست که حاشیه بر عروه داشته باشد و یک جای این مسأله را حاشیه نکرده باشد و روایت خاص هم مسأله ندارد و بحث علی القاعده است. ما هستیم و دو کلمه، شارع فرموده: هی والله الافاءه يوماً بیوم، الفاءه، خمس دارد مؤونه خمس ندارد، مؤونه که فعلاً ربطی به ما نحن فیه ندارد، می مانیم ما و کلمه واحده الفاءه، آیا شخصی که خسارت کرده و سود کرده آیا آخر سال مفهوماً نه مصداقاً، آیا کل سود سودش است، الفاءه است یا نه؟ می گوید امسال ما استفاده مان کم بود چون اینقدر خسارت کردیم؟ آیا فرق می کند بین تجارت و تجارتین؟ فرق می کند بین التجاره و غیر التجاره یا فرق نمی کند؟ بالتیجه ما باید ببینیم مفهوماً اینکه فرموده اند الفاءه، این ملاک خمس است، این شخص از مفهوم فاءه کدام را می گیرد؟ تماماً را یا بعضی موارد را؟ صاحب عروه تبعیض فرموده اند و هر کسی یک گونه تفصیل را انتخاب کرده است.

خمس ج ۶)

جلسه ۲۵۴

۲۸ شوال ۱۴۲۷

مسأله ربح و خسارت و ربح و تلف در سال واحد ۱۲ صورت دارد. یکوقت تجارت واحده است خسارت می کند یا سود می کند. یکوقت تجارت متعدده است، عطاری و فرش فروشی، در یکی خسارت کرده و در یکی سود کرده در همان سال یکوقت یکی تجارت و دیگری غیر تجارت است، و زراعت هم می کند، در زراعت ضرر کرد از سود عطاری جایگزین زراعت بکند و اضافه را خمس دهد، هر کدام از این سه قسم بر دو قسم است یا خسارت است یا تلف، یا کل آن شیء تلف شده یا ضرر کرده. هر کدام از این شش قسم یا ربح مقدم است و سود و خسارت متأخر یا بالعکس اول خسارت کرده بعد ربح کرده است چون همه اینها محل کلام و نقاش است. چند عبارت از فقهاء عرض می کنیم و ببینیم از ادله چه برداشت می شود. مرحوم شهید ثانی در روضه فرموده اند: **و لا یجبر التألف من المال بالربح و ان کان فی عامه.** (ایشان مطلق فرموده اند چه یک تجارت باشد یا تجارت های متعدده، چه ربح مقدم باشد و خسارت بعد و چه بالعکس. ایشان کل این ۱۲ قسم را

در دو قسم کرده‌اند که اگر تلف است، از سود نمی‌توانیم جبران تلف کنیم، اگر خسارت است، جنس قیمتش پائین آمده، این خسارت به سود جبران می‌شود) و فی جبر خسران التجارة بربحها فی الحول وجه (تازه این را هم فتوی نداده‌اند) قطع به المصنف فی الدروس) شهید اول در دروس فرموده‌اند قطعاً جبران می‌شود. پس تلف به هیچ شکل جبران نمی‌شود، اما در خسران یک وجهی هست که جبران شود. شرح لمعه ج ۲ ص ۷۶.

جواهر در ج ۱۶ ص ۶۱ تفصیل داده‌اند بین السرقة و نحوها (که تلف باشد) و بین تغیر السعر، فرموده‌اند: اذا فرض التلف سرقة و نحوها لا بتغیر السعر و نحوه مما يحصل که الخسران فی التجارة. نتیجه ایشان همان فرمایش شهید را فرموده‌اند اما در دو طرف فتوی دارند.

شیخ انصاری در کتاب خمس همینطور انتخاب کرده‌اند در ص ۲۱۲، ولو خسر و ربح فالظاهر جبران الخسارة بالربح (همه را بصورت مطلق بیان کرده‌اند) بعد از نیم صفحه فرموده‌اند: و اما التالف من المال فلا یجبر بالربح قطعاً. دلیلش هم این است که فرموده‌اند جایگزین کردن خسارت مؤونه است اما جایگزین کردن تلف لیس بمؤونه شد خمس ندارد. اگر خسارت کرده جایگزین کردن خسارت مؤونه است ولی جایگزینی تلف اسمش مصرف نیست) لان التلف لا بمنع صدق الاستفادة علی الربح و جبر التالف لیس من المؤونه. این نظرات مختلف فقهاء که هر کدام به گونه‌ای صحبت کرده‌اند. به نظر می‌رسد که این آیه و روایت خاصی که ندارد، ما هستیم و الغنیمه، الفائده، اگر شخص واحد فقط یک تجارت دارد که یکوقت خسارت می‌کند و یکوقت از او دزد می‌برد، می‌سوزد، آخر سال که شد می‌گوید چقدر سود داشتیم؟ به نظر می‌رسد که بازاری فرقی بین تلف و خسارت نمی‌گذارد. اگر یک میلیون سود داشته، از آن

۱۰۰ هزارش تلف شده، عطاری دیگر یک میلیون سود داشته، ۱۰۰ هزارش خسارت کرده، هر دو می‌گویند ما مثل هم هستیم سود سالمان باقیمانده‌اش ۹۰ هزار است نمی‌گویند آنکه ۱۰۰ هزار از او تلف شده سودش یک میلیون بوده و آنکه خسارت دیده ۹۰۰ هزار است. با اینکه مرحوم شیخ ادعای قطع فرموده و صاحب جواهر و شهید هم اینطور فتوی داده‌اند.

هكذا جماعتی فرموده‌اند اگر اول سال سود کرد، خسارت بعد بود، خسارت به سود خورده، کم می‌شود و بقیه سود را خمس می‌دهد. اما اگر به عکس بود اول سال خسارت کرد بعد یک میلیون سود کرد، گفته‌اند مؤونه به بعد از سود می‌خورد، آنکه قبل از سود بوده که مؤونه حساب نمی‌شود چه تلف باشد یا خسارت، چه به کلی از بین رفته باشد یا ارزان شده باشد. به نظر می‌رسد که فرقی نمی‌کند. یعنی نتیجه‌شخص واحد چه خسارتش اول باشد بعد سود یا بالعکس آخر سال می‌بینید چقدر سود دارد، خسارت را از سود منها می‌کند و بقیه را خمس می‌دهد و هكذا فرقی نمی‌کند که شخص واحد یک تجارت یا تجارات متعدده داشته باشد یا تجارت و زراعت داشته باشد.

بحث سر این است که شیخ فرمودند اسمش مؤونه نیست، خوب نباشد، ما دنبال این هستیم که چقدر فایده کرده و بحث سر مقتضی است نه مانع. شیخ مقتضی را مسلم گرفته‌اند فرموده‌اند یک میلیون سود کرده، آنوقت خسارت کرده باشد چه خسارت مؤونه اما اگر تلف کرده باشد، جایگزین تلف لیست لمؤونه، خوب نباشد. ما در باب خمس دو چیز می‌خواهیم: ۱- مقتضی الخمس که فایده است. ۲- عدم المانع عن الخمس که صرف کرد مؤونه باشد. شیخ می‌فرمایند عدم المانع نیست، عدم المانع عن الخمس که صرف در مؤونه باشد. شیخ می‌فرمایند عدم المانع نیست، عدم المانع در جائی است که مقتضی

وجود داشته باشد. مدعی این است که به این فایده نمی گویند، این شخص می گوید من امسال ۹۰۰ هزار استفاده ام بوده نه یک میلیون. به نظر می رسد که در صورتهای ۱۲ گانه در تمامش قاعده اش این است که ما خسارت، تلف، قبل، بعد، یک تجارت، چند تجارت و غیر تجارت را از سود کم کنیم بعد هر چه که ماند خمس دارد. بله به نظر می رسد که عرف اینطور است که می گویند سودش با ملاحظه ای که شارع سنه را قرار داده اند که از اول تا آخر سال چقدر سود کرده، عرف خسارت و تلف و قبل و بعد و یک تجارت و چند تجارت را هم را با هم جمع می کند و الحاصل را می گوید ۹۰۰ هزار سود داشته و فرقی نمی کند بین آنکه ۱۰۰ هزار بخاطر خسارت و تنزل جنس بوده یا بخاطر تلف و دزد بوده یا قبل بوده یا بعد بوده یا چند تجارت دیگر تجارت بوده است. اگر این باشد قاعده این است که بگوئیم در این مسأله نه تفصیل صاحب عروه و نه تفصیل دیگران، بلکه بگوئیم خساره و تلف فی مال التجاره، فی عام الربح منقصر من الربح، بقیه اش خمس دارد حالا هر قسمتی که باشد. گرچه مقتضای احتیاط برای ارباب خمس این است که تفصیلهای آقایان را بگویند، که بگویند در تلف از سود کم نمی شود و فرق بگذارد بین تجارت واحده یا متعدده ولی از آن طرف چون مسأله مالیه است مراعات از باب اموالی را می خواهد خمس دهد، بنا نیست آنکه شارع برایش چیزی قرار نداده از او چیزی رفته شود. یعنی یک سیف ذو حدین است مسأله و آدم باید قدر خودش دقت کند و اعمال احتیاط بکند اما دو طرف مسأله تعارض احتیاطین است که هم باید برای ارباب خمس احتیاط کرد و هم احتیاط برای آنکه می خواهد خمس دهد. شاید راضی نباشد که یک فلس اضافه که پردازد و حاکم شرع با آنها مصالحه کند که حق دارد.

جلسه ۲۵۵

۳ ذی‌قعدة ۱۴۲۷

مسأله ۷۵: الخمس بجمیع اقسامه متعلق بالعين. این ابتدای این مسأله است. این مسأله‌ای است از نظر علمی که مسأله پر بحث است و از نظر اختلاف یک قدری از کلمات بزرگان استفاده می‌شود که اختلاف در آن هست گرچه در عصور متأخره از صاحب جواهر به اینطرف تسالم بر این حرف هست، تمام اقسام سبعة خمس و عمده بحث هم در فوائد و ارباح مکاسب است که آیا متعلق به عين است، یعنی شخصی که ۵ تا فرش دارد و ۱۰۰ متر زمین دارد که خمس به آن متعلق است آیا ^۱ فرشها و زمین عینش مال ارباب خمس است یا نه، خمس متعلق به ذمه است و سر سال که می‌شود بر ذمه‌اش ^۱ فرش و زمین و پولها است. صاحب عروه عبارتشان اینطور است: الخمس بجمیع اقسامه متعلق بالعين و یک علی الاقوی هم فرموده‌اند علی الاقوی در جائی گفته می‌شود که خلافي در مسأله باشد ولی نظر فقیه فتوایش این است. مثل اینکه مرحوم صاحب عروه یا به نظرشان آمده که در مسأله خلافي نیست یا اگر هست خلاف غیر معتد به است که یک کلمه داله بر فتوی هم استفاده

نفرموده‌اند با اینکه خود ایشان در باب زکات همین را فرموده‌اند با علی الاقوی. در کتاب زکات در فصل زکات غلات مسأله ۳۱ فرموده‌اند: الاقوی ان الزکاة متعلقة بالعين. اینجا در باب خمس الاقوی نگفته‌اند که مسأله مسلم‌تر بوده به نظر ایشان. بر این آثار و احکام مهمی مترتب است که یکی از این است که اگر گفتیم خمس متعلق به عین است شخصی که ۵۰۰ متر زمین دارد^۱ این زمین عینش مال ارباب خمس است، اگر ظالم این زمین را غصب کرد دیگر واجب نیست که خمس دهد چون ظالم^۲ مرا و^۱ خمس در باب خمس را گرفته، اگر مقصر در تأخیر خمس نباشد. اما اگر گفتیم خمس در ذمه است، یعنی اگر شخصی که ۵۰۰ متر زمین گیرش آمد در ذمه‌اش^۱ این زمین است، اگر ظالم زمین را گرفت ذمه را که نگرفته، قاعده‌اش این است که خمس به گردنش می‌ماند در وقتیکه تفریط نکرده باشد. احکام دیگر هم دارد که صاحب عروه متعرض می‌شوند.

اصل مطلب شارع که فرموده ان لله خمسہ آیا^۱ از عین مال خدا و رسول ﷺ و یتامی و ابن السبیل است یا در ذمه شخص است؟ این مطلب را از نظر علمی بحث می‌کنیم تا برسد به فتوی. متأخرین از صاحب عروه آنقدری که دیده‌ام و حاشیه‌هایی که در اختیارم هست احدی اینجا را حاشیه نکرده غیر از مرحوم اخوی که نوشته‌اند: فیه تأمل و در الفقه بحث مفصلی دارد. غریب این است که در مورد ادعای اجماع شده هم تصریحاً و یا هم تلویحاً یا بقول شیخ انصاری و المظنون. عمده ما هستیم و ادله، چند عبارت از بزرگان بخوانم و بعد برویم سر اصل مسأله:

مرحوم شیخ انصاری در کتاب خمسشان ص ۲۸۷ فرموده‌اند: الظاهر تعلق الخمس بالعين في الغنيمه و المعدن و الكنز و الغوص و العبد المتباعدة من المسلم و

الحلال المختلط بالحرام و المظنون عدم الخلاف في ذلك. نقل لا خلاف ولى با ظن کرده‌اند بعد فرموده‌اند: و اما ارباح المكاسب فالظاهر أنّها كذلك لان الظاهر من ادلتها سيما الآية التي استدلل بها كثير من الاصحاب. پس شیخ یکی استظهار کرده‌اند که خمس متعلق به عین است در اقسام سته و در قسم سابع هم که ارباح مکاسب باشد فرموده‌اند ظاهر همین است. دلیلشان در اقسام سته ظهور است و ظن به اجماع و دلیلشان در ارباح مکاسب ظهور است و ظن به اجماع را در ارباح مکاسب نیاورده‌اند.

یک نفر از فقهاء عظام ما هست که معروف نیست اما در کسانی که مأنوس با حدائق و جواهر و مستند نرافی هستند، اینها بالعشرات از ایشان نقل می‌کنند، از فقهاء شیعه است که معاصر شهید ثانی بوده بنام الشیبانی، ما دو تا شیبانی داریم یکی از عامه و دیگر شیعه است. این شیبانی شیعه که جواهر مکرر از ایشان نقل می‌کند فرموده در رساله‌ای در خراج که فرموده: الخمس لا يتعلق بالعين كما صرحوا به. یک عبارت هم از شهید می‌خوانم: از مفتاح الكرامه مرحوم سید جواد عاملی نقل می‌کنم ج ۱۱ ص ۳۶۶، فرموده است: و في حواشي الشهيد الذي استقر عليه كلام الفقهاء ان التعلق ينقسم الى ما يتعلق بالمعنى خاصة (چیزی که متعلق به چیزی است وقتیکه بگوئیم خمس دارد، این رهن است این حق جنایت به گردنش هست، این تعلق یا به عین تنهاست و یا به ذمه تنهاست و یا به عین و ذمه هر دو. شهید این را مقدمه برای خمس فرموده‌اند و ما يتعلق بالذمة خاصة و ما يتعلق بهما، قال و الظاهر ان فاعدى المكاسب من متعلقات الخمس يتعلق بالعين و اما المكاسب فلا ريب في تعلق الخمس فيها بالذمة (اینکه شیخ اجماع نقل نکرده‌اند و متسالم بین متأخرین است عبارت شهید این است که شکی نیست که متعلق به عین نیست بالنسبة الى تکلیف

المالک بالاخراج و غیر ذلک (مالک که می خواهد اخراج خمس کند آیا واجب است اخراج عین کند؟ نه، در ذمه مالک است) و الاشکال فی سقوط الخمس لو تلف الفاضل بغير تفریط بعد الحول (یک وقت شخص در اثناء سال پولش تلف می شود گیری ندارد و ضامن نیست، اگر بعد از سال تلف شد با تفریط، این در ذمه اش است چون مال دیگری بوده، نداده تقصیر کرده، اما اگر سر سال شد و یک فرش را بابت خمس گذاشت کنار) فان جعلناه فی الذمة فالوجوب باق و ان جعلناه فی العین.

یک وقت فقیه بعد از استعراض روایات فکر می کند و متحیر می شود و از روایات استظهار نمی کند و بحث این است که جبر دلالی و اینکه مشهور بود فهمیده و فتوی داده اند بنابر اینکه شهرتی باشد، بین متأخرین مسلماً هست، آنوقت آیا می شود اعتماد کرد و آن شهرت جابر و کاسر هست دلالتاً یا نه؟ اما عمده روایات مسأله است که طرفین، هم مشهور متأخرین که گفته اند خمس متعلق به عین است به روایات تمسک کرده اند و هم آنهایی که گفته اند متعلق به ذمه است به روایات تمسک کرده اند. روایات اینهاست:

صحيحه حلبی وسائل، کتاب الخمس، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۲ ح ۸ که بعضی حسنه حسابش کرده اند به لحاظ ابراهیم بن هاشم و علی الاصح ابراهیم بن هاشم ثقه است و سند گیری ندارد چه صحيحه یا حسنه، الرجل من اصحابنا يكون في لوائهم فيكون معهم (مع عامه) فيصيب غنيمه، فقال عليه السلام: يؤدي خساً و يطيب له، گفته اند این ظهور دارد در اینکه اول باید خمس دهد تا برایش طیب شود. ظهور در این معنی دارد. اگر در ذمه باشد لزومی ندارد که اول خمس دهد، چه خمس بدهد یا ندهد این مال مال خودش است و ذمه اش مشغول است که اداء دین کند. حالا اگر طرف آمده

می گوید همین پولم را می خواهم، حق ندارد یا قبل از موعد آمده حق ندارد، یا بعد از موعد می گوید همان پولی که دادم و الآن نزدت است می خواهم، حق ندارد. حضرت فرمودند: یؤدی خمساً و یطیب له، اینجا ولو واو است و واو برای ترتیب نیست "فاء و ثم" است که برای ترتیب است. ولو ابتداءً واو ظهور در ترتیب ندارد، یؤدی خمساً و یطیب له، نه برای اینکه بعد طیب می شود، ثم یطیب نیست، گفته اند این جمله ظهور دارد، یعنی طیب شدن این غنیمه برای شخص متوقف بر دادن خمس است. اگر در عین نباشد متوقف بر دادن خمس نیست. (وسائل باب ۲ ح ۵)

روایت دیگر روایتی است که سندش را نمی شود گفت صحیح است لکن شیخ انصاری اسمش را مستفیضه گذاشته اند در کتاب خمسشان ص ۱۸۱، روایت ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام که یک تکه اش این است: کل شیء قوتل علیه علی شهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله فان لنا خمسة و لا یحل لاحد ان یشتري من الخمس شیئاً حتی یصل الینا حقنا. این بنا بر این است که من الخمس نه یعنی از خود لا، از مالی که در آن خمس است، اگر این باشد، لا یحل که کسی بیاید از این مالی که در آن خمس هست چیزی بخرد حتی یصل الینا حقنا که ظهور در عین دارد. یعنی تا لا این مال به ما نرسیده کسی حق ندارد که از آن چیزی بخرد.

روایت دیگر معتبره است (وسائل، باب ۱ ح ۵): من اشتری شیئاً من الخمس لم یعذرہ الله اشتری ما لا یحل له، اینجا می گوئیم اشتری مالی که خمس داده نشده، نه یعنی لا را بیاید بخرد از مالی که در آن خمس است و مجاز است به لحاظ سبب و مسبب.

روایتی دیگر (وسائل، ابواب انفال باب ۳ ح ۱۰) عیاشی نقل فرموده است

از اسحاق بن عمار، کسی مثل شیخ طوسی و عیاشی که متقدتر از شیخ طوسی، شیخ مفید، سید مرتضی، کسانی که حول و حوش غیبت صغری بوده‌اند یا قبلش بوده‌اند، اینها اگر از ثقات اصحاب ائمه علیهم‌السلام که کتاب دارند یک چیزی بی سند نقل کردند، عیاشی با اسحاق بن عمار بیشتر از ۱۰۰ سال فاصله‌اش است، خودش او را ندیده این یا باید کتاب اسحاق بن عمار پیشش بوده، آنوقت از کجا فهمیده که خط اسحاق بن عمار است، باید با قرائن قطعی به او ثابت شده که مسأله حدسی می‌شود، یا به تواتر پیشش ثابت شده که مسأله حدسی می‌شود. من تبعاً لجمهوره عظیمه که در باب درایه هم یک وقتی بحث عرض کردم، اگر این اشخاص از کسانی که اصحاب کتب هستند چیزی نقل کردند، آن بنای عقلانی در حجیت نقل حدسی ثقه در اینجا هم می‌آید. یعنی عیاشی معتبر است و از اعظام شیعه است، ایشان می‌گویند از اسحاق بن عمار، اسحاق بن عمار کتاب دارد، آنوقت تشکیک کنیم در اینکه کتاب چطور به او رسیده آحاد بوده یا متواتر، از کجا فهمیده که خط اسحاق بن عمار است و چه قرینه‌ای داشته؟ به نظر می‌رسد از نظر بناء عقلاء همین مقدار برای اعتبار کافی است. البته بعضی این مطلب را قبول ندارند که بحث مفصلی است. عیاشی از اسحاق بن عمار نقل کرده که: قال سمعت ابا عبدالله علیه‌السلام يقول: لا يعذر عبد اشترى من الخمس شيئاً أن يقول يا رب اشتريته بهالي حتى يأذن له اهل الخمس. اینکه بگویند با پولم این را خریدم (چیزی که در آن خمس است) عذر نیست. این ظهور دارد در اینکه خمس در عین فرش است، اگر خمس بر ذمه بائع بوده، فرش مال بائع بوده که فروخته، گیری ندارد، معلوم می‌شود که مسلم است و مقدمه مطویه مسلمه دارد که الخمس فی العین مسلم است ^۱ مال ارباب خمس است، چرا دادی چیزی که ^۱ مال دیگری است و از زید خریدی؟

روایت دیگر (وسائل باب ۸ ح ۸) که کلمه لام دارد مثل آیه شریفه: **وَإِنَّ** **لِلَّهِ** **خَمْسَةَ** **الْأَلَامِ** **لِلْمَلِكِ** **لَالشَّبَهَةِ**. لام ظهور در ملک دارد. صحیحہ ابن سنان عن الصادق علیه السلام علی کل امرء غنم او اکتسب الخمس مما اصاب لفاطمه علیها السلام. این لام لفاطمه ظهور در ملک دارد یعنی **ل** مال حضرت فاطمه علیها السلام است و لمن یلی امرها من بعدها من ذریتها الحجج علی الناس. اینکه لام گفته اند ظهور در ملکیت دارد این روایت اینطرف است که انشاءالله بعد روایات آنطرف هم خوانده می شود تا ببینیم بالنتیجه چه می توانیم استفاده کنیم.

جلسه ۲۵۶

۴ ذی‌قعدة ۱۴۲۷

چند تا روایت دیگر است که در آن کلمه "من" است: صحیحہ حماد (در وسائل باب ۲ ح ۴) الخمس من خمسة اشیاء، گفته‌اند "من" ظهور در تبعیض دارد، یعنی بعضی از این، یعنی ظهور در این دارد که خمس متعلق به عین است.

روایت دیگر "علی" که متعلق به شیء شده باشد مثل صحیحہ ابن ابی عمیر که بخاطر ابن هاشم که در طریقتش است بعضی حسنه حسابش کرده‌اند، الخمس علی خمسة اشیاء، این علی یک وقت سر شیء می‌آید، یک وقت سر شخص می‌آید، (وسائل باب ۲ ح ۲) گفته‌اند ظاهر اینکه خمس بر پنج چیز است، غنیمت، غوص، خمس بر غوص است بر کنز و معدن است. این علی وقتیکه وارد بر شیء‌ای شود ظهور در بعض دارد. یعنی بعضی از خود این کنز و معدن و غوص، مقابل بعضی از روایات که علی کل امرء دارد که ظهور در ذمه دارد، که یک روایت دیگر هست خبر ابن سنان (وسائل باب ۸ ح ۸) علی کل امرء غنم أو اکتسب الخمس، وقتیکه گفتند بر هر شخصی، می‌سازد با ذمه،

اما اگر گفته شد بر این مال خمس هست، گفته‌اند این ظهور دارد بر تبعیض یعنی بعضی از خود مال یعنی عین.

روایت دیگر موثقه سماعه، (وسائل باب ۸ ح ۶) سئل ابوالحسن علیه السلام عن الخمس؟ فقال علیه السلام: في كل ما افاد الناس من قليل أو كثير، در هر چیزی که انسان استفاده می‌کند خمس است. ظاهر "فی" این است که در عین است مثل اینکه فرض کنید اگر گفتند فيه الحلال و الحرام، یعنی حلال و حرام در ذمه است یا نه، در خود همین است. اگر گفته شد فيه الخمس یعنی در خود مال خمس است که ظهور در عینیت دارد که خمس در عین است نه در ذمه فقط.

روایت دیگر: سرائر از ابی بصیر نقل کرده، در سندش احمد بن هلال عبرتائی است که احمد بن هلال لا شک که آدم ضعیفی است و آدم درستی نیست عقیده، اما از تعبیرات رجالین درمی‌آید که صدق لهجه داشته یعنی وثاقت لسان داشته، لهذا اختلاف است که آیا روایتش معتبر است یا نه و ما بنابر اعتماد در روایت می‌گذاریم مثل جماعتی دیگر که بنوا علی ذلک و بحث رجالی است که آیا روایتش معتبر است یا نه؟ در سند ابن ادریس که از ابی بصیر نقل می‌کند احمد بن هلال هست. احمد بن هلال در غیبت صغری بوده در بعضی از روایات لعن صادر شده است نسبت به او.

در این روایت معتبر سرائر از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام سؤال می‌کند: هل علیه فيها الخمس؟ علیه، "علی" سر شخص درآمده و داخل بر شخص شده که ظهور در ذمه دارد، با اینکه سائل می‌پرسد که آیا بر این شخص خمس هست؟ حضرت نفرمودند: بله، فرمودند: در آن خمس است؟ فکتب ابو عبدالله علیه السلام الخمس في ذلك. در این مال خمس هست. (وسائل، باب ۸ ح ۵).

روایت دیگر: قول الرضا عليه السلام: ما محل هذا (به حضرت نوشت که خمستان را به ما ببخشید. حضرت فرمودند: ما محل هذا، أمحل معنای دقیقش یعنی این چقدر حرف محال است، اما مراد از آن در تعبیرها، حرف بی جا زدن است.)
 تمحضونا المودة بالسنتكم (با زبان می گوئید که ما مودت شما را داریم) و تزوون
 عنا حقنا (از ما دور می کنید حق ما را) جعله الله لنا و جعلنا له و هو الخمس لا
 نجعل احداً منكم في حل. شاهد سر این است که مستدلین به این استدلال
 کرده اند که حضرت اسم خمس را گفته اند حقی است که خدا برای ما تعیین
 کرده یعنی مالی که شخص دارد حق ما در این مال است. (وسائل باب ۳ از
 ابواب انفال ح ۳)

روایت دیگر از حضرت رضا عليه السلام حيث سئله بعض عن اذن في الخمس
 (وسائل باب ۳ ح ۲) فكتب عليه السلام لا يحل مال الا من وجهه أحل الله. گفته اند
 این ظهور دارد که این مال، مال ماست و ظهور در عین دارد نه اینکه ذمه تان
 مشغول است.

از مجموع این روایات علی سبیل منع الخلو استفاده کرده اند برای مشهور
 که فرموده اند خمس متعلق به عین است.

و اما برای غیر مشهور که گفته شده است که خمس در ذمه است. کسی
 که پولی دارد $\frac{1}{5}$ این خمس نیست، $\frac{1}{5}$ به ذمه اش است. البته کسانی که می گویند
 خمس در عین است و مشهور متأخرین باشند، لازم اش امور تکلیفی مسلماً
 هست، اگر بنا شد $\frac{1}{5}$ این فرش مال ارباب خمس باشد، واجب است که به
 ارباب خمس رسانید شود یعنی در عین اینکه در عین مال هست و تفریط کرد
 و نداد، ذمه اش مشغول است. اگر تلف کرد به ذمه اش هست. یعنی حکم
 وضعی که شرکت باشد، ارباب خمس شریکند و $\frac{1}{5}$ مال آنهاست. مستتبع حکم

تکلیفی هست، اما آن‌هایی که می‌گویند در ذمه هست مستتبع حکم وضعی نیست می‌گویند به ذمه‌اش است که $\frac{1}{5}$ این را خمس بدهد چه از عین باشد و چه غیر عین. اگر از عین هم بدهد نه چون خمس در عین است بلکه می‌خواهد اداء ذمه‌اش را بکند. اینها هم به چند روایت استناد کرده‌اند. این روایات یکی‌اش بعضی صحیحه تعبیر کرده‌اند که اصح هم همین باشد و بعضی هم مصححه تعبیر کرده‌اند و شک در صحتش کرده‌اند و یکی دیگر علی‌المبنی معتبر است ولو جماعتی معتبر نمی‌دانند و یکی هم مرسل است. اما صحیحہ ریان بن صلت که به حضرت عرض می‌کند: کتبت الی ابی محمد $\frac{1}{5}$ ما الذي تجب علیّ یا مولای فی غلبه حی فی ارض قطعیه لی، زمین است که آب دارد و نیزار است، و فی ثمن سمک و بردی و قصب (دو نوع نی است، ابیعه من اجمه هذه القطعیه؟ فکتب: یجب علیک فیہ الخمس انشاء الله تعالی. حضرت عسکری $\frac{1}{5}$ فیہ را به چه زده‌اند؟ به همه‌اش که یکی‌اش ثمن است. گفته‌اند ظاهر این است که خمس در ذمه است که حضرت فرمودند در ثمن خمس هست، فرمودند خود عینها خمس دارد. سؤال از ثمن کرد که اجناسی داشته‌ام که ابیعه، حق شما چیست؟ فرمودند: فیہ الخمس که ظهور دارد در ذمه.

یک روایت دیگر که ابن‌ادریس در مستطرفات از کتاب محمد بن علی‌المحبوب نقل کرده که یکروز عرض شد که قاعده‌اش این است که این نوع را صحیح حساب کنیم گرچه محل کلام است. ابی‌بصیر فی الرجل یکون فی داره البستان فیہ الفاکهه. یأکله العیال انما یبیع منه الشیء بمائة درهم او خمسين درهماً، هل علیه الخمس آیا به گردن این خمس است که با ذمه می‌سازد، سؤال نکرد فیہ الخمس و حضرت هم همان را جواب دادند. و کتب $\frac{1}{5}$ اما ما أکل فلا، و اما

البيع فنعم. یعنی "علی" ای را که سائل پرسید حضرت فرمودند: نعم. یعنی به گردش، یعنی بر ذمه اش است. (وسائل، باب ۸ ح ۱۰).

روایت دیگر که مرسله است، فی رجل وجد رکازا علی عهد الامام امیر المؤمنین علیه السلام فباعه شیاء، شاهد سر امام است که به آن کسی که معدن در آورده بود و فروخته بود فرمودند: خمس ما اخذت فان الخمس علیک فانک انت الذي وجدت الرکاز و لیس علی الآخر شیء لانه انما اخذ ثمن غنمه. این شخص معدن را در آورد و گوسفند خرید، فرمودند تو معدن را استخراج کردی و خمس بر توست نه بر او چون او به تو گوسفند داده و طلا گرفته. یعنی معدنی که در آن خمس هست منتقل شده از زید که معدن را استخراج کرده به عمرو و عمرو گوسفند داده معدن گرفته، اگر خمس در عین باشد، حضرت باید بگویند عمرو که معدن را خریده و خمسش داده نشده خمس در عین است پس عمرو باید خمس را بدهد همین حرفی که الآن مشهور است و فقهاء الآن می گویند که اگر کسی چیزی را خمسش را نداده بود و به شما فروخت و شما می دانید که خمسش داده شده، چون خمس در عین است، شما می بایستی باید خمسش را بدهید.

در این روایت که البته مرسله است و ظاهراً وجه تصحیحی هم سندش ندارد اطلاقاً، حتی در نزد کسانی که سعه نظر دارند مثل حاجی نوری، و روایت مرسله است یعنی آنکه در مقام حکم شرعی عذر و حجت باشد، ممکن است اینها مؤید باشد که اگر حکم در جائی دیگر ثابت شود این مؤید می شود اما ظهورش در ذمه خوب است که حضرت می فرمایند: آنچه از آن معدن که تو خمسش را ندادی و فروختی، آنکه خرید بر او خمس نیست و اگر خمس در عین باشد باید در آنهم خمس باشد، علی سبیل البدل یا این

بدهد یا آن، و لیس علی الآخر شیء لانه انما اخذ ثمن غنمه. تو باید خمسش بدهی چون تو معدن را استخراج کردی.

غیر مشهور یک جمع دلالی هم کرده‌اند و گفته‌اند ولو اینکه روایات فی، من، علی که سر خود مال نیاید نه سر شخص ظهور دارد در عینیت، اما وقتیکه ما جمع بین روایات کنیم که اظهر روایات ذمه همین مرسله بود که اعتبار نداشت، مقتضای جمع این است که سبب خمس این ناقل مؤونه است و رکاز و غوص است، اما خمس بر ذمه است. اینها روایات و فرمایش آقایان.

در اینجا قبل از اینکه خودم عرضی داشته باشم دو عبارت از دو طرف می‌خوانم. یک عبارت عبارت صاحب جواهر است و رساله شیخ و میرزا در هر سه جایش و احدی حاشیه نکرده الا حاشیه‌ای که می‌خوانم که حاشیه مؤید است و آن این است که لازمه این است که خمس در عین باشد، گفته‌اند اگر چیزی در آن خمس بوده و طرف خمسش را نداد و با آن نماز خواند نمازش باطل است چون مالی است که شریک دارد بدون احراز از اینکه شریک راضی است در آن تصرف کرده آنوقت اجتماع امر و نهی می‌شود و آن تصرف متعلق نهی است و صلاة متعلق امر است، چون اجتماع امر و نهی را مشهور قبول ندارند پس بالتیجه مثل صلاة در ثوب مغصوب می‌ماند، چطور آقایان می‌گویند اگر علم به غصب داشته باشد نمازش باطل است، فرموده‌اند اگر خمس در مالی باشد و شخص نداده با آن عبا اگر نماز خواند اکثراً می‌فرمایند نمازش باطل است و این معنایش این است که اگر در ذمه باشد نماز باطل نیست. انسانی که ذمه‌اش به کسی مشغول است اگر نماز بخواند نمازش باطل است؟ نه. اما اگر در عین باشد این لازمه‌اش بطلان نماز بود و آن این است که در مجمع الرسائل صاحب جواهر مسأله ۱۶۶۳، مجمع المسائل میرزای بزرگ ص ۳۲۷، این حاصل مسأله است: اذا كان معه حال

الصلاة عين مال غير الخمس او غير المذكي فان كانت الصلاة مانعة عن اقبال المال لاهله فصحة الصلاة الحاصل مشكل جداً. دو نفر اینجا حاشیه کرده‌اند یکی مرحوم میرزای بزرگ و دیگری آسید محمد کاظم یزدی فرموده‌اند: حتی اگر عائق نشود و لکن این نماز موجب حرکت این شود مثل اینکه عباس است اما چون این عبا مال ارباب خمس است حتی ولو معذور باشد و بناست فردا برساند به ارباب خمس مع ذلک نمازش باطل است. این دو آقا اینطور فرموده‌اند: ولو لم تعق الصلاة عن الاداء (اداء خمس) ولكن تحرك المال غير الخمس بحركة الصلاة كانت الصلاة ايضاً غير صحيحة. این با عین می‌سازد نه با ذمه.

در مقابل فرمایش محقق ثانی است، مفتاح الكرامة ج ۱۱ ص ۳۶۷، فرموده: في كلام المحقق الثاني في تجارة القواعد ما يدل على تعلقه (خمس) في جميع اقسامه بالذمة. جامع المقاصد ج ۴ ص ۸۴. فرموده‌اند: فرع: هل الخمس كالزكاة (که زکات متعلق به عین است)؟ ظاهر کلام الاصحاح انه لو اشترى مالاً ممن لا يحمس لم يجب عليه الخمس، اگر خمس در عین باشد قاعده‌اش این است که بر شما خمس باشد. پس این حرف ظهور دارد که در ذمه است نه در عین.

ما هستیم و این روایات و اینطور فقهاء اعظامی مثل شهید و محقق کرکی، اینطور فرموده‌اند و مشهور اینطور فرموده‌اند. در کلمات متقدمین من نیافتم یک تصریحی به این جهت، حتی در کلمات علامه نیافتم که به این جهت تصریح کرده باشد، اما بعد از علامه شهید اول، اول کسی است که این عبارت را بیان کرده‌اند. از صاحب جواهر به اینطرف این را متسالم علیه قرار داده‌اند، حالا بالنتیجه از مجموع اینها استفاده می‌شود که در عین است یا ذمه؟ تأمل احتیاج دارد.

جلسه ۲۵۷

۵ ذی‌قعدة ۱۴۲۷

بحث این بود که خمس در عین است یا بر ذمه است؟ در مطلب در گذشته بود: یکی فتاوی فقهاء و نسبت‌هائی که به مشهور مختلف داده شده بود و دیگری ظاهر روایات. اما فتاوی فقهاء و نسبت‌هائی که مختلف به مشهور داده شده بود از این ما نمی‌توانیم یک شیء مسلّمی بدست آوریم چون اعظامی چون محقق کرکی و شیخ انصاری مختلف نسبت داده بودند. شیخ فرموده بودند مضمون این است که اجماع باشد یعنی شهرت مسلّم است. محقق کرکی به عکس فرموده بودند. ولو بین متأخرین از صاحب جواهر به اینطرف عرض شد که تسالم است بر اینکه خمس بر عین است نه در ذمه و احکامش را که بعد صاحب عروه متعرض می‌شوند. این بار می‌شود یا نه در ذمه است و ربطی به عین ندارد. کسی که فلان مقدار پول دارد در این پول خمس نیست و به گردنش خمس است. ما می‌مانیم و ظاهر روایات. من یک مثال عرض می‌کنم تا ببینیم از این مثال چه می‌توانیم استظهار کنیم از باب اینکه انسان از اشباه و نظائر می‌تواند تبادر معنای حقیقی و عدم حقیقی برسد اگر فرض کنید

زید پدرش مرده و اموال پدرش زید است که قدری مال زید و قدری مال برادرش است. خوب اموال پدر عینش مال ورثه است نه در ذمه است. یعنی وقتیکه این شخص مرد اموال پدر عینش مال ورثه است نه در ذمه است. یعنی وقتیکه این شخص مرد اموالی که ماند و ترکه عینش مال ورثه است. اینجا آیا صحیح است که بگوئیم در این مال ارث برادرش است. در اینجا است زید مکلف است و علیه اینکه به برادرش برساند، هم صحیح است که بگوئیم فی هذا المال حصه أخیه (که معنای حقیقی اش است) و هم صحیح است چون حصه برادرش در این مال است، باید ردّ امانت به اهلش کند می گوئیم علیه که حصه برادرش را بدهد. اما اگر همین زید از برادرش یک پولی قرض کرده قرض که می کند عین را مالک می شود، ذمه اش مشغول می شود بر آنکه قرض داده، یعنی آنکه قرض داده حق ندارد به کسی که قرض کرده و هنوز پول پیشش است بگوید به من پولم را پس بدهد چون ذمه مشغول است نه عین چون مقترض مالک عین شده است و مقترض حتی اگر عین باقی باشد حق ندارد بگوید عین مالم را برگردان، ذمه اش مشغول است. آیا صحیح است اشاره به اموالی که پیش زید است بکنیم و بگوئیم در این مال ارث برادرش و دین برادرش هست یا نه؟ این حقوق معنای حقیقی و متبادر است. صحیح نیست. چون در این مال ارث برادر زید هست ولی دین برادرش نیست چون این در ذمه است نه در مال.

خلاصه ما هستیم و روایات، اگر عین مال کسی دست کسی هست مثل ارث که عین مال منتقل به ورثه می شود، صحیح است که بگوئیم فی هذا المال ارث اخیه، آنوقت الذمه اینکه مال برادرش باشد این است که علیه ان یؤدیه الیه. هم فی و هم علی، جائیکه فی صحیح بود علی هم مسلماً هست چون مال

دیگری است که باید بدهد، اما اگر جائی ذمه مشغول بود، صحیح است بگوئیم فی هذا المال؟ نه. اگر هم بگوئیم در این اموال، مجاز است نه حقیقاً. در روایاتی که خوانده شد هم فی داشت و هم علی، که هر دو با هم می‌سازد. فی با عین می‌سازد، علی هم لازمه این است که خمس در عین باشد است. بله امروز چند روایت خواندم که دو تایش مسلماً اعتبار نداشت، از اینها استفاده می‌شد، اما آیا بخاطر این از روایات متعدده و ظاهر آیه شریفه که فی داشت یا خمسه داشت که ظهور در عین دارد آیا اینها می‌تواند قرینه بر نفی عین باشد یعنی بگوئیم کسی که ۱۰۰۰ دینار دارد تا سر سال مانده در این ۱۰۰۰ دینار خمس نیست، به گردن این شخص است که ۲۰۰ دینار بدهد که این ۱۰۰۰ دینار را چه قصد داشته باشد که خمس دهد یا ندهد، این ۱۰۰۰ دینار همه مال خودش است.

لهذا ما باشیم و این ادله به نظر می‌رسد فرمایش آقایان که فرموده‌اند: عین، حرف بدی نیست اما چطور شده مرحوم محقق کرکی اینطور شهرتی نسبت به اصحاب داده‌اند و اجماع؟ بالاخره اینها معصوم که نیستند و ما نمی‌خواهیم از این آقایان تقلید کنیم فرداً فرداً. هم اینطرف و هم آنطرف ادعای اجماع و شبه اجماع کرده‌اند. لهذا ما باشیم و این روایات، حرف متأخرین که شیخ هم مظنون الاجماع را فرموده‌اند و حرفهائی که بود به نظر می‌رسد که حرف بدی نباشد. پس قاعده‌اش این است که بگوئیم خمس در عین است و نلتزم به لوازم در عین بودن. و مال مخیر است حالا که در عین است، (در ارث حق ندارد باید عینش را بدهد و با طرف مصالحه کند و راضی‌اش کند). حق دارد که عین را به ارباب خمس ندهد و قیمتش را بدهد و تحیر المالك بين دفع خمس العين أو دفع قيمة من مال آخر نقداً أو جنساً، (و ارباب

خمس حق ندارند الزام کنند، بگویند حالا که عین دست توست و $\frac{1}{5}$ مال ماست از عین به ما بده). همین مسأله در کتاب زکات وارد شده، وقتیکه چهل گوسفند دارد، یک گوسفند مال ارباب زکات است، مالک حق دارد خود گوسفند را بدهد و حق دارد پولش را بدهد. برای اشباه و نظائر این را می خوانم. در عروه کتاب زکات در فصل زکات غلات، مسأله ۹: *يجوز دفع القيمة حتى من غير النقدين، من أي جنس كان بل يجوز أن تكون من المنافع كسكن الدار مثلاً. مثلاً بجای اینکه از فقیر اجاره بگیرد او را مجانی در خانه اش بنشانند. معظم هم در عروه در باب زکات حاشیه نکرده اند. در باب خمس هم حاشیه نکرده اند ما باید ببینیم دلیلش چیست؟ چون وقتیکه عین مال ارباب خمس است چطور حق دارد غیر عین را بدهد. در ارث و جاهای دیگر که همچنین حقی نبود، وقتیکه پدر می میرد پسرها در عین شریکند و یکی حق ندارد عین را بردارد و به بقیه پول بدهد. آنها حق دارند بگویند از عین می خواهیم. در خمس هم که در عین است یک دلیل دیگر لازم داریم که بگوئیم حق دارد قیمت دهد. دلیلش چیست؟ دلیلش یکی از دو چیز است:*

۱- تحویل بر زکات است. روایاتی که می گوید الخمس عوض الزکاء، اکراماً لرسول الله ﷺ برای ذریه شان قرار داده عوض زکات، اگر یک حکمی در زکات مسلم شد و در خمس دلیلی بر خلافش نبود مقتضای بدلیت و عوضیت این حکم را دارد. ما دو چیز داریم: یکی کبرای بدلیت و یکی صغرایش، اما صغری در ما نحن فیه روایت دارد که خمس بدل و عوض زکات است فقط مقدارش فرق می کند و جایش فرق می کند که این بر سید و آن غیر سید است. آن در نه چیز است (زکات) و این (خمس) در همه چیز، این در منافع است آن در خودش. کبرایش هم که اگر چیزی را در مقام اعتبار

یک احکامی برایش قرار داد بعد برای آن شیء یک عوض و بدل قرار داد، تمام آن احکام در بدل و عوض می‌آید الا ما خرج بالدلیل که بگوئیم فرق دارد وگرنه مقتضای بدلیت این است و اگر شما از شیخ مفید تا به امروز کتب فقهاء را ببینید هر کدام یقیناً قائل به این هستند. یعنی کبری را بدون دلیل خاص ملتزم شده‌اند (عوضیت را) در باب تیمم هست که عوض وضوء در غسل است، در باب تقلید هست که اگر تقلید اعلم عذر داشت غیر اعلم را تقلید کند، در معاملات، در قاضی اگر اعلم نبود از غیر اعلم تقلید کند، هر جا که یک بدلی برای شیء ای معتبر من له الاعتبار قرار داد قاعده‌اش این است که تمام احکام معوض و مبدل منه در این بیاید الا ما خرج بالدلیل. پس کبری را همه ملتزمند، چرا؟ بخاطر ظهور عقلانی که اگر وزیر مرد نایب وزیر جایش باشد تمام اعتباراتی که برای وزیر است برای نایبش هم هست مگر اینکه استثناء کند و بگوید مثلاً در فلان امور حق ندارد تصرف کند. اگر استثناء نکرد یعنی این بدل تمام احکام مبدل منه را دارد به اعتبار اینکه گفت این عوض از آن است.

در باب خمس ما دلیل داریم که الخمس عوض الزکاء، آنوقت تمام احکام زکات گذاشته، خمس را گفته در همه چیز و زکات را گفته در ۹ چیز. خمس را گفته در $\frac{1}{5}$ ، زکات را گفته $\frac{1}{5}$ یا $\frac{1}{4}$ یا $\frac{1}{3}$.

اما دلیل اینکه خمس عوض زکات است. روایت صحیح حماد عن العبد الصالح یقال: و انما جعل الله هذا الخمس لهم خاصّة دون مساکین الناس و ابناء سبیلهم عوضاً لهم من صدقات الناس. وقتیکه گفته شد این عوض آن است ظهور در این دارد که تمام احکام این در آن می‌آید الا ما خرج. آنوقت اگر در زکات که عین مال ارباب است، اگر جائز باشد آنجا قیمت دهد یا جنس دیگر

بدهد، خمس هم مثل آن است.

روایت دوم: صحیح احمد بن محمد بن عیسی: لا تحل لهم الصدقة ولا الزكاة عَوَّضَهُمُ اللهُ مَكَانَ ذَلِكَ بِالْخَمْسِ. این ظهور دلیل بدلیت و عوضیت و دلیلی که می گوید این جای آن برای اینها ظاهرش این است که تمام آن احکام را دارد و یک فقیهی را پیدا نمی کنید که این یکی را مطلق ملتزم شده باشد. بله یک کسانی در جائی ملتزم شده و در جائی نشده اند که سؤال است که شک در عوضیت و شک در صغری کنند و گیر در صغری دارند. اما اگر بنا شد زکات حکمه این است که یجوز که عین را ندهد و قیمت را بدهد یا جنس دهد، خمس که عوض زکات است آنهم همین است. مالک مخیر است. یک دلیل دیگر این است که مجموعه ای از روایات که در باب خمس است.

جلسه ۲۵۸

۶ ذی‌قعدة ۱۴۲۷

عرض شد که بنا بر مشهور خمس متعلق به عین است اما در عین حال واجب نیست مکلف عین را بدهد. احکام عین مترتب هست الا این حکم و آن این است اگر کسی در دستش امانت بود عین، باید خود عین را برگرداند اما در خمس در عین اینکه ^۱ امانت است در دست مالک تا سر سال و اگر سر سال شد تأخیرش جائز نیست، در عین حال حق دارد خود عین را ندهد و ^۲ این اموال را قیمتش را بدهد، دو دلیل برای این ذکر کرده‌اند: ۱- اینکه خمس حکم زکات را دارد و در زکات خمس عوض زکات است و در زکات جائز است عین را ندهد و قیمت را بدهد و در خمس این از اموری نیست که نفی شده باشد، روایات متعدده و خاصه دارد.

از روایات خاصه چند تا را می‌خوانم: صحیح ریان بین صلت که به مناسبات متعدده گذشت: کتبت الی ابی محمد (حضرت عسکری) ما الذي يجب علی یا مولای فی غلة رحی أرض فی قطیعة لی و فی ثمن سمک و بردی و غضب ابیعه من أجمة هذه القطیعة فکتب ^۳: يجب علیک فیہ الخمس انشاء الله. حضرت

فرمودند: این جنس هائی که در آن خمس بوده و $\frac{1}{5}$ عین این اجناس خمس بوده حالا که فروختی خمس پول را بده. حضرت این بیع را تقریر فرمودند: خمس از عین نداده، قیمت خمس را می دهد.

روایت دیگر که معتبر است سرائر عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام فعن الرجل یكون فی داره البستان فیہ الفاکهة تأکل العیال انما یبیع منه الشیء بمائة درهم او خمسين درهما هل علیّ فیہ الخمس؟ فکتب علیه السلام: أما ما أكل فلا وأما البیع فنعم، هو كسائر الضیاع. وسائل، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۸ ح ۶ و ۱۰. حضرت تقریر فرموده اند این بیع را. نفرمودند: آن سمکها و غصبها خمس دارد و میوه ها خمس دارد باید از عینش می دادی و ندادی و حضرت تنبیه بر این امر نکردند و تقریر معصوم است بر اینکه جائز است که در عین ندهد و ثمن را بدهد.

روایت دیگر صحیح عمر بن یزید، قال رأیت أبا سیار مسمع ابن عبدالمکک بالمدينة و قد کان حمل الی ابی عبد الله علیه السلام مالاً فی تلك السنة ورده علیه فقال له لم رده عليك ابو عبد الله علیه السلام؟ فقال إني قلت حين حملت المال إليه اني كنت وليت الغوص فاصبت اربعمائة ألف درهم و قد جئت إليك بخمسها ثمانين ألف درهم و کرهت أن أحسبها عنک أو اعرض لها (من کراحت داشتیم که این پول را بیاورم یا صرفش کنم) و هي حقک الذي جعله الله تعالى فی اموالنا، فقال علیه السلام: و ما لنا من الارض (ماء استفهامه است و بمعنای انکار ابطالی است استفهام حقیقی نیست، حضرت سؤال نمی کنند که آیا اینطوری است؟ یعنی نه) و ما أخرج الله منها الا الخمس! یا أبا سیار الارض کلها لنا فما أخرج الله منها من شیء فهو لنا. قال: قلت له: انا احمل إليك المال كله؟ همه چهارصد هزار درهم را بیاورم؟ فقال: یا أبا سیار، قد طیناه لك، (وسائل ابواب انفال آخر کتاب خمس باب ۴ ح ۱۲. این ابا سیار

چکار کرده بود؟ خودش و عمالش یکسال غوص کرده بودند و از زیر دریا جواهراتی بیرون آورده بودند و فروخته بود شده بود ۴۰۰ هزار درهم، این عین جواهرات غوص است که $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس و حضرت علیه السلام است. این عین که $\frac{1}{5}$ آن خمس است چه حقی داشته که آنها را بفروشد و پولش را بیاورد؟ مگر جائز است که کسی عین مال دیگری را بفروشد و پولش را بیاورد. در باب خمس این روایت ظهور بر این مطلب دارد که این کار ابو سیار که این جنس را که عینش خمس بوده فروخته و حق حضرت را تبدیل به پول کرده آورده، اشکالی ندارد و اگر اشکالی دانست قاعده اش این بود که حضرت تنبیه بر این مطلب کنند. اصل اولی این بود که عین را بیاورد اما اگر تبدیل کرد و عوض را آورد و نزد حضرت اشکالی داشت باید بیان می کردند در حالیکه این عمل ابو سیار را تقریر فرمودند. وسائل، انفال، باب ۴، ح ۶۲.

روایت دیگر صحیح محمد بن خالد البرقی (وسائل، ابواب زکات الصلاة، باب ۹ ح ۱) قال: کتبت الی ابي جعفر الثاني علیه السلام هل يجوز ان اخرج عما يجب في الحرث في الحنطة و الشعير، و ما يجب على الذهب دراهم قيمة ما يسوي، أم لا يجوز الا ان يخرج ان من كل شيء ما فيه؟ بجای گندم و جو دراهم بدهد یا نه باید عین گندم و جو را بدهد و چیزی که بر طلا واجب است که خود طلا را ندهد و پول بدهد. فأجاب علیه السلام ایما تسیر يخرج. هر کدام که شد اشکالی ندارد. این روایت در کتاب زکات نوشته شده اما در خود روایت شاهی بر این نیست که خاص به زکات است. مگر در گندم و جو خمس نیست، مگر در طلا خمس نیست؟ اگر شرائط زکات کامل شد خمس هست و زکات هست. اگر از مؤونه سال زیاد آمد چه گندم و جو و چه طلا خمس دارد و در روایت شاهی نیست که در خصوص زکات است. بر فرض که مورد زکات باشد و

در زکات نوشته‌اند. نه در فرمایش امام و نه در سؤال والد برقی ذکر نشده که این خاص به زکات است. پس اطلاق دارد در زکات و خمس.

پس ما باشیم و اصل اینکه خمس در عین است بنا بر این مبنا، $\frac{1}{5}$ عین مال ارباب خمس است حالا آیا واجب است که خود عین را داد، اذن عام داده شده که شما حق دارید که عین را ندهد و ثمن را بدهید.

حالا نسبت به غیر روایت اخیر که ظهور قوی در این جهت دارد، روایت ابو سیار و مسمع بن عبدالملک و روایتهای قبل لقائل ان يقول که حضرت صاحب این خمس هستند و اجازه دادند. مثل اینکه شخصی به شما می‌گوید فلان کس یک عبا داد که برایتان بیاورم من دیدم شما که عبا لازم ندارید تبدیل به پولش کردم، شما حق دارید که بگوئید چرا؟ ولی وقتی که اجازه دادید دلیل نمی‌شود که هر کسی حق دارد خمس را تبدیل به پول کند و بیاورد. شاید این اجازه، اجازه خاصه در این دلیل نمی‌شود که واجب نیست عین را بدهند و در این موارد قبول کرده‌اند. الجواب: از اول تا آخر فقه بسیاری از این موارد را داریم که اگر بخواهیم فتح باب کنیم که البته استغرابش است و گرنه ظهور در این جهت ندارد. امام معصوم علیه السلام اصل عقلائی نه اصل عملی که مثبتاتش حجت نیست این است که هر چیزی که می‌فرماید بعنوان حکم شرعی می‌فرمایند نه اینکه اجازه شخصی در این مورد است و این حرف را آقایان در باب لا ضرر قصه سمره بن جندب بالمناسبه می‌گویند که آیا کار ولائی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند؟ اینجا هم همینطور است که آیا حضرت چون صاحب خمس هستند اجازه شخصی دادند؟ اصل عدمش است، اصل عقلائی این است که امام علیه السلام یک چیزی که امر می‌کنند، قبول می‌کنند، عملشان است یا تقریر می‌کنند تمام اینها عدم خصوصیت در آن هست و اگر نخواهیم این را بگوئیم خیلی جاها معطل می‌مانیم. یکی دیگر اینکه صاحب مستند اشکال

کرده‌اند و قبل از صاحب مستند عرض کنم که رساله‌های عملیه دیگر هم همینطور است. صاحب مستند در خمس اشکال کرده‌اند در ج ۱۰ ص ۱۳۸، فرموده‌اند: مسأله ۱۵ مقتضی الآیه و الاخبار تعلق الخمس بالعين فيجب ادائه منها (اداء الخمس من العين) و لا يجوز العدول الى القيمة الا اذا اعطى العين لاهلها ثم اشتراها منه. بعد چون ایشان از قائلین به ولایت فقیه است فرموده‌اند: نعم الظاهر جواز تولى النائب العام (مجتهد جامع الشرائط) للمبادلة (مجتهد جامع الشرائط) بگوید بجای فرش پول بیاور ولی کسی دیگر این حق را ندارد) سیما في نصف الامام عليه السلام فانه يجوز له قطعاً. با اینکه کتاب استدلالی است مستند و مرحوم نراقی گسترده استدلال می‌فرمایند اما اینجا یک فتوی داده و رد شده‌اند و هیچ اشاره نکرده‌اند که مدرک این حرف چیست که بر خلاف اساتید ایشان و شاگردان ایشان است که یکی از آن شاگردان شیخ انصاری است. قاعده باید دلیل ایشان اصل باشد که اصل عدم جواز است یعنی وقتی که مال ارباب خمس است چه دلیل است که بگوید شما حق دارید که عین را تبدیل کنید، خود عین را باید بدهید.

انصافاً این فرمایش تام نیست و همین ادله برای ما کافی است و مرحوم نراقی کاری غریب تراز این در باب زکات فرموده‌اند که حالا برای اینکه مسأله روشن‌تر شود عبارت شیخ را هم بخوانم که نماند. مرحوم شیخ انصاری هم در کتاب خمس تصریح فرموده‌اند که جائز است که قیمت را بدهد و در رساله‌های عملیه ایشان هم همینطور است. پس بالنتیجه ما باشیم که خمس متعلق به عین است باید عین را بدهم اما ادله خاصه داریم و ثانیاً تعویض خمس از زکات که عرض شد مقتضایش این است که مالک حق دارد که از عین ندهد و ارباب خمس حق ندارند که الزامش کنند که از عین بدهد با قیمتش را بدهد اختیار یا مالک است.

جلسه ۲۵۹

۷ ذی‌قعدة ۱۴۲۷

مرحوم شیخ انصاری در کتاب خمس ص ۲۷۵ فرموده‌اند و هل يجوز دفع القيمة في هكذا الاشياء، خمس بنابر مشهور متأخرین که خمس در عین است، شیخ می‌فرماید آیا جائز است که قیمتش را بدهد؟ الظاهر ذلك بل يظهر من المدقق الخونساري أنه مذهب الاصحاب، در حاشیه بر شرح لمعه که مرحوم آقا جمال خوانساری دارند از فرمایش ایشان ظاهر می‌شود که فتوای اصحاب این است.

مرحوم محقق نراقی در مستند، عبارت عروه خوانده شد که حق دارد قیمت را بدهد بلکه حق دارد جنس دیگری بدهد بلکه در زکات یک چیزی اضافه کردند که در خمس ذکر نکردند فرمودند منفعت هم حق دارد که بدهد. شخصی که یک میلیون تومان خمس به گردنش است از فرش، جائز است که خود فرش را بدهد، جائز است یک میلیون تومان نقد بدهد و جائز است شک و برنج بدهد و جائز است منفعت بدهد به ارباب خمس یا خانه‌اش را قدر یک میلیون تومان اجازه بدهد. این اجازه را که منفعت باشد ایشان در اجاره

نفرمودند اما در زکات فرمودند و در هر دو جا دلیل خاص نداشت و استظهار این است که فرقی نمی‌کند که عرض شد یکی مسأله استظهار است و روایتی که خوانده شد در باب زکات ذکر کرده‌اند که ایما تیسر، هر کدام که برایش ممکن است. صاحب مستند که دیروز عبارتشان را خواندم در باب خمس فرمودند حق ندارد که قیمت را بدهد و دلیلی هم برایش ذکر نکرده‌اند چون مسأله برایشان روشن است که نباید قیمت داد. مگر اینکه بیع و شراء کند، فرش را به مستحق خمس بدهد بعد از او بخرد و نسبت به حاکم اجازه دادند از باب ولایت فقیه. خود ایشان در باب زکات که فرقی نمی‌کند شخص باید زکات خرما و گوسفند را بدهد بجای آن قیمت را بدهد. فرموده‌اند: ج ۱۰ ص ۲۱۴، فروع: ۱- ظاهر الاصحاح جواز اعطاء کل جنس بقيمة الواجب. و هو الاظهر، لقوله الطیلة ایما تیسر (که روایت صحیحه بود. که عرض شد در روایت نه در سؤال و نه در جواب هیچکدام اسم زکات نیست ولو در وسائل در باب زکات نوشته و فقهاء هم در باب زکات نوشته‌اند ولی متأخرین در باب خمس هم آورده‌اند بعضی‌هاشان) و لروایه قرب الاسناد که: قلت لابی عبدالله الطیلة عیال المسلمین اعطیهم من الزکاة فاشتری لهم منها ثياباً و طعاماً و أری ذلک خیر لهم، فقال الطیلة: لا بأس. حالاً بحث سندی دارد که قرب الاسناد در روایاتش معتبر است یا نه؟ به نظر می‌رسد که معتبر است که بحث درائی است در جای خودش مفید است چون مواردی در این کتاب هست که در جائی دیگر نیست.

مرحوم نراقی فرموده‌اند: ولروایة قرب الاسناد و اطلاق الصحیحة و الموثقة الواردتین فی الدین المتقدم جمعاً. به حضرت عرض می‌کند که من از کسی پول طلب دارم و او هم نمی‌تواند بدهد فقیر است، زکات به گردنش است آیا

می تواند طلب را از زکات حساب کند؟ حالا طلبی که از او دارد مثلاً نخ یا فرش یا چیزی دیگر به او فروخته است. حضرت فرمودند: بله. صحیحه عبدالرحمن بن الحجاج عن أبي الحسن الأول (حضرت کاظم علیه السلام) عن دين لي على قوم قد طال حبسه عندهم لا يقدرّون على قضائه وهم مستوجبون للزكاة، هل لي أن ادعه فاحتسب به عليهم من الزكاة، قال عليه السلام نعم.

موثقه سماعة عن الصادق عليه السلام عن الرجل يكون له الدين على رجل فقير يريد أن يعطيه من الزكاة، شاهد سر جواب حضرت است: الى ان قال: فلا بأس أن يقاسه بما أراد ان يعطيه من الزكاة يحتسب بها. وسائل كتاب الزكاة ابواب المستحقين للزكاة باب ٤٦ ج ٢ و ٣.

به این چهار روایت مرحوم نراقی استناد کرده اند که هر جنسی را می تواند بدهد و به اطلاق روایات تمسک کرده اند. بعد ایشان فرموده اند: واستوجه في الذخيرة الاقتصار على الدراهم و الدنانير، (ذخیره فرموده اگر بجای جنس که زکات به گردنش است از گندم و جو و خرما، پول می خواهد بدهد عیبی ندارد، اما در جنس می خواهد بدهد، نه، باید خود زکات را بدهد.) و هو ظاهر صاحبی الوافی و الحدائق که حق دارد پول بدهد بجای زکات نه اینکه جنس دیگر بدهد. و استشكل في المدارك ذلك ايضاً، (حتی پول هم حق ندارد بدهد. زکات متعلق به عین است که باید خرما بدهد یا گوسفند یا گندم و جو) اقتصاداً علی مورد الصحيحين. در صحیحین از موردش تعدی نکرده گفته اگر دین است عیبی ندارد ولی اگر دلیلی نیست فایده ندارد. یعنی مدیون فقیر است می خواهد زکات ندهد و پول بدهد عیبی ندارد اما اگر زکات به گردنش است و می خواهد پول بدهد، نه، باید عین را بدهد. پس یک قول این است که مطلقاً مثل صاحب مدارک قبول نکرده اند که باید عین را بدهد. یک قول این

است که بجای عین حق دارد پول دهد و یک قول دیگر این است که بجای عین حق دارد هر جنسی را بدهد که صاحب عروه هم اضافه کردند حتی منفعت هم حق دارد که بدهد. آنوقت این فرمایش صاحب مستند در باب زکات با اینکه دلیل ایشان همین هاست فرمودند: و هو الاظهر و فتوی دادند که در باب زکات بجای جنس زکوی یک جنس دیگر حق دارد بدهد و در باب خمس فتوای به عدم داده‌اند. سؤال این است که ما الفارق؟ اگر روایت در باب زکات است که آن صحیحه ماتیسر نبود که نمی‌تواند بدهد، ممکن است که ایهام کند که تیسر اگر کسی می‌تواند خود زکات را بدهد خوب بدهد، ما تیسر مقتضای مطابقت سؤال با جواب این است که سؤال مطلق است و ما تیسر همانطور که معنای عرفیش است یعنی هر چه که دستش بیاید. نه اگر این سهل است و آن دیگری سهل نیست، سهل را در مقابل غیر سهل بدهد. حضرت فرمودند: **ایما تیسر یخرج**، هر کدام که میسر است بدهد. اسم زکات هم در آن نبود نه در سؤال و نه در جواب. نتیجه ما هستیم و اطلاق این روایت، خمس و زکات هر دو را می‌گیرد. اینکه مرحوم نراقی در خمس فرمودند به هیچ وجه جائز نیست حتی پول جائز نیست بدهد. اگر زمین دارد که بر آن خمس است باید از خود زمین بدهد و فایده ندارد که پول بدهد فرمودند: **ولا یجوز العدول الی القیمه**، چرا ما تیسر اینجا را نگیرد. علی کل تعلیق حکم بر وصف یفید العموم، حرف خوبی هم هست و ظهور در عموم دارد. پس فرق نمی‌کند زکات باشد یا خمس، روایت مطلق است. اگر هم ما قائل شدیم که **کَلَّمَا فِی الزَّكَاةِ یَجْرٰی فِی الخَمْسِ اِلَّا مَا خَرَجَ بِالذَّلِیْلِ** که کما بیش فقهاء قائل هستند و صحبتش هم گذشت که روایات خود زکات را می‌توانیم در خمس استفاده کنیم، چون دلیل به عدم که ندارد خمس عوض از زکات است؟

می شود بجای عین، قیمت یا جنس دیگر داد یا منفعت داد عیبی ندارد پس بد نیست در اینجا که صاحب عروه فرموده‌اند پول بدهد یا جنس بدهد، اضافه کنیم که منفعت هم بدهد و همانطور که در زکات جائز است بدهد در زکات را می‌پذیریم و در خمس هم اضافه می‌کنیم. پس اختیار با او خواهد بود. گرچه مسأله ظاهر به اصحاب داده شده اما حتی متأخرین در حواشی عروه ملاحظه کنید یک عده‌ای اشکال کرده‌اند البته اکثر فرمایش صاحب عروه را پذیرفته‌اند.

یک مؤید دیگری می‌خواهم عرض کنم که بدرد جاهای دیگر هم می‌خورد آن این است که عمدتاً در اموال مقتضای فهم عرف عدم خصوصیت را تبدیل است، در اموالی که شارع قرار دهد نه در اموال مردم، یکوقت کسی نزدش فرش زید است، باید عینش را به او برگرداند، حالا یا غصب کرده یا بعد فهمیده مال دزدی بوده که او خریده و مال زید است، اما در اموالی که شارع قرار داده، مقتضای قاعده این است که ما از فرمایشات فقهاء در این موارد استفاده می‌کنیم که حرف بدی نگفته‌اند و ما هم همچنین استفاده می‌کنیم نه تقلیداً لفقهاء، نه اتباعاً لهم بعنوان اینکه یک مقلد برای مجتهد باشد، نه بعنوان اینکه حرف خوب است استظهار، استظهار فرعی است. در اموال عموماً که شارع قرار داده است ما بگوئیم هر مالی بر هر چیزی که شارع قرار داده مالیتش ملاک است نه عینیت، پس به همان قیمت پول بدهد یا جنس دیگر استفاده نشود که این حرفی است، وقتی که شارع چیزی را تعیین کرده اصل در هر چیزی آن یکون عیناً در اصل که در اصول هم خوانده‌ایم می‌خواهیم اموال را از اصل استثناء کنیم. مؤیدش هم فتوای فقهاست. پس ما تنها در میدان حرف نمی‌زنیم. فقهاء در موارد مختلف در فقه که یکی دو تا را عرض

می‌کنم اینطور گفته‌اند:

۱- در زکات فطره، البته اجماعی نیست ولی بسیار گفته‌اند، زکات فطره یکی‌اش گندم و دیگری جو و خرماست و شیر است. شخصی گندم برایش میسور است چون گندم فروش است ولی بجای گندم پول می‌دهد، شارع که نگفته پول بده آیا جائز است؟ بله. اگر استبعاد کردند عروه برایشان می‌خوانیم: زکات فطره، فصل فی جنسها و قدرها، مسأله ۲: الاقوی. الاجزاء بقیمة احد المذكورات من الدراهم و الدنانیر أو غیرهما من الاجناس الأخری. آقایانی هم که حاشیه نکرده‌اند اکثر هستند. بله مرحوم والد، اخوی، آقای بروجردی و عده‌ای دیگر اشکال کرده‌اند. حالا ما می‌خواهیم بینیم مقتضای مستفاد چیست؟ اینهم را عرض کردم که مسأله اجماعی نیست ولی اکثر پذیرفته‌اند. بعد صاحب عروه تفریع فرموده‌اند که حالا که جائز است بجای گندم پول داد یا فرش داد به فقیر، پس اگر گندم معیوب دارد آیا جائز است بجای گندم بدهد؟ بله. یا گندمی که پست است با آن مخلوط است که از اجناس زکوی نیست، بعنوان قیمت جائز است که بدهد؟ و علی هذا، فیجزی المعیب و المزوج و نحوهما بعنوان القیمة، و کذا کل جنس شک فی کفایتہ فانه یجزی بعنوان القیمة. اینها را فقهاء از کجا آورده‌اند، با اینکه قطعاً دلیلی ندارد. اقلأ در باب خمس و زکات یک سؤال و جواب بود اینجا که آن هم نیست و علی القاعده است، قاعده‌اش چیست؟ قاعده عقلائیة است. شارع وقتی فرمود یک صاع گندم بده، فهم عرفی این است که گندم خصوصیت ندارد، جماعتی هم البته اشکال کرده‌اند که ما چه می‌دانیم که خصوصیتی ندارد. بد حرفی به نظر نمی‌رسد که آدم بگوید این چیزی که شارع فرموده قیمتش ملاک است نه خودش. یک مثال دیگر بزنم: مسأله‌ای است که خیلی جاها بدرد می‌خورد و

تسهیل است در باب کفاره مواقعه در حال عادت، یک دینار، نیم دینار، ربع دینار، دلیل می گوید دینار، حالا یک خلافی هست که واجب است یا مستحب است، جماعتی فرموده اند مستحب است، حالا اگر بخواهد اداء استحباب بکند چکار کند یا بنابه قولی که جماعتی فرموده اند واجب است آیا لازم است که دینار بدهد؟ نه. مجمع الرسائل صاحب جواهر، مجمع المسائل میرزا، مسأله ۱۷۱۸ و الاحوط (در کفاره) اعطاء المسکوک (خود دیناری که سکه دارد) و ان كان لا یبعد کفاية القيمة أيضاً، احدی از اعاضم هم تعلیق نرده است. با اینکه شارع فرموده دینار، می گویند قیمت جائز است. چرا؟ بخاطر همین استظهار است. همین مسأله در عروه کتاب الطهارة، فصل فی احکام الحائض مسأله ۱۷، یجوز اعطاء قيمة الدینار، با اینکه نص می گوید دینار، این یجوز از کجا آمده و معظم هم در عروه حاشیه نکرده اند. بله بعضی ها احتیاط کرده اند که باید دینار را بدهد و بعضی گفته اند پول بدهد جنس ندهد. اما معظم قبول کرده اند، این برای چیست؟ برای همین استظهار عرفی است، که اگر استظهار عرفی کردید یک مدرک دیگر خواهد بود برای اینکه در باب خمس که شارع فرموده فان لله خمس، خمس عین به گردش است ولی جائز است چیز دیگر بدهد.

جلسه ۲۶۰

۱۰ ذی‌قعدة ۱۴۲۷

بنابر مبنای مشهور که خمس در عین است اما شخص حق دارد بجای عین ثمن عین را بدهد از اثمان یا حتی از جنس دیگر یا حتی از منفعت که صاحب عروه در باب زکات فرموده بودند و در خمس دوتایش را فرمودند. بنابر این قیمت چه موقع ملاک است؟ شخص اول سالش اول محرم است پنج فرش دارد برای تجارت که یکی خمس است، این خمس متعلق به عین فرش‌هاست اما به ادله ثبت که جائز است قیمتش را بدهد، حالا یا پول یک فرش را می‌دهد یا لباس می‌دهد قدر قیمت فرش یا منفعت می‌دهد. ملاک این پرداختن چه موقع است. اول محرم سر سالش است که پنج محرم این را داد، اگر فرش بالا رفته یا پائین آمده، ملاک چیست؟ قیمت چه موقعی ملاک است؟ این فرع از فروع محل ابتلاء بسیار است چون خیلی‌ها همان روز اول سر سال خمستان را نمی‌دهد یا معذور است که نمی‌تواند بدهد یا معذور است که نگه داشته که ببرد به کسی بدهد یا کم محلی می‌کند و مسأله را بلد نیست، با اینکه اول محرم سر سالش است ولی پول را می‌گذارد هر وقت

رفت پیش مرجع تقلیدش بدون اجازه گرفتن در تأخیر آنوقت می دهد. قیمت چه موقع ملاک است؟ ما باشیم و اینکه دلیل خاص در مسأله نداریم این ^۱ که مال ارباب خمس است که گذشت، بنابر اینکه بگوئیم در عین است این عین متعلق حق و ملک غیر است که ^۱ این فرشها مال ارباب خمس است چه موقع می خواهد قیمت را بدهد، آنوقت باید بینیم قیمت این ^۱ این فرش چقدر است آن را پردازد آنوقت است که از عین به قیمت منتقل می شود بنخاطر دلیلی که گفته حق دارد که قیمت بدهد که اگر قیمت در این مدت پائین رفت و مقصر بود ضامن است و باید قیمت اول سال را بدهد و اگر بالا رفت آن ارتفاع را باید بدهد. البته بنابر عین نه ذمه. صاحب جواهر هم یک همچنین مطلبی را فرموده اند که ما دلیلی در این زمینه نداریم. تنها دلیلی که داریم سر روایتی است که خوانده شد، هیچکدام بیشتر از این ظهور ندارد که اگر قیمت دارد و کافی است و لازم نیست که عین را بدهد. ارباب و ولی واقعی خمس این را پذیرفته اند، ولی آیا این دلالت می کند که وقتی که شخص به ذمه گرفت قیمت آنوقت ملاک است؟ نه، و اجمال دارد که قیمت چه موقع را باید بدهد آنوقت قیمت چه موقع را باید بینیم علی القاعده چطور است؟ اگر ^۱ یک مال شما بود پیش زید و شما اجازه داده بودید که بجای عین قیمت را به شما بدهد، زید قیمت چه موقع را باید به شما می داد؟ علی القاعده باید می پرداخت. اگر امانت دست زید بوده و شما مطالبه نکردید یا مطالبه کرده بودید و نتوانسته بدهد و معذور بوده یا شما به او اجازه داده بودید یا عذر شرعی داشته که نتوانسته بیاید و بدهد و حرجی بوده و ترس داشته که امانت شرعی بوده و شارع او را ایمن می دانسته، لیس علی الامین الا الیمین. امین نباید تقصیر کرده باشد، اگر جنس پائین رفت ضامن نیست و اگر بالا رفت

چون در عین است باید قیمت بالا را بدهد. پس بالتتیجه مقتضی القاعده چون دلیل خاصی ما نداریم در مسأله همینقدر دلیل داریم که باید قیمت را بدهد، بنابر این پس اگر اول سالش که اول محرم است همان قیمت را داد که بحثی نیست، اما اگر وقت الدفع فرق کرد با اول سال، که وقت تعین و تضیق خمس است، اگر بالا رفت باید قیمت بالا را بدهد چون قیمت عین همان لحظه مبدل به قیمت می‌شود، اگر پائین رفت و مقصر نبود ضامن پائین رفت نیست، قیمت اول محرم چند بوده، همان را باید بدهد اگر پائین رفت و مقصر بود ضامن نقص هست.

در کلمات متعدد هم در حاشیه عروه بعضی‌ها مثل مرحوم میرزای نائینی و هم صاحب جواهر در جواهر فرموده‌اند مگر فقیه اجازه بدهد که با تأخیر پردازد ولو قیمت پائین آمده و اگر قیمت جنس بالا رفت قیمت قبل را بگیرد. مکرر فقهاء تصریح کرده‌اند نه اینطور که من عرض کردم مگر اینکه از فقیه اذن گرفته باشد. و اعلمیت در دو جا مورد بحث است یکی در تقلید کردن و اتباع حکم و دیگر در باب قضاوت، اما در غیر اینها فقیه جامع الشرائط لازم نیست که اعلم باشد، حتی اگر مفضول باشد و فقیه جامع الشرائط باشد می‌تواند تصدی کند. این بعنوان اصل مسأله است. حالا فقیه آیا حق دارد که همچنین کاری بکند؟ امام معصوم باشد شکی نیست چون مال خودشان است. اگر در باب فقیه قائل به ولایت عامه شدیم مثل میرزای نائینی که فائلند، ولی است و حق دارد، بله باید بینه و بین الله مضیق نباشد، اما بالتتیجه حجت برای آن کسی که می‌خواهد بدهد تام است. اگر او را فقیه جامع الشرائط می‌داند برای آن فرض کنید یک اصل اهل علم است حضرتعالی فرض کنید فقیه به شما اجازه داد، آیا آن اجازه مفید است یا نه؟ اگر قائل به ولایت عامه شدیم

که مفید است و اگر قائل به ولایت حسبه شدیم نه ولایت عامه، حتی اگر اجازه دهد مشکل است. پس اینهایی که سر سالشان می گذرد و می آیند خمس می دهند و می گویند بنا بود اول محرم بیایم و نیامدم فقیه می گوید اشکالی ندارد، فقیه چقدر می تواند بگوید اشکالی ندارد که این تابع ولایت عامه و ولایت حسبه است که فرق می کند، اگر پائین و بالا شده باشد قیمت.

حالا یک برداشتی ببینیم از اینجا می شود کرد، چون دلیل تبدیل اختیار مالک و تبدیل عین را به قیمت، دلیلش چه بود؟ دلیلش همین سه روایتی بود که خوانده شد که جواهرات را تبدیل به پول کرده بود و آورده بود و حضرت فرمودند چرا خود جواهرات را نیاوردی؟ پس تبدیل قیمت جائز است. و روایت دیگر اینکه میوهها را فروخته و خمس را آورده بود که حضرت فرمودند چرا تبدیل به قیمت کرده ای؟ آیا ما می توانیم از این روایات استظهار کنیم و بگوئیم ظهور دارد در اینکه فرق بگذاریم بین آن جائی که فروخت و تنزل کرد و بین جائی که فروخته حالا می خواهد قیمت را بدهد؟ آیا می توانیم از این روایات برداشت کرده و بگوئیم اگر سر سال جنس را فروخته و تبدیل به قیمت شده، قیمت را حالا آورده، چه در این مدت جنس تنزل کند و چه ارتفاع پیدا کند. که قاعدهً اجناس همه جا در دنیا یا بالا می رفته و بالا و پائین می آمده البته گاهی زیاد و گاهی کم تغییر قیمت می شده، اما فرض کنید در مثل لؤلؤ و مرجان و دیگر سنگهای قیمتی که از ته دریا بیرون می آمدند چه بسا قیمتش روزانه بالا و پائین شود، آنوقت لؤلؤها را در بحرین فروخته و بعد از دو ماه به مدینه رسید و پولهای تبدیل شده لؤلؤها را حالا آورده که بگوئیم، البته نمی خواهیم فتوی بدهم که اگر همان سر سال بدون تأخیر چون جائز بوده که تبدیل به قیمت کند تبدیل کرده و قیمت را نگه داشته و آورده حالا که دارد

خمس را می‌دهد ولو اینکه آن عین قیمتش بالا رفته بگوئیم ضامن نیست. پس قاعدۀ وقتیکه لؤلؤ و میوه‌ها را می‌فروشد قاعدۀ و متعارف این است که لؤلؤ و میوه هر روز یک قیمت است، ولی آیا ضامن است اگر قیمت بالا و پائین رفت و در روایات تنبیه بر این جهت نشده و حضرت به نحو مطلق تقریر فرمودند و فرمودند اگر پائین رفت تو ضامن تنزل نیستی و اگر بالا رفت باید اضافه قیمت را بدهی و از اینکه تفصیل نفرمود آیا این ظهور دارد در اینکه اشکالی ندارد که تنزل یا ترفیع پیدا می‌کند و همیشه بر یک قیمت نیست. این تفصیل را ندیدم که احدی گفته باشد با اینکه اعظامی تفصیلاتی گفته‌اند که بعد عرض می‌شود. اما اگر فقهاء این تفصیل را می‌گفتند می‌دیدیم که حرف بدی نیست که فرق بگذاریم بین اینکه فی یوم تعین الخمس که سر سال است آیا تبدیل کرده است به قیمت، همان قیمت را می‌دهد چه تنزل کند یا ترفع. بله باید در ایصال قیمت تفریط نکرده باشد چون خمس فوری است. اشکالی ندارد چون متعارف است و حضرت هم تقیه نفرموده‌اند پس اشکالی ندارد.

بعد از این مرحوم صاحب عروه این را فرمودند که مسأله‌ای است محل ابتلاء و هم کم و زیاد دارد و خمس در آن فرق می‌کند: **و لا يجوز له (للمالك) التصرف في العين قبل اداء الخمس و ان ضمنه في ذمته.** شخصی سر سالش شد الآن یک میلیون دارد که ۲۰۰ هزار خمس است. آیا حق دارد ۲۰۰ هزار را مصرف کند و ضامن باشد و در ذمه خودش کند و بعد بیاورد بدهد، یا نه حق ندارد در این ۲۰۰ هزار دست بزند. یک مسأله دیگر این است که آیا در ۸۰۰ هزار می‌تواند تصرف کند یا نه؟ که بعد می‌آید که آیا خمس علی نحو الاشاعه است یا علی نحو الکلی فی المعین که در مسأله ۷۶ متعرض هستند. آیا می‌تواند خمس را به ذمه بگیرد و به کسی قرض دهد و یا در حاجتی صرف کند و در

ذمه اش ۲۰۰ هزار باشد؟ صاحب عروه فرموده‌اند: حق ندارد. و لا يجوز التصرف في العين (مقدار خمس از عین) قبل اداء الخمس و ان ضمه في ذمته و شاهد بگیرد و جائی بنویسد. این منتقل به ذمه نمی‌شود و حق تصرف هم ندارد. معظم هم اینجا را حاشیه نکرده‌اند که می‌آید و البته عده‌ای هم مخالف هستند.

عبارت صاحب جواهر و میرزا و شیخ در مجمعین حاصلش این است: لا يجوز بدون اذن المجتهد ضمان خمس المال و التصرف فيه، که اینها اذن مجتهد را اضافه کرده‌اند که بدون اذن او حق ندارد اینکار را بکند و این کاری است که خیلی‌ها می‌کنند، آیا این تصرف جائز است؟ از صاحب جواهر به اینطرف معظم فرموده‌اند جائز نیست. در رساله صاحب جواهر که ۸ حاشیه دارد هیچکدام حاشیه نکرده‌اند و نیز در رساله میرزا هیچیک حاشیه نزده‌اند.

جلسه ۲۶۱

۱۲ ذیقعدہ ۱۴۲۷

مسأله این بود بنابر اینکه متعلق به عین است اگر شخصی عین دارد و خمس به آن متعلق شد، واجب موسّع در اثناء سال، حالا که سر سال شد و واجب مضیق شد و فوراً باید - این عین را که ارباب خمسہ بالاعتبار و التبعّد الشرعی مالک آن شدند به آنها برساند، حالا اگر در تمام کل این مال تصرف می‌کند، این تصرف جائز نیست حتی اگر ضامن این باشد که خمسش را بدهد، یا خمس عین را نداده و قیمت را، تصرف در کل مال تصرف جائز نیست و تصرف دلیل می‌خواهد. عرض شد که این اصل است و اگر ما دلیلی نداشتیم که لا یجوز التصرف، قاعده‌اش همین است. مضافاً به این روایات داریم، اطلاقات روایات دارد که تا حق ما به ما نرسد تصرف جائز نیست، این اطلاق شامل می‌شود حتی موردی که ضمنه، می‌گویند چرا در این اموال تصرف می‌کنی؟ می‌گویند می‌خواهم بدهم. اطلاق می‌گوید تا حق به ما نرسیده تصرف جائز نیست، یعنی تصرف فقط در - جائز است که این دلیل مستقل خواهد بود غیر از اصل عام که تصرف در مال دیگری جائز نیست الا به علم

به رضاه، این دلیل خاص را هم در باب خمس داریم.

روایت معتبره ابی بصیر، چون علی بن حکم که از ثقات اصحاب است از علی بن ابی حمزه نقل می‌کند که اهل فرض حدیث و اهل خبره می‌گویند مراد ابی حمزه بطائنی است نه ابی حمزه ثمالی چون اینها جزء مشترکات هستند، حال بنا بر اینکه علی بن ابی حمزه بطائنی باشد و قول اهل خبره در آن معتبر باشد که هست و بالتیجه بنا بر این است که بالتیجه که ما اینها را فرض مشترکات کرده‌اند اهل خبره بدانیم و حدیثش معتبر است و یا از باب فرمایش شیخ انسداد صغیر در باب رجال، بالتیجه روی هر مبئائی که باشد در ما نحن فیه فرقی نمی‌کند، آنوقت این ابی حمزه بطائنی که مسلم اللعن است که واقفه را درست کرد. در کتب حدیث پر است از نقل‌های او و شاید در صدها روایت در کتب اربعه است که اسنادش ابی حمزه است. سند تا ابی حمزه گیری ندارد و راوی از ابی حمزه علی بن حکم است که از ثقات بلا اشکال است و مروی عنه ابی بصیر است که مورد شاهد نیست. این ابی حمزه خودش آدم بدی است مسلماً که منحصر شد، چون وکیل حضرت صادق علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام بود که آدم عامی بود بعد از شهادت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام منحرف شد و بد شد. از بعد انحرافش حرف‌هایش اعتبار ندارد. اما قبلش حرف‌هایش اعتبار دارد. آنوقت علی بن الحکم که از ابی حمزه نقل کرده آیا قبل بوده یا بعد؟ اگر محرز باشد که مال بعد است یا شک شود که مال قبل یا بعد است، اعتبار ندارد و احراز می‌خواهد که در وقت نقل منحرف نبوده، اما دو جهت است که اطمینان هست:

۱- این هائی که از ابی حمزه نقل روایت کرده‌اند بعد از که مذهب وقف را ابداع و اختراع کرد که نیامده‌اند از او نقل کنند، این مطمئن الیه است، اگر شک

کردیم عیبی ندارد و نمی‌گوئیم معتبر است اما آیا علی بن حکم علی جلالته و امثالش آیا می‌روند بعد از اینکه ابی حمزه مذهب وقف را اختراع کرد و از حضرت رضا علیه السلام لعن نسبت به او صادر شد و قصه‌هایی که شاید بزرگ‌ترین فتنه در داخل شیعه در عصور معصومین علیهم السلام بوده با قصه‌های عجیبی که در مورد واقعه است. یعنی یک آدمی که اینطور سر نخ باطل بده، آیا ثقات اصحاب می‌آیند از او روایت نقل کنند؟ نه فقط بعید است، مطمئن الیه است که همچنین چیزی نبوده است. یعنی علی بن ابی حکم ولو از علی بن حمزه بعد از وقفش نقل کند، اما قاعده مطمئن الیه است که قبل از او شنیده است نه اینکه بعد از اختراع مذهب فاسد و معروف شد که یک عده‌ای شیعه را مفتتن کرد و شیعه را منشق کرد بعد باز هم از او نقل کنند. ۲- اینکه این مسأله شخصی است و ممکن است که یکی مطمئن شود و دیگری خیر. برای اولی حجت دارد و برای دومی خیر. اما مسأله اینکه نوعیه باشد اینکه شیخ طوسی نقل کرده که الطائفه عملت بروایاته. علی بن ابی حمزه آدم بد، اما طائفه شیعه عمل به روایتش کرده‌اند که شاید وجه عملش همین باشد که در وجه اول عرض کردم که قبل از وقف از او سؤال کرده بودند، بله ممکن است بعد از وقف نقل کرده باشند و یا حتی بعد از مرگ ابی حمزه نقل از او کرده باشند. لهذا به نظر می‌رسد که روایت معتبر است به فرمایش شیخ طوسی، حالا به فرمایش شیخ طوسی که عملت الطائفه بگوئیم این اجماع نیست چون گاهی شیخ طوسی چیزی گفته که اجماع نبوده و اجماع مسلم ما لازم نداریم و اینطور بوده که فقهاء شیعه به روایات ابی حمزه عمل می‌کرده‌اند، فقهاء اصحاب ائمه علیهم السلام که بعد بوده‌اند و یا فقهای عصر غیبت، اگر اینهم باشد باز هم حجت دارد و معلوم می‌شود این روایات بالتیجه جهتش هر چه باشد

فقهاء به آنها اعتماد کرده‌اند و این همان جبر سندی خواهد بود، لهذا به نظر می‌رسد که اگر سند کلاً، قبل و بعد ابی حمزه معتبر باشد بخاطر ابی حمزه، سند گیر ندارد که در ما نحن فیه همینطوری است که قبل و بعد سند ابی حمزه معتبر است لهذا ما این را معتبر حساب می‌کنیم البته در حکم موثقه است چون ابی حمزه انحراف عقیده پیدا کرده، بلکه روی اطمینان اول باید صحیحه معتبرش کنیم چون ابی حمزه قبل از انحراف از عامه که نبوده و ۱۲ امامی بوده و روایات ۱۲ امام به اسمائهم علیهم‌السلام را خودش نقل کرده.

روایت منجز و معذر است، عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه‌السلام فی حدیث: لا یحلّ لاحد ان یشتری من الخمس شیئاً حتی یصل الینا حقنا، این اطلاقش می‌گیرد جائی را که معامله کرد و ۱۰۰۰ دینار را داده و جنس هم خریده اما بنا دارد که ۲۰۰ دینارش را خمس بدهد، این روایت اطلاقش می‌گیرد موردی که عزم دارد و به قول صاحب عروه و إن ضمنه، اگر خرید حلال نیست. آنوقت لا یحل چون به معامله خورده نهی در معامله و فساد است و فضولی می‌شود. وقتیکه حق ندارد کسی بخرد طبیعه کسی هم حق ندارد بفروشد (وسائل، ابواب ما یجب فیه الخمس، باب ۲ ح ۴).

روایت دیگر از ابی بصیر که: من اشتری شیئاً من الخمس لم یعذره الله، اشتری ما لا یحل له، اطلاقش می‌گیرد حتی اذا ضمنه، یعنی ضمنه، تصرف در مال غیر را جائز نمی‌کند. (همان باب ح ۵).

روایت دیگر که سابقاً عرض شد و به نظر می‌رسد که معتبر باشد محمد بن مسعود عیاشی نقل کرده از اسحاق بن عمار نقل کرده که استظهار می‌شود که از کتابش نقل کرده باشد و کتاب چطور به او رسیده، به تواتر که عده‌ای قائلند یا نه مطمئن الیه است که اگر اطمینان پیدا کرده بوده که کتاب اسحاق

بن عمار است همین یکفنی و بحث‌هایی که هست، علی کل اجماعی نیست اما جماعتی قائل شده‌اند که حرف بدی هم به نظر نمی‌رسد. یعنی وقتیکه مثل عیاشی با قرب عصرش از طرف اسحاق بن عمار نقل می‌کند که مستظهر این است که کتابش باشد، تشکیک از اینکه آیا این کتاب چطور به دستش رسیده، این ظاهراً گیری ندارد، اما اگر کسی این را قبول نداشته باشد مرسله حساب می‌شود. پس علی المبنی معتبره است.

روایت دیگر اسحاق بن عمار قال ابا عبدالله علیه السلام لا یعذر الله عبداً اشتری من الخمس شیئاً أن یقول یا رب اشتریته بهالی حتی یأذن له اهل الخمس، این است که اول باید اذن داده باشند یا اطلاق دارد، چه بگویم اول یا بخواهم به اطلاقش تمسک کنیم حتی بعد آنوقت تصحیح فضولی می‌کند که اگر فضولی بود و بعد اجازه دادند بمقدار کافی بود که بحث فضولی می‌شود که آخر عروه متعرضش هستند. (کتاب خمس وسائل، ابواب الانفال، باب ۳ ح ۱۰)

روایت دیگر روایتی است که شیخ صدوق از چهار نفر از مشایخ نقل می‌کند، البته اگر بخواهیم دقت کنیم یکی از اینها اگر لم تثبت وثاقتہ بدرد نمی‌خورد، شاید هر چهار تا فاسق بودند اما در اینطور موارد مثل عده کلینی که بعضی تشکیک کرده‌اند به نظر می‌رسد که خیلی عرفی نباشد و یک خورده دقت بیشتر است. صدوق از چهار نفر از مشایخش نقل کرده عن ابی الحسین محمد بن جعفر الاسدی که این اسدی ثقه است آنوقت آن چهار نفر مطمئن الیه نیست که بگوئیم همه آنها مستبعد است که فاسق باشند تا سند معتبر شود. به نظر می‌رسد که معتبر باشد. عن مولانا الحجة (عج) توفیع رفیع حضرت که یک تکه‌اش این است: فلا یحل لاحد ان یتصرف فی مال غیره بغیر اذنه فکیف یحلّ ذلک فی مالنا (منظور خمس است) یک استنکار و مثال اینطوری حضرت

زده‌اند. (ابواب الانفال، باب ۳، ح ۳).

به نظر می‌رسد همانطور که مشهور فرمودند اگر ما بودیم و این روایات اطلاقش می‌گیرد آن مواردی را که بعد عرض می‌کنم که بعضی از فقهاء گفته‌اند: یعنی شخصی ۱۰۰۰ دینار دارد که سر سال اضافه آمده، ۲۰۰ دینار خمس است، قاعده‌اش این است که این $\frac{1}{5}$ اگر مال معصوم نبود و مال زید بود که شریکش بود، آیا این مفاهیم صحیح است؟ آیا تکلیفاً حلال است؟ نه، آیا وضع معامله صحیح است؟ نه، آیا فرقی می‌کند که دسترسی به او داشته باشد؟ نه. تصرف در مال دیگری بدون احراز رضای او جائز نیست حتی الآن نتواند به او بدهد باید آن را کنار بگذارد.

خلاصه بنا بر قول مشهور که عین $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است نه ذمه، این $\frac{1}{5}$ چه فرقی می‌کند که اسمش خمس باشد یا ملک زید. چطور در ملک زید بدون رضایش هیچگونه تصرفی نمی‌شود کرد چه راهی داشته باشیم که به او برسانم یا نه؟ چه ضامن شوم که به او برگردانم یا نه؟ بنا بر این فرمایش مشهور تا اینجا اگر حرف بعد را توانیم مطمئن به آن شویم قاعده‌اش این است که اگر بگوئیم خمس در عین است که ملتزم شدیم وفاقاً یا تبعاً للمشهور، آنوقت تصرف در عین اگر در غیر خمس شود جائز نبود چه برسد به خمس. این حرفهای مشهور، مع ذلک چند نفر از اجلاء، اعظام بعضی دو گونه صحبت کرده‌اند مشکل صاحب جواهر، که در جواهر گفته‌اند اشکالی ندارد و در مقام فتوی، فتوی داده‌اند در مجمع الرسائل و یک عده هم عروه را حاشیه کرده‌اند. مثل آسید ابو الحسن اصفهانی و مرحوم اخوی که گفته‌اند اشکال ندارد و قیدش زده‌اند که بعد ببینیم با آن قیود می‌توانیم ملتزم شویم که اشکالی ندارد یا حتی با آن قیود تام نیست.

جلسه ۲۶۲

۱۳ ذی‌قعدة ۱۴۲۷

بحث این است که خمس بنا بر اینکه متعلق به غیر باشد یعنی $\frac{1}{5}$ مال شارع
تعبداً، اعتباراً، شرعاً $\frac{1}{5}$ را ملک ارباب خمس قرار داده، بنا بر این خمس متعلق
به عین است و بر این مبنی، آنوقت بحث این است که این عین $\frac{1}{5}$ که مال
ارباب خمس است آیا مالک $\frac{1}{5}$ حق دارد این $\frac{1}{5}$ حق دیگری را برای خودش
بردارد و ضامن شود و عوضش را بدهد یا نه؟ در امانات همچنین حقی
نیست، اگر چیزی امانت نزد کسی است مگر علم به رضا داشته باشد که بحث
دیگری است. ما می‌خواهیم ببینیم در خمس یک استثنائی است که تصرف
جائز است؟ مشهور گفته‌اند استثناء نیست، لهذا حکم کرده‌اند که اینهم مثل
امانات دیگر است که صاحب جواهر تصریح به این کرده‌اند که حکمش حکم
امانات دیگر است. و ۲۰۰ دینار از ۱۰۰۰ دینار امانت غیر است تا سر سال،
اگر سر سال شد تصرف قطع شد و باید عین را یا بدلش را به صاحبش
برساند که بعد عرض می‌کنم که چه فرقی با هم دارند، اما آیا حق دارد خودش
تصرف کند و ضامن شود که بدلش را به صاحبش برساند؟ مشهور گفته‌اند

همچنین حقی ندارد، عروه هم همین بود، رساله صاحب جواهر فارسی، شیخ انصاری، میرزا با حواشی که احدی حاشیه نکرده است، آنهم حق ندارد و عبارت صاحب عروه بود که ضامن شود، فایده ندارد تصرف در اموال است.

یک عبارت از صاحب جواهر می خوانم که عبارت عربی صاحب جواهر است در نجاه العباد ص ۳۱۸ (چاپ بیش از ۱۰۰ سال قبل) و لیس له (مالک) ضمانه (ضامن مقدار خمس شود) ثم التصرف به. حاشیه هائی هم که این کتاب دارد کسی حاشیه نکرده است و لیس له را ننوشته اند علی الاحوط و فتوی داده اند که رساله نجاه العباد طبق رساله فارسی مجمع الرسائل است که سابقاً خواندم. اما در جواهر صاحب جواهر یک عبارتی دارند که دو سه خط را می خوانم که من خیال می کنم با اینکه صاحب جواهر فتوای صریح داده اند خیال می کنم عبارت تصحیف شده باشد یعنی توی چاپ کم و زیاد شده باشد چون هم مخالف ایشان در دو رساله فارسی و عربی است و هم خود عبارت نوعی از تهافت در آن هست. چون مسأله محل ابتلای عموم است و غالب متدین هائی که خمس می دهند غالباً تصرف می کنند و بعد به مجتهدی می دهند یا به ارباب خمس می دهند، این عبارت صاحب جواهر است جواهر، ج ۱۶، ص ۸۰، نعم، لو ضمنه و جعله فی ذمته (اگر در اثناء سال باشد، تا سر سال رسیده حق دارد که مال را خرج کند و ضامن هم لازم نیست که بشود و جعل در ذمه لازم ندارد و مسلماً مال بعد از سر سال است) جاز له ذلک (تصرف) لکن لیس فی الادلة هناک حرص لیبان ان له ضمانه (یعنی حق دارد که ضامن شود و تصرف کند) مطلقاً او بشرط الملائه (پولدار باشد که وقتی که در خمس تصرف کرد عوضش را داشته باشد که بدهد) او الاطمینان من نفسه بالاداء او غیر ذلک بل لا تعرض فیها لاصل الضمان و جواز التأخیر اعم من ذلک. من احتمال می دهم

در مستمسک که فرموده مال قبل سر سال است از این عبارت می خواسته استفاده کند، اینکه اجازه داده‌اند که تأخیر شود یعنی سر سال رسید می خواهد خمس را به فلان کس بدهد که او را بعد از یک هفته می بیند، حق دارد؟ بله، و این جواز تأخیر اعم از این است که حق تصرف داشته باشد و تلازم نیست که چون شارع گفته می توانی سر سال که شد و خمس را برای کسی خواستی ببری یا بفرستی، در مواردیکه یجوز التأخیر، این جواز تأخیر اعم است از اینکه در آن تصرف کند. من احتمال می دهم که ایشان در مستمسک خیال کرده که این جواز تأخیر مال اثناء سال است که در اثناء سال خمس متعلق است و یجوز التأخیر تا سر سال، بعد ایشان فرموده‌اند (مستمسک) که ولو عبارت صاحب جواهر مال اثناء سال است. کجا مال اثناء سال است؟ بعد صاحب جواهر فرموده‌اند: **و جواز التأخیر من ذلک، بل هو (خمس) امانة في يده یجری علیه حکم الامانات.** این تکه عبارات ایشان صریح است که فتوایشان موافق مشهور است و موافق فتوایشان در رساله فارسی و عربی شان است، اما کلمه اول جاز له ذلک خلاف این است و احتمال می دهم که لم یجز له ذلک و عبارت تصحیف شده باشد. مثلاً اینطور باشد **لو ضمنه و جعله في ذمته لم یجز له ذلک و لیس في الادلة** که صدر و ذیل با هم جور می آید و تهافت ندارند، ولی در اینجا ایشان می گویند جاز، و در طرف دیگر می فرمایند: **لیس في الادلة یجری فیه ما في الامانات.** در امانات که لا یجری. این عبارت جواهر که در آن استفاده خلاف مشهور شده بخاطر این کلمه جاز له ذلک که اگر غلط چاپ شده باشد یا سبق قلم خود مرحوم صاحب جواهر باشد که مراد ایشان نیست و اگر اشتباه شده باشد که عبارت تهافت دارد و جاز با کلمات بعدی نمی خورد.

یک عده‌ای از اعظام مثل مرحوم آسید ابوالحسن و میرزای نائینی، مرحوم

اخوی که خیلی نیستند، گفته‌اند: یجوز سر سال که می‌شود شخصی که ۱۰۰۰ دینار پول داشته که ۲۰۰ تا خمس است، یک مسأله این است که حق دارد خود عین را ندهد و بدلش را بدهد و قیمت یا جنس دیگر بدهد و یک مسأله این است که لازم نیست عین را بدهد، در امانات باید عینش را به طرف برساند، در باب خمس اجازه داده شده، اما آیا اجازه داده‌اند که در آن تصرف کنید قبل از اینکه به صاحبش برگردانید؟ مگر علم به رضا داشته باشید. اما اینجا دو مسأله است که مخلوط نشود: ۱- کسی که خمس به گردنش است بنابر مشهور به عین متعلق است، حالا که به عین متعلق است لازم نیست عین را بدهد، قیمتش را بدهد. ۲- هنوز قیمت را نداده. آیا حق تصرف در عین را دارد؟ که فرع ماست و مشهور فرموده‌اند حق ندارد و جماعتی هم مثل این آقایان فرموده‌اند حق دارد اما این آقایان قید زده‌اند. مرحوم اخوی دو قید زده‌اند و گفته‌اند حق دارد که تصرف کند یکی بالعزم علی‌الاداء دیگری عدم التهاون فیه (سهل انگاری نمی‌کند). آقایان دیگر سه قید زده‌اند: ۱- گفته‌اند در جایی حق دارد تصرف کند که امکان اداء نباشد. چون در امانات اگر امکان اداء نباشد جائز نیست تصرف نکند. ۲- عزم بر اداء داشته باشد. ۳- ضامن شود که اگر در این اثناء بدون تفریط از بین رفت بدلش را بدهد مرحوم میرزای نائینی یک قید چهارم هم زده‌اند و فرموده‌اند: بشرطیکه اذن مجتهد هم باشد. فرموده‌اند: ان لم یکنه الا یصل فعلاً الی اهله فضمنه عند امکانه و کان مأذوناً من المجتهد فی ذلک فالاقوی جواز تصرفه فیه.

اینجا چند تا عرض هست: ۱- اگر شخصی نمی‌تواند اداء کند، قدرت مگر از شرائط تکلیف نیست؟ هر امانتی که بود حق تأخیر داشت و اذن مجتهد نمی‌خواهد اذن مجتهد در جایی است که می‌تواند اداء کند به مجتهد می‌گوید

من که می‌توانم و باید اداء کنم اجازه بدهد و اذن مجتهد تالی تلو اجازه مالک است. و اینکه ایشان فرمودند: ان لم یمكنه الا یصل فعلاً الی اهلہ، لم یمكنه بلا اشکال تکلیفی ندارد. اذن مجتهد یعنی می‌خواهند بفرمایند که این امانت است که نمی‌شود در آن تصرف کرد مگر صاحب امانت اجازه دهد، چه بتواند و چه نتواند ایصال کند. خلاصه مسأله اذن مجتهد بخاطر تصرف است نه بخاطر تأخیر اداء، اگر بخاطر جواز تصرف باشد باید بگوئیم آقایان دیگر هم باید این قید را بکنند. بالتیجه ایشان اذن مجتهد را فرموده‌اند علی وجه این قید لازم و علی وجه لازم نیست. که آقایان دیگر این قید را نکرده‌اند. اینجا باید ببینیم که وجه مسأله چیست؟ یکی از دو چیز باید باشد: ۱- روایات که الفاظ خصوصیت شده باشد. ۲- اینکه خمس در عین نیست و در ذمه است که هر دو محل کلام است. اگر بگوئیم بنابر این است که خمس در ذمه است نه در عین، خوب خودشان آقایان قائلند در عین است، گو اینکه که اگر بگوئیم کسی قائل است که خمس بر ذمه است نه در عین اگر این است که تصرف در عین ملکش است و نه اذن مجتهد می‌خواهد و نه عزم بر اداء می‌خواهد و نه تهاون اشکال دارد. ذمه مشغول باشد یعنی این ۱۰۰۰ تا ملک خودش است فقط شارع فرموده تو باید ^۱ را بدهی می‌خواهی از عین یا غیر عین پردازد. این بنابر این است که بگوئیم خمس بر ذمه است و اما اگر گفتیم در عین است چه فرقی می‌کند بین خمس و بین حق مشخص زید که متعلق به عین کسی باشد یعنی هذه العین سبب شده که حق داشته باشد که اینهم بخاطر روایات مستفیضه است. روایاتی که از معصوم وارد شده که آمد گفت: غوص کردم ۴۰۰ هزار درهم که ۸۰ هزار درهم را آورده‌ام برای شما که ظاهرش این است که جنسها را پول کرده بوده، پس تصرف در جنسها کرده بوده تا پول کرده

بوده، حضرت هم نگفتند نه و تقریر کردند. این تقریر اطلاق دارد و در بعضی از روایات تصریح دارد که می گوید ۵۰ یا ۱۰۰ درهم از فواکه را می فروشد که این تصرف است، حضرت فرمودند: فیه الخمس یعنی پنج درهم خمس دارد و نفرمودند چرا فروختی و باید همان فواکه را بدهی. یا اگر می خواهد قیمتش را بدهد بدون تصرف در فواکه قیمتش را بدهد یعنی اول $\frac{1}{2}$ را بدهد بعد در آن تصرف کند و این را نفرمودند و یا روایات غصب و بردی.

اگر وجه اینکه می گویند جائز است به ذمه بگیرد و تصرف در آن بکند یا اگر پولدار باشد مصرف کند، وجهش اگر این روایات باشد که کسی بگوید از این روایات برداشت می شود الغاء خصوصیت، یعنی عرف می فهمد که خصوصیت ندارد، نه اینکه حضرت در این مورد چون حق خودشان بوده اجازه داده اند. آیا ما هم الغاء خصوصیت را می فهمیم؟ و آیا از تقریر حضرت می فهمیم که جائز است تصرف و بعد هم پولش را بدهد یا نمی فهمیم یا اینکه ظهور ندارد و لا اقل من الشک که ظهور در عموم داشته باشد و این خصوصیت عند العرف ملغاه باشد یعنی عرف مطمئن است که این مورد خصوصیت نداشته، حضرت بخاطر اینکه این زحمت را کشیده نخواسته اند بگویند نه، اگر این الغاء خصوصیت به مرحله ظهور عرفی رسید که حرف خوبی است و اشکالی ندارد، اما یا همچنین چیزی نیست یا اگر هم باشد لا اقل من الشک که باید احراز شود چون اصل این است که این امانت است بنابر اینکه در عین است و در امانت نمی شود تصرف کرد. بله اگر دلیل گفت حق داری قیمت بدهی، اما این دلیل نیست که اول تصرف کنی بعد قیمت بدهی، این یعنی خود عین را ندهی و قیمتش را بدهی اول قیمتش را بدهید بعد تصرف کنید.

اگر مثل میرزای نائینی و آقایان که استناد به این روایات کرده‌اند که خمس در ذمه است نه در عین که این مبنای آقایان نیست، بله مرحوم اخوی تقریر مفصل در فقه کرده‌اند و اگر این است که در عین است و از روایات بخواهند استفاده کنند نه اینکه در ذمه است، این قیدها لازم نیست و آیا آن کسی که ۸۰ هزار درهم برای حضرت آورده بود آیا از ایشان اذن گرفته بود؟ خیر. پس اذن مجتهد نمی‌خواهد، نتواند برساند نمی‌خواهد، لهذا مسأله مشکل است و قاعده‌اش این است همانطور که صاحب عروه فرمودند قائل شویم و این مشکل را نداشته باشیم.

جلسه ۲۶۳

۱۴ ذی‌قعدة ۱۴۲۷

یک عده روایات هست که در این روایات ذکر شده است که معصومین علیهم‌السلام تحلیل بر شیعیان کرده‌اند خمس را لطیب ولادتهم، بچه‌هایشان حلال زاده باشد. یک طائفه‌ای از روایات است که بعضی‌هایش دارد که چیزهایی که می‌خورند حلال باشد. اینها گفته شده است که یک مسأله مسأله تحلیل خمس است مطلقاً که مسأله‌اش می‌آید و مسأله مفصلی است. یک مسأله دیگر این است که در زمان معصومین علیهم‌السلام بدون استیذان از معصوم علیه‌السلام بنی امیه و بنی عباس جنگ می‌کرده‌اند و جنگ بدون اذن امام در زمان امام و حضور امام، غنائمش مال مقاتلین نیست و مال امام است و گذشته از اینکه خمسش مال امام است که گیری ندارد که همیشه هست. من جمله غنائم اماء اسیر می‌کردند و یک شیعه این امه را می‌خرید، آنوقت استیلا می‌کرد از این امه - مال معصوم علیه‌السلام است اگر جنگ صحیح باشد که خمس نمی‌دادند و اگر هم بدون اذن باشد تمامش مال معصوم است، آنوقت ملک معصوم با شرکت یا کل، بدون معصوم بود و شیعه‌ها هم می‌گرفته‌اند و خیلی‌ها هم متوجه

نبوده‌اند. در روایات متعدد آمده که یکی این است که آقا امیر المؤمنین علیه السلام به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفتند بیا و سهمت را حلال کن تا اولاد شیعه حلال باشند و در ملک غیر تصرف نکرده باشند. گفته شده است که این روایات تلازم عرفی دارد با اینکه خمس در عین است اگر خمس در ذمه بنی امیه و بنی عباس بود، این اماء خرید و فروش جائز بود و اشکالی نداشت، پس چرا اباحه کنند؟ گفته‌اند این اباحه ظهور دارد و لازمه عرفی‌اش است در اینکه ملک مال معصومین است و آنها شریک در عین هستند در صورت اذن و در صورت عدم اذن همه‌اش مال آنهاست نه اینکه فقط در ذمه است فقط بنی امیه و بنی عباس کار حرامی کرده‌اند که خمس را نداده‌اند، نه اینکه خمس در عین است. و من چند روایت در حد اشاره می‌خوانم و الا بحث مفصل‌تری است که به وسائل و مستدرک می‌شود رجوع شود.

خبر عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام، علی کل امرء غنم او اکتسب الخمس الا من احلناه من شیعتنا لتطیب لهم به الولادة. (وسائل ج ۶ ص ۳۵ ح ۸).
روایت دیگر خبر محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام: ان اشد ما فيه الناس يوم القيامة ان يقوم صاحب الخمس فيقول يا رب خمسی و قد طیننا ذلک لشیعتنا لتطیب ولادتهم. (ص ۳۸۰ ح ۵).

روایت دیگر خبر الحارث ابن المغیره عن ابی عبدالله علیه السلام: احلنا اذن لشیعتنا الا لتطیب ولادتهم. (ص ۳۸۱ ح ۹).

روایت دیگر فضیل عن ابی عبدالله علیه السلام قال امیر المؤمنین لفاطمة علیها السلام احل لي نصیبک من الفیء لآباء شیعتنا لیطیبوا (اینجا ولو کلمه ولادت نیست ولی به قرینه روایات دیگر و اینکه برای پدرها حلال کنید تا بچه‌ها حلال شوند پس مالی است مشترک که شریک دارد که اگر راضی نباشد شریک، تصرف در آن

حرام است) ثم قال ابو عبدالله عليه السلام انا احللنا امهات شيعتنا لأبائهم ليطيبوا. (ص ۳۸۱ ح ۱۰).

روایت دیگر التوقيع الرفيع لمولانا صاحب الزمان (عج) وأما الخمس فقد أبيع لشيعتنا وجعلوا منه في حل لتطيب ولادتهم ولا تحبط که مراد کل خمس نیست، خمس در غنائم و فیه و این هاست. (ح ۱۶).

و روایت دیگر تفسیر علی بن ابراهیم قمی، قال امیر المؤمنین عليه السلام: ان فلاناً و فلاناً غصبونا حقنا و اشتروا به الاماء و تزجوا به النساء علی و انا قد جعلنا شيعتنا من ذلك في حل لتطيب مواليدهم. (مستدرک الوسائل، ج ۷ ص ۳۰۳ ح ۲).
روایت دیگر: مرسل العوالی اللثالی، سئل الصادق عليه السلام حالا که حرام است حکم شیعیان شما چیست؟ ما حال شیعتکم؟ فقال نبيح لهم المساكن لتصح عبادتهم، (چون جزء غنائم زمینها بوده که حق امام در آن هست و مالی که شریک دارد اگر بدون اذنش فروخته، نماز خواندن در آن باطل است، حضرت فرمودند ما برای شیعیان حلال کردیم، اگر در عین نباشد، نباید نماز باطل باشد) و نبيح لهم المناكح لتطيب ولادتهم و نبيح لهم المتاجر ليزكوا اموالهم (مستدرک، همان، ح ۳) خلاصه این مطلبی است که مشهور یک عده‌ای استدلال به این روایت کرده‌اند که این روایات ظهور دارد که حق خمس که متعلق به این مال است، این حق خارج از عین نیست، این خود عین متعلق ارباب خمس است.

بعد از این مرحوم صاحب عروه یک تفصیلی در این مسأله ذکر کرده‌اند، وقتیکه گفتند خمس در عین است و اینکه حق ندارد که در خمس تصرف کنید ولو اینکه ضامن شود که خمس را بدهد، بعد فرموده‌اند: ولو اتلفه بعد استقراره ضمنه. خمس تا قبل از سر سال مستقر نیست و مضیق نیست، بلکه

موسع است. سر سال که شد خمس مستقر می‌شود و $\frac{1}{5}$ مال را حق ندارد که تصرف کند و ملک غیر است، حالا اگر تلف کرد این عین را، یا تقصیر کرد در حفظ عین و دزد برد که اتلاف منصوب به این باشد. این ضامن $\frac{1}{5}$ است. فقط این کلمه بعد استقراره ظاهراً مستدرک است، یعنی هیچ لزومی ندارد، قبل از استقرار هم همین حکم بود. اگر کسی در اثناء سال فرشش را می‌سوزاند، خمس در اثناء سال آمده بود؟ بله. این قبل از استقرار شد هم همین است. آیا کسی حق داشت که مال خودش را تفریط کند که دزد ببرد؟ اگر تقصیر در حفظش کرده بود تا دزد برد، مقدار خمسه را ضامن بود چون اتلاف که از مؤونه نیست، از خمس فقط مؤونه استثناء شده و لهذا گذشت در مسأله ۶۱ عروه که فرموده بودند: **فلو زاد علی ما یلیق مجاله مما یُعید سفهاً و سرفاً بالنسبة الیه لا یحسب منها (مؤونه) و باید خمس بدهد.** پس اتلاف مؤونه نیست مگر اینکه یک غرض عقلائی در اتلاف باشد که اتلاف مؤونه حساب شود و عرفاً جزء خرج زندگی قدر شأن فرد حساب شود. اما اگر اتلافی است که مؤونه نیست، پس جزء مؤونه حساب نمی‌شود و خمس به گردنش می‌آید پس ظاهراً لزومی نداشته که کلمه بعد استقراره را بیان کنند. ایشان می‌فرمودند: **ولو اتلفه ضمنه، چه قبل و چه بعد از استقرار.**

بعد صاحب عروه فرموده‌اند: **ولو ائجر به (به مالی در آن خمس هست)** قبل اخراج الخمس كانت المعاملة فضولية بالنسبة الى مقدار الخمس، فان أمضاء الحاكم الشرعی أخذ العوض والا (برای حاکم شرع محرز باشد تا امضاء کند و آیا به صلاح ارباب خمس هست یا نه) رجوع (حاکم شرع) بالعین بمقدار الخمس ان كانت موجودة و بقیمة ان كانت تالفة. فرض بفرمائید طلا را فروخت و خمسه را نداد، $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است، حاکم شرع اگر معامله را امضاء

نکرد، شریک است و ولایت دارد از قبل ارباب خمس در این ^۱، حالا اگر تلف شده که قیمتش را می‌گیرد. قیمت چه موقع را می‌گیرد؟ روزی که فروخته یا روزیکه مضمیقاً تعلق گرفته که قیمت‌ها مختلف است؟ حکم چیست؟ حکم همان حکم در جاهای دیگر است. اگر ملک شما را بدون اذن شما فروخته بود حالا ملک تلف شده، شما حالا می‌بینید عین مالتان نیست چه قیمتی را از او می‌گیرید؟ این بحث در مکاسب مفصل صحبت شده و اینجا بحث خاصی ندارد و لذا بحث را اینجا باز نکرده‌اند هر فقیهی در آنجا نظرش چه بود، قیمت یوم تبدل القیمه بود، قیمت یوم التلف بود، قیمت یوم المعامله بود، اعلی القیم بود، همان حرفهاست.

بعد ایشان فرمودند: و یتخیر (الحاکم) فی أخذ القیمه بین الرجوع علی المالك (بائع) او علی الطرف المقابل الذي اخذها و أتلّفها (مشتري) هذا إذا كانت المعاملة بعین الربح، یعنی در عین طلا خمس آمده، طلا نداده خود عین را فروخته، اما اگر معامله در ذمه کرده بوده که بعد مطرح می‌کنند.

جلسه ۲۶۴

۱۷ ذی‌قعدة ۱۴۲۷

متن عروه بعد از آن تکه‌ای که از مسأله ۷۵ سابقاً خوانده شد این است:
وَأَمَّا إِذَا كَانَتِ الْمَعَامَلَةُ فِي الذِّمَّةِ وَدَفَعَهَا عَوْضًا فَهِيَ صَحِيحَةٌ وَ لَكِنْ لَمْ تَبْرَأْ ذِمَّتَهُ بِمَقْدَارِ
الْخُمْسِ، صَحْبَتَهَا قَبْلَ مَرَحُومِ صَاحِبِ عَرُوهِ دَرِ صَدْرِ مَسْأَلَةِ ۷۵ اَيْنَ بُوِدَ كِه
اگر معامله شخصیه بود و عینی که در آن خمس هست بود. سود کرد ۱۰۰۰
دینار و با این مبلغ معامله شخصی کرد که ۲۰۰ تا خمس است. اما اگر معامله
را در ذمه کرد یعنی آمد جنس خرید به ۱۰۰۰ دینار، بعد رفت از ۱۰۰۰
دیناری که ۱/۵ آن خمس است و خمسش داده نشده، وفاء دین کرد، معامله
صحیح است و باطل نیست چون معامله مقابل خمس قرار نگرفته، فقط این
پولی که ۱/۵ آن مال ارباب خمس است به فروشنده داده، این ضامن این ۱/۵ هست
و خود فروشنده‌ای که به او پولی داده که ۱/۵ مال خودش نیست و مال ارباب
خمس است، و اما إِذَا كَانَتِ الْمَعَامَلَةُ فِي الذِّمَّةِ وَدَفَعَهَا عَوْضًا فَهِيَ صَحِيحَةٌ (تقابل
بین فرش بوده و ذمه شخص که به ۱۰۰۰ دینار مشغول شده بعد آمده از پولی
که ۱/۵ مال خودش نیست افرغ ذمه کرده است) و لَكِنْ لَمْ تَبْرَأْ ذِمَّتَهُ بِمَقْدَارِ الْخُمْسِ

(یعنی هنوز قدر $\frac{1}{2}$ مدیون فروشنده فرش است چون پول دیگری را به او داده و مال خودش بوده و تمام اینها بنابر این است که خمس در عین است) و يرجع الحاکم به إن كانت العین موجودة و بقيمتها إن كانت تالفة (اگر آن ۱۰۰۰ دینار از بین رفته معادل ۲۰۰ دینار را می‌گیرد، حاکم از چه چیزی می‌گیرد؟ مخیر است که از بائع بگیرد که پول خمس پیش اوست یا از مشتری بگیرد که بنا بوده یک پنجم ۱۰۰۰ دینار را به ارباب خمس بدهد، نداده به بائع داده است) **مخيراً حينئذ بين الرجوع على المالك او الاخذ ايضاً**. شما فرض کنید که مال زید است و قتیکه به بائع فرش داد و فرش را گرفت زید که صاحب است حق دارد بیاید سر مشتری یا بائع. آنوقت اگر بائع جاهل بوده که کبرایش مسلم است و حق دارد و قتیکه را به صاحب مال می‌دهد و ارباب خمس و حاکم، برگردد از مشتری فرش بگیرد که تو به من ۱۰۰۰ دینار دادی در حالیکه ۸۰۰ دینار مال خودت بود، ۲۰۰ دینار دیگر را بده چون صاحبش ۲۰۰ دینار را گرفت و اگر عالم بوده بحث است که خودش اقدام بر ضرر خودش کرده یا نه حق دارد؟ در مکاسب بحث کرده‌اند و مشهور این است که حق ندارد چون خودش عالماً اقدام کرده است. ظاهر مسأله روشن است و گیری ندارد لهذا بعضی برای اینکه شبهه بطلان معامله نیاید که خمس باشد و متوجه نبوده و التفات نداشته، بعضی از مقدسین سابقاً بالذمه می‌کرده‌اند. یعنی پول داشته و می‌خواستند بدهد ولی نمی‌گفته این ۱۰۰۰ دینار را به من فرش بده، می‌گفته یک فرش به من ۱۰۰۰ دینار بده و برایت پولش را می‌آورم (معامله بر ذمه) آنوقت وفاء ذمه را از این پول می‌کرده است.

اینجا یک حرف است که آیا این مطلب عرفی است؟ ظاهراً اشکالی ندارد چون اگر برای عرف باز کنید می‌بیند که حرف درستی است. آن جاهائی که

معامله جنس یا جنس است، گندم می دهد گوسفند می گیرد، این گوسفند را که می دهد به ۱۰۰ کیلو گندم، کدام گندم؟ معین نیست که در ذمه شخص می شود. بعد می رود گندمی که درو کرده و خممش را نداده، عین آن را به صاحب گوسفند می دهد، این معامله در ذمه است. یکوقت می گوید این گوسفند را در مقابل این ۱۰ کیسه گندم می فروشم، این معامله شخصیه می شود. اگر این شد ^۱ اینکے گندم در اختیارش است و خممش را نداده نیست و شریک دارد اگر اینطور بود معامله تبعض صفقه پیدا می کند، آنکه شریک است و ارباب خمس است که ولی اش حاکم است، آن حق دارد هم اینکه گندمی در آن خمس است و داده و تفریط کرده در ^۱ مال دیگری، بگوید چرا مال دیگری را داده، می گوید من به او دادم می گوید تو دادی باید تو هم برگردانی، یا می آید سر مشتری که گندمها را گرفته و می گوید ^۱ گندمها را بده، می گوید او داد، حاکم می گوید گندمها مال من است. پس ظاهراً شبهه ای و اشکالی در این تکه تخییر نیست، و اگر این گندم ۲۰ دست گشته بود، متولی خمس حق دارد که از دست ۱۵ یا ۲۰ بگیرد. چون بمجردی که ید تعلق گرفت به مال غیر چه دانا و چه نادان، ضمان پیدا شد و اگر ثابت شد که ^۱ مال دیگری است و خمس دارد ضامن است. بله اگر نمی دانسته حق دارد که ملک را که به صاحبش می دهد برود از کسی که کلاه سرش گذاشته بگیرد. و کسی هم این تکه را حاشیه نکرده است.

اینجا چند فرع هست: ۱- مرحوم صاحب عروه مسأله بیع را مطرح کرده اند. بیع خصوصیت ندارد چون نه آیه و نه روایت دارد. کل تبادل و تبدیل، مالی که در آن خمس هست را داد و چیزی دیگر گرفت حالا ممکن است چیزی در قبالش بگیرد و یا نه اجاره است از آن ۱۰۰۰ دیناری که ^۱ آن

خمس است برای اجاره منزل می دهد یا رهن است و یا هر معامله دیگر که باشد. کما اینکه معاملات متنوعه در این امر فرقی نمی کند. مهم این است که $\frac{1}{5}$ مال را داده به کسی دیگر، تمام احکام بر آن مرتب می شود.

۲- دیگر اینکه همانطور که سابقاً عرض شد فرقی نمی کند که خمس باشد، گوسفند، گندم، پارچه یا نقد باشد. کما اینکه در مسأله قبل گذشت که اگر حاکم شرع امضاء کرد معامله را اشکالی ندارد، وقتیکه امضاء کرد قیمت عین را می گیرند. یک فرع بر این امضاء هست که خوب است که عنایت شود چون محل ابتلاء اهل علم است و هم آنهایی که خمس می دهند، این امضاء باید امضاء حقیقی باشد نه صوری، قبول باید قبول حقیقی باشد نه صوری. یعنی چه؟ یعنی یک وقت حاکم در رودر بایستی گیر کرد و خجالت کشید و یا حاکم ترسیده که به طرف بگوید امضاء نمی کنم چون لا حرج و لا ضرر برای حاکم هم هست و برای خود ائمه علیهم السلام هم هست که در روایات مختلف دارد. اینکه اگر حاکم امضاء کرد و گفت قبول است و معامله را قبول کرد باید حقیقی باشد. بله عند الشک، لفظ در چه ظهور دارد؟ این ظهور طریقت عقلائیة دارد به کشف داخل متکلم و شخص و اراده استعمالیه کاشف عقلائی است از اراده جدیة، اما اگر محرز شد یا شکی شد که اماره بر آن نبود، یعنی شک شد که آیا جدی قبول کرده یا از ترس قبول کرده، اما اگر اجازه صوری بود لفظ کارگر نیست و قبولی است که کاشف نه علماً و نه علمياً و نه کاشف بالحجة التعبدیة از این باشد که واقعاً قبول دارد و گفتنش فایده ای ندارد. در روایات ما نمونه هائی داریم که یک عددش چون مربوط به خمس است عرض می کنم: کلینی در کافی از علی بن ابراهیم نقل می کند از پدرش ابراهیم بن هاشم که در مجلس حضرت جواد علیه السلام حاضر بوده و جریان را نقل می کند

(وسائل، کتاب الخمس، باب الانفال، باب ۳، ح ۱) كنت عند ابي جعفر الثاني عليه السلام اذ دخل عليه صالح بن محمد بن سهل و كان يتولى له الوقف يقيم فقال يا سيدى اجعلنى من عشرة آلاف درهم في حلّ، فاني قد أنفقها. فقال له عليه السلام أنت في حلّ، (مقيد نيستی که به من بدهی) فلما خرج صالح قال أبو جعفر عليه السلام أحدهم يثب على أموال آل محمد و أيتامهم و مساكنهم و فقرائهم و أبناء سبيلهم فيأخذها ثم يجيء فيقول إجعلنى في حلّ (و ثوب يك وقت کسی چیزی را می گیرد، يك وقت کسی چیزی را می قاپد، مثل درنده روی چیزی می پرد)، اتراه ظن إني اقول لا افعل، والله ليسألنهم الله يوم القيامة عن ذلك سؤالاً حثيثاً. حضرت فرمودند حلال است ولی این حلال گفتنها فایده‌ای ندارد. این چیست؟ این یعنی یک شخصی در یک مجلس عام از آبرو و احترام شخصی سوء استفاده می کند، کلمه حلال، چیزی را حلال نمی کند. آن کلمه حلالی حلال می کند که کاشف باشد از اینکه دلش دارد می گوید حلال است. بله گاهی علم است که دلش هم می گوید حلال و دریچه دل است، گاهی کلمه حلال حجت است برای آنکه می گوید حلال و همان اراده استعمالیه و جدیّه است. اما اگر این نباشد روی ترس یا خجالت، فایده‌ای ندارد و باید حلال گفتن طریقت داشته باشد که دلش می گوید حلال. فقهاء این روایت را ذکر کرده‌اند و صحیحه است و گیری ندارد.

این روایت سندش گیری ندارد، مرحوم میرزای قمی فرموده‌اند در غنائم (ج ۴ ص ۳۸۶) و لا وجه للقدح في دلالة الرواية (دو اشکال دلالی در این روایت بعضی کرده‌اند: ۱- سائل شیعه نبوده، چه کسی می گوید صالح بن محمد سهل شیعه بوده، بحث از شیعه است، میرزای قمی می گوید: ظاهر این است که شیعه بوده چون متولی وقف مرتبط به حضرت جواد عليه السلام در قم زیر نظرش بوده و قم غیر شیعه نداشته و حضرت تسلیم وقف به غیر شیعه نمی کرده‌اند،

بله ممکن است شخصی درست بوده بعد خراب شده مثل ابی حمزه بطائنی که عادل بوده ولی بعد بد شد. ایشان فرموده‌اند اما اینکه شیعه نبوده ظاهراً این است که شیعه بوده و حضرت او را متولی قرار داده‌اند. اشکال دوم در روایت این است که گفته: کان يتولى له الوقف بقم، این ده هزاری که به حضرت گفت مرا حلال کنید چه کسی می‌گوید که خمس بوده شاید موقوفه بوده، خود ابراهیم بن هاشم هم می‌گوید متولی وقف در قم بوده، نمی‌گوید خمس بوده خود صالح بن محمد سهل هم به حضرت عرض کرد ۱۰ هزار از حق شما را من خرج کرده‌ام حلال کنید، نگفت خمس بوده است. میرزای قمی می‌فرمایند اشکالی ندارد، بر فرض که حرف صالح بن محمد بن سهل این است که ظهور ندارد که خمس بوده و یا یقین کردیم که خمس بوده است، جواب امام که عموم دارد، یتب علی اموال آن محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که یکی از آن اموال خمس گذشته از اینکه ایتمهم و مساکنهم و فقراء هم و ابناء سبیلهم قرینه این است که این پول خمس بوده چون آن است که مال این گروه است. پس دلالت روایت گیری ندارد که بگویند چه ربطی به خمس دارد و چرا در باب خمس ذکر کرده‌اند باید در باب وقف ذکر کنند. چرا کتب اربعه در کتاب خمس ذکر کرده‌اند چون آنهایی که قرب به زمان معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام داشته‌اند از این روایت برداشت کرده‌اند که مربوط به خمس است. لهذا گیر دلالی ندارد. بله یک حرف هست که آیا برای حکام شرع و مراجع تقلید آیا می‌تواند عذر باشد یا خاص به امام معصوم است که ملکشان بوده و حق داشته‌اند که ببخشند یا نبخشند، آیا مرجع تقلید هم در خجالت واقع شد یا ترسید حق دارد که اینکار را بکند، بله سهم امام را ببخشد اشکالی ندارد ولی سهم سادات را چطور می‌تواند ببخشد، آیا جائز است یا نه؟ این تمام الکلام در این مسأله.

جلسه ۲۶۵

۱۸ ذی‌قعدة ۱۴۲۷

عروه مسأله ۷۶: يجوز له (کسی که سر سال شد، فاضل از مؤونه دارد) أن يتصرف في بعض الربح مادام مقدار الخمس منه باقياً بيده مع قصد اخراجه من البقية إذ شركة ارباب الخمس مع المالك انما هي على وجه كلى في المعين كما ان الأمر في الزكاة ايضاً كذلك و قد مرّ في بابها. ۱۰۰۰ دينار سر سال دارد که ۲۰۰ دينار آن خمس است، این خمس در ذره ذره این ۱۰۰ دينار است على نحو الاشاعة یا ۲۰۰ دينار از ۱۰۰۰ دينار، آنوقت یکی از احکام مترتبه این است که اگر بگوئیم مشاع است، یعنی هر یک دينار را قبل از اینکه خمس دهد بردارد ۱ آن خمس است و حق ندارد، و در این یک دينار یک دينار شریک دارد که اول باید خمس را بدهد و قتیکه ۲۰۰ دينار را داد ۸۰۰ دينار می‌شود حلال و می‌تواند تصرف کند، پس تا ۲۰۰ دينار را نداده در آن ۸۰۰ دينار هم نمی‌تواند تصرف کند. صاحب عروه می‌فرماید اینطور نیست، کسر مشاع نیست خمس، بلکه کلى فی المعین است یعنی ۱ در این ۱۰۰۰ دينار، آنوقت این کلى است و معین نیست این ۲، در معین است، ۱ کلى است، ظرفش معین است. این حق

دارد بنا بر اینکه کلی فی المعین باشد تا ۸۰۰ دینار خرج کرد ولو هنوز خمس نداده است. دلیل ایشان این است که ظاهراً ادله خمس آیه و روایات این است که $\frac{1}{5}$ علی نحو الکلی فی المعین است مثل صاع من صبره که اگر یک کیلو گندم از این کیسه فروخت حق ندارد گندم از جای دیگر بیاورد و آیا تا یک کیلو را نداده در بقیه نمی تواند تصرف کند؟ چرا. اما اگر کسر مشاع بود این در یک یک گندمها حق دارد و نمی تواند تصرف کند. صاحب عروه فتوی داده اند که این نسبت خمس به چهار خمس دیگر مثل کلی فی المعین است پس جائز است در حصه خودش تصرف کند قبل از اینکه خمسش را بدهد. فقط بشرطی که قصد اخراج خمس را داشته باشد. من عبارت صاحب عروه را در زکات بخوانم در فصل زکاة الصلاة مسأله ۳۱: الاقوی ان الزکاة متعلق بالعين لكن لا علی وجه الاشاعة بل علی وجه الکلی فی المعین، فرقی که هست این است که صاحب عروه در این دو عبارتی که خواندم، در باب زکات فرمودند: الاقوی، خود الاقوی ظهور دارد در اینکه مسأله مخالف دارد فقط صاحب عروه فتوایشان این است، در باب خمس ایشان الاقوی را نگفتند و محکمه مطلب را گفتند. ایشان فرمودند: انما هی علی وجه الکلی فی المعین و نفرمودند: اقوی این است. قبلیها و بعدیهای صاحب عروه در این مسأله خلاف دارند. بعدیها را عرض می کنم که بر عروه تعلیق دارند. یک عده که موافق صاحب عروه اند که اینجا را حاشیه نکرده اند منهم آقا ضیاء، کاشف الغطاء، آشیخ عبدالکریم حائری، اما کثیری حاشیه کرده اند و فرمایش ایشان را نپذیرفته اند، یا گفته اند علی نحو الاشاعة است و یا یک طوری دیگر گفته اند که در احکام فرق می کند که بعضیها گفته اند علی نحو الاشاعة است و بعضی یک طوری دیگر بین الاشاعة و الکلی فی المعین فرموده اند. چند تعلیقی را

می خوانیم تا بیائیم سر استدلالش.

مرحوم اخوی در تعلیقه اینطور فرموده‌اند: ولعله حق لاریاب الخمس كالحق في مندور التصدق (یعنی نه اشاعه و نه کلی فی المعین. اصلاً ارباب خمس مالک خمس در این مال نیستند، اینها حق دارند که حق متعلق به این مال است، نظیر منظور تصدق که اگر کسی نذر کرد که این گوسفند را صدقه بدهد تا صدقه نداده این گوسفند آیا مال ارباب صدقه می‌شود؟ نذر نکرد که صدقه شود، نذر کرد که صدقه بدهد، این از ملکش خارج نشده و در ملکش هست اما متعلق حق است، حق ندارد بفروشد و بکشد، باید صدقه بدهد: و این لعله که ایشان فرمودند یعنی یک نوع تردد در مسأله هست، بعد می‌فرمایند: کما تقدم فی الزکاء ایضاً مرحوم میرزای نائینی بدون لعل و با اظهر اینطور فرموده‌اند: والأظهر کونها (در زکات این را گفته‌اند که نه در زکات دلیل خاصی و نه در خمس دلیل خاصی داریم باید از لحن آیات و روایات ببینیم چه استظهار می‌شود) حقاً متعلقاً بما فيه النصاب لا ملكاً في العين بشيء من الوجهين (ملک در عین نیست نه علی نحو الکلی فی المعین و نه علی نحو الاشاعه، بلکه حق است که متعلق به این نیست که تقریباً نظر ایشان با نظر مرحوم اخوی یکی است).

مرحوم والد نوشته‌اند این فرمایش صاحب عروه تام نیست مبناً و بناءً. نه فرع تام است و نه اصل تام است و دو طرف محکم صحبت کرده‌اند. ما هستیم و ادله، نه در ادله اشاعه داریم و نه مندور تصدق داریم و نه حقاً متعلقاً داریم و نه کلی فی المعین. ما هستیم وانّ لله خمس، از خمس چه استظهار می‌شود؟ در روایات دارد: فيه الخمس، منه الخمس، از این‌ها چه استفاده‌ای می‌شود؟ نظری که شاید مشهور باشد، خصوصاً متأخرین که

برخلاف صاحب عروه هستند که اشاعه باشد، این است که این آقایان اشاعه‌ای‌ها فرموده‌اند: اگر گفته این منزل و گندم و مزرعه $\frac{1}{3}$ مال زید و $\frac{1}{3}$ مال عمرو، متبادر چیست؟ آیا کلی فی المعین یا اشاعه است؟ گفته‌اند متبادر اشاعه است. از باب نظائر سه نظیر نقل می‌کنم که گاهی از اشباه و نظائر می‌تواند ظهور را برداشت کند. در باب ارث که شکی نیست که اشاعه است با اینکه عبارات همین است. قرآن می‌فرماید: **يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ**، (این ثلث ظهور دارد که علی نحو الاشاعه است، ما ترک میت دو ثلث مال دخترانش است، این دو ثلث یعنی کلی فی المعین است و وصی میت حق دارد در تمام اموال تصرف کند الا مقدار ثلثین، بعد ثلثین را بدهد یا نه، از اول ثلثین در کل اجزاء و اموال است) **وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ** (نصف یعنی نصف مشاع، ظهور در چه دارد یا نصف الکلی فی المعین) **وَلِأَبْوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ**، یک ششم علی نحو کلی فی المعین یا اشاعه؟

حالا می‌خواهیم ببینیم دلیل اشاعه چیست؟ استدلال شده برای اشاعه لتبادر که علامت حقیقت است، گفته‌اند در نظائرش ما چه می‌گوئیم؟ هر جا که در قرآن کریم و احادیث شریفه کسر، نصف، ثلث، ربع، خمس آمده ظهور در چه دارد؟ ثلث ما ترک یا نصف ما ترک، و کسر را اضافه به چیزی کردن گفته‌اند ظهور دارد در اشاعه، لهذا در باب ارث نه خلافی و نه شبهه‌ای و نه اشکالی که علی نحو الکسر المشاع است. دیگر در باب شرکت، چه شرکت اختیاریه و چه قهریه، یک وقت دو نفر هر کدام یک کیلو شیر دارند، یکی یک کیلو و دیگری چهار کیلو، یک بچه این‌ها را با هم مخلوط می‌کند این‌ها شریک می‌شوند در پنج کیلو شیر که شرکت قطعیه است. $\frac{1}{5}$ شیر مال صاحب

یک کیلو است و $\frac{۱}{۴}$ مال صاحب چهار کیلوست، این $\frac{۱}{۴}$ علی نحو الکلی فی المعین است یا اشاعه؟ یعنی صاحب چهار کیلو حق دارد بدون اجازه صاحب یک کیلو، چهار کیلو را بردارد و یک کیلو را به او بدهد و بالعکس یا فقهاء می‌گویند شرکت است و هر دو باید راضی باشند، اما اگر راضی نباشند حاکم شرع باید وارد شود. در شرکت اختیاریه یکی ۱۰۰۰ دینار گذاشت و دیگری ۴۰۰۰ دینار، با هم شروع به تجارت کردند که هر چه سود بردند $\frac{۱}{۴}$ مال این و $\frac{۳}{۴}$ مال آن. بعد جنس خریدند و فروختند. حالا این ۵۰۰۰ دینار شده ۵۰۰۰ متر زمین، می‌خواهند تقسیم کنند، این ۵۰۰۰ متر زمین شده ۶۰۰۰ متر زمین که ۱۰۰۰ متر سودش است، این اصل که بدل پول است با اینکه نه آیه و نه روایت دارد. شما کسی را پیدا می‌کنید که شبهه کند که علی نحو الاشاعه است؟ یعنی احتمال دهد که کلی فی المعین باشند.

پس در نظائر که دلیل خاصی نداریم و ما هستیم و اضافه و نسبت، نسبت کسر به چیزی، آیا ظهور در چه دارد یا بینیم که خمس هم مثل آن‌هاست یا نه، خمس فرق می‌کند و اگر فرق می‌کند فارق چیست؟ به مرحوم صاحب عروه عرض می‌کنیم شما که می‌فرمائید اشاعه نیست، آیا از دلیل خاص بدست آورده‌اید یا نه؟ می‌گویند ما هم از روایات استفاده کردیم. می‌خواهیم بینیم جاهای دیگر که کسر اضافه شده که له الثلثان، منه الثلث، از اینجاها همینطور استفاده می‌کنیم یا نه؟ اگر اینطور استفاده نمی‌کنیم فارقش چیست؟ پس وقتیکه این‌ها شریک در ۵۰۰۰ متر زمین هستند آیا شریک اشاعه است و آنکه ۴۰۰۰ دینار گذاشته حق دارد بگوید کلی فی المعین است و ۴۰۰۰ متر خودش را جدا کند و ۱۰۰۰ متر را به دیگری بدهد یا نه توافق کنند والا حاکم شرع فصل کند. و هکذا در باب مضاربه که کسر مشاع است چون اگر غیر کسر

مشاع باشد و تعیین کند ربا می شود ۱۰۰۰ دینار به زید می دهد که کار کند و هر چه سود کرد $\frac{1}{100}$ مال او که عامل است و $\frac{1}{100}$ مال من که مالک هستم. اینهم کار کرد و ۱۰۰ دینار سود کرد، $\frac{1}{100}$ مال عامل است حسب عقد مضاربه ای که بینهما شده و $\frac{1}{100}$ مال مالک، حالا آیا حق دارد $\frac{1}{100}$ خودش را بردارد و $\frac{1}{100}$ را به او بدهد یا بالعکس یا می گویند مشاع است، وقتیکه مشاع است ذرات این ۱۰۰ دینار $\frac{1}{100}$ مال این و $\frac{1}{100}$ مال آن است و هکذا در غیر اینها مثل دیه و غیر آن.

در فقه ما زیاد داریم کسر مضاف، دیه که دارند اینقدر مال پسر، اینقدر پدر، مادر، این نسبت و اضافه ظهور در اشاعه یا کلی فی المعین دارد. هم در شرع ببینید در غیر باب خمس و زکات، کسی آیا خلافی کرده و شبهه ای هست بعد از این احکام شرعیه بیرون بروید در سوق عقلاء که وقتیکه نسبت می دهند و اضافه می کنند ظهور در چه دارد؟

جلسه ۲۶۶

۱۹ ذی‌قعدة ۱۴۲۷

برای قول کلی فی المعین در خمس قول صاحب عروه و جماعتی دیگر دو دلیل آورده‌اند علی نحو الترتب: ۱- ادعاء شده که روایات خمس بعضی ظهور در این دارد که خمس مشاع است و بعضی ظهور دارد که خمس متعلق به عین نیست و بعضی ظهور ندارد که متعلق به عین است و بعضی ظهور دارد که کلی فی المعین است. جمع روایات و رد بعضها الی بعض که بکنیم از آن استظهار می‌شود که خمس کلی فی المعین است. یعنی الخمس متعلق بالعین علی نحو الکلی فی المعین. در مستمسک هم چند روایات نقل کرده‌اند هر چند خودشان قائل به این قول نیستند اما گفته‌اند این ظهور در کلی فی المعین ندارد و دیگری گونه دیگر است.

اگر به استظهار از روایات رسید که از روایات چه استفاده می‌شود مقابل همان استظهار است که دیروز عرض شد که شاید اکثر قائل شده‌اند، بحث که به استظهار و ظهور و تبادل که رسید به صحت حمل به عدم صحت سلب و قطع الاستدلال، مگر اینکه با قرائن و دلیل الخطاب و امثال این‌ها کسی بتواند

ظهوری که احراز کرده شک در آن کند و یا ظهوری که شک دارد احراز کند. صحبت‌های دیروز برداشت از آن این بود که ظهور در اشاعه دارد که عرض شد که عهده‌ته علی مدعیه که خودش یک بحث مفصلی است و قابل این است که روایات را یک یک عرضه کند ببیند این فی ظهور در چه دارد، اگر خمس متعلق به عین شد ظهور در چه دارد و اگر خمس متعلق به شخص شد ظهور در چه دارد، فی بود من بود علی بود که روایات متعدد داشت.

حالا اگر کسی این ظهور را استفاده نکرد یا شک در این ظهور کرد و ظهور در مشاع را هم نپذیرفت و سه تا مقدمه: ۱- اصل تعلق خمس به عین را اجمالاً مستفاد از ادله داشت، خوب شک می‌شود. اگر تردد الأمر و نوبت به شک رسید گفته‌اند مقتضای شک این است که بگوئیم خمس علی نحو الاشاعه متعلق به عین نیست بلکه علی نحو الکلی فی المعین است، چرا؟ چون کلی فی المعین اقل است و آن اکثر است. یعنی اگر ثابت شد که این مال و عین مال ارباب خمس است آنوقت شک کردیم آیا هر ذره ذره‌اش مال ارباب خمس است یا اینکه علی نحو الکلی فی المعین است. این اکثر و آن اقل است، قدر متیقنش کلی فی المعین است.

این حرف دوم عند الشک ظاهراً حرف خوبی است، اما حرف این است که مشاعی‌ها می‌گویند ظهور در اشاعه دارد که دیروز قدری صحبت‌هایم عرض شد اما اگر ظهور در اشاعه استفاده نشد، ظهور در کلی فی المعین هم استفاده نشد، اصل تعلق به عین مسلم شد که در صحبت‌های گذشته عرض شد که در اصلش محل کلام است مثل مرحوم اخوی و میرزای نائینی تردید کرده‌اند در این مسأله، که اصل تعلقش به عین حتی اجمالش را، و اصل تعلق به عین مسلم شد، بله مقتضای اصل عملی رفع ما لا یعلمون، من می‌دانم که

این مال، مال ارباب خمس است و قدر متیقن از $\frac{1}{5}$ کلی فی المعین است یا مشاع در ذره ذره شک دارم اصل عدمش است. این حاصل استدلال برای فرمایش مثل مرحوم صاحب عروه و بقیه که قائل به کلی فی المعین هستند.

در اینجا این مجمعی (مجمع الرسائل با هشت حاشیه و مجمع المسائل میرزای بزرگ با پنج حاشیه) یک مسأله‌ای مطرح کرده‌اند که من صریحاً این مسأله را ندیدم اما یک مسأله‌ای مطرح کرده‌اند که از آثار قول به اشاعه است نه کلی فی المعین، یعنی یکی از نتایج حکم به اشاعه است و توی آن رسالتین هیچکس حاشیه نکرده است. حتی خود مرحوم آسید محمد کاظم یزدی که در عروه هم در باب زکات و هم در باب خمس صریحاً فرمودند که اشاعه نیست و کلی فی المعین است، آنجا را حاشیه نکرده‌اند. اجمال عبارت این است:

(مجمع الرسائل صاحب جواهر، مسأله ۱۶۶۱) *من لم یخمس أو لم یزکي ماله فأعطی منه شيئاً لشخص وهو یعلم بذلك فلا یجوز له (زیدی که پول گرفته) التصرف فيه الا اذا خمس خمسہ وأوصله الی المستحق.* این با کلی فی المعین نمی‌سازد، این معنایش اشاعه است. اگر معنایش کلی فی المعین باشد معنایش این است که یک کیسه است که یک کیلو از گندم را به زید فروخته حالا قسمت زید را نداده، از این گندم به شما می‌دهد و شما هم می‌دانید که قسمت زید را نداده، آیا برای شما جائز است که از این گندم استفاده کنید؟ بله. چرا؟ چون کلی فی المعین مسلم است منهای آنچه که ملک غیر است تصرف جائز است اینکه فرمودند تصرف نمی‌تواند بکند با اشاعه می‌سازد، اگر گفتیم خمس و زکات منتشر در ذره ذره است، هر ذره‌ای $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس و $\frac{1}{5}$ مال مالک است، بله اینجا هر چه که به کسی می‌دهد و او می‌داند مال خمس نداده است، آنکه در دستش آمده هر ذره‌اش $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است و حق تصرف ندارد

مگر اینکه ضامن شود که بحث ضمان گذشت که به مستحقش برساند.
در کلی فی المعین بلا اشکال ولا خلاف تصرف مالک در منهای آن
قسمتی که مال دیگری است جائز است و اگر به کسی دیگر هم داد او هم
جائز است که تصرف کند حتی اگر بنا دارد ندهد.

اگر از روایات مطمئن شدیم در اشاعه فیها والا مقتضای اصل عملی کلی
فی المعین است. و این تکه تام است که اگر دستمان از ادله کوتاه شد مقتضای
اصل عملی، قبح عقاب بلا بیان و اصل عقلی و رفع ما لا یعلمون و اصل
تعبدی شرعی کلی فی المعین است نه اشاعه. شک در اشاعه است اصل عدم
است چون آن اکثر است و آن شرکت اکثر است.

پس اگر بنا باشد کلی فی المعین باشد، مالک خمس نداده برداشت از
اموالش، اگر کل آن اموال را که در آن خمس است به شما داد بله ۱۰ شما باید
خمس بدهید اما اگر از آن چیزی داد، آدمی که خمس نمی دهد مهمانی کرده و
شما را دعوت کرده و می دانید که خمس نمی دهد، اگر کلی فی المعین باشد
برای شما اشکالی ندارد که بخورید چون تمام آن مالی که در آن خمس است
را به شما که نمی دهد و شما استفاده نمی کنید و در کلی فی المعین لا اشکال
ولا خلاف در اینکه تصرف در بعضش حتی برای خود مالک جائز است، حتی
اگر مالک خمس نمی دهد و یک کیلو را کنار گذاشته و بنا دارد که ندهد، از آن
بقیه کیسه به شما می دهد و شما می دانید که حق مردم را نمی دهد برای شما
جائز است و اگر شک هم دارید برای شما جائز است. این مسأله با اشاعه
می سازد. بله اگر اشاعه که شد ذره ذره از شریک ارباب خمس به شما بدهد
شما حق تصرف نداریم. این مسأله صاحب جواهر، شیخ میرزای بزرگ، آسید
محمد کاظم حاشیه نکرده اند ظاهر در اشاعه است.

یک مطلب دیگر، خود مرحوم صاحب عروه آنقدری که از فتاوی ایشان در دست داشتیم سه قول در این مسأله دارند: ۱- همین قولی است که در باب زکات و خمس فرمودند که کلی فی المعین است که خواندم. ۲- ظهور در اشاعه دارد و آن سکوت ایشان از حاشیه کردن بر این سه رساله است که ظهور در اشاعه دارد. ۳- مرحوم صاحب عروه یک اجوبه المسائلی دارند عربی و فارسی که مرحوم کاشف الغطاء شاگرد ایشان جمع کرده و چاپ هم شده، در آنجا ایشان در مسأله یک تفصیلی قائل شده‌اند، تفصیل بین اشاعه و بین کلی فی المعین. مسأله ۱۷۸ ص ۱۰، التصرف فی المال قبل اداء مقدار الخمس أو الزکاة مشکل (اگر کلی فی المعین باشد که اشکالی ندارد) حتی اذا کان قاصداً للأداء. (تا اداء نکرده خمس و زکات را، تصرف در این مال مشکل است حتی اگر قصد دارد که اداء کند) الا اذا عزل مقدار الخمس والزکاة لیوصله الی أهله. (در کلی فی المعین که جدا کردن نمی‌خواهد، در زائد از ملک دیگری تصرف جائز است حتی اگر جدا نکند) و حینئذ لا مانع من التصرف فی الباقی (که تفصیل قائل شده‌اند بین عزل و عدم عزل، که اگر عزل کرد مقدار خمس یا زکات را، تصرف در باقی اشکال ندارد ولو هنوز نداد، اگر عزل نکرد، مشکل، یک تفصیلی در کلی فی المعین) شاید بشود برداشت کرد خود ایشان استظهارشان از روایات مختلف بوده، چون می‌گویند اسید محمد کاظم بیش از بعضی‌ها مراجعه مکرر به ادله داشته‌اند، یکوقت مراجعه کرده‌اند، آنطور به ذهنشان آمده و یکوقت بگونه‌ای دیگر به نظرشان آمده، خلاصه خود ایشان پایبند فرمایششان که در عروه فرمودند نه در جواب مسائل شده‌اند و نه در حاشیه رساله‌های قبل.

مطلب دیگر اینکه مرحوم صاحب عروه همانطور که خواندم در متن

مسأله، فرموده‌اند بشرطیکه قصد اداء داشته باشد از بقیه، صاحب عروه فرمودند کلی فی المعین است یعنی شخصی که ۱۰۰۰ دینار آخر سال مانده و مؤونه نشده از این ۱۰۰۰ دینار ۲۰۰ دینارش خمس است، کدام ۲۰۰ دینار، ایشان فرمودند کلی فی المعین، یعنی یک ۲۰۰ دینار از این ۱۰۰۰ دینار و فرمودند جائز است که این شخص در بیش از ۲۰۰ دینار تصرف یعنی ۸۰۰ دینار اگر تصرف کند بشرطیکه قصد داشته باشد که ۲۰۰ دینار را بدهد. که اگر لا قصد است لا قصد عدم دارد حق تصرف ندارد. سؤال این است که دلیل این حرف چیست؟ آیه و روایتی که نداریم در این مسأله، اگر ظهور در کلی فی المعین است که ایشان استظهار فرمودند، کلی فی المعین که اینچنین چیزی در آن نیست و بحثش را در مکاسب دیده‌اید، کجا در کلی فی المعین گفته شده که باید قصد اداء داشته باشد، حق تصرف ندارد، حق تصرف در کل ۱۰۰۰ دینار ندارد چون ۲۰۰ دینار علی سبیل البدل ملک غیر است. حالا ۲۰۰ دینار را تصرف نمی‌کند و عزل هم نمی‌کند و بنا هم دارد که خمس را ندهد. اگر کلی فی المعین است چرا حق ندارد در ۸۰۰ دینار تصرف کند؟ با اینکه خود مرحوم صاحب عروه، (خمس و زکات یک حکم در اینجا دارند) در سؤال و جواب ایشان خواندم هر دو را با هم ذکر کرده‌اند و در رساله صاحب جواهر و شیخ هم زکات و خمس را با هم ذکر کرده‌اند و فرقی نمی‌کند در اشاعه و کلی فی المعین در خمس و زکات و خود صاحب عروه در باب زکات همین مسأله را مطرح کرده و گفته‌اند زکات علی نحو الکلی فی المعین است نه علی نحو المشاع و جائز است تصرف کند در زائد بر حصه زکات و این کلمه بشرط اینکه قصد اداء داشته باشد آنجا ذکر نکرده‌اند، وجهش چیست که اینجا ذکر کرده‌اند؟ من هر چه گشتم ندیدم کسی متعرض شده

باشد حتی متأخرین و در شروحي که بر آن است. بله مرحوم اخوی این نقد را بر فرمایش صاحب عروه کرده‌اند که ظاهراً فی محله است. من عبارت زکات را از عروه می‌خوانم: کتاب الزکاة، فصل فی زکاة الغلابة، مسأله ۳۱: الأَقوی انّ الزکاة متعلّقة بالعين لكن لا علی وجه الاشاعة بل علی وجه الکلي فی المعین وحينئذ فلو باع قبل اداء الزکاة بعض النصاب صح إن کان مقدار الزکاة باقیاً عنده. از ۱۰۰۰ کیلو گندم، ۱۰۰ کیلو زکات است کلی فی المعین است، تا ۹۰۰ کیلو را اگر بفروشد جائز است و بیع هم صحیح است، نفروند بقصد اینکه زکات را بدهد و این قید در عروه را آنجا نفروده‌اند. قاعده‌اش این است که لزومی نداشته باشد این شرط. در ایمان لزوم دارد و باید ملتزم باشد و باید خمس بدهد ولی ربطش به صحت بیع ندارد. آیا کسی که نماز نمی‌خواند بیعش صحیح نیست؟ ربطی به هم ندارد. حتی اگر عزمش این است که خمس هم ندهد، بیعش درست است. معلوم نیست که این تفریق را بر چه اسبابی عنوان نموده‌اند؟

بعضی فرمایش ایشان را اینگونه تعلیل نموده‌اند، تعلیلی که صرف ادعاست فرموده‌اند: لبناء المشرعة بل العقلاء علی ذلک، که اگر مالی مشترک است، شریک اگر بنا ندارد حصه شریک دیگر را بدهد حق ندارد در مال خودش تصرف کند. اگر این باشد اولاً این بنای عقلاء کجاست و این بنای مشرعه کجاست؟ کلی فی المعین‌ها همه‌اش اینگونه است که می‌گویند تصرف جائز است، بله در حصه شریک حق تصرف ندارد. حق ندارد همه ۱۰۰۰ کیلو گندم را بفروشد. چون ۱۰۰ کیلو زکات است. اما اینکه قید باشد در صحت بیع در قسمت ۹۰۰ کیلو خودش و عزم داشته باشد که زکات را بدهد و یا در ۸۰۰ دینار عزم داشته باشد که خمس را بدهد، اگر بنای عقلاء

باشد ما باید مباحث کلی فی المعین را جمله و تفصیلاً کنار بگذاریم. البته در مقام انتقاد از صاحب عروه نیستیم، در مقام تعلیل مسأله هستیم، واقعاً بینه و بین الله آنقدری از ادله که بدست می آید آیا این قید را بکنیم یا نه؟ این تمام الکلام در مسأله.

جلسه ۲۶۷

۲۰ ذی‌قعدة ۱۴۲۷

عروه مسأله ۷۷: من مسأله را می‌خوانم آقایان عنایت کنند که معلوم شود که صاحب عروه چه می‌خواهند بفرمایند و ثانیاً آیا این تام است یا نه؟ چون محل خلاف بین اعظم است، گرچه از عروه به بعد کمتر خلاف است و غالباً فرمایش صاحب عروه را قبول کرده‌اند. **إذا حصل الربح في ابتداء السنة أو في أثنائها فلا مانع من التصرف فيه بالتجار، وإن حصل منه ربح لا يكون ما يقابل خمس الأول منه لأرباب الخمس** (چون در اثناء سال است نباید خمس دهد پس اگر تجارت کرد و سود کرد و دوباره با این سود تجارت کرد و این بود، سود دیگر آورد، سود سود را نباید خمس بدهد چون سر سال نرسیده) **بخلاف ما إذا اتجر به بعد تمام الحول** (سر سال که شد خمس نداده دوباره تجارت کرد) **فإنه إن حصل ربح كان ما يقابل الخمس من الربح لأربابه مضافاً إلى أصل الخمس** (سال گذشته ۵۰۰ دینار سود کرد که ۱۰۰ دینارش خمس است آن ۱۰۰ دینار را نداده دوباره با ۵۰۰ دینار کار کرد ۵۰۰ دینار دیگر سود کرد این ۵۰۰ دینار دوم از کجا آمده؟ سود همان ۵۰۰ دینار اول است که ۴۰۰ دینار مال خودش

بود و ۱۰۰ تا مال ارباب خمس بود، آنوقت ۱۰۰ درصد سود کرده پس از این ۵۰۰ تای دوم ۱۰۰ تایش سود سود است که مال ارباب خمس است) فیخرجها اولاً (اولاً دو تا ۱۰۰ تا را خارج می‌کند، ۱۰۰ تای سود پارسال و ۱۰۰ تائی که سود سود است که سر سال ندارد چون با سود پارسال خمس نداده این ۱۰۰ تای دیگر را بدست آورد اگر ۴۰۰ تای دیگر خرج مؤونه شد که خمس ندارد اما اگر تا سر سال ماند باز ۴۰۰ تا را باید ۸۰ تا خمس بدهد) ثم یخرج خمس بقیته (۴۰۰ تای بقیه) إن زادت عن مؤونة السنة. والحاصل ایشان می‌فرمایند شخصی که سود کرد این تعیین ندارد که سود خمس را الآن بدهد که مشهور هم همین را می‌گویند آنوقت صاحب عروه می‌فرماید خمس آمده ولی واجب نیست که الآن بدهد هر چند که مال ارباب خمس است ولی تضییق ندارد که الآن بدهد و تا سر سال وقت دارد، سر سال که شد مضیق می‌شود اگر خمس را داد و با ۴۰۰ تای خودش کسب کرد هر چه که سود کند مال سال آینده است مال خودش است تا سر سال بعد، اما اگر با پول خودش و سودی که مضیق بود و نداد تجارت کرد، هر چه که سود کند $\frac{1}{5}$ ملک ارباب خمس است و $\frac{4}{5}$ مال خودش.

صاحب جواهر فرموده‌اند سال اول هم همینطور است، فرموده‌اند: الأحوط، إن لم یکن الأقوی. این فرمایش صاحب عروه، فرمایش شیخ انصاری. عبارت نجاه العباد صاحب جواهر را می‌خوانم که فتوایش ایشان است و مفصل تر نوشته‌اند. ص ۳۱۵، ولو تحقق الربح فی اثناء الحول ثم تجر به فربح ایضاً فالأحوط إن لم یکن اقوی (شبه فتوی است) اخراج ما یختص الخمس من الربح الأول (ایشان تفصیل بین اثناء سال و بعد سال نگذاشته و مطلق فرموده‌اند) فإذا ربح اولاً مثلاً ستائة وكانت مؤونة مائة (پس ۵۰۰ تا زائد بر مؤونه است) فاخذها

(۵۰۰ تا را) و آنچه بالباقي مثلاً فربح خمساً كان تمام الخمس مأتان وثمانون (فرق صاحب عروه و شيخ انصاری و مشهور متأخرين و صاحب جواهر اين است که اين شخص بايد ۲۸۰ خمس دهد يا ۲۰۰ تا، صاحب عروه و شيخ انصاری فرمودند ۲۰۰ تا بايد خمس دهد، صاحب جواهر می فرمایند ۲۸۰ تا بايد خمس دهد چون ۱۰۰ تا خمس اول بود، ۱۰۰ تا هم سود خمس اول بود که مال ارباب خمس بود، آنوقت ۴۰۰ تا که می ماند، اين ۴۰۰ تا مخمس نیست چون ۱۰۰ تاى دوم سود خمس بود نه سود تجارت ربح بود، اگر ۴۰۰ تا خرج نشد و تا سر سال ماند، ۸۰ تا خمسه است. بله اگر صرف در مؤونه شد خمسه ساقط می شود) **مأة من الربح الأول وبتبعها ثمانون من الربح الثاني وهو مائة أيضاً** (نماء خمس خمس است، وقتیکه ۱۰۰ تا خمس سود کرد بايد تمامش را بدهيم) **فيكون الباقي من الربح الثاني أربعمأة وخمسة ثمانون فيكون المجموع مأتين وثمانين**. (نجاه العباد ص ۳۱۵، خمس شيخ انصاری ص ۲۸۳، جواهر ج ۱۶ ص ۵۵).

فرمایش اين اعظم چیست؟ ۱- الخمس فى العين، که اگر کسی در اين شک کرد مسأله عوض می شود، يعنى شخصی که سود می کند **ان خمس است**، هر چه که باشد. حالائى که خمس در عين است، خمس مال ارباب خمس است وقتیکه سود حاصل می شود يا اگر ماند تا سر سال آنوقت می شود مال ارباب خمس؟ بنا بر اينکه **ان خمس است** که هم صاحب جواهر و هم صاحب عروه گفته اند، در اينجا خلاف کرده اند و مبنای دوم را دو طرف قبول دارند. صاحب عروه فرموده اند ادله ای که می گوید خمسه، ۱۰۰ تا از ۵۰۰ تا خمس شد، مال ديگران شد، وقتیکه ۱۰۰ تا خمس شد مگر واجب نیست الآن بدهند هر طور تصرفی حق دارند که بکنند، دليلش که مال و اثرش ارباب

خمس است چیست؟ اثرش این است که اگر اتلاف کردند و در غیر مؤونه مجاز صرف کردند باید خمسش را بدهند ولو صرف کرده‌اند مثلاً قمار بازی کرده، اگر اسراف کرد باید خمسش را بدهد. پس مال ارباب خمس است فقط تضییق الاعطاء ندارد، صاحب عروه فرموده‌اند در اثناء سال هر چه که سود کند و خسارت کند وجوب است اگر خمس را بدهد اما تضییق نیست، سر سال والحاصل چه اضافه دارد خمس می‌دهد. در مثال صاحب جواهر سر سال دو تا ۵۰۰ تا اضافه دارد هر کدام ۱۰۰ تا ۲۰۰ تا خمس می‌دهد، صاحب عروه فرموده‌اند اگر بعد از سال تجارت کرد با پولی که خمس نداده و با ۵۰۰ تا دوباره تجارت کرد ۴۰۰ تا سود قسمت خودش است و ۱۰۰ تایش سود خمس است، سود خمس تابع خمس است و حق نداشته که تجارت کند، وقتیکه تجارت کرد هر چه که سود کرد $\frac{1}{5}$ سود، سود خود خمس و عین خمس است، سود خمس خمس است که باید بپردازد. آنوقت بقیه که ۸۰ تا است صرف مؤونه سال شد که خمس ندارد اگر ماند تا سر سال خمسش را می‌دهد. صاحب جواهر فرموده‌اند نه، این ۴۰۰ تای دوم که مخمس نیست ولو ۱۰۰ تا خمس داد اما این خمس نیست که ۴۰۰ تا را حلال کند، خمسی که داد اسمش را خمس نگذارید اسمش را سود خمس بگذارید، پس ۱۰۰ تای دوم سود خود عین خمس است و ربطی به ۴۰۰ تا ندارد، وقتیکه ربطی به ۴۰۰ تا ندارد، تا سال اول است اگر صرف مؤونه شد خمس ندارد چون سود کرده و صرف کرده، اما اگر سر سال شد همان سر سال باید خمس ۴۰۰ تا را بدهد. صاحب عروه می‌فرمایند: اگر سر سال دوم شد و صرف نشد باید خمس ۴۰۰ تا را بدهد. فارق این است که صاحب عروه و شیخ انصاری و غالب می‌گویند ربح و خسارت با هم حساب می‌شود صاحب جواهر

می گویند خسارت گردن خودش است و سود مال اوست. صاحب جواهر می گویند این ۱۰۰ تایی دوم که داد که خمس نیست سود خمس اول است مثل اینکه با پول کسی کار کرده است و ۴۰۰ تا اگر تا سر سال اول ماند باید خمسش را بدهد. لذا فرموده اند باید ۲۸۰ خمس بدهد و به فتوای صاحب عروه باید ۲۰۰ تا خمس دهد. باید ببینیم از ادله این درمی آید یا آن؟

جلسه ۲۶۸

۲۱ ذی‌قعدة ۱۴۲۷

اگر گفته شد که خمس حق متعلق به ذمه است به شخصه این فرعی که مورد بحث است مبتنی بر آن نیست، و هکذا اگر گفته شد حق متعلق به مال است مثل دین، حق رهن، باز هم این مسأله مبتنی بر آن نیست، اما بنابر فتوای مشهور که خمس جزء فی العین است و شرکة فی العین است، بنابر این مبنی که متأخرین الا القلیل قائل هستند این مسأله متفرع می‌شود که خمس جزء عین است. شخصی که ۱۰۰۰ دینار سود کرد از عین این ۱۰۰۰ دینار $\frac{1}{5}$ خمس است. بنابر این مبنی مثل ملک دیگران می‌ماند که با هم شریکند. اگر کسی ۴۰۰۰ دینار و دیگری ۱۰۰۰ دینار گذاشت چطور $\frac{1}{5}$ عین مال ۱۰۰۰ دینار و $\frac{4}{5}$ مال دیگری است نه اینکه کل مال ۴۰۰۰ دینار است و ۱۰۰۰ دینار بر او حق دارد، نه اینهم شریکش است. اگر این شد جای این بحث می‌آید که فرمایش صاحب جواهر علی القاعده است، ما دلیل می‌خواهیم برای فرمایش صاحب عروه که دلیل هم داریم. یعنی اگر آن دلیلی که برای فرمایش صاحب عروه و مشهور متأخرین تام نشد فرمایش صاحب جواهر علی الأصل است. چرا؟

چون شما ارباب خمس را یک شریک فرض کنید. اگر شما شریکی داشتید و در اموال او تصرف کردید و پولش سود کرد چند درصد پول مال شریک است. همان درصد از سود می‌شود مال شریک. چرا؟ چون چه چیزی سود کرد؟ این مقدار در حدی که مال شریک است. پس این سود مال شریک است. پس اگر اصل پول ۵۰۰ بود و ۱۰۰ تا سود کرد، یک ۱۰۰ تا خمس ۵۰۰ تای اول است، اگر با این ۵۰۰ کار کرد بدون پرداخت خمس باز ۵۰۰ تا سود کرد، چون ۱۰۰ تای اول ملک ارباب خمس بود این سود خمس است، که ۱۰۰ تا باز مال ارباب خمس است و ۴۰۰ تا مال صاحب اصلی که خمسش داده شده و تا سر سال نشود خمسش واجب نیست اگر سر سال شد و ۴۰۰ مانده بود باید خمس این ۴۰۰ تا را که ۸۰ تا می‌شود بدهد. ما باید ببینیم مثل صاحب عروه و دیگرانی که غالباً فرمایش ایشان را فرموده‌اند دلیلشان چیست و چرا فرق گذاشته‌اند بین مال الشركة که زید با عمرو شریک باشد و بین اینکه ارباب خمس شریک باشد که گفته‌اند اگر در سال دوم اگر سر سال رد شد باید خمس دهد نه در سال اول. اگر دلیل آن‌ها تام بود که هست علی‌الظاهر، فرمایش صاحب عروه را می‌گوئیم تفصیل بین سنه اولی و ثانیه قائل می‌شویم، اما اگر تمام نشد حرف صاحب عروه علی‌القاعده است. ما دلیل استثناء در باب خمس می‌خواهیم. بنابر این مبنی که خمس عینش مال ارباب خمس است و ارباب خمس شریک در $\frac{1}{2}$ هستند، بنابراین چطور شد حکمشان با شریک در $\frac{1}{2}$ فرق کرده است؟

قبل از اینکه به آن مسأله بپردازیم چند قول از آقایان نقل می‌کنم:

صاحب جواهر در نجاه العباد فرمودند باید ۲۸۰ تا خمس دهد، روی مبنائی که مشهور متأخرین است که خمس در عین است، صاحب عروه بر

نجاه العباد حاشیه دارند ایشان طبق نظرشان در عروه حاشیه کرده و تفصیل قائل شده‌اند بین سنه اولی و ثانیه که صاحب جواهر گفته باید حتی در سنه اولی ۲۸۰ تا خمس دهد و صاحب عروه فرمودند اگر برای سال دوم ماند یا ۲۸۰ تا بدهد برای سنه اول ۲۰۰ تا باید بدهد. یک عبارت از رساله مجمع الرسائل و مجمع المسائل صاحب جواهر و میرزا عرض می‌کنم که ببینیم آیا از اطلاق حرف صاحب جواهر درمی‌آید یا نه؟ مجمع الرسائل مسأله ۱۶۶۶ و مجمع المسائل میرزا ص ۳۲۵. المال الذي تعلق به الخمس ولم یخمس، این تعلق به الخمس ولم یخمس یعنی سر سال یا نه در اثناء سال؟ روی مبنائی که خود این آقایان فرمودند و مسأله‌اش مفصل گذشت پولی که شخص دستش می‌آید. همان وقت متعلق خمس است فقط دو اجازه به او داده‌اند: ۱- اگر مؤونه شد با شرائط خمس ساقط می‌شود و یک اجازه دیگر داده‌اند این $\frac{1}{2}$ که ملک ارباب خمس است واجب نیست که الآن به ارباب خمس بدهی، گرچه اگر دادید بعنوان وجوب می‌دهید که واجب موسع است، پس این المال الذی تعلق به الخمس مقتضای فرمایش آقایان این است که اولی که سود کرد، همان روز اول سال اگر سود کرد ۵۰۰، خمس تعلق گرفت تا سر سال که صرف مؤونه شود و یجوز التأخیر تا سر سال اما تجارت که مؤونه نیست اگر دو بار توی این مال تجارت کرد، بله حق دارد ولی مال ارباب خمس است. وتاجر به وریح کان خمس الربح لأرباب الخمس (این خمس نیست، ربح خمس است) بالاضافه الی خمس الأصل. ظاهراً اطلاقش شبیه اطلاق صاحب جواهر است. نگفته‌اند بعد از سر سال باشد و این آقایانی که حاشیه دارند هیچکدام حاشیه نکرده‌اند. اگر مرادشان تفصیل صاحب عروه باشد، قاعده‌اش این بود که این اطلاق را نگویند چون رساله عملیه است.

و اما از نظر استدلال، فرمایش صاحب جواهر دلیلشان همین بود که اجمالاً عرض کردم، فرق نگذاشته‌اند بین خمس که ملک ارباب خمس است و بین دو شریک که یکی در $\frac{1}{2}$ و دیگری در $\frac{1}{3}$ شریک است. مالی که بین این دو شریک است اگر تجارت شد و کسب شد و سود کرد، سود چگونه تقسیم می‌شود؟ $\frac{1}{2}$ و $\frac{1}{3}$ خمس هم همین است. باید ببینیم دلیل صاحب عروه و بقیه چیست؟ دلیل این‌ها بالنتیجه شیخ انصاری دو دلیل در کتاب خمسشان ذکر کرده‌اند و دو دلیل دیگر هم ذکر شده که به نظر می‌رسد یکی از این چهار دلیل تام نیست مسلماً، سه تای دیگرش یک یک تام است. دلیل اول شیخ فرموده‌اند: للإجماع یا اجماع هست بر اینکه شخص اگر در مالی که خمس به آن متعلق است تجارت کرد، یک یک تجارت‌ها حساب نمی‌شود سر سال یک جا تمام تجارت‌هائی که کرده یکی حساب می‌شود ولی آنطور که صاحب جواهر فرموده‌اند هر تجارت در اثناء سنه با تجارت دیگر در همان اثناء سنه فرق می‌کند. شیخ انصاری فرموده‌اند اجماع فقهاست که کسی که سود می‌کند سر سال می‌بیند فوائدها چقدر است، هر چقدر که مؤونه صرف شده خمس ساقط است و هر چه مانده خمس در آن است. این اجماع ظاهراً نه اجماع اصطلاحی و نه لغوی است و فقهاء متعرض این مسأله نشده‌اند. اجماع استنباطی هم که باشد که از حرف‌های فقهاء یا از سکوتشان معلوم شود که فتوایشان اینطور است این برگشتش به سیره است که خواهد آمد و چیزی مقابل سیره نیست و ما بنخواهیم حساً فتاوی فقهاء را بدست آوریم و بگوئیم در این مسأله اجماع است ظاهراً حرف تام نیست. دلیل دوم گفته‌اند: سیره، گفته‌اند متدینین چگونه خمس می‌دهند؟ از اول سال تا آخر ساله هر چه گیرش آمد تا آخر سال هر چه مصرف شد، آخر سال بقیه‌اش را خمس

می دهد در باقیمانده و حساب نمی کند که اینها از تجارت اول یا دوم یا سوم است. اگر شرکت خارجی بود درست بود که یک یک ربحها حساب شود، اما در خمس سیره و عمل متدینین است که سر سال یکمرتبه حساب می کنند و خمس می دهند و سیره کاشف از حکم شرعی است و اگر هم بگوئیم در سیره احراز و اطمینان اتصال این عمل مؤمنین به عصر معصومین علیهم السلام باشد که سیره شود تقریر معصوم و اینکه معصوم علیه السلام چون انکار نکرده اند پس سیره را قبول داشته اند و سیره حجت مستقلة نیست مثل ظواهر و خبر ثقه و باید متصل به زمن معصومین علیهم السلام شود، اگر این را بگوئیم ظاهراً در ما نحن فیه می شود همچنین اطمینانی داشت، یعنی در زمان معصومین علیهم السلام احتمالش را هم بالحمل الشائع نمی دهیم که در زمان معصومین علیهم السلام متدینین مثل زراره، محمد بن مسلم و دیگران. وقتیکه کسب می کردند و سود بدست می آوردند یک یک تجارتها را حساب نمی کردند، اگر بنا بود یک یک تجارتها را حساب می کردند نقل می شد و البته کار سختی هم است که یک یک سودها را بخواهند حساب کرد و مطمئن الیه است که حتی زمان معصومین علیهم السلام کسانی که خمس می داده اند همان سر سال خمس می داده اند و یک جا حساب می کرده اند و ظاهراً حرف خوبی است و همین سیره کافی بود که بگوئیم خمس در عین است، ارباب خمس شریک در عین هستند و خمس حق متعلق به مال و شخص نیست بلکه شرکت و در عین است اما در عین حال با شرکت های دیگر فرق می کند للسیره. دلیل سوم: ظاهر اطلاق دلیل عام است. در خمس، سال به سال حساب می شود، دلیلی که می گوید سال به سال نه سه ماه به سه ماه، و دو سال یکبار هم حق نداری حساب کنی، اطلاق دلیل عام ظهور است بر اینکه سر سال حساب می کند که چه سود دارد و اگر در سیره

تشکیک کردیم، دلیلی که می‌گوید هر سال که یکی از ادله‌اش هم صحیحه علی بن مهزیار از حضرت جواد علیه السلام بود که چند جایش کلمه عام داشت که از آن استفاده می‌شود که خمس سال به سال است. دلیلی که می‌گوید سال به سال خمس دهد، اطلاقش می‌گیرد اینکه در یک سال یکبار سود کرده یا صد بار سود می‌کند. اگر ما بودیم و سیره هم نداشتیم حرف خوبی بود. دلیل چهارم: مستفاد از بعضی از روایات خمس که تکه شاهد را می‌خوانم: دو تا از صحیحه‌های علی بن مهزیار، یکی: الخمس بعد مؤنثه و مؤنثه عیاله، چون خمس در سود است، وقتیکه سود کرد مؤنثه خرج زندگیش را برمی‌دارد و بقیه را خمس می‌دهد. و صحیحه دیگر: اذا أمکنهم بعد مؤنثهم (این ادا زمانیه است نه شرطیه، چون اگر شرطیه باشد لغو است و خمس موضوع ندارد) یعنی وقتیکه بعد از مؤنثه پول داشته باشد، اگر نداشت که هیچ. از این روایات برداشت می‌شود که اطلاقش شامل تجاره واحده و تجارات می‌شود که ظاهراً اطلاق دارد و حرف خوبی هم هست. خرما فروش در سال یکبار همه خرماهایش را می‌فروشد و سود می‌کند و پارچه فروش هر روز سود می‌کند. اینهم سر سال هر چه خرج مؤنثه شده را کم می‌کند بقیه را خمس می‌دهد، اطلاق هر دو این‌ها را علی‌نسق واحد می‌گیرد و اطلاق ظهور است و حجت و می‌گوئیم فرقی نمی‌کند که یک سود در کل سال داشته یا سودهای متعدد. آخر سال جمعش حساب می‌شود و اطلاقش هر دو را می‌گیرد.

پس بالتیجه اگر زید با عمرو در مال شریکند، فرمایش صاحب جواهر تام است و هر تجارتی که می‌کند باید سود زید را از هر تجارت بدهد، ارباب خمس هم مثل زیدند و شریکند اما بخاطر این ادله ثلاثه اگر اجماع را نپذیریم که اگر این را هم بپذیریم چهار دلیل، می‌گوئیم مثل شریک در این جهت

نیست لهذه الادله. پس در مثال گفته شده باید ۲۰۰ دینار خمس بدهد نه ۲۸۰ دینار.

اگر این ادله ثلاثه یا اربعه تام نشد و ثابت نشد و مجمل بود اطلاق درنیامد و در روایات خدشه شود و در این ادله قاعده‌اش این است که حرف صاحب جواهر را قائل شویم ولی به نظر می‌رسد که ادله تام باشد. لا اقل علی سبیل منع الخلو، ادله تام باشد.

جلسه ۲۶۹

۲۴ ذی‌قعدة ۱۴۲۷

مسأله ۷۸: ليس للمالك أن ينقل الخمس الى ذمته ثم التصرف فيه كما أشرنا اليه (سابقاً در مسأله ۷۵ گذشت بنابر اینکه خمس در عین است $\frac{1}{5}$ عین مال ارباب خمس است، آنوقت مالک $\frac{4}{5}$ حق ندارد در این مبلغ تصرف کند. مسأله اشاعه و کلی فی المعین که خواهد آمد و قبلاً اشاره ذکر شد، آن بحث این بود که تصرف در $\frac{4}{5}$ خودش بکند، اما بحث سر این است که در $\frac{1}{5}$ بخواید تصرف کند، فرقی نمی‌کند بنابر قول به اشاعه یا کلی فی المعین. اگر شخصی حتی بنابر کلی فی المعین که $\frac{1}{5}$ سود عینش مال ارباب خمس است علی نحو الکلی فی المعین، آنوقت شخص می‌خواهد ۵۰۰ دینار که سود کرده، در تمام ۵۰۰ دینار که من جمله ۱۰۰ دینار مال ارباب خمس است تصرف کند. بنابر اشاعه در سهم خودش هم حق تصرف نداشت چون مشاع است و ذره ذره‌اش مال ارباب خمس است مگر اذنی باشد) صاحب عروه اینجا به نحو مطلق فرموده‌اند و قاعده‌اش این است که بگوئیم این مال بعد از سال است نه در اثناء سال، در اثناء سال حق هر گونه تصرفی را داشت بدون نقل به ذمه.

شخصی که اول سال ۵۰۰ دینار سود کرده که ۱۰۰ تا مال ارباب خمس است، آیا در این ۱۰۰ تا حق تصرف دارد؟ بله. و در این ۱۰۰ تا مأذون در تصرف است، در عین اینکه می‌گوئیم خمس در عین است و ۱۰۰ تا از ۵۰۰ تا مال ارباب خمس است، اما در عین حال تا سر سال نشده حق داشت تصرف کند، این حرف باید مال بعد از سر سال باشد، یعنی این قید یا مطوی است یا اگر نیست باید تقیید کرد، لیس للمالک عند تعین یا تضيّق وجوب الخمس أن ينقل الخمس نه مطلقاً، چون خمس متعلق شده و این ۵۰۰ تا عینش مال ارباب خمس است علی المبني، اما یک عینی است که اجازه داده شده تصرف در آن که اگر صرف شد خمس از آن ساقط می‌شود و هم بر فرض که صرف نشد جائز است تصرف کند بدون اینکه خمسش را بدهد، بله سر سال تعین پیدا می‌کند و دیگر حق تصرف ندارد و باید بدهد.

اینجا یک مطلبی است که محل ابتلاء بسیاری است که خمس به گردش می‌آید که تفصیلش می‌آید و جایش است که تقیید شود و آن این است که مسأله محل خلاف است که آیا سنه که عند تمام السنه که تضيّق و تعین پیدا می‌کند خمس، این سنه مطلق شخص مجاز است که تصرف در خمس کند الی السنه یا مال کسی است که سر سال دارد و خمس می‌دهد؟ کسی که سر سال دارد و خمس می‌دهد لا اشکال که تا سر سال حق تصرف در مال را دارد. اما کسی که سر سال ندارد و خمس هم نمی‌دهد با این شخص هر چه که گیرش می‌آید، آیا تا یک سال مجاز است که تأخیر بیاندازد و بعد از یک سال خمسش را بدهد اگر مصرف نشد، یعنی اول محرم که سود کرد تا اول محرم دیگر، اول صفر تا اول صفر دیگر، آیا اینطوری است و توسعه‌ای که شارع در این واجب داده و موسّع قرار داده برای هر عینی است که در ملک

انسان وارد می‌شود یا اینکه مربوط به کسی است که سر سال دارد و خمس می‌دهد؟ بعضی گفته‌اند اطلاق دارد. اگر الفاظ باشد که روایت باشد مثل صحیحہ علی بن مهزیار که از آن برداشت سنہ و عام شدہ، اطلاق دارد. پس اگر کسی سر سال ندارد و سودی کرد، بر او نیست که خمس دهد و مضیق نیست تا یک سال و اینکه سنہ تعیین شدہ ارفاق است. یعنی این برای کسانی است که هر روز و هر هفته و ساعت سود دارند توی ضیق نیفتد که بخواهد سودش را کنار بگذارد. این یک قول است.

یک قول دیگر که اینجا اثر دارد که شاید اقرب دوم باشد این برای کسی است که خمس می‌دهد بنابر اینکه لفظ داشته باشیم. اگر لفظ هم نداشته باشیم، سنہ از الخمس بعد المؤمنہ استفاده شدہ بلحاظ اینکه در زمان معصومین علیہم السلام متعارف بود که مؤونہ را یک سالہ کنار می‌گذاشته‌اند غیر از فقراء. از آن باب بودہ و یا از اجماعی که نقل شدہ کہ گفته‌اند اطلاق دارد، یا معقد اجماع اطلاق دارد و یا معقد شہرت اطلاق داد کہ از الخمس بعد المؤمنہ از آن اطلاق فهمیدہ می‌شود. و یا نہ، سال برای کسی است کہ تأخیر تا سر سال برای کسی است کہ سال دارد. چرا؟ چون متبادر و مدعا این است، اینکه گفته شدہ فی کل عام یعنی ہر سال، کسی کہ خمس می‌دهد لازم نیست اگر دہ روز قبل از سر سال چیزی گیرش آمد این را بگذارد تا یکسال، این یک روز را سر سال قرار می‌دهد، ہر چہ در طول سال مصرف کرد کہ ہیچ، بقیہ را خمس می‌دهد تا حرجی و ضرری برای کسی نداشتہ باشد. پس سال قرار دادہ شدہ نہ برای ہر سودی و بہ عبارہٗ آخری کلمہ عام متعلق بہ سود نیست، نہ در الفاظ و نہ در کلمات فقہاء و نہ در الخمس بعد المؤمنہ، آنوقت می‌شود مجمل، وقتیکہ مجمل شد قدر متیقنش این است کہ سر سال دارد خمس

می دهد، وگرنه خود عام یک تقیید در اطلاقات هی والله الافاده یوماً بیوم است و این تقیید یا می گوئیم متبادر از آن موردی است که سر سال دارد و خمس می دهد و یا لا اقل من الشک، اطلاق و ظهور در اینکه هر سودی سال دارد نیست. از کجای ادله این ظهور درمی آید که سود، سال دارد، شخص سال دارد متعلق به سودش. "انما علیهم" در صحیحہ علی بن مهزیار دارد، بر آن‌ها هست در هر سال، یا الخمس بعد المؤمنه، هر شخصی، متبادر از این چیست؟ یعنی هر شخصی مؤونه داشته باشد، نه هر سودی. و دلیل عام هر یک از این سه تا که باشد کجایش اطلاق دارد و کجایش عام، قید به سود شده؟ مقید به شخص شده و در اذهان و مرتکز ما هم همین است که هر سال باید خمس دهد. مثل مالیاتی که حکومت‌ها بر اشخاص قرار می دهند که بر اشخاص است، بله ممکن است بر سود هم باشد که سالیانه باشد و احتمال دارد مراد حضرت جواد علیه السلام از عام همین باشد، اما مقام اثبات ما چه داریم؟ بنابر اینکه بگوئیم عام مال شخص است نه سود، آنوقت می شود مال کسی که سر سال دارد و خمس می دهد و کسی که سر سال ندارد و خمس نمی دهد هر چه که گیرش می آید همانوقت باید خمسش را بدهد و این مخصص عام و مقید مطلق نمی آید نسبت به کسی که سر سال ندارد. بنابراین پس باید در همین جا تفصیل قائل شویم، یعنی بگوئیم فرمایش صاحب عروه که فرمودند: لیس للمالک أن ینقل الخمس الی ذمته، این یا مال کسی است که سر سال دارد و حق ندارد سر سال همچنین کاری کند چون آنوقت است که تضحیق و تعین پیدا می کند والا در اثناء سال که گیری ندارد. چون موسع است تا سر سال.

پس خلاصه باید ببینیم که ما سنه را از کجا آورده ایم آنوقت ببینیم آن سنه به شخص متعلق است یا به سود؟ وگرنه قبل از کلمه سنه که اطلاقات دارد و

عمومات هم دارد و تصریح هم دارد کل یوم، یوماً بیوم، ما بنخاطر دلیل سنه تخصیص می‌دهیم، لهذا در ارباح مکاسب و خمس معدن نمی‌گوئیم، می‌گوئیم هر وقت که معدن استخراج کرد یا غوص کرد باید خمس دهد. در ارباح مکاسب می‌گوئیم تا سال بشرطیکه صرف مؤونه نشود که اگر شد خمسی نیست و ساقط می‌شود. این قیدها از کجا آمده؟ این یکی از سه دلیل است که دو دلیل غیر تام که شهرت و اجماع باشد و دیگر الخمس بعد المؤونه که لفظ دارد اما برداشتش اجمال دارد و دیگری فی عامهم فی کل عام که چند بار کلمه عام در صحیحہ علی بن مهزیار تکرار شده که لفظ است و اطلاق دارد اما آیا این اطلاق دارد نسبت به شخص و سود هر دو که همچنین اطلاقاً ظاهراً ندارد.

بنابر اینکه عام، عام سود باشد بنحو مطلق ولو کسی که سر سال ندارد و خمس نمی‌دهد، بنابر این برای کسی که سر سال دارد، این فرمایش عروه مال سر سال است نه اینکه ایشان مطلق گذاشته‌اند چون سر سال که خمس لازم نمی‌آید و در ذمه لازم نیست که بگیرد و حق دارد مصرف کند و خمس ندهد. بنابراین، اینکه صاحب عروه فرمودند: **لیس للمالک أن ینقل الخمس الی ذمته**، این یا مال کسی است که سر سال دارد و خمس می‌دهد، آنوقت قید سال لازم دارد یا مال کسی است که سر سال ندارد و خمس نمی‌دهد، باز هم قید سال لازم دارد بنابر قول به اینکه هر سودی سال دارد که جماعتی تصریح فرموده‌اند و اما اگر تشکیک در آن قول کنیم و بگوئیم برداشت از ادله نمی‌شود و استظهار نمی‌شود این فرمایش صاحب عروه برای کسی که سر سال ندارد و خمس نمی‌دهد بنحو مطلق است و قید لازم ندارد. یعنی کسی که سر سال ندارد و خمس نمی‌دهد هر چه که گیرش می‌آید باید الآن خمس بدهد، چون

باید الآن خمسش را بدهد پس حق ندارد که نقل به ذمه کند بنحو مطلق و اطلاق صاحب عروه تام است. روی این مبنی که معلوم نیست مبنای صاحب عروه باشد، پس اطلاق فرمایش ایشان احتیاج به تقیید دارد. لهذا جماعتی منهم مرحوم والد صریحاً این تقیید را در حاشیه کرده‌اند و فرموده‌اند: بعد تمام الحول، اما قبله فلا يحتاج الى النقل الى الذمة تا جواز تصرف شود. پس علی‌ای حال فرمایش صاحب عروه احتیاج به قید دارد و اینکه مالک حق ندارد نقل به ذمه کند مال جائی است که متعیّن شده باشد خمس دادن اما در اثناء سال و کسی که خمس نمی‌دهد تعیّن پیدا نکرده است.

بعد ایشان فرموده‌اند: نعم، يجوز له ذلك بالمصالحة مع الحاكم. پس جائیکه شخص مضیق است که باید $\frac{1}{2}$ را بدهد، ۵۰۰ دینار سود کرده که $\frac{1}{2}$ مال ارباب خمس است، شارع گفته این مالک دارد و شخص حق ندارد در این $\frac{1}{2}$ تصرف کند مگر با حاکم شرع مصالحه کند چون ولی خمس است.

یک مسأله‌ای اینجا هست و آن این است که شکی نیست که باید در این مصالحه مصلحت باشد که ایشان هم متعرض نشده‌اند ولی از مسلمات است چون ملک حاکم شرع نیست که هر طور می‌خواهد تصرف کند، باید مصلحت باشد. آیا مصلحت باید فی الخمس بالخصوص باشد یا به مصلحت اسلام باشد. فرض کنید شخص می‌خواهد خمس دهد و این آدمی است که چه حاکم با او مصالحه بکند و چه نکند خمسش را می‌دهد و اگر حاکم مصالحه نکرد می‌گوید بفرمائید خمس را بگیرید و اگر هم مصالحه کند بعد قیمت سود خمس را می‌دهد. اما گاهی اوقات یک مصلحتی دیگر اقتضاء می‌کند که حاکم شرع با او مصالحه کند. یعنی اگر حاکم شرع با او مصالحه کرد، در جهات دینی دیگرش اثر می‌گذارد. یک وقت مسأله الزامی است که حاکم شرع

مسئول از این جهات است و تراحم در کار می‌آید. یک وقت مسأله الزامی نیست، سؤال این است که آیا این مصلحتی که ایشان می‌گویند که باید مصلحت باشد، مصلحت مطلقاً یا مصلحت در خصوص خمس و ارباب خمس است؟ مقتضای قاعده این است که بگوئیم در خصوص خمس و ارباب خمس است و مصلحت دیگر سبب نمی‌شود که ارباب خمس از چیزی محروم شوند مثل اینکه شما سرپرست دو گروه از ایتام هستید، گاهی مصالحه می‌کنید با شخصی درباره اموال این ایتام که مصلحت برای این‌ها ندارد اما مصلحت برای ایتام دیگر دارد، آیا جائز است اینکار؟ یعنی به این ایتام ضرر می‌زنید که آن ایتام ربح کنند. خیر حق ندارید. البته مسأله بما هو مطرح می‌شود.

پس مصالحه در خمس آیا جائز است حتی ولو مصلحت برای ارباب زکات باشد مثلاً یا باید برای خود ارباب خمس باشد؟ خیر باید مصلحت ارباب خمس باشد. چرا؟ چون این ولی است بر خمس بر اینکه به مصلحت خمس تصرف کند، بله، ولی بر زکات و صغار هم هست. آنوقت آیا حاکم شرع حق دارد که از اموال صغار مصالحه کند که به ضرر صغار است، اما این شخص می‌رود و خمس می‌دهد، یا در خمس با این شخص مصالحه می‌کند و به ضرر ارباب خمس است اما می‌رود به ایتام رحم می‌کند، آیا می‌شود؟ نه. اگر مصلحت ملزمی نباشد حق ندارد. خدا این پول را برای این‌ها قرار داده اگر به مصلحت این‌ها هست که صحیح است والا نه. پس ولایت حسب حاکم شرع این است که به مصلحت همین گروه بالذات تصرف کند نه به مصلحت این و به ضرر آن. پس ایشان که فرمودند: *يجوز له ذلك بالمصالحه مع الحاكم*. باید به مصلحت واقعی باشد و نه به ضرر.

آنوقت خود اصل این مطلب که آیا مصالحه حاکم می‌خواهد یا نه؟ خود مرحوم صاحب عروه در نظائر این مسأله مکرر متعرض شده‌اند و اشاره به مصالحه حاکم نکرده‌اند، می‌خواهیم ببینیم اینجا یک استثناء و دلیل خاص دارد یا آنجا دلیل خاص دارد و یا اینجا با آنجا فارق دارد.

جلسه ۲۷۰

۲۵ ذی‌قعدة ۱۴۲۷

مسأله این بود که در خمس می‌خواهد تصرف کند، عرض شد در اثناء سال ولو خمس متعلق به سود هست اما تصرف جائز است، نه ضمان لازم دارد و نه اذن فقیه، اما اگر سر سال شد، زائد از مؤونه خمس هست و متعین و فوری است و باید بدهد اما آیا حق دارد که در خمس تصرف کند و بعد بدلش را بدهد؟ عرض شد که مرحوم صاحب عروه در اینجا کتاب خمس فرمودند: با اذن حاکم اشکالی ندارد. یعنی با حاکم مصالحه کند. نعم يجوز له ذلك بالمصالحة مع الحاكم. حالا اینجا بنا بر اینکه خمس در عین است حالا چه علی نحو الاشاعه که مشهور گفته‌اند یا علی نحو الكللی فی المعین که مرحوم صاحب عروه و جماعتی فرموده‌اند. پس این ^۱ سود مال ارباب خمس است، حالا هم سر سال شده و مضیق شده باید بدهد، حالا اگر می‌خواهد در این ^۲ تصرف کند اصل اولی و قاعده عام این است که جائز نیست، مال دیگری است ولا یحل مال امرء الا بطیبه نفسه، مال ارباب خمس است و باید احراز رضایت از اصحاب مال شود، پس اصل اولی این است که تصرف جائز

نیست، در خمس و زکات همین است. حالا باید ببینیم در خمس و زکات یک دلیل خاصی داریم که مجوز باشد یا نه؟ مرحوم صاحب عروه این مسأله را هم در خمس (مسأله ما نحن فیه) و هم در چند جای باب زکات ذکر فرموده‌اند. در زکات در دو جا که عرض می‌کنم اسمی از اذن حاکم و مصالحه با حاکم نیاورده‌اند فرموده‌اند در زکات می‌تواند تصرف کند بشرط ضمان، که بدش را بدهد، اما اگر بنا دارد که ندهد یا بنا ندارد که بدهد، تصرف در زکات در مال دیگری است که بدون اذن اوست و اسم اذن و مصالحه با حاکم نیاورده‌اند. در باب خمس اسم ضمان را نیاورده‌اند و لکن ذکر کرده‌اند مصالحه با حاکم را این دو تا را می‌خوانم تا بعد مختصراً عرض کنم:

در زکات عروه، فصل فی زکاء الغلأه، مسأله ۴: اذا اراد المالك التصرف وجب علیه ضمان حصه الفقيه، یعنی ضامن است که ۱۰ درصد خرماها را به فقیه بدهد و اسم مصالحه با حاکم نیامده است. حالا اگر شریک بود با دیگری که ۱۰ درصد مال آن شخص بود آیا جائز بود در عینی که مال دیگری است تصرف کند با ضمان؟ عین مال دیگری است چه فرقی می‌کند که ارباب زکات باشند که خدا این عین را برای آنها قرار داده است یا دیگری زید باشد که ارث پدرش در این ۱۰ درصد است، یا اینکه ضامن شوند بعد پولش را بدهند. باید احراز رضایتش شود خوب آیا زکات خصوصیت دارد؟ اگر در عین است که عین مال ارباب زکات است.

مورد دوم در خمس معادن است، مسأله ۱۲: وكذا لو أُنجر (بالمعدن) فربح قبل از یخرج خمس (یعنی یجوز اگر معدن استخراج کرد که آن مال ارباب خمس است، هنوز جدا نکرده با تمام آنها تجارت کرد) ناویاً الإخراج من مال آخر ثم اذاه من مال آخر، (پس با اینکه خود ایشان معتقدند که خمس در عین

است و کلی فی المعین است و $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است، جائز است که همه را بفروشد به دو شرط: ۱- بقصد اینکه قیمتش را بعنوان خمس بدهد. ۲- بعد برود و بدهد و قصد همراهش عمل باشد. کذا را به این لحاظ گفته‌اند که ربح مال مالک می‌شود و چیزی مال ارباب خمس نیست) واما اذا تجر به من غیر نية الإخراج من غیره فالظاهر ان الربح مشترک بینه و بین ارباب الخمس، اگر نیت دارد که خمس را بدهد، کل سود مال خودش است و $\frac{1}{5}$ که مال ارباب خمس بود، $\frac{1}{5}$ سود مال ارباب خمس نمی‌شود، اما اگر بنا ندارد که خمس بدهد به ذمه‌اش می‌آید هم خمس و هم $\frac{1}{5}$ سود. پس ایشان در خمس ارباب مکاسب اسم نیت اخراج و ضمان و اخراج را نیاورده‌اند و فرموده‌اند با حاکم مصالحه کند، در زکات و خمس معدن اسم مصالحه با حاکم را نیاورده‌اند فرموده‌اند ضمان حصه فقیر داشته باشد و در خمس معدن فرمودند: نیت اخراج داشته باشد. دلیل خاصی هیچکدامش ندارد. ما هستیم که قاعده چیست؟ تا اینکه اگر دلیل اخص مطلق بود دست از قاعده برداریم و به اخص مطلق تمسک کنیم. قاعده این است که این عین $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است، تا ارباب خمس یا وکیل که ارباب خمس قرار می‌دهند یا دلیلی که شارع برای ارباب خمس قرار داده است چون شارع مالک الملوک است که حاکم باشد چه به ولایت حصه بگوئیم و چه به ولایت عامه بگوئیم. تا خود آنکه صاحب خمس است (ارباب خمس و کسی که در امتداد اوست) اجازه ندهد یا راضی نباشد، تصرف جائز نیست. ضمان اینجا چکاره است بنیه الإخراج چکاره است؟ هیچکاره است. مسأله فقط یک چیز است که باید با حاکم کنار بیاید، آنهم بعنوان اینکه حاکم ولایت دارد، در ولایت فقیه چه قائل هستید در همان حد. هیچ راهی دیگر ندارد. باید ببینیم دلیلش چیست؟ اگر بخواهیم از سه روایت غوص ۴۰۰ هزار

درهم و خمس ۸۰ هزار و فاکهه برداشت کند که مطلق تصرف در خمس جائز است با نیت اینکه عوضش را بدهد عموم می گیرد. اما در همان روایتها که از حضرت سؤال می کند که میوه دارم در بستانم که مقداری از آن مصرف می شود و مقداری می ماند چکار کنم؟ آیا این نیت اخراج داشته است؟ اگر نیت داشت که از حضرت سؤال نمی کرد. خوب قدر ۵۰ یا ۱۰ درهم مال ارباب خمس بوده علی المبنی، بنا بوده که این عین را بدهد، نداده، تبدیلیش کرده به پول، از حضرت سؤال می کند که تکلیف من چیست؟ این بنای خمس دادن که نداشته، دارد از حضرت مسأله می پرسد، نه اذن حاکم، نه ضمان و نه بنای بر اداء بوده است، حضرت اجازه داده اند، باید گفت اجازه وقتی موضوع و خاص بوده است. من و شما اگر کسی مالمان را بفروشد روی خجالت یا سعه صدر می گوئیم اشکالی ندارد پولش را بیاور. آیا این معنایش این است که هر کسی در مال ما تصرف کند و پولش را بیاورد؟ آیا می شود از آن سه روایت استفاده عموم کرد که بعضی استفاده کرده اند، ما می خواهیم بینیم برداشت ما چقدر است، آیا ظهور در عدم خصوصیت دارد، فاکهه و بستان خصوصیت ندارد.

اگر ما باشیم و قواعد اولیه قاعده اش این است که هیچ تصرفی در خمس جائز نیست و روز اول سالش که می شود این خمس مال ارباب خمس است، یا باید قبلاً از حاکم اجازه گرفته باشد که بفروشم و پولش را برای شما بیاورم، یا اینکه بعداً حاکم اجازه دهد که این کار فضولی است، اگر حاکم اجازه داد تصحیح می شود اما آیا از نظر حکم تکلیفی اینکار جائز است؟ مثل اینکه کسی عبای شما را بفروشد و به شما بگوید اجازه دهید. این کار حرام است اگر شما اجازه دادید بیع صحیح می شود ولی آیا مصحح حرمت اینکار هم می شود، این

فروختن کار حرامی بوده است. این یک تصرفی است فضولی که خدا این $\frac{1}{5}$ را برای ارباب خمس قرار داده است، قاعده‌اش این است که غیر از حاکم شرع هیچ راهی ندارد مگر از ادله چیزی برداشت کنیم که آقایان برداشت کرده‌اند. اما برداشت آن‌ها برای شما که مجتهد باشید حجیت ندارد، حجیت شما عند الله چیست؟ پس این مسأله‌ای که صاحب عروه فرموده‌اند ظاهراً حسب قواعد تام است و آن‌های دیگر محل اشکال است.

اگر ما گفتیم که خمس در عین نیست نه مشاعاً نه کلی فی المعین وانما خمس حق است مثل حق قصاص، تحجیر و یا اینکه گفتیم حق متعلق به عین نیست بلکه در ذمه است، بنابر این تصرف در عین مال و $\frac{1}{5}$ جائز است مطلقاً چه از حاکم اجازه بگیرد یا نگیرد، چه بنا داشته باشد خمس بدهد یا ندهد، چه ضمان داشته یا نداشته باشد. اگر خمس در عین است مطلقاً تصرف جائز نیست هم تکلیفاً و هم وضعاً، جائز نیست تکلیفاً، حرام است که تصرف شود با اذن او، وضعاً جائز نیست چون در ملک کسی که نقل و انتقال نمی‌شود وضعاً درست می‌شود با اجازه بعدی، اما تکلیفاً می‌ماند، یعنی شخص کار حرامی کرده که اینکار را کرده بعد می‌آید از حاکم اجازه می‌گیرد و این تصحیح معامله خواهد بود اما حرمت تکلیفیه‌ای که بود، تصرف در مال غیر تا احراز نکند بر حرفش باقی است. اینهم مسأله اذن حاکم.

بعد صاحب عروه فرموده‌اند: وحينئذ (شخصی که از حاکم شرع اجازه گرفت و به حاکم گفت من ۱۰۰۰ دینار سود کردم که ۲۰۰ دینارش خمس است، اجازه بدهید که یک جنسی با ۱۰۰۰ دینار خرید و فروش کنم که $\frac{1}{5}$ آن مال ارباب خمس است و شما ولی مال هستید) فيجوز له التصرف فيه تكليفاً ووضعاً (اما پشت سر این صاحب عروه فرموده‌اند) فلا حصة له من الربح اذا التجر

به (اگر با حاکم مصالحه کرد دیگر به حاکم حصه‌ای نمی‌دهد. یعنی وقتیکه با ۱۰۰۰ دینار تجارت کرد و ۵۰۰ دینار سود کرد که ۱۰۰۰ دینار مقابل خمس است نمی‌آید ۱۰۰۰ دینار را به حاکم بدهد) این حرف که لا حصه له لزومی ندارد، این طبق مصالحه با حاکم عمل می‌کند، اگر حاکم اذن داد که برو تجارت کن و سود مال خودت که همه سود مال اوست، اگر گفت به او اجازه می‌دهم بشرطیکه نصف سود مال ارباب خمس باشد که همین است. پس با ولی هرطور که کنار آمد حجت است و اینکه حصه دارد یا ندارد یا ذکرش لازم نیست و یا مضر است اگر بخواهیم بنحو مطلق بگوئیم. چون اگر حاکم حصه‌ای را جعل کرد چطور لا حصه له. چون ولی است و باید طبق مصالحه عمل کند. ایشان باید می‌فرمودند: فیجوز له التصرف فیه و یعمل طبق المصالحه و دلیلی خاص ندارد که استثناء شده باشد. پس لا حصه یا مستدرک یا مضر و لزومی ندارد.

به نظرم می‌رسد که این مسأله سهو باشد یا از طرف صاحب عروه یا نسخ، من نسخه‌های متعدد از عروه را که دارم قدیم و جدید دیدم، در همه این عبارات هست و یک عده هم در حاشیه اشکال به صاحب عروه کرده‌اند که این عبارت چیست و بعضی خواسته‌اند و تأویل کنند، به نظر می‌رسد که قابل تأویل نیست، این یا از یک مسأله دیگر بوده که اینجا آمده و یا اینکه اشتباهی نوشته شده یا از وسط مسأله چیزی حذف شده است که این تکه مال آن محذوف باشد.

صاحب عروه فرموده‌اند: ولو فرض تجدد المؤمن له في اثناء الحول علی وجه لا یقوم به الربح انکشف فساد الصلح. اگر با حاکم مصالحه کرد که در کل ۱۰۰۰ دینار که $\frac{1}{3}$ آن خمس است تجارت کند، ایشان می‌فرمایند اگر بعد از مصالحه

با حاکم یک مؤونه‌های دیگری پیدا کرد، مثلاً خطاً کسی را کشت که باید ديه بدهد جائز است که ديه را از همين سود بدهد و مؤونه حساب می‌شود، اگر مؤونه‌های جدیدی در طول سال برایش پیدا شد که آن ربح لا یقوم به، مصالحه با حاکم فاسد درمی‌آید که پولی که بنا بوده در مصالحه با حاکم به او بدهد نمی‌دهد چون خرج مؤونه شده است. این چه ربطی به اینجا دارد؟ اگر مال اثناء سال است که با حاکم مصالحه نمی‌خواهد. تا سر سال می‌توانسته در کل اموال تصرف کند و خمس هم دارد، اگر مال بعد از سال است که می‌خواهد با اجازه حاکم در آن اموال تجارت کند. این بعد از سال اگر مؤونه جدیدی آمد، مؤونه سال دوم را که از سود سال قبل بر نمی‌دارند. این عبارت چیست؟

جلسه ۲۷۱

۲۶ ذی‌قعدة ۱۴۲۷

دو تا مقدمه مبنائیه: ۱- خمس متعلق به عین است. ۲- بمجرد حصول ربح خمس واجب است فقط موسّع. پس روی این دو مبنی، شخصی که الآن ۱۰۰۰ دینار سود کرد، $\frac{1}{5}$ عین این ۱۰۰۰ دینار مال ارباب خمس است، و همین الآن ملک ارباب خمس شد، روی این دو مبنا آیا باید به آنها بدهد؟ نه، دلیل خاص داریم که الآن لازم نیست که بدهد و تا سر سال حق دارد که خمس را به تأخیر بیاندازد.

آیا عینش را باید بدهد یا بدلش؟ دلیل خاص داریم در باب خمس که بدلش را حق دارد که بدهد.

سوم این است که حق دارد این $\frac{1}{5}$ صرف در مؤونه کند اگر صرف در مؤونه کرد ملک ارباب خمس ساقط می‌شود که اینهم دلیل دارد.

پس سه چیز دلیل دارد که این $\frac{1}{5}$ فرق می‌کند که ملک ارباب خمس است با ملک دیگران فرق می‌کند، $\frac{1}{5}$ مال زید بود و با عمرو شریک بود، عمرو نه حق تأخیر داشت و نه حق تبدیل داشت و نه حق داشت برای خودش خرج کند.

سؤال، آیا یک فرق چهارم هم دارد یا نه؟ که این محل گیر بحث دیروز است و آن این است که وقتیکه خمس متعلق به عین شد می‌توانم تا سر سال تأخیر بیاندازم و می‌توانم خرج مؤونه خودم کنم و می‌توانم عین را به ارباب خمس ندهم و بدلش را بدهم، آیا می‌توانم در این کسب کنم؟ فرمایشی که دیروز از صاحب عروه عرض کردم که روشن نیست، صاحب عروه مثل اینکه مرادشان این است، چرا مثل اینکه؟ چون شبیه عبارت عروه در نجاه العباد صاحب جواهر آمده و یک مقدار در اینجهت اوضح است که این حق تکسب ندارد. پس اگر کسب کرد، من عبارت نجاه العباد صاحب جواهر را چند خطی می‌خوانم، تأمل کنید، ظاهر فرمایش شاید شبه صریحش همین باشد نجاه العباد ص ۳۱۸ چاپ قدیم: **بل الأحوط إن لم یکن اقوی ذلک (عدم جواز التصرف فی الخمس در سال اول و سود نمی‌شود کرد) فی خمس هذا الخمس (ارباح مکاسب) قبل الحول (یعنی حالا که سود کرد قبل از اینکه سر سال شود، اقوی این است که تصرف در این ۱/۵ نمی‌تواند بکنند) وإن جاز له التأخیر الیه (حول) ارفاقاً به (مالک) و جاز له اعطاء بدله من عین آخری.** صاحب جواهر می‌فرمایند ولو این سه استثناء است اما عدم جواز تصرف سر جایش هست. ملک غیر است، عینش ملک غیر است، تصرف جائز نیست. به او گفته‌اند حق داری خرج خودت کنی و بدلش را بدهی نه عینش را، و حق داری تا سر سال تأخیر بیاندازی، اما آیا گفته‌اند که حق داری کسب کنی؟ صاحب جواهر صریح کلامشان این است که خیر حق نداری) نعم، لو نقله الی ذمته بصلح مثلاً مع الحاکم جاز له التصرف فیہ حیثئذ، بل لو فرض تجدد مؤون له فی اثناء الحول علی وجه لا یقوم بها (مؤون) الربح انکشف فساد الصلح. (اگر خرج مؤونه همان سال بکند که خمس ساقط می‌شود، حالا که آمده با حاکم مصالحه کرده که من

اینقدر به شما می‌دهم شما اجازه بده که در ۲۰۰ دینار ارباب خمس کسب کنم و حاکم هم اجازه داد، بعد برایش خرجی اتفاق افتاد که کل این ۲۰۰ دینار توی آن خرج رفت، صاحب جواهر فرموده‌اند کشف می‌کنیم که صلح فاسد بوده. چرا؟ چون اگر خرج مؤونه شد تا سر سال خمس ساقط می‌شود، این چرا با حاکم مصالحه کرد؟ بخاطر اینکه خمس است و اگر مؤونه پیدا کرد خمس بر او نیست.

والحاصل این است که عین خمس مال ارباب خمس است، باید الآن هم بدهد اما واجب نیست الآن تسلیم کند تا سر سال چون واجب موسع است، جائز است که عوضش را بدهد نه عین چون دلیل داریم، اگر صرف مؤونه شد خمس ساقط می‌شود چون دلیل داریم، اما جائز است که با آن کسب کند؟ صاحب جواهر صریحاً فرموده‌اند: نه. آیا این حرف تام است یا نه؟ به نظر می‌رسد که این استثناء تصرف به کسب و تجارت در عین خمس قبل از سر سال، این تصرف اگر دلیل استثنائش اقوی نباشد از دلیل آن دو تا (جواز تأخیر تا سر سال و تبدیل) اگر اقوی نباشد اضعف از آنها نیست. چرا؟ چون سیره قطعیه متصله به زمان معصوم مسلماً بر این است که کسبه چیزی که امروز بدست می‌آورده همین الآن نمی‌رفته که خمس بدهد، هم تأخیر می‌انداخته، هم ممکن بوده که تبدیلهش کند و هم صرف مؤونه کند و هم با آن کسب می‌کرده، کدام کاسب است که یک ساعت قبل سود کرد، دو دینارش را کنار بگذارد و یا هشت دینار کسب کند در اثناء سال که خمس هم می‌دهد؟ اگر یک همچنین چیزی بود که تصرف صحیح نبود بنا بود که بیان شود. حتی خود اهل علم هم توجه به این مطلب ندارد چه برسد به عوام الناس. به نظر می‌رسد که سیره قطعیه است و از مواردی است که سیره در آن مسلم است و

مسلماً متصل به زمان معصومین علیهم السلام است چون خیلی از اصحاب کاسب بوده‌اند. نه توی یک روایت یا سؤال دارد شده است. به نظر می‌رسد که این فرع تام نیست، اگر صاحب عروه مرادشان این است که ظاهراً تام نیست. صاحب جواهر صریحاً فرموده‌ند و در عروه نیست، توی رساله‌های عملیه هم آنقدری که من برخورد کرده‌ام، هیچکس ننوشته که کسب با سود حق ندارد بکند و اینکه استثناء نشد. چون سیره است ولو کان لبان، مسلم است عند المتدینین، نمی‌خواهم بگویم فقهاء، صاحب جواهر و صاحب عروه فتوی داده‌اند و کسی هم حاشیه نکرده است. یا باید بگوئیم که این ظاهر مرادشان نیست و چیزی دیگر می‌خواهند بگویند یا اگر مراد این است که حق ندارد در اثناء سال کسب کند تام نیست. چرا حق دارد کسب کند و هر چه هم که سود کرد مال خودش است فقط سر سال اضافه را خمس می‌دهد و اگر همه را هم مصرف کرد که اصلاً خمس ندارد.

بعد از این مسأله ۷۹ می‌آید: يجوز له تأجيل اخراج خمس الربح اذا حصل في اثناء السنة ولا يجب التأخير الى آخرها (اینکه خمس را تا آخر سال تأخیر بیاندازد رخصت است نه عزیمت) فإن التأخير من باب الارفاق كما مرّ (در مسأله ۷۲ گذشت، البته در مسأله ۷۲ گذشت که این از باب ارفاق نیست، اعم است، حتی اگر ارفاق مصداق نداشته باشد جائز است تأخیر، گرچه محل خلاف بود که بحثش شد که حتی در موردیکه یقین دارد که محل حاجتش این خمس نمی‌شود) وحينئذ فلو اخرجته (سود کرد یک میلیون که ۲۰۰ هزار را بعنوان خمس داد و فکر نکرد که تا آخر سال مؤونه‌اش شد یک میلیون، صاحب عروه فرمودند حق دارد که خمس را پس بگیرد اگر عین آن موجود است چون خمس بر او نبوده) بعد تقدير المؤونة بما يظنه فبان بعد ذلك عدم كفاية الربح

لتجدد مؤون لم یکن یظنها کشف ذلک عن عدم صحته خمساً (آن مقداری که داده خمس نبوده، اگر عین باقی است که پس می گیرد و اگر عین باقی نیست که بعد متعرض می شوند، الآن بحث سر این است که اگر در اثناء سنه بعنوان خمس داد و بعد معلوم شد که به این مؤونه احتیاج داشته، این محل خلاف است که جماعتی از فقهاء فرموده اند نه، مگر بنابر این نبود که اگر اثناء سال داد این خمس است و بعنوان وجوب هم می دهد، یعنی همان وقت خمس بوده، اگر خمس متعلق و واجب می شود علی نحو الواجب الموسع، چطور منکشف می شود که خمس نبوده؟

فرمایش صاحب عروه در نجاه العباد همینطور است در ص ۳۱۸: ولو عجله (خمس را در اثناء سال داد) فبان بعد ذلک عدم کفایة الربح لم یحتسب خمساً، وکان له الرجوع بعینه مع وجوده بل یقوی ضمان المستحق العالم بالحال مع التلف (یعنی اگر به طرف داد و گفت این خمسی است که سر سال نشده، آن مستحق هم گرفت و به اجاره خانه داد و مصرف کرد، حالا انکشف که احتیاج به این پول دارد، می رود پیش مستحق و می گوید ضامنی، پول خمسی که به تو دادم برگردان حتی اگر عین خمس موجود نیست.

چیزی که هست یک مجموعه ای از اعظام فقهاء گفته اند حتی اگر عینش موجود است حق ندارد که بگیرد. خمس خمس شد. جواهر ج ۱۶ ص ۸۰ لو ظهر له نقص ما قدره علی المؤونه دفع بالمنع مع تلف العین وعدم علم المستحق لأنه هو الذي سلط علیه باختیاره (ومع العلم ایضاً ببقاء العین فی وجه قوی) (حق دارد که مستحق پول خمس را برنگرداند) یک فقیهی جلیل و مدقق مثل صاحب جواهر دو گونه فتوی می دهند. آیا این مسأله اسمش مشکل نیست؟ تأمل می خواهد که چیست؟ تا چکار کنیم و چه چیزی برایمان منجز و معذر است)

كما استوجه في المسالك فضلاً عن احدهما (يا مستحق می داند و یا اینکه عین باقی است) وجیه.

شیخ انصاری در کتاب خمس ص ۲۱۱ فرموده‌اند: لو دفع الخمس وتبیّن زیادة المؤونة ففي ظاهر المسالك وحاشية الارشاد انه يذهب على المالك (خمس داده خلاص و حق ندارد پس بگیرد).

جلسه ۲۷۲

۲۷ ذی‌قعدة ۱۴۲۷

الخمس بعد المؤونة این ظهور در چه دارد؟ همین مورد خلاف اعظم شده در مسأله ما نحن فيه، مؤونه یعنی مصرف، کسی که سود می‌کند و مصرف زندگی دارد، این نص عمل فقهاست که الخمس بعد المؤونة. یعنی المؤونة لا خمس فيها، آیا ظهور دارد در ما صرف حتی اگر سود پیشش نباشد، یا ظهور دارد در ما صرف و یصرف حتی بعد از اینکه خمس را داده است؟ این عمده خلاف در مسأله است. البته یک مشت حرف اینجا هست که مرحوم شیخ، صاحب جواهر، فرمایشات متعدد فرموده‌اند اما عمده بحث این است که شخص یک میلیون سود کرد، ۲۰۰ تا خمس است، ۵۰ تا را برای مصرفش برداشت و ۱۵۰ تا دید اضافه است و بیش از ۵۰ تا مصرف ندارد بعنوان خمس داد، حالا مصرف جدید پیدا کرد، الآن این پولی که در آن خمس باشد ندارد چون خمس را داده، آیا برای این شخص الخمس بعد المؤونة موضوع دارد؟ حالا اگر کسی سود نکرده بود، آیا الخمس بعد المؤونة او را می‌گیرد؟ نه. این الآن غیر از پول خودش پولی دیگر نیست، آیا الخمس بعد المؤونة

می‌گوید ولو پیشش پولی نباشد که در آن خمس هست مع ذلک اگر مصرف کرد می‌رود از آنکه به او خمس را داده پس می‌گیرد؟ آیا ظهور در این دارد یا نه بیش از این ظهور ندارد که پولی که در آن خمس هست (سود) اگر از این دارد مصرفش را از این برمی‌دارد قبل از اینکه $\frac{1}{5}$ را بدهد مصرف می‌کند که $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است و $\frac{4}{5}$ مال خودش. عمده خلاف اینجاست، یعنی باید دید که چه استظهار می‌شود؟ مرحوم صاحب جواهر علی دفته و عظمته در جواهر و رساله عملیه‌شان که خواندم هر دو را سابقاً متنافی فتوی داده‌اند. اینجا اقوی گفته و آنجا فتوی داده‌اند. عمده‌اش این است که از الخمس بعد المؤمنه چه استظهار می‌شود؟ اگر انسان متحیر شد و شک کرد با تنظیر و مثال می‌تواند برای خودش استظهار کند. یعنی فرض کنید شخصی به زید ۱۰۰۰ دینار داد و گفت امانت باشد پیش شما تا یک سال، سر سال برگردان. حق داری خود امانت را برگردانی و حق داری برداری و بدلتش را بدهی و اگر چیزی از این امانت صرف زندگی شد اشکالی ندارد. این شخص هم ۱۰۰۰ تا را گرفت، در اثناء سال ۱۰۰ تا را صرف کرد بعد دید چرا بیش از این نگه دارد، خرج ندارد بقیه پول را به طرف برگرداند، گفت چرا الآن پس می‌دهی؟ گفت لازم ندارم برگردانم اجازه دادی تا سر سال نگه دارم و اجازه هم دادی که مصرف کنم که کردم و تا سر سال هم مقداری برداشتم، حالا یک مصرف جدید پیدا کرد، آیا به آن کسی که پول را به او داده بود، الزامش کند که مصرف جدیدم را به من بده؟ نه. چرا چون تو گفتی هر چه که مصرف داری تا سر سال بردار، بله این حرف را زد ولی زید پول‌ها را به عمر و برگرداند. خمس بنا بر مشهور و مبنی این بود که انسان که اول سود گیرش می‌آید، اول حصول ربح، خمس واجب می‌شود فقط واجب موسع است که حق دارد تا

سر سال تأخیر بیاندازد و حق دارد تبدیل کند و عین را بدهد و هر قدر هم که مصرف مؤونه‌اش شد خمس از آن ساقط می‌شود، این مال جائی است که پیشش باشد، وقتیکه داد دیگر پیشش نیست، می‌آید می‌گوید چون تو گفتی اگر مؤونه داشتی از این بردار، وقتیکه پس داد که دیگر موضوع ندارد. آیا این حرف تام است و حق دارد که به او بگوید این مؤونه‌ها را به من بده؟ آیا عمرو حق دارد بگوید تو بقیه پول‌ها را برگرداندی و دیگر نمی‌توانی مرا ملزم به بقیه مؤونه کنی؟ من مدعی نیستم، می‌خواهم بیان وجه نظر دو طرف را بکنم. اعظام که یکی صاحب جواهر بود دو گونه فتوی داده‌اند و هر دو هم با الأقوی که یکی‌اش هم احتیاط نیست.

می‌خواهم عرض کنم که الخمس بعد المؤمنه روی مبنای مشهور، این بعد المؤمنه آیا موضوعی دارد اگر خمس را که امانت ارباب خمس است به اربابش پس داد و یا اینکه موضوع ندارد؟ اگر فرمودید موضوع دارد، بله همان حرفی می‌شود که برود پس بگیرد، اگر فرمودید موضوع ندارد حق ندارد که پس بگیرد. آنوقت در صور اربع هم فرق می‌کند چون یک وقت است مستحق که خمس را می‌گیرد عالم است به اینکه این سر سالش نشده و دارد خمس می‌دهد، یعنی حق داشته حالا خمس را بدهد و تا سر سال نگه دارد که اگر مؤونه جدید داشت از آن بردارد و $\frac{1}{5}$ مصرفش را از این خمس بردارد و یک وقت جاهل است. شخص آمده پولی به ارباب خمس داده و به او هم نگفته که وسط سالم است که می‌دهد، می‌گوید خمس است.

پس نتیجه اقوال در مسأله یکی این است که وقتیکه خمس را داد حق دارد که استرجاع کند که فرمایش صاحب جواهر در جواهر بود ج ۱۶ ص ۸۰ که فرمودند، فی وجه قوی که اگر خیال می‌کرد که خرجی ندارد گفت چرا

امانت ارباب خمس را نگه دارم و به آنها داد بعد خرج جدید پیدا کرد و آمد پیش ارباب خمس که من پشیمان شدم به شما دادم، پس بدهید و صاحب جواهر فرمودند می‌تواند الزام هم بکند که برگردانید. صاحب مسالک و شهید ثانی، صاحب حاشیه ارشاد علامه حلی، قول اول این است که حق ندارد که استرجاع کند که تقریرش بیان شد که موضوع ندارد.

قول دوم این است که حق دارد که برود پس بگیرد که فتوای صاحب جواهر در نجاه العباد، رساله عملیه‌شان، این وجهش این است که الخمس بعد المؤمنة یعنی المؤمنة الحقيقية یعنی آنچه تا سر سال خرج می‌شود نه مؤونه خیالی که فکر می‌کرده مؤونه‌اش تا سر سال ۱۰۰ دینار است بعد معلوم شد که ۲۰۰ دینار است. المؤمنة مثل الفاظ دیگر ظهور دارد در المؤمنة حقیقیه یعنی آنچه صرف می‌شود حالا این وسط سال خیال کرده صرف نمی‌کند اما در نتیجه مؤونه شد الخمس بعد المؤمنة می‌گوید آنکه نتیجه خواهد خرج شد تا سر سال این را مؤونه می‌گویند، آنوقت الخمس بعد المؤمنة می‌گوید این را از آن استثناء کنید چه اضافه می‌ماند خمسش را بدهید. خوب این استثناء نکرد چون خیال کرد که مؤونه‌اش اینقدر نیست، مؤونه حقیقیه مستثنی است، پس حق دارد برگردد از آنکه خمس را به او داده بگیرد، چه او می‌دانسته که این وسط سال دارد خمس می‌دهد یا نمی‌دانسته، چه عین خمس نزد او موجود است چه خرج کرده، این مثل این است که کسی پول دیگری را به خیال اینکه مال شماست به شما داد و گفت این پول مال زید است و شما متوجه نبودید، نه به شما داد مطلقاً بعنوان هدیه، بعد شما متوجه شدید که زید نیستید، حتی اگر خرج کرده بودید آیا باید به او پس می‌دادید یا نه؟ چون این مقدار مؤونه را شارع برای صاحب سود قرار داده و برای مالک و این خرج کرده و عین

موجود نیست بهر حال مال مالک است. الخمس بعد المؤمنة یعنی المؤمنة و سودی که کرده مال ارباب خمس نیست، مال خودش را داده، نمی دانسته که مال خودش است و فکر می کرده مال دیگری است. حق دارد که پس بگیرد و اینکه خودش دیگری را بر مالش مسلط کرد مع عدم وجود عین حق پس گرفتن ندارد. نه، این حرف در جائی است که تسلیط مطلق کرده باشد در حالیکه این مالک اینکار را نکرده است. بله اگر به او نگفته بود که این خمس است و خیال کرد هدیه داده، حق ندارد پس بگیرد چون تسلیط بعنوان مطلق است، اما اگر گفت این خمس است که به شما می دهم حتی اگر مصرف کرده باید برگرداند چون تسلیط مقید بوده نه مطلق. این وجه قوم دوم.

کسانی که مثل مرحوم صاحب عروه و آقایانی که حاشیه نکرده اند که معظم باشند، تفصیل داده اند بین وجود العین وعدم وجود العین چون صاحب عروه فرمودند: فله (آنکه خمس را داد) الرجوع به خمساً علی المستحق مع بقاء عینه لا مع تلفها فی یده الا اذا کان عالماً بالحال فإنّ الظاهر ضمانه حیثنذ. یک صورت را به نظر صاحب عروه نمی تواند پس بگیرد و آن این است که اگر به طرف داد نگفت که این خمس وسط سال است که به شما می دهم، او هم گرفت و مصرف کرد، حالا که عین تلف شده، آمده می خواهد پس بگیرد، حق ندارد که پس بگیرد. آقایانی که تفصیل قائل شده اند چه تفصیل صاحب عروه و چه دیگری اینها مسأله تسلیط را مطرح کرده اند، مسأله تسلیط تابع حد تسلیط است که چهارچوبه اش تسلیط چقدر بوده، کسی که دیگری را بر مال خودش مسلط می کند چقدر مسلط کرده، در حد تسلیط حق ندارد که پس بگیرد اگر تلف شد. اما اگر تسلیط مقید باشد و مورد قید نبود حق دارد که بگیرد. چون بعنوان اینکه خمس به گردنش است داد و بعد معلوم شد که چیزی به گردنش

نبوده است. و این مسأله تابع حدود تسلیط است.

پس بالتیجه شخصی که در اثناء سال رفت خمس داد که می‌توانست ندهد و نگه دارد تا سر سال، اگر بعد یک مؤونه جدیدی برایش پیدا شد آیا می‌تواند بگیرد یا نه؟ این‌ها ادله‌اش است که عمده و محورش هم برداشت و استظهار از الخمس بعد المؤونه است. یعنی المؤونه لا خمس فیها حتی اگر به ارباب خمس برگردانیده بوده یا نه المؤونه لا خمس فیها، یعنی مؤونه را از سود بردار وقتیکه به ارباب خمس داد که دیگر پیشش نیست که بردارد، آیا ظهور در این دارد یا آن و خلاف هم تابع این است.

یک تکه مختصر عرض کنم. حالا در صورتیکه حق دارد که برود پس بگیرد چه مطلقاً و چه تفصیل قائل شویم، چقدر را باید پس بگیرد؟ قاعده‌اش این است که خمس آنچه که خرج کرده پس بگیرد، نه کل خرجش را. این شخص ۱۰۰ دینار خرج درست شد، این ۱۰۰ دینار را که داد همه‌اش را می‌تواند پس بگیرد؟ نه، $\frac{۱}{۵}$ را حق دارد که پس بگیرد چون هر چه که خرج کند $\frac{۱}{۵}$ از خودش است و $\frac{۱}{۵}$ از خمس بوده، یعنی سودی که کرده هر چه که خرج کرده از کل سود که $\frac{۱}{۵}$ مال ارباب خمس و $\frac{۴}{۵}$ مال خودش خرج برداشته می‌شود یعنی مصرف و مؤونه خمس ندارد. پس وقتیکه ۱۰۰ دینار خرج جدید برایش پیدا شد، این ۱۰۰ دیناری که به ارباب خمس داده در صورتیکه حق دارد که بگیرد ۲۰ دینار را پس بگیرد نه ۱۰۰ دینار.

جلسه ۲۷۳

۲۸ ذی‌قعدة ۱۴۲۷

مسأله ۸۰: اذا اشتروا بالربح قبل اخراج الخمس (بعد از اینکه خمس تعیین پیدا کرد وگرنه در اثناء سال هر چه که بدست آورد مال خودش است) جاریة لا يجوز له وطئها كما انه لو اشترى ثوباً لا يجوز الصلاة فيه واذا اشترى به ماءً للغسل أو الوضوء لم يصح. سر سال شد باید خمس بدهد فوراً باید به آنها برساند، اما هنوز خمس نداده از اصل پول جاریه، ثوب، آب برای وضوء غسل خرید، تصرف در اینها جائز نیست چون شریک دارد. بعد ایشان فرموده‌اند: نعم، لو بقي منه بمقدار الخمس في يده وكان قاصداً لاخرجه منه جاز وضح كما مرّ نظيره. ایشان روی مبنای خودشان که خمس در کلی فی المعین است فرموده‌اند اگر قدر خمس ماند و از بقیه‌اش رفت و چیزی خرید اشکالی ندارد چون با تصرف در مال غیر نخریده است. بنابر اینکه خمس در کلی فی المعین است نه مشاع، حرف تامی است. نظیر این مسأله، مسأله ۷۶ بود که فرمودند: انما هي (شرکة ارباب خمس علی وجه الكلّی فی المعین). این روی مبنای ایشان درست است.

اجمالاً عرض می‌کنم که علی المبانی شما مبنایان چه می‌شود، مسأله فرق می‌کند، اگر مبنای شما این شد که مبنای جماعتی است که خمس شرکت ارباب خمس است در $\frac{1}{5}$ علی نحو الاشاعة، نه، حتی اگر مقداری از پول باقی است حق تصرف ندارد چون ذره ذره این عین $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است. اگر گفتیم کلی فی المعین است که فرمایش صاحب عروه تام است. اگر گفتیم حق متعلق بالعین یا اصلاً هیچکدام نیست ذمه است که اصلاً این مسائل جائی ندارد. کسی که به دیگری مدیون است آیا نمی‌تواند در اموالش تصرف کند؟ چرا. این واجب است که دینش را اداء کند به عین ربطی ندارد. اگر گفتیم بر ذمه است که این حرف‌ها جائی ندارد مگر اینکه خمس در عین باشد که یا علی نحو الکلی فی المعین یا علی نحو الاشاعة است. در تمام این‌ها اگر اذن حاکم بود بلا اشکال جائز می‌شود، یعنی هنوز خمس نداده جاریه می‌خرد یا آب برای وضوء و غسل می‌خرد، درست است و اینکه حاکم چه وجهی دارد اجازه دادنش، بحث ولایت فقیه است. اگر حاکم اجازه داد که در اموالش که خمس به آن تعلق گرفته تصرف هیچ‌گیری ندارد. اما اینکه صاحب عروه فرمودند: وکان قاصداً لاجراجه، سابقاً گذشت که قید با مبنای خود صاحب عروه در حاشیه مکاسب ایشان در بحث کلی فی المعین درست نمی‌شود. قصد چه خصوصیت دارد؟ مهم این است که این ۱۰۰۰ دینار، ۲۰۰ تایش خمس است، تا ۲۰۰ تا را دست نمی‌زند و در بقیه حق دارد تصرف کند این معنای کلی فی المعین است چه قصد داشته باشد که این ۲۰۰ تا را به مالک بدهد یا قصد نداشته باشد. وکان قاصداً بعنوان قید، خود مرحوم عروه گرچه فرمودند، در باب زکات و خمس معدن هم فرمودند اما روی قواعد این مطلب تام نیست، اگر گفتیم مشاع است که حتی در ۸۰۰ دینار هم قصد تصرف

ندارد. اما چون کلی فی المعین است و در ۸۰۰ دینار می تواند تصرف کند، ۲۰۰ دینار مانده و بنا دارد فردا با آن چیزی بخرد، این ۸۰۰ دینار اشکالی ندارد، آن خرید از ۲۰۰ دینار بعد اشکال پیدا می کند. پس وکان قاصداً وجهش معلوم نیست. اگر احتیاط استحبابی باشد و یک اولویتی باشد روی جهاتی عیبی ندارد، اما بعنوان قید قرار دادن وجهی ندارد. ایشان در باب زکات فرمودند اگر ضامن شود و در خمس معدن فرمودند اگر عزم بر اداء داشته باشد و اداء بکند، با کلی فی المعین نمی سازد. دلیل خاصی هم که نداریم که بگوید در ﴿﴾ می تواند تصرف کند بشرطیکه ضامن شود که ﴿﴾ را بدهد یا اداء بکند یا عزم بر اداء داشته باشد، افرادی چون آقای حکیم اینجا را اشکال کرده اند که فیه اشکال و ظاهر این است که اشکال تام است. خود صاحب عروه هم در جاهای دیگر پایبند این نیستند، بله اگر گفتیم خمس علی نحو الاشاعه است اگر جاریه یا ثوب خرید، معامله باطل، بالنسبه به ﴿﴾ فضولی است و حتی اگر مقدار خمس باقی باشد، اگر گفتیم کلی فی المعین است و مقدار خمس باقی مانده و با ﴿﴾ این ها را خرید هم معامله صحیح است و هم کار جائز کرده حتی اگر بنا دارد که بدهد و اذن حاکم نگیرد. در اشاعه اذن حاکم نمی خواهد چون ولی خمس است و در اشاعه تصرف در خمس کرد. و اجازه حاکم می خواهد اما قصد داشته باشد با کلی فی المعین نمی خواند با اشاعه هم نمی خواند اگر قصد داشته باشد، چون چطور ممکن است که در مال کسی تصرف کند و قصد داشته باشد که او را راضی کند، آیا تصرف جائز است؟ نه. معامله صحیح است؟ نه. معامله فضولی است که اگر اجازه داد معامله صحیح است. ظاهراً این مسأله بیش از این حرف ندارد.

مسأله بعد که ایشان تکرار می کنند که سابقاً مفصل گفتند برای یک ذیلی

که می‌خواهند الحاق کنند، مسأله ۸۱: قد مرّ (در مسأله ۷۰) ان مصارف الحج الواجب اذا استطاع في عام الربح وتمكّن من المسير من مؤونة تلك السنة، يك عداهى تمكن من المسير را حاشیه کرده‌اند که فی محله است چون مهم رفتن به حج است. وكذا مصارف الحج المندوب والزيارات. به حج مستحب و یا زیارات ائمه عليهم السلام می‌رود، آنها هم خمس ندارد که در این تکه جماعتی منهم کاشف اللثام و مرحوم نراقی در مستند و یک عداهى دیگر شدیداً مخالف بودند و فتوی دادند که خمس دارد و منهم تبعیت از صاحب عروه و مشهور کردم که هر چه در حد شأنش است خمس ندارد بلکه جماعتی مثل شیخ انصاری گفته‌اند اگر بیش از شأن هم باشد خمس ندارد. حالا ایشان می‌خواهند یک مطلبی ملحق کنند فرموده‌اند: **والظاهر ان المدار على وقت انشاء السفر** (سر سالش اول محرم است، از سود امسال قدر حج برمی‌دارد و به حج می‌رود اما قدری از این خرج‌ها توی محرم می‌افتد که سر سالش است، این پول بلیط هواپیما را که می‌دهد توی محرم برمی‌گردد که نصفش خرج مال محرم است یا دیگر خرج‌ها، فتوای صاحب عروه و معظم آقایان که حاشیه نکرده‌اند این است که ملاک در مؤونه امسال نسبت به حج انشاء الحج است، که مثلاً در ذیقعدہ بود، ولو بعضی از خرج‌ها در سال آینده قرار می‌گیرد) **فإن كان انشاءه (شروع) في عام الربح فمصارفة من مؤونته ذهاباً وإياباً وإن تمّ الحول في اثناء السفر فلا يجب اخراج خمس ما صرفه في العام الآخر في الاياب أو مع المقصد أو بعض الذهاب**، با رفتن به حج و بعض رفتن. مثلاً اول ذیحجه سر سالش بود و ۲۵ ذیقعدہ حرکت کرد و رفت، کل خرج را از سود امسال برمی‌دارد و خمس نمی‌دهد ولو مقداری از رفتن به مکه در سال آینده قرار می‌گیرد). این نظر ایشان، مسأله روایت خاص ندارد، بحث بحث عرفی است. یعنی شرع فرموده الخمس بعد

المؤونه هذا العام که هذا العام را از دلیل دیگر می‌چسبانم که با سود امسال همه چیز خرید من جمله شروع به حرکت به سوی حج کرد، هر چقدر از این خرج‌ها در سال آینده می‌افتد، جزء سود سال آینده حساب نمی‌شود، نه از همین امسال برمی‌دارد.

به نظر می‌رسد که خرج‌های حج یا هر سفر دیگری که مؤونه شخص هست در حد شأنش سه جور خرج است و قاعده‌اش این است که بین آن‌ها فرق بگذاریم: ۱- خرج‌هایی است که مال سفر است و ربطی به رفت و آمد ندارد. مثل پول‌هایی که اگر بخواهد از کشوری خارج شود باید پول بدهد تا اجازه‌اش دهند یا به کشوری دیگر وارد شود اجازه‌اش دهند و ربطی به رفت و آمد نیست که اگر امسال داد از سود امسال برداشته می‌شود، اما اگر یک خرج‌هایی است که وقتی که برمی‌گردد از او می‌گیرند این ساقط نمی‌شود، این تابع این است که چه موقع فعلیت پیدا می‌کند مؤونه. ۲- یک قسمتش مال رفت و یک قسمت مال برگشت است مثل هواپیما، اگر یک سره برود که نباید اینقدر پول بدهد پس یک قسمت پول مال رفت و قسمتی مال برگشت است اما همه را الآن می‌گیرند. ۳- یک قسمت خرج کلاً مربوط به بعد است، مثلاً خوراکی که در برگشت می‌خورد یا به هتل می‌رود در فلان شهر که خرج‌های سال آینده است ولی تابع حج است.

به نظر می‌رسد همانطور که جماعتی از آقایان حاشیه کرده‌اند. قسمت اول پول از مؤونه امسال باشد. اما دو قسم دیگر علی‌خلاف بین آقایان مقداری است که خرج امسال است ولو اثرش در بعد ظاهر می‌شود یعنی پول حالا می‌دهد برای هواپیما، چقدر از پول مربوط به سال آینده است، جزء مؤونه سال آینده حساب می‌شود. چون شارع حد گذاشت و باید طبق تحدید عمل

شود. هر خرجی که برای امسال مؤونه می‌شود، خمس ندارد ولی اگر مربوط به سال آینده است مربوط به سال آینده است. و جماعتی از آقایان اینجا را حاشیه کرده‌اند منهم مرحوم والد و آقای حکیم و دیگر از معاصرین. آیا مهمانی که سال آینده می‌دهد جزء مؤونه امسال است یا سال آینده؟ پس مسأله عرفی است و شاید مستنبط هم نباشد. مرحوم صاحب عروه به نظرشان رسیده که تمامش جزء مؤونه امسال است لذا فرمودند: والظاهر و اکثر آقایان هم قبول کرده‌اند که باید دید از نظر عرف و بازاری چطور است، اگر مؤونه فعلیه امسال حساب می‌شود حتی سوغاتی‌هایی که می‌خرد، اشکالی ندارد اگر گفتیم مؤونه امسال نیست صاحب جواهر و شیخ انصاری تصریح کرده‌اند که باید خمس دهد.

جلسه ۲۷۴

۲ ذیحجه ۱۴۲۷

مسئله ۸۲: لو جعل لغوص أو المعدن مكسباً له كفاه اخراج خمسها أولاً ولا يجب عليه خمس آخر من باب الربح المكسب بعد اخراج مؤونه سنته. کسی که غوص می کند یا اخراج معدن یا کنز، همانوقت باید با شرائطش خمس دهد که نصاب یکی اش است. اگر ۱۰۰۰ دینار از کنز بیرون آورد و ۲۰۰ دینار داد. ۸۰۰ دینار را مصرف نکرد، ماند تا سر سال، آیا باید خمس دیگری برای ۸۰۰ دینار بدهد؟ صاحب عروه فرموده اند: نه: یکبار خمس داده است. چون این کارش این است چون سنه در غیر ارباح مکاسب نیست در ارباح مکاسب است.

مسئله دلیل خاص ندارد بخصوص در باب خمس، اما مشهور بلکه شبهه متسالم علیه همین است که صاحب عروه فرمودند، گرچه جماعتی چه قبل و چه بعد از صاحب عروه فرموده اند دو خمس دارد اگر چیزی از ۸۰۰ دینار ماند باید دوباره خمس دهد، از بعدی های صاحب عروه دو نفر را دیدم که حاشیه کرده اند، یکی مرحوم آسید احمد خوانساری که نوشته اند فیه اشکال و دیگر مرحوم آقا ضیاء که صریحاً فرموده اند که دو خمس دارد. عبارت مرحوم

آقا ضیاء در حاشیه عروه این است: ولا یجب علیه خمس آخر که صاحب عروه فرمودند، آقا ضیاء فرموده‌اند: فیه تأمل بل منع لعدم لتداخل الاسباب بعد صدق العناوین الموجب کل منها خمساً مستقلاً که دلیلش را اجمالاً ذکر کرده‌اند چون دو سبب است. و دو عنوان، کنز بدست آورده و باقی مانده‌اش فایده است که باید خمس دهد. فقط خمس فایده سر سال است و خمس کنز و غوص همان اول استخراج است.

حالا ما باید بینیم وجه این فرمایش چیست؟ ما یک قاعده‌ای در اصول داریم و در فقه ده‌ها مورد تمسک به آن می‌کنند، مشهور قائلند گرچه مخالف هم دارد و آن این است که کل سبب یولد اعتباراً مسبباً مستقلاً. همان اصطلاح معروف: اصالة التعدد در سبب و مسبب، اصل عدم تداخل اسباب است. اگر چند تا سبب بود همانطور که در علل حقیقیه هر علتی مستقلاً یک معلول مستقل می‌خواهد، تداخل علل محال است در تکوینات، گفته‌اند در اعتباریات هم تداخل اسباب خلاف ظاهر است و حجت بر تداخل ما نداریم و جاهای مختلف در فقه محل ابتلاء است. پس این اصل را صاحب عروه قبول دارند و جاهای دیگر هم به آن تمسک کرده‌اند که اصل عدم تداخل الاسباب، فقط چیزی که هست در جائیکه انسان می‌خواهد بگوید چند سبب یک حکم دارد و مسبب دارد باید یکی از دو کار شود: یا موضوعاً تعدد نباشد، یا در عینی که تعدد است، تعبد خاص باشد به وحدت مسبب، یعنی یا ما بگوئیم این اسباب داخل بحث یک عنوانند، آن عنوان سبب است، این‌ها مصادیق یک عنوان هستند و یک یک سبب نیستند، یا بگوئیم غوص، کنز، ارباح مکاسب، سبب خمس نیستند مستقلاً، همه این‌ها داخل و تحت یک عنوانند آن عنوان سبب خمس است که یک وحدت موضوعی درست نشود آنوقت اسباب نیست بلکه

یک سبب می‌شود که از ادله اینطور برداشت شود. اگر اسباب شد و از ادله برداشت نشد که این‌ها همه یک سببند باید دلیل خاص داشته باشیم و بگویید در مقام اثبات در عین اینکه اسباب متعدد است، شارع اکتفاء کرده به مسبب واحد، اگر سبب دو تا باشد، یک جامع نداشته باشد و دلیل خاصی هم نداشته باشیم که یک مسبب دارد متعدد، قاعده‌اش این است که بگوئیم اصل عدم تداخل اسباب است، این اصل عدم تداخل اسباب، اصل عملی نیست بلکه اصل عقلانی است یعنی اگر شخصی یک گوسفند کفاره مال روز دهم ذیحجه به گردنش آمد و نذر هم کرده بود که اگر بچه‌اش را خدا شفا داد همان روز یک گوسفند بکشم، او هم روز دهم ذیحجه شفا یافت آیا یک گوسفند باید بکشد یا دو تا؟ دو تا. چون دو سبب است که دو مسبب می‌خواهد. این اصل عدم تداخل اسباب از کجاست؟ از ظهور است، یعنی اطلاق دلیل کل واحد يشمل مورد وجود سبب آخر. دلیلی که می‌گوید وفاء به نذر بکن می‌گوید اگر نذر کردی که یک گوسفند بکشی این اطلاق دارد حتی اگر در موردش به یک عنوان دیگر ایضاً واجب شد گوسفند کشتن به کفاره. دلیلی که می‌گوید برای کفاره یک گوسفند بکش برای تظلیل در احرام در مسیر و طریق، آن اطلاق دارد که برای تظلیل بما هو تظلیل باید یک گوسفند بکشد ولو اینکه بعنوان آخر یک گوسفند دیگر به گردنش آمده باشد. اطلاق در دلیل دو ظهور است که از آن برداشت شده اصاله عدم تداخل الاسباب بعنوان عام. آنوقت هر جائی هم در فقه بکار برده شده مگر جائی موضوعاً اسباب متعدد یکی باشد یا در عین اینکه متعدد باشد دلیل خاص داشته باشیم که یک مسبب کافی است و شارع پذیرفته است. در خود این مطلب که اصل عدم تداخل اسباب است یا اصل تداخل اسباب است خلاف است. اصل عدم تداخل مشهور است و شبه

تسالم بر آن هست گرچه در کفایه مرحوم صاحب کفایه فرموده‌اند: المشهور عدم التداخل وعن جماعة منهم المحقق الخوانساري التداخل ص ۲۰۲. یکی دیگر از آن جماعت محقق نراقی در فقه است، گرچه هم محقق نراقی با اینکه انصافاً محقق است و آقا جمال با اینکه محقق هستند شما در موارد متعدد می‌بینید که به اصالة التداخل خود ایشان عمل نکرده‌اند، یا فتوی داده و رد شده‌اند یا توجیهی که لا وجه له گاهی ذکر فرموده‌اند مع احترامی لهم. پس نه بناء بر فرمایش محقق خوانساری یا محقق نراقی که اصالة التداخل هستند در اسباب، بنابر فرمایش مشهور که یکی خود صاحب عروه است و دیگری مرحوم آقای بروجردی هستند که حاشیه نکرده‌اند و دیگران، این‌ها که اصالة عدم التداخل هستند، این مسأله دلیلش چیست که در عنوان غوص و ارباح مکاسب گفته‌اند یک خمس دارد؟

اینجا حرف‌های مختلف زده شده است. من ابتداءً آنچه به نظر می‌رسد که تام باشد در این زمینه البته به نظر خودم عرض می‌کنم، بعد هم چون محل ابتلاء خیلی‌ها هست و هم اینکه از آن کنز تا سر سال می‌ماند. چه باید بکنند؟ آنچه به نظر می‌رسد در اینجا که دلیل باشد و تام است این است که موضوعاً ما اینجا تصرف می‌کنیم. شارع فرموده فی الكنز والغوص والحلال المختلط بالحرام و... ، واو که گفت یعنی اثنیثیت، یعنی معدن غیر از غوص است و غیر از ارباح است، شارع فرموده در این‌ها الخمس، پس این‌ها اسباب متعدده است. یکی گنج است و دیگری ارباح مکاسب مقتضای اصل عقلائی معمول به فقهاء و اصولاً عند المشهور این است که بگوئیم دو خمس دارد، کنز خمس دارد و ارباح مکاسب خمس دارد. چرا؟ می‌گوئیم خمس ندارد؟ برای اینکه از ادله تعبدیه قرآن کریم با تفسیر ائمه علیهم‌السلام و روایات معتبره استفاده می‌شود که

تمام این هفت تا یک عنوان است و حدت موضوع است، اسباب نیست و یک سبب است. یکی صحیحه علی بن مهزیرا الطویله که حضرت جواد علیه السلام یا حضرت هادی علیه السلام فرموده‌اند که غنیمت را تفسیر کرده‌اند که **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ** را تلاوت کرده و تفسیر کرده‌اند به انواع متعدده خمس که جامعش غنیمت است به فرمایش حضرت علیه السلام. صحیحه علی بن مهزیار در وسائل ابواب وجوب الخمس، باب ۸ ح ۵، یک تکه‌اش این است: **قال الله تعالى وَاَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ** که تا آخر آیه خواندند بعد فرمودند: **فَالْغَنَائِمُ وَالْفَوَائِدُ يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ فَهِيَ الْغَنِيمَةُ يَغْنَمُهَا الْمَرْءُ وَالْفَائِدَةُ يَفِيدُهَا وَالْجَائِزَةُ مِنَ الْإِنْسَانِ لِلْإِنْسَانِ** و چند چیز دیگر ذکر کردند. اینکه خداوند متعال فرموده است غنمتم یعنی یک یک این‌ها یعنی جامعش غنیمت است، حالا اگر جامع خارجی هم ندارد، جامع تبعدی است که الغوص والكنز والمعدن و... غنیمه، پس ارباح مکاسب با غوص ولو دو چیز است و در روایات جدا گفته شده و او ظهور دارد در اثبیت، اما در این صحیحه حضرت یکی می‌کنند که غنائمی که خدا فرموده این هفت تا است.

دیگر صحیحه عبد الله بن سنان (وسائل، ابواب ما يجب فيه الخمس باب ۲ ح ۱) **قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول: ليس الخمس الا في الغنائم خاصة**، با اینکه خود حضرت صادق علیه السلام مکرر فرموده‌اند: در غوص، کنز، معادن خمس است و اینکه حضرت می‌فرمایند: **ليس الخمس الا في الغنائم** یعنی تمام این‌ها غنائم است و جامع تبعدی‌اش نه جامع تکوینی خارجی‌اش، الغنائم است. پس وقتیکه همه یک چیز شد، خمس دارد. تکویناً یکی نیست غوص غیر از گنج است، اما تبعداً یکی کرده‌اند و شارع گفت موضوع یکی وقتی که موضوع را شارع یکی حساب کرد یک خمس دارد. یا باید اینطور باشد، یا اینکه اگر

موضوع متعدد است یا دلیل حاکم داریم که مواضع متعدده را یک جامع تعبداً برایش قرار می‌دهد و یکی حساب می‌کند یا اینکه عام و خاص باشد که عام در خاص هم داخل باشد و یک بحثی است که خیلی جاها بدرد می‌خورد. برای نمونه یکی را بگویم که مکرر در فقه است. در باب نماز غفیله که آیا کسی که می‌خواهد نوافل بخواند و نماز غفیله را بخواند بعد از نماز مغرب، چهار رکعت نافله مغرب است، دو رکعت هم غفیله است. دو عنوان است، نافله مغرب، و غفیله که قاعده‌اش این است که شش رکعت بخواند که جماعتی هم همینطور فتوی داده‌اند. بخاطر عدم تداخل الأسباب، غفیله سبب و بعد از نماز مغرب بودن سبب که چهار رکعت غفیله بخواند، اما بعضی‌ها مثل صاحب عروه فرموده‌اند: صحیح است بعد از نماز مغرب چهار رکعت نافله مغرب بخواند، دو رکعتش را به اسلوب نماز غفیله که هم تکلیف استحبابی نماز غفیله و هم تکلیف استحبابی نافله مغرب را اداء کرده است نه شش رکعت. چرا؟ چون گفته‌اند روایت غفیله اطلاق دارد، اطلاقش می‌گیرد حتی اگر از ضمن نافله باشد چون روایت دارد: *تفعلوا فی ساعه الغفله ولو برکعتین خفیفین*، کسی که چهار رکعت بخواند *تفعلوا فی ساعه الغفله* شده است. گفته‌اند شارع غفیله را یک معنای عام قرار داده که تنطبق آن معنا بر نافله مغرب، حالا اگر کسی در ساعت غفلت بجای نماز غفیله، نماز جعفر طیار بخواند، آنهم همین است، یا نماز حاجت بخواند، آن‌هایی که این را گفته‌اند، گفته‌اند درست است، *تفعلوا فی ساعه الغفله*، این نماز حاجت مستحب است یا واجب، نافله است، این را در ساعت غفلت خوانده است.

پس یا ما باید برای موضوعات متعدده دلیلی داشته باشیم که این‌ها یک جامع اعتباری نه تکوینی دارند و در مقام اثبات شارع این‌ها را یکی کرده باشد

مثل در باب خمس، یا عام و خاص باشد بنا بر قولی که در نماز غفیله عام و خاص است اما اگر گفتیم خاصین هستند، نه، اینطور نیست، لذا جماعتی گفته‌اند فایده‌ای ندارد اگر بجای غفیله نماز دیگری بخواند. اگر نذر کرده بوده که نماز غفیله بخواند باید دو رکعت جدا بخواند.

در ما نحن فیه به نظر می‌رسد که دلیل حسابی که در مسأله است که اگر ما به این دلیل مقتنع نشویم، ادله دیگر که بعد عرض می‌کنم، ظاهراً کافی نیست و باید حرف آقا ضیاء را بگوئیم که باید دو خمس دهد. اگر از این دلیل قانع شدیم و اطمینان پیدا کردیم که ظاهر صحیحه علی بن مهزیار و صحیحه عبد الله بن سنان این است که این اقسام سبعة خمس یک چیز است که هفت اسم دارد و هفت مصداق دارد و آن غنیمت است که یک مصداقش ارباح مکاسب و یک مصداقش گنج است. اگر خمس گنج را داد و تا سر سال بقیه ربح ماند دیگر نباید خمس بدهد. ولو ظاهر واو و عطف در همدیگر در روایات معتبره این است که گنج غیر از غنیمت است و عناوین متعدده هستند، اما این دو صحیحه و روایات دیگر ظهور دارد در توحید اعتباریات، اگر این شد، اگر یک خمس داد دیگر نباید خمس بدهد. آنوقت دو نقض می‌آید که بعد عرض می‌کنم: ۱- حلال مختلط به حرام تسالم هست که دو خمس دارد. ۲- ارض ذمی که اشترها مسلم، باید خمس بدهد، اینکه غنیمت نیست، پول داده خریده، باید چاره‌ای برای این دو تا بکنیم چون در این دو تا گیری نیست که باید دو خمس بدهد، یک خمس ذمی وقتیکه از مسلمان زمین را می‌خرد که مال شراء است، اگر نزدش ماند تا سر سال، بنا بر مشهور که کفار مکلف به فروع هستند باید یک خمس دیگر بدهد، ما چگونه این را حل می‌کنیم؟

جلسه ۲۷۵

۳ ذیحجه ۱۴۲۷

خمس غوص، کنز، معدن را اولی که استخراج کرد داد، بقیه‌اش که مانده سر سال صحبت این بود که خمس ارباح مکاسب ندارد، گرچه دو عنوان است و ما قائلیم تبعاً للمشهور که اصل عدم تداخل اسباب است یک سبب خمس غوص است و یک سبب خمس فایده است، این دو عنوان در دو زمان یا یک زمان بر او مجتمع شده، یکی غوص کرده، الغوص فیه الخمس و یکی فایده است، الفائده فیها الخمس، خمس غوص را می‌دهد بقیه‌اش فایده است که خمس آن را هم باید بدهد روی اصل عدم تداخل الاسباب، اما اینکه مشهور فرموده‌اند خمس غوص را که داد دیگر سر سال اگر چیزی از آن ماند خمس ارباح مکاسب ندارد، چیست؟ عرض شد وجهی که به نظر می‌رسد که معتمد باشد همین است که از ادله استفاده می‌شود که این‌ها سبب واحده هستند نه اسباب متعدده مثل اغسال می‌ماند که از ادله استفاده می‌شود که این اسباب متعدده واحد تبعدی هستند و واحد اعتباری دارند که دیروز عرض شد. اگر این وجه را کسی نپذیرفت وجوه دیگری مثل شیخ و صاحب جواهر

و دیگران ذکر کرده‌اند که به نظر می‌رسد تمام آن وجوه می‌تواند مؤید باشد نه اینکه دلیل باشد و یک یک قابل مناقشه است. یک عده از آن‌ها را عرض می‌کنم که بیش از اینهم ذکر کرده‌اند، اما در عین اینکه مسأله مهم است همین مقدار کافی باشد:

۱- یک استبعاد است که گفته‌اند اگر بخواهیم بگوئیم آن خمس دارد روی مبنای ابن ادریس که منصوب به ابن ادریس و بعضی دیگر بود که خمس سر سال واجب می‌شود نه اینکه اولی که سود می‌کند واجب است، فقط واجب موسع است، سر سال مضیق می‌شود، گفته‌اند اگر کسی بگوید دو خمس دارد، شخصی که دو غوص کرد فرض کنید ۱۰۰ دینار بیرون آورد، بنابر اینکه ارباح مکاسب، فوائد همان لحظه به آن خمس متعلق است که بحثش گذشت و غالباً هم قبول کرده‌اند و صاحب عروه هم همین را فرمودند که يجوز التأخیر نه اینکه خمس نیست، بنابر این باید همان وقتیکه ۱۰۰ دینار بدست آورد و خمس به آن متعلق باشد، ۲۰ درصد غوص و ۸۰ درصد الآن خمس ارباح مکاسب دارد، فقط تا سر سال جائز است خمس ارباح مکاسب را تأخیر بیاندازد و گفته‌اند این خلاف ظاهر ادله‌ای است که می‌گوید اگر غوص کردی خمس بده و اگر کنز پیدا کردی خمس بده و هكذا. ظاهر دلیلی که می‌گوید خمس غوص را بده یعنی الآن بیش از این بر تو نیست، اگر بخواهیم بگوئیم ارباح مکاسب خمس دارد خلاف ظاهر ادله است که ظاهرش این است که یک خمس دارد.

ما باشیم و این وجه به نظر می‌رسد که تام نیست. چرا؟ چون دلیلی که می‌گوید در غوص خمس هست آیا عقد السلب دارد؟ عقد السلب یک مفهوم معتبر و یک ادات شرط و ادات حصر و ادات غایت می‌خواهد، اگر کسی

گفت زید آمد آیا این معنایش این است که عمر و نیامد؟ نه، مگر یک اداتی باشد که زید آمد دو ظهور داشته باشد، یکی مفهوم و یکی منطوق. آن ادات در این غایات غوص و کنز و اینها نیست. بله استشعار ممکن است باشد ولی حجت نیست و تنها نمی تواند برای ما دلیل باشد. حضرت فرمودند اگر غوص کردی تا یک دینار رسید خمس دارد، این معنایش این است که آیا خمس دیگری ندارد ولو عنوان دیگری بر آن منطبق باشد؟ ظهور ندارد. عقد السلب ندارد تا اینکه از آن استفاده مفهوم کنیم، خمس غوص دارد، خمس چیز دیگر ندارد، این دومی را ندارد و نیست روایتش. روایات غوص، کنز، معدن و دیگر مصادیق خمس، اگر عقد السلب داشت، بله حرف خوبی بود که ظهور در انحصار دارد و ظهور در این دارد که غیر از همچنین خمسی بر او نیست آنوقت معارض می رسد با آن دلیلی که می گوید: الفوائد فیها الخمس، آنوقت تازه بنا بود ببینیم تعارض که می کند کدام اقواست اگر قدر هم هستند که تساقط می کند آنوقت بیفتمیم توی دنده اصل، که اصل آیا خمس است اینطور که به نظر می رسد یا عدم خمس است که بعد می آید؟ اما اصلاً خودش مفهوم ندارد و اگر باشد مفهوم لقب است و مفهوم لقب هم که حجت نیست مگر یک قرینه قویه ای برایش باشد. پس ما باشیم و این، کافی نیست که حجت باشد بر اینکه خمس ارباح مکاسب در غوص و کنز و امثال اینها نیست. البته اگر کسی استظهار کرد عیبی ندارد ولی این مناقشه هست.

لهذا جماعتی فرموده اند اگر این بود که ظاهر فی الغوص الخمس، معنایش این است که لا خمس غیر هذا، خوب کنز در آورد کمتر از ۲۰ دینار بود، خمس گنج ندارد، اگر ۱۹ دینار بود فردا هم سر سالش است آیا باید این ۱۹ دینار را خمس بدهد یا نه؟ اگر ظاهر دلیل خمس گنج این است که غیر از

این خمس که مقید است به این نصاب خمس دیگری نیست اگر این ظهور داشته باشد باید اگر اقل از نصاب بود چه گنج و چه غوص چه معدن، بگوئیم خمس ندارد. پس عقد السلب ندارد، این ظهور اشکالی ندارد ما جمع دلالتی را قبول داریم، اما فقهاء نفهمیده‌اند الا بعضی و این طور نیست که مشهور این را فهمیده‌اند که از قرائنی بدست آمده که مراد معصوم علیه السلام این است که فی الكنز اذا بلغ عشرين دیناراً الخمس، یعنی لا خمس غیر هذا، اگر بود عیبی ندارد ولی لازمه اش این بود که اگر کمتر بود چرا فوائد بر آن صدق می‌کند اگر غیر از این نیست، کنز لا خمس له غیر هذا.

وجه دیگر روایتی است که مرسلأ نقل شده که کتب حدیث شیعه نه کتب اربعه و غیر کتب اربعه نقل نشده، در کتب فقه آمده و در مصادر عامه این روایت هست و حتی مثل مستدرک الوسائل و این‌ها که جمع روایات کرده‌اند حتی مثل بحار، نقل نشده از طرق شیعه، و آن این است که لا ثنی فی الصدقه، ثنی یعنی تکرار، یعنی دو بار. در صدقه تکرار نیست، مرحوم صاحب ریاض فرموده است در اخبار ما شایع است که صدقه تعبیر شده از خمس، پس لا ثنی فی الصدقه یعنی لا تکرار که هم زکات را می‌گیرد و هم خمس را، چون صدقه اعم است، ایشان ادعای شیوع کرده است در اخبار. منضم کردن فرمایش صاحب ریاض به این مرسله از آن مثل مرحوم شیخ برداشت کرده‌اند که این را ذکر کرده‌اند چند تا چیز یا مؤید حسابش کرده‌اند یا جزء ادله، صاحب جواهر و میرزای قمی ذکر کرده‌اند در مقام خمس که تکرار در خمس نیست. تکرار در خمس نیست، اگر بنا شد خمس کنز را که داد باز این چهار خمس دیگرش را سر سال باید خمسش را بدهد، اگر بنا شد که اینطور باشد ثنی و تکرار خمس می‌شود. به اینهم استدلال شده است.

جواب داده‌اند که این روایت مرسله است، اگر از طرق شیعه هم نقل شده بود باز هم نمی‌شد در احکام الزامیه به آن استدلال کرد. اگر فی الفوائد الخمس اطلاقش و عمومش مورد را می‌گیرد ما نمی‌توانیم با یک روایت مرسله دلیل معتبر را تخصیص بزنی، پس اولاً مرسله است و ثانیاً مرسل عامه است که در کتب شیعه ذکر نشده، چیزی که هست یک شبهه‌ای اینجا عرض کنم که سابقاً هم یکی دو باری عرض کردم و آن این است که در روایت طریق نقل از معصوم علیه السلام باید ثقۀ عن ثقۀ عن ثقۀ باشد که این حجت و منجز و معذر است، اما طریق نقل از معصوم علیه السلام اگر ثقۀ عن ثقۀ عن ثقۀ نبود اما دیدیم اتقیاء اهل فن، محققین و مدققین که موشکافی در ادله می‌کنند بلا مناقشه روایت و نص را نسبت به معصوم دادند و اعتماد و استدلال بر آن کردند، اینجا آیا از نظر عقلاء منجز و معذر نیست؟ اگر بگوئیم منجز و معذر است، این لا ثنی فی الصدقه را آیا معصوم فرموده است یا نه؟ یک بحثی است که ما ملنا الیه أو قلنا به، قبلاً هم گذشت که مرحوم شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه چون ضمان کرده در اول روایات را که آنچه حجت است بین خود و خدا آن را در این کتاب می‌نویسم و نمی‌خواهم جمع روایات کرده باشم، آنوقت آیا مراسیلش حجت است؟ بعضی گفته‌اند بله حجت است و بعضی گفته‌اند حجت نیست مطلقاً، بعضی هم تفصیل قائل شده‌اند که منصور این تفصیل است که گفته‌اند یک وقت شیخ صدوق در من لا یحضر به گردن نمی‌گیرد، می‌گوید: روی عن رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده، نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله نمی‌دهد، بله این حجیت ندارد و ضمان بر این مقدار کافی نیست، اما گاهی در من لا یحضر می‌فرماید: قال رسول الله صلی الله علیه و آله صدوق اهل خبره گفته من بنا نداشته‌ام که جمع روایات کنم و آنچه حجت بین خود و خداست بگویم گفته

قال رسول الله ﷺ گفته این سندش را ما نمی دانیم که از کیست و نمی دانیم بین صدوق و پیامبر ﷺ چه کسانی بوده اند و از کجا به صدوق رسیده است، اما آیا این نسبت به صدوق که هم اهل روایت است و هم اهل سند و رجال است، چون خود صدوق متفرقاً رجال دارد و توثیقات دارد و فقهاء طراً اعتماد بر صدوق می کنند و تضعیفاتش را مقابل توثیقات دیگر معارض قرار می دهند، گیری ندارد که خبیر رجال بوده و خبیر حدیث بوده، آنوقت یک همچنین خبره ای از نظر عقلاء وقتیکه چیزی را نسبت بدهد با واسطه ای که فاصله است، آیا این از نظر عقلاء منجز و معذر هست یا نه؟ جماعتی گفته اند که به نظر می رسد حرف بدی هم نباشد. چرا؟ چون ملاک ما نسبت منجزیت و معذرت عقلائی را می خواهیم. خبر ثقه هم حجت است چون از نظر عقلاء منجز و معذر است، آنوقت آیا اگر از مجموعه ای از محققین و مدققین فقهاء که دأب آنها تسهیل در ادله و روایات نیست، صدها مورد استناد به بعضی از روایات که شده این فقهاء اشکال کرده اند، آنوقت یک مجموعه ای از آنها این را نسبت به پیامبر ﷺ داده اند، به نظر می رسد که بد حرفی نباشد بگوئیم در مقام تنجیز و اعدار عقلائی اعتبار دارد. اگر این شد در ما نحن فیه این لائنی فی الصدقة، جماعتی از محققین فقهاء ما در کتب فقه آورده و دو کار کرده اند: ۱- به این استناد کرده اند برای حکم شرعی. ۲- نسبت به پیامبر ﷺ داده اند برای نمونه قبل از صاحب جواهر یک عده ای را ذکر می کنم. علامه در تذکره، ج ۵ ص ۲۲۳، علامه در نهاییه، ج ۲ ص ۳۷۱، شهید ثانی در مسالک، ج ۱ ص ۴۰۳ چاپ قدیم، سبط شهید ثانی صاحب مدارک از موشکافها و مدققین و محققین فقهاست از جدش شهید ثانی دقیق تر است در مسائل در مدارک چاپ جدید ج ۵ ص ۷۸، محقق قمی، در غنائم ج ۴ ص ۷۱، صاحب جواهر

ج ۱۵ ص ۱۰۵، شیخ انصاری در کتاب خمس ص ۲۲۶ و غیرهم و غیرهم. اگر کسی این مبنی را پذیرفت که به نظر می‌رسد از نظر عقلائی و در سوق عقلاء حرف بدی نباشد، لازم نیست که روایات را در کافی ببینیم حتی یک روایت اگر هیچ مصدري نداشته باشد، اگر فقهاء نه یکی، نه دو تا و نه چهار تا، هم اعتماد بر آن کرده‌اند که همین یکی به نظر من کافی است، در ما نحن فیه نسبت به پیامبر داده‌اند که قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، لقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لا ثنی فی الصدقة، این از نظر عقلائی اعتبار دارد، اگر هم کسی این را قبول نکرد فبها. این را بین القوسین عرض کردم که این حدیث حتی در کتب حدیث شیعه نقل نشده است. بله در جامع الأحادیث ج ۸ ص ۱۱۷، ایشان دو مرسل که مضمون این لا ثنی فی الصدقة است را نقل کرده است اما تعبیر به لا ثنی فی الصدقة را نقل نکرده است. یکی فرموده: فی روایة زرارة ما لا یزکی المال من وجهین فی عام واحد، این نص در زکات است. دیگر پشت سرش فرموده وفی الدعائم که آنهم مرسل است، ونهی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عن یشنی علیهم فی عام مرتین وأن لا یؤخذ بها (زکاء) فی کل عام الا مرة واحدة. این دو تا مرسل خاص به زکات است فقط یک تنه لازم دارد که اگر ما گفتیم که جماعتی فرموده‌اند و یک وقت صحبتش مفصل شد که رد می‌شویم، منهم برای دفع استغراب مرحوم آسید عبدالهادی شیرازی و صاحب جواهر و دیگران که قبلاً صحبت شد، این‌ها فرموده‌اند از ادله بدلیت خمس عن الزکاء للسادة استفاده می‌شود که تمام احکام زکات که در خمس اثباتاً یا نفیاً ذکر نشده در خمس می‌آید، اگر اثباتاً در خمس ذکر شده که احتیاج ندارد که از زکات بکشیم به خمس، اگر در خمس نفی شده که این نفی اخص مطلق است و مقدم بر دلیل بدلیت است، اما اگر اثبات و نفی‌ای نشد اگر یک چیزی و یک حکمی در زکات ثابت شد

مثل همین چیزی که محل ابتلاء است و در باب زکات روایت دارد و فقهاء فتوی می دهند که شما جائز است زکات را به مستحق زکات بدهید و نگوئید زکات است بلکه بعنوان هدیه بدهید چون انسان عیفی است ولی در باب خمس نداریم همچنین روایتی و حتی بعضی از فقهاء تصریح به نفی کرده اند که در خمس این افتخار است برای سید که بگیرد و معنا ندارد که خجالت بکشد، حالا اگر خجالت کشید یا شک در فقر خودش و یا شک در سیادت خودش دارد چه؟ آیا لازم است شما که خمس را می دهید بعنوان دیگری نباشد. اگر ما گفتیم از دلیل بدلیت استفاده می شود که هر حکمی که در زکات هست در خمس هم هست، بله در خمس هم این را می گوئیم که موارد متعدد هم دارد، پس روی مبنای استفاده از بدلیت خمس از زکات اگر قائل به توسعه احکام زکات خمس شدیم و این لاثنی فی الصدقه معتبر شد حتی اگر بمعنای خمس نباشد آیا می توانیم تعدی دهیم و حتی در این دو مرسلی که از جامع الاحادیث نقل کردم که تصریح به زکات شد باز هم می توانید تعدی دهید.

لهذا روی این مبانی، کسی که این مبانی را قائل باشد، استدلال به لاثنی فی الصدقه خوب است ولو شیوع صاحب ریاض را قائل نشویم که به نظر نمی رسد که همچنین شیوعی باشد چون مکرر مثل شیخ و غیر شیخ نسبت به شیوع داده اند و به نظر نمی رسد که این در روایات شایع باشد تعبیر صدقه و اراده خمس تا اینکه بگوئیم صدقه که گفته می شود اعم باشد، علی کل این لا ثنی فی الصدقه این را دارد.

جلسه ۲۷۶

۴ ذیحجه ۱۴۲۷

موضوع بحث این بود که کسی که ۱۰۰ دینار کنز استخراج کرد، ۲۰ دینار خمس دارد، این ۸۰ دینار تا سر سال ماند، آیا باید ارباح مکاسب هم خمس بدهد یعنی ۱۶ دینار بابت ۸۰ دینار بدهد یا نه؟ صحبت شد که صاحب عروه فرمودند و غیر ایشان فرمودند که نه، همان خمس غوص و کنز را که داد، خمس دوم بقیه مال دارد ولو بعنوان ثانی، آن عوض است و این ارباح مکاسب است، صحبت شد که دلیل هایش چیست که عرض شد به نظر می‌رسد که یک دلیل تام داشته باشد و چند استدلال دیگر هم شده که قابل مناقشه است.

یکی دیگر از استدلال‌ات، استدلال شده است به نامه‌ای که حضرت رضا علیه السلام به مأمون نوشتند در آن نامه این عبارت است که: والخمس من جمیع المال مره واحده، خمس یکبار است از همه اموال، جماعتی استدلال به این کرده‌اند، منهم مرحوم شیخ در کتاب خمس و دیگران که حضرت فرمودند مره واحده، یعنی دو بار یک پول خمس ندارد. (تحف العقول، مرسلاتاً از حضرت رضا علیه السلام ص ۴۱۸).

ما باشیم و این، نمی تواند برای ما دلیل باشد. در مقام استناد برای یک حکم شرعی یعنی اگر اطلاق کل فائده فیها الخمس این ۸۰ دینار را بگیرد، ما نخواهیم بخاطر این روایت و مرسله استثناء کرده و تخصیص بزینم، مرسله قدرت تخصیص ندارد. اولاً: مرسل است و نمی تواند در حکم الزامی نقشی داشته باشد. ثانیاً: ظاهر این روایت و دلالتش تام نیست. چرا؟ در باب زکات اگر به حد نصاب بود هر سال باید بدهند تا از نصاب بیفتند، یعنی اگر کسی امسال ۴۵ گوسفند دارد با شرائطش، امسال یکی را زکات می دهد می شود ۴۴ تا، سال بعد یکی دیگر زکات می دهد می شود ۴۳ تا، تا سال بعد که زکات داد تا شد ۳۹ تا که دیگر زکات ندارد. پس آنقدر باید زکات بدهد تا از نصاب بیفتد. ممکن است روایت در باب خمس در این مقام باشد که اگر مالی را خمس دادید، المخمس لا یخمس، المزکی یزکی. یعنی المخمس مثل مزکی نمی ماند که اگر ۱۰۰۰ دینار داشتیم و سال قبل ۲۰۰ دینار دادید، سال آینده ۸۰۰ دینار خمس ندارد. یعنی دوباره به آنچه که خمس داده شد خمس تعلق نمی گیرد. این منافات ندارد که اطلاق دو دلیل بگیرد و دو خمس بخاطر دو دلیل داشته باشد. گذشته از ارسال ظهور در عموم ندارد حتی در ما نحن فیه که دو عنوان بر یک چیزی اگر منطبق شد باز هم یک خمس دارد. اگر کسی از این روایت اطلاق و ظهور در اطلاق را بفهمد که فرق نمی کند، این مقابل المزکی یزکی نیست یعنی المخمس لا یخمس بعنوان واحد، نه مطلق است، المخمس لا یخمس بأی عنوان کان، اگر این باشد که تخصیص می زند، آنوقت مرسل هم هست و نمی شود به آن استناد کرد مگر اینکه استناد به آن کنند و جبر ضعف سندی می کند اگر دلالتش گیری نداشته باشد.

وجه دیگر، مرحوم شیخ در کتاب خمس ذکر کرده اند در ص ۲۲۷،

اینطور فرموده‌اند: مضافاً الی ظهور اخبار ثبوت الخمس فی الغوص وإخوته فی عدم وجوب أزید من ذلك فیها (یعنی ظهور در عقد السلب دارد، خمس معدن دارد و خمس دیگری نیست که شیخ می‌فرمایند در این ظهور دوم هم دارد) مع کونها فی مقام البیان (یکی از شرائط حجیت اطلاق این است که در مقام بیان از این جهت باشد که شیخ یک ادعای دوم می‌کنند که این در مقام بیان از این جهت هم هست، یعنی روایتی که خمس غوص، معدن را ذکر فرموده، این روایات در مقام بیان این است که کل وظیفه برای این شخص چیست؟ این است که خمس بدهد. پس عقد السلب هم دارد. پس خمس دیگری بر آن در سر سال نیست) سیما بعض الأخبار الوارد فی الغنیمه مثل رواية الحلبي عن الرجل من أصحابنا یكون معهم فی لوائهم فیصیب غنیمه وقال عليه السلام: یؤدی خمسنا ویطیب له. سؤال کرد که شخصی زیر پرچم بنی عباس می‌رود جنگ و غنیمت گیرش می‌آید این جنگ و غنیمت به اذن شما نبوده و به ما تقسیم می‌کنند. حضرت فرمودند: خمس ما را بدهد و شیخ از کلمه یطیب له بعنوان خصوصاً خواسته‌اند استفاده کنند که یطیب له یعنی تمامش برای او طیب است. پس سر سال خمس ندارد. چون اگر خمس داشت تمامش طیب نبود و بنا بود حضرت بفرمایند اگر سر سال پول ماند باید خمس دهد (وسائل، ابواب ما یجب فیه الخمس، باب ۲، ح ۸)، ونحوه غیر واحد مما ورد فی الكنز والمعدن والغوص. بالتیجیه شیخ می‌خواهند بفرمایند این روایات دو ظهور دارد: ۱- اینکه معدن خمس دارد. ۲- چیزی بر این مکلف نیست و اطلاقش می‌گیرد موردی که بقیه

معدن نگه داشته شد و مصرف نشد تا سر سال.

ما باشیم و این فرمایش آیا در نظائرش می‌گوئیم همچنین چیزی را و اگر ما بودیم و این دلیل را اگر داشتیم ولا غیر، این عقد السلب از کجا می‌آید؟

مفهوم از کجا می‌آید؟ یا از حصر است یا غایت یا شرط یا وصف است در بعضی از موارد یا یک قرائنی مکتنف به لقب است که از آن مفهوم استفاده می‌شود؟ یطیب له یعنی وقتیکه خمس داد بقیه برایش حلال است. اگر ما توی ادله داشتیم که اگر شخصی پول حلال داشت و چیزی از زید خرید برای او حلال است آیا معنایش این است که خمس ندارد؟ یطیب له من هذه الجهة. یعنی مسأله من حیث هو یک مسأله‌ای است که از مرحوم شیخ و امثالهم من و امثال من یاد گرفته‌ایم. می‌گویند هر موضوعی اگر یک ظهوری در عقد السلب نداشته باشد من حیث هر موضوعی اگر یک ظهوری در عقد السلب نداشته باشد من حیث هو ذکر می‌شود. شخصی آمده به حضرتعالی می‌گوید که شخصی حرام و حلال مخلوط دارد آیا می‌توانم چیز حلال از او بخرم؟ می‌گوئیم بله بخر، برایت طیب و طاهر است. آیا این معنایش این است که سر سال که شد آیا خمس دارد؟ آیا ظهور در این دارد؟ ما بودیم و این وجه کافی نبود برای یطیب له خصوصاً جنگ‌هایی که می‌شده، اصحاب معصومین علیهم‌السلام مثل حلبی و این‌ها از ثقات می‌دانستند که جنگ بدون اذن امام باطل است و هر چه که از این راه بدست می‌آورند باطل است، حضرت می‌فرمایند: خمس ما را بده بقیه من حیث الغنیمه حلال است، از این جهت. و ساکت است از اینکه چیز دیگر به دلیل دیگر شامل می‌شود یا نه؟

والحاصل، کسی که غوص، کنز، معدن اخراج کرد که خمسش فوری است و همانوقت داد، سر سال اگر بها ماند خمس ندارد و جوهش همین چند تا است که عرض کردم و به نظر می‌رسد آنچه که می‌شود روی آن تکیه کرد، مسأله این است که تمام این‌ها غیر از حلال مختلط به حرام که صحبت می‌شود، آن پنج‌تای دیگر تمامش مصادیق یک چیز هستند، یعنی خمس

غوص را که داد، خمس ارباح مکاسب را هم داده و خمس ارباح مکاسب را که داد خمس غوص را هم داده است. چون حضرت فرمودند غنیمتی که خدا فرموده یعنی این‌ها که همه‌اش غنیمت است و شرط‌های این غنیمت‌ها فرق می‌کند. یکی وجوب فوری و دیگر موسع دارد، یکی نصاب دارد و دیگری ندارد، این‌ها شرط‌های خارج است. اگر استظهار کردیم که وجه اول بود که آقایان هم گفته بودند و به نظر رسید که آن وجه حسابی است و این‌ها می‌تواند مؤیدش باشد اگر از این استظهار شد، پس بالنتیجه قاعده‌اش این است که تبعاً للمشهور و وفاقاً للمشهور بگوئیم خمس غوص و غنیمت و کنز و چیزی را که داد بقیه‌اش هر چه که ماند سر سال خمس ندارد، دلیل اول دلیل است و این‌ها مؤیداتش است. این اصل مسأله.

این مسأله چند تنه دارد: ۱- همان که اول به آن اشاره شد که اگر یکبار خمس داد بعنوان غیر ارباح مکاسب، سر سال بعنوان ارباح مکاسب خمس ندارد. این دو تا استثناء دارد، این هفت تا اقسامی که در آن خمس است، این حرفی که گفته شد در پنج تایش است و در دو تایش نیست، یکی حلال مختلط به حرام، نمی‌داند که صاحب مال حرام کیست و مقدارش را هم نمی‌داند که چقدر است؟ در همچنین جائی شارع فرموده ^۱ خمس بدهد ^۲ - برای شما حلال است. حالا ^۳ را خمس را داد و ^۴ که تا سر سال ماند، سر سال خمس دارد. چرا؟ مگر ادله نگفت یک خمس بدهد، الجواب: این خمسی که بر مال مختلط به حرام می‌دهد ^۵ است و مصرفش هم مصرف خمس است که گذشت که محل خلاف هم بود، اما این خمس اصطلاحی نیست که در هر مالی خمس هست، یعنی از پول حلال خودمان، مؤونه را استثناء کنید اضافه‌اش خمس دارد. این حلال مختلط به حرام تا ^۶ را نداده‌اید، حرام و

حلال است نه حلال خودتان است. اگر $\frac{1}{5}$ را دادید می شود مال حلال شما، وقتیکه شد مال حلال شما مؤونه استثناء است سر سال اگر اضافه آمد خمس می دهید و این به تخصص خارج است، دلیل تخصیص نمی خواهد، ولو تمام این ادله عموم دارد که تمامش یکی است. ادله خمس می گوید پولی که حلال شماست $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است، حلال مختلط به حرام همه مال مال نیست، و موضوعاً خارج است به تخصص، لهذا اشکال نمی شود که بعضی بعنوان اشکال مطرح فرموده اند که اگر اینطور است پس چطور مال مختلط به حرام دو خمس دارد؟ حلال شما خمس ارباح مکاسب دارد نه حلالی که با حرام مختلط شده که اگر خمس این را دادی حلال می شود. مثل اینکه شما با کسی شریک هستید، اگر $\frac{1}{5}$ مال را به شریک برگردانید یعنی خمس داده اید؟ خیر. شما باید خمس $\frac{1}{5}$ خودتان را بدهید و به $\frac{1}{5}$ مال شریک کاری ندارید و جای شبهه و اشکال مسلماً نیست.

یکی دیگر ارض ذمی است. ذمی اگر از مسلمان زمین خرید نه چیز دیگر، همانوقت $\frac{1}{5}$ این زمین که در ملک ذمی وارد شد باید خمسش را بدهد. خوب اگر سر سال شد و $\frac{1}{5}$ دیگر را آیا باید خمس بدهد؟ این استثناء نیست، اگر ما در باب کفار تبعاً للمشهور گفتیم که کفار مکلفون بالفروع کتکلیفهم بالأصول، همان مسأله ارباح مکاسب می شود، آنوقت اگر بنا شد ارباح مکاسب خمس برای بار دوم نداشته باشد، بر این هم می گوئیم نیست و اگر گفتیم نه که بعضی ها فرموده اند کفار اگر هم واقعاً مکلف باشند، حاکم اسلامی به جبر از آنها خمس و زکات نمی گیرد، کما اینکه اگر واقعاً مکلف باشند که نماز خوانده و روزه بگیرند، حاکم اسلامی آنها را مجبور نمی کند که نماز و روزه را انجام دهند، همانطوری که سیره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام این بود که

در دوران حکومتشان و بلکه در پایتختشان کفار بودند و نقل نشده که در یک موردی یکی از این‌ها را به فروع ملزم کرده باشند غیر از مسائلی که شروط ذمه است که علنی شراب نفروشد و ناقوس نزنند و حتی بیان نشده که به یک یهودی یا مسیحی گفته باشند که نماز بخوان. پس این دو تا اشکال در اینکه دو خمس ندارد چون تمام این اقسام یکی است چون خممش را داد، چرا سر سال دوباره خمس دهد. این اشکال نیست، آن به تخصیص خارج است حلال مختلط به حرام و زمینی که ذمی از مسلمان بخرد با این تفصیلی که عرض کردم. تتمه دوم این است که بنابر اینکه ارباح مکاسب خمس در آن موضوعش فائده است، بنابراین این قیدی که مرحوم صاحب عروه فرمودند که اگر کسی معدن یا غوص کسبش بود، این کسب بودن خصوصیت ندارد. اگر کسی اتفاق افتاد رفته بود گردش و رفت زیر دریا و غوص کرد و چیزی گیرش آمد و یا دنبال گنج بود ولی پیدا نکرد اگر رفت قدری نمک از معدن آورد و قدر نصاب هم بود خممش را داد سر سال خمس ندارد. اینکه صاحب عروه قید کرده‌اند و دو بار مسأله تکسب را قید کرده‌اند معلوم نیست که وجهش چیست؟ اگر مراد ایشان قید است ظاهراً تام نیست، اگر مرادشان مثال است، گیری ندارد، کسبش باشد یا نباشد. پس لازم نیست که کسب باشد همینکه معدن استخراج کرد و خمس داد - دیگر سر سال خمس ندارد. خود صاحب عروه هم در مسأله ۴۹ اول السابغ که ارباح مکاسب را ذکر کرده‌اند فرمودند: بل الأقوی این است که انسان هر چه که گیرش می‌آید ولو بدون تکسب خمس دارد که فرمودند: کالهبه والهدیه والجائزه والمال الموصی به ونحوها، که خود صاحب عروه قبول دارند که بدون کسب اگر کسی چیزی گیرش آمد آنهم خمس دارد بنابراین فرقی نمی‌کند که این معدن کسبش باشد

یا غیر کسب. اگر غیر کسبش هم باشد خمس دارد. آنوقت چون خمس معدن را می دهد خمس دوم ندارد.

یکی دیگر مجهول المالکهاست بنابر اینکه مجهول المالک مال امام و سهم امام است، آنوقت در زمان غیبت منوط به حاکم شرع می شود روی همین مبنا، پس باید دست حاکم شرع داد، آنوقت می آید به حاکم شرع می گوید و حاکم شرع روی مصالحی که برداشت می کند می گوید خمسش را بده و بقیه مال خودت در عین اینکه همه اش را باید به حاکم شرع بدهد، این مجهول المالک وقتیکه خمس را داد چند روز دیگر که سر سالش است آیا ^{۱۰۰} را باید خمس بدهد یا نه؟ بله این مثل حلال مختلط به حرام است، یعنی این پول مال این نیست، ولایتش با حاکم و امام است. حاکم می گوید ^{۱۰۰} اگر بدهی ^{۱۰۰} دیگر را به ذمه می گیرم که برایت حلال باشد پس ^{۱۰۰} مال اوست با اذن حاکم و بدون اذن حاکم هیچی مال او نیست. این مجهول المالکها خمس دارد و دو خمس اسمش نیست بلکه یک خمس است چون قبل از خمس، تمام مال اصلاً مال او نبوده است و حاکم اجازه داده که در بقیه مال تصرف کند.

جلسه ۲۷۷

۵ ذیحجه ۱۴۲۷

مسأله ۸۳: المرأة التي تكتسب في بيت زوجها ويتحمل زوجها مؤنتها يجب عليه خمس ما حصل لها من غير اعتبار اخراج المؤونة اذ هي على زوجها الا ان لا يتحمل. نفقه زوجه بر زوج است اگر مؤونه زوجه را می دهد و خودش قالی بافی می کند باید خمس همه پولش را بدهد.

این مسأله از واضحات است چون پولی که انسان گیرش می آید اگر مصرف شد باید خمسش را بدهد و کسی هم اینجا را حاشیه نکرده است. فقط مرحوم صاحب عروه یک تعلیلی کرده اند که باید حمل کرد بر سبق قلم. فرموده اند: اذ هي (نفقه) علی زوجها) وجوب نفقه بر زوج ساقط نمی کند مؤونه بودن را. سابقاً گذشت که مؤونه آن چیزی است که انسان خرج می کند چه بر خودش و چه بر دیگری در اثناء سال به سه شرط: ۱- خرج فعلیت داشته باشد نه اینکه شأنش بود که خرج کند اما کم خرج کرده، نه اگر هر چه ماند خمس دارد هر چند که اگر می خورد خمس نداشت. ۲- در حرام مصرف نشده باشد. ۳- بیش از شأنش نباشد. حالا اگر یک زنی در خانه شوهرش است، بر شوهر

هم نفقه واجب است، این وجوب نفقه آیا علت این است که پول خودش خمس داشته باشد یا صرف کردن نفقه بر زوجه علت است؟ وجوب نفقه ربطی به مؤونه خمس ندارد. حالا اگر واجب هست و نمی‌دهد و یا واجب نیست و می‌دهد. ملاک در مؤونه مصرف است، شوهر اگر برایش واجب است که در سال به زوجه اش ۱۰۰ هزار تومان نفقه بدهد، عصیان کرده نمی‌دهد، سر سال آیا این ۱۰۰ هزار تومان خمس دارد؟ بله. مؤونه فعلیت دارد نه وجوب. ملاک فرقی نمی‌کند که زوجه باشد، پدر باشد یا همسایه باشد. در شأنش کسی خرج کند و حرام هم نباشد، فعلیت هم داشته باشد خمس ندارد.

این یک مسأله خلافی است که آیا نفقه زوجه چقدر است؟ یعنی زوج تا چقدر از خرج‌های زوجه را باید بدهد؟ بعضی‌ها خیلی تضییق کرده‌اند گفته‌اند قدر ضرورت که روایت هم دارد. بعضی خیلی توسعه داده‌اند گفته‌اند حتی مریض هم که می‌شود اگر داروها ضروری هم نباشد جزء نفقه حساب می‌شود که به نظر می‌رسد که این اقرب باشد و واجب بر زوج است. بعضی هم تفصیل داده‌اند بین داروهای سنگین و سبک، که سنگین واجب نیست و بر بیت المال مسلمین است.

پس اینکه ایشان فرمودند: **إذ هي على زوجها**، اگر نمی‌آوردند بهتر بود چون اولاً همه نفقه بر زوج نیست و خود مرحوم صاحب عروه از کسانی نیستند که توسعه‌ای بر نفقه باشند و از متوسطین هستند. پس ملاک همان است که قبلاً گفته شد یک نفقه‌هائی واجب، مستحب، مکروه است. هر چه را که زوجه از پولی که خودش کسب کرده مصرف خودش می‌کند با شروط ثلاثه فعلیت، عدم حرام و بیش از شأن نباشد خمس از آن ساقط است، حالا چه زوجهش می‌خواهد بدهد یا نمی‌خواهد بدهد چه خریده و زوجه قهر کرده

نمی‌خواهد از آن استفاده کند از خودش مصرف می‌کند آیا اینکه از خودش مصرف کرد باید بدهد؟ نه ملاک مؤونه المؤونه العرفیه که این سه شرط را دارد.

همین مسأله را در مجمع المسائل و مجمع الرسائل ذکر کرده و بدون اشکال ذکر کرده‌اند و مرحوم صاحب عروه بر هر دو رساله حاشیه دارند. می‌خوانم: الزوجة التي تكتسب في بيت زوجها وتشتري حاجاتها، والحال ان الزوجة يشتري اذا هي لم تشتري، فالأحوط (استحبابی است) علیها تخميسها وإن كانت لا يضر ان حسبت ذلك من مؤونتها. مطلب تام است و گیری ندارد و تعلیلی هم ندارد که چون بر مرد واجب است، وجوب در باب مؤونه ملاک نیست و لطیف این است که صاحب عروه در هر سه جا این مسأله را حاشیه کرده‌اند که مشکل، که نمی‌دانم وجه اشکالش چیست؟ آیا بیش از شأن حساب می‌شود که شأن مسأله عرفی است. در یک موارد بیش از شأن است و در یک مواردی خیر. شوهری که برای زنش پیراهن می‌خواهد بخرد و امروز یا فردا می‌خرد، حالا زن می‌گوید می‌خواهم از پول خودم بخرم و از پول خودش خرید، مؤونه فعلیه، حرام هم که نیست و بیش از شأن هم که نیست، اگر بیش از شأن باشد و زن بخرد خمس دارد اما همه جا که بیش از شأن نیست و تلازمی نیست که اگر خرید بیش از شأن است. مسأله حرام موضوع شرعی است که شارع باید بگوید چه حرام و چه حرام نیست مسأله فعلیت مسأله تکوینی خارجی است که باید بخرد و صرف کند نه اینکه اگر می‌خرد مناسب بود. مسأله شأنیت مسأله بازاری و عرفی است. لهذا به نظر می‌رسد که اگر این مسأله نبود گیری نداشت. حالا که مسأله را ذکر کرده‌اند بیان یک مطلب واضح و مسلم است که این اذهی واجبه علیه، ظاهراً فی محله نیست.

یک مسأله بعد که آخر مسائل این باب است در عروه، ایشان دو باب در عروه ذکر کرده‌اند که: ۱- چه بر آن خمس واجب است و چه کسی و در کجاها خمس است. ۲- به چه کسانی باید خمس داد. مسأله ۸۴ را می‌خوانم آخرین مسأله است. البته یک مشت مسائل محل ابتلاء هست که اگر برسم بد نیست که آن‌ها را هم مطرح کنم که آقایان در رساله‌های چاپی مطرح کرده‌اند که چون محل ابتلاء است به قدری که وقت اجابت می‌کند بیان می‌کنم. این مسأله ۸۴ از نظر بحث علمی مسأله‌ای مشکل و از نظر فتوی غالباً اینکه صاحب عروه فرموده‌اند قبول دارند، نتیجه خود من هم پذیرفته‌ام اما یک مقداری بحث دارد و آن این است که در نماز و روزه و حج و زکات نقدین (طلا و نقره) تکلیف شرط است، بلوغ و عقل، آیا در خمس هم شرط است؟ بچه به دنیا می‌آید برایش هدیه می‌آورند و کنار می‌گذارند برای دو سال دیگرش، آیا این هدیه کنار گذاشته که ملک بچه است خمس دارد؟ یا یک سکه طلا برایش هدیه آورده‌اند. الظاهر عدم اشتراط التکلیف الحرية في الكنز والغوص والمعدن والحلال المختلط بالحرام والأرض التي يشتريها الذمي من المسلم که پنج تا از هفت تا را صاحب عروه ذکر کرده‌اند که دو تای دیگر می‌ماند: غنائم جنگی و ارباح مکاسب است که بعد ایشان متعرض می‌شوند. ارباح مکاسب را جدا متعرض می‌شوند بدون فتوی با احتیاط و این پنج تا را با فتوی ذکر کرده‌اند، هفتم هم که غنیمت جنگی باشد که اصلاً متعرض نشده‌اند. اصل مسأله را بخوانم: فیتعلق بها الخمس، اگر پدر ذمی برای بچه‌اش از مسلمان خرید، می‌فرمایند ولو بچه‌اش باید خمسش را بدهد. یا کنز و غوص و حلال مختلط به حرام مال بچه یا عبد یا مجنون بود، خمس دارد. پس تکلیف در خمس به فتوای صاحب عروه و مشهور شرط نیست. خوب حالا که تکلیف

شرط نیست، خمس در مال بچه و مجنون هست چه کسی باید بدهد؟ ولی مجنون. خمس در مال است نه به گردن صبی چون تا بلوغ نباشد تکلیف نیست. بعد فرموده‌اند: **ويجب على الولي والسيد (مولای مملوک) اخراجه وفي تعلقه بأرباح المكاسب اشكال والأحوط اخراجه بعد بلوغه.** اگر به بچه سکه دادند یا کار کرد قبل از بلوغ و پول گیرش آمد، ایشان فرموده‌اند برای ما روشن نیست که در مال بچه خمس هست یا نه؟ وقتیکه نمی‌دانیم ولی حق ندارد به خلاف مصلحت بچه تصرف کند. اگر خمس نیست حق ندارد بدهد و منهم خودم را معذور نمی‌بینم که بگویم که خمس بدهد به بچه خسارت می‌خورد، ندهد، به ارباب خمس خسارت وارد شده پس اشکال، پس چه باید کرد؟ ایشان فرموده‌اند: ولی به پول‌ها و اموال بچه دست نزنند، خمس هم ندهد، من به گردن نمی‌گیرم و جوابگو نیستم که خمس بدهد یا نه؟ و احتیاط این است که خود بچه وقتیکه بالغ شد خمس این‌ها را بدهد. والأحوط اخراجه بعد بلوغه.

من یک عبارت از شیخ انصاری می‌خوانم تا فردا تحقیق مسأله نمائیم. شیخ انصاری در کتاب خمس مسأله ۲۷۳ فرموده‌اند: **الظاهر انه لا خلاف في عدم اشتراط البلوغ والعقل في تعلق الخمس بالمعادن والكنوز والغوص، سه تا از هفت قسم را ایشان فرموده‌اند ظاهراً خلافتی نیست که تکلیف شرط نیست و طبق فتوای صاحب عروه، شیخ در سه تایش لا خلاف استظهار کرده‌اند، بعد فرموده‌اند: **وقد ادعى ظهور الاتفاق في الاخيرين (کنز و غوص) في المناهل وعن ظاهر المنتهى في الأوّل (معادن) وتبعه في الغنائم** که شیخ تا بحال سه تا را خودشان لا خلاف فرموده‌اند و اجماع هم از علامه و صاحب مناهل نقل کرده‌اند. فهرستی که باید صحبت شود ما سه مسأله اینجا داریم و باید فرمایش**

صاحب عروه را سه قسمت کنیم و بحث کنیم: ۱- تکلیف و حریت در خمس این پنج چیز شرط نیست. ۲- ولی و سید و مولی باید خمس را بدهد واجب است. ۳- ارباح مکاسب است که چه تکلیف است؟

جلسه ۲۷۸

۶ ذیحجه ۱۴۲۷

در حلال مختلط به حرام قاعده‌اش این است که گفته شود لا اشکال در اینکه در مال صبی خمس هست. صبی غیر بالغ به او بکن و نکن نمی‌گویند، امروز نهی نمی‌کنند و تکلیف ندارد اما اگر یک صبی مالی داشت که با مال حرام مختلط شده شود، آیا خمس ندارد؟ حالا چه خودش پول دزدی را مخلوط کرده با مال خودش یا پدرش دزد بوده و تنها وارث است و همه اموال به این رسیده است و حاکم شرع ولی بچه است، آیا خمس ندارد؟ اگر مالکش معین بود که باید پس دهد و اگر مقدارش معین بود بنا بود همان مقدار را بدهد، حالا که نه مقدارش معلوم است و نه مالکش معلوم است، شارع فرموده خمس را بدهد، بیشتر یا کمتر، **ان الله رضي من الأشياء بالخمس**. این جعل اعتباری است و احتمال اینکه چون صبی تکلیفی ندارد، زکات نقدین بر او نیست، پس حلال مختلط به حرام هم که شد حرام‌هائی که یقین داریم در این مال است برایش حلال است. قاعده‌اش این است که لا شبهه در این مسأله و احدی هم شبهه نکرده است گرچه بعضی بصورت مطلق گفته‌اند،

اما باید گفت مسلماً مرادشان این مورد نیست و بصورت مطلق گفته‌اند در مال صبی خمس نیست و چون صبی مکلف نیست و به او امر و نهی نمی‌شود خمسی در اموالش که با حرام مخلوط شده نیست ولی من که بالغ هستم اگر از او به من ارث رسید باید خمسش را بدهم. صاحب عروه فرموده‌اند وقتی که بالغ شد صبی خودش خمس دهد و مشهور فرموده‌اند ولی‌اش بدهد که بحثش می‌آید. حالا اینجا سه مسأله است: ۱- آیا خمس به گردنش هست یا نیست؟ ۲- آیا به گردن ولی هست که خمس دهد؟ الآن بحث این است که در مال صبی خمس هست یا نیست؟ ارباب خمس شریکند با صبی در این مال؟ در حلال مختلط به حرام قطعاً شریکند، یا ارباب خمس یا ارباب صدقه که بنابر مشهور ارباب خمس، قطعاً شریکند چون مال صبی نیست خمسی که در مال انسان است غیر از حرامی است که مال دیگری است که باید بدهم. پس خمس در مال صبی که مختلط به حرام شده هست. پس تصرف در این مال بنابر اشاعه در ذراتش جائز نیست، بنابر کلی فی المعین در تمامش جائز نیست. پس حلال مختلط به حرام جداست چون مال صبی نیست و از اول مال او نبوده است. رفع القلم هم کارگر نیست چون مال دیگری است و مال خودش نیست.

می‌آئیم سر کنز، غوص و معدن، اینکه آیا اگر صبی غوص کرد و یا ولی صبی با پول صبی غوص کرد یا کنز کردند و یا معدن استخراج کردند و معدن شد ملک صبی از هر جهت، اگر بالغ باشد که در آن خمس است، حالا که صبی است آیا در کنز خمس هست و در غوص؟ محل خلاف است. مشهور فرموده‌اند خمس دارد. بعضی گفته‌اند خمس ندارد.

در باب زکات که در ۹ چیز است که تحت نقدین (طلا و نقره) غلات

اربعه و انعام ثلاث است. در نقدین اجماعی است که بر صبی زکات نیست، اما آیا اگر صبی گاو و گوسفند و شتر دارد و گندم و جو و کشمش و خرما دارد بر آن هست با شروطش یا نیست؟ مشهور فرموده‌اند بر او زکات نیست، بعضی در غلات و انعام ثلاثه فرموده‌اند زکات هست.

در خمس در کنز و غوص و معدن مشهور گفته‌اند خمس هست، بعضی هم گفته‌اند خمس نیست. دلیل مسأله چیست؟ ادله زیاد و وجوه مختلفه ذکر کرده‌اند که بحث مفصلی است در کتاب خمس که به چه دلیل خمس هست یا نیست. عمده دلیلی که کسانی که می‌گویند خمس نیست در مال صبی، عمده‌اش رفع القلم است. گفته‌اند شارع فرموده رفع القلم عن الصبی. در رفع القلم نوشته بکن و نکن. القلم اطلاق دارد، قلم شارع یک جا گفته صل که امر کرده که بر صبی نیست و یک جا گفته فی هذا الخمس خمس، اینهم بر صبی نیست. رفع القلم اطلاق دارد گفته قلم، شارع چه قلم گذاشته، صبی منهاست. فرقی نمی‌کند نماز و روزه یا خمس و حج. خاص به احکام تکلیفیه نیست، احکام وضعیه را هم می‌گیرد. این عمده دلیل غیر مشهور است که بر صبی خمس نیست. تشبیهش کرده‌اند به زکات که چون زکات بر صبی نیست و خمس هم بدل زکات است پس خمس بر صبی نیست.

الآن من می‌خواهم عرضی کنم، البته همه‌اش حرف‌های خودم نیست. می‌خواهم بینم که آیا رفع القلم اطلاق دارد؟ شکی نیست که رفع القلم اطلاق دارد و قید ندارد. این اراده استعمالیه. می‌خواهیم بینیم معصوم علیه السلام که فرموده‌اند رفع القلم (البته رفع القلم اشکال سندی دارد اما اشکال سندی‌اش مرفوع است و بحثی در آن نیست و بالنتیجه فقهاء قبول کرده‌اند) القلم، اراده استعمالیه‌اش اطلاق دارد و گیری ندارد، نگفته حکم تکلیف یا قلم حکم

وضعی یا خمس یا زکات گفته القلم، آنچه از جانب خدای تبارک و تعالی قلم روی لوح نوشته، یکی از چیزهایی که قلم روی لوح نوشته است خمس کنز است که بر صبی نیست. پس قلم مرفوع است. می خواهیم این را مناقشه کنیم. گیر سندی هم نداریم در القلم و بحث سندی نشود ولو صحبت شده در مکاسب و دیگر کتب که تکرار نمی کنم.

بحث این است که آیا رفع القلم اراده استعمالیه اش اطلاق دارد گیری ندارد. این اراده استعمالیه در رفع القلم طریقت عقلائی به اراده جدیه دارد یا ندارد، چون اگر نباشد حجت نیست. باید اراده استعمالیه طریقه عقلائی به اراده جدیه داشته باشد. یعنی باید اراده استعمالیه کشف کند عند العقلاء ظهور باشد که معصوم که فرموده رفع القلم اراده اطلاق کرده، این دو گیر دارد که تا حل نشود رفع القلم نمی تواند اطلاق داشته باشد ولو لفظ مطلق است اما نمی تواند کشف از اطلاق اراده معصوم علیه السلام که فرموده رفع القلم کند. گیر اول تخصیص اکثر لازم می آید. یعنی اگر بگوئیم رفع القلم می گوید قلم تکلیف و قلم وضع، تمام قلمها مرتفع است از صبی که ظاهر اطلاق این است. اگر این را بگوئیم در موارد بسیاری در فقه، فقهاء بعضی جاها اجماع و بعضی جاها تسالم است که بر صبی قلم وضع هست و دلیل خاص هم ندارد که بگوئیم آن دلیل استثناء کرده است و اگر هم ادله خاص داشته باشد مستلزم تخصیص اکثر می شود، اطلاق مستهجن می شود. چند مورد را ذکر می کنم:

۱- بچه اگر دستش خونی شد، آیا قلم وضع از او مرتفع است، لیس بنجس یا نجس؟ بله به بچه نمی گویند دستت را آب بکش، اما اگر کسی دست تر زد به دست خونی بچه آیا دستش نجس می شود یا نه؟

۲- صبی جنب شد (بنابر اینکه می شود که جنب شود مکلف هم نیست

که جنابت کشف نکند از اینکه بالغ شده) و منی از او خارج شد. این یکی از قلم‌های شرعی است. آیا اگر از صبی منی خارج شد لیس بجنب؟ نگوئیم منی خارج شد، ادخال کرد و منی هم خارج نشد. آیا می‌گوئیم لیس بجنب؟ چون قلم است. اگر بنا شد همه قلم‌ها رفع شده، برای صبی اینهم قلم و حکم وضعی، شارع حکم به جنابت کرده در این دو مورد: خروج المنی والإدخال. آیا در باب جنابت ما دلیل خاص داریم که صبی جنب نمی‌شود؟ یا دلیل خاص داریم که جنب می‌شود؟ نداریم. اینکه تسالم بین فقهاست که صبی جنب می‌شود از کجا آمده است؟ این خلاف رفع القلم است. من می‌خواهم یک مطلب بگویم و مدعی این هستم که اگر ما بگوئیم رفع القلم اطلاق دارد و شامل احکام وضعیه می‌شود لازمه‌اش این است که بسیاری از احکام وضعیه را استثناء کنیم که تخصیص اکثر است و اگر تخصیص اکثر شد اطلاق نیست. اگر هم گفتیم تسالم است یعنی این مورد مسلم است و مورد بی‌خودی نیست که من مثال می‌زنم. یکی جنابت، و یکی صدها و صدها ضمانات. کوزه کسی را شکست، کسی را کشت، اعراض، دماء، حقوق، صبی اگر تعدی کرد در موردی که اگر بالغ بود ضامن بود، آیا می‌گوئیم صبی مستثنی است از ضمان در صدها و صدها مسأله؟

یکی دیگر علی‌الید ما اخذت، چه ید دزدی، چه ید غصب یا هر ید دیگر. ید یکی از اسباب ضمان است که صبی از آن مستثنی است. چه کسی گفته ید از اسباب ضمان است، شارع فرموده است. ید بر چیزی که قرار گرفت شخص می‌شود ضامن. حالا اگر این شخص صبی بود نمی‌شود ضامن، چون قلم از او مرفوع است. چون قلمی است که شارع قرار داده است. خیار در معاملات، للصبی وعلی‌الصبی، این خیار که حکم تکلیفی نیست حق است،

این حق را چه کسی قرار داده است؟ شارع. آیا خیار للصبی وعلی الصبی نیست که بحث مفصلی است در خیارات. و بگوئیم چون قلم مرفوع است پس صبی خیار ندارد. اگر صبی چیزی را خودش یا ولی اش فروخت یا فروختند، چون مال صبی است و قلم از صبی مرفوع است، مشتری خیار حیوان ثلاثه ایام را ندارد و نمی تواند بیاید یقه صبی را بگیرد که پولم را پس بده. خیار و قلم از صبی مرتفع است. آیا احدی این را می گوید؟ آیا دلیل خاصی است که مرتفع است.

در باب شفعه، صبی با کسی شریک است در مال، دو نفر هستند که شرائط شفعه کامل است، پدر مرده دو بچه دارد یکی بالغ و یکی غیر بالغ، ولی صبی و وصی میت و حاکم شرع، مال صبی را فروخت، آیا طرف حق دارد و حق شفعه بگیرد یا نه صبی رفع القلم؟ آیا اگر برادر بالغ قسم خودش را فروخت ولی صبی نمی تواند از طرف صبی بیاید حق شفعه را بگیرد و بگوید من می خرم؟ حق شفعه را چه کسی قرار داد غیر از قلم شرعی؟ آیا صبی مستثنی است. احدی نگفته که مستثنی است. اگر دلیل دارد همه این ها را که با هم جمع کنیم اینقدر استثناء که شد رفع القلم اطلاقش را می شکند.

در باب اخذ ضالّه و لقطه، اگر صبی یک چیزی برداشت آیا احکام لقطه را ندارد، احکام وضعیه اش را؟ مال خودش است چون رفع القلم عن الصبی. اگر بالغ چیزی پیدا کرد حکمش این است که فحوص کند و مال خودش نمی شود، اما صبی اگر چیزی پیدا کرد حکمش است، رفع القلم، این مال خودش نیست را قلم، آیا از او مرتفع است یا نه؟ و هکذا موارد دیگر. آیا این ها می تواند مخصص رفع القلم باشد. یک اطلاق و اراده استعمالیه که بیشتر نیست، آیا قوت عقلائی اینقدر ظهور دارد که با وجود این همه مواردی که لم

یرفع قلم الوضع عن الصبی در این موارد، بگوئیم در تمام این موارد مع ذلک رفع القلم اطلاق دارد. در باب خمس القلم مرتفع عن الصبی، خمس کنز و أخویه، مرتفع است از صبی، چرا؟ چون رفع القلم اطلاق دارد. آیا ما می‌توانیم به این اطلاق آیا منجز و معذر عقلائی هست یا نیست، این یک اشکال در اطلاق رفع القلم که اگر اطلاق خدشه پیدا کرد جاهای دیگر هم نمی‌توانیم تمسک به این اطلاق کنیم.

جلسه ۲۷۹

۱۱ ذیحجه ۱۴۲۷

عرض شد حلال مختلط به حرام لا اشکال در اینکه اگر مال صبی بود و با مال صبی حرامی مختلط شد که نه مقدار و نه صاحبش معلوم است، خمس در این مال هست. آنوقت ولی صبی خمس را اخراج می‌کند. مرحوم نراقی آنقدری که من دیدم متفردند به قول به اینکه در حلال مختلط به حرام خمس در مال صبی نیست. استدلال ایشان این است که توی روایت خمس در حلال مختلط به حرام علی دارد و علی ظهور در حکم تکلیفی است و تکلیف که مسلم بر صبی نیست پس خمس بر صبی واجب نیست چون علی ظهور دارد که واجب است، بر صبی که واجب و حرام نیست و تکلیف ندارد. البته ایشان که می‌فرمایند حرام مخلوط شد با مال صبی در آن خمس نیست قاعده‌ی نه اینکه می‌گویند آن مقداری که علم اجمالی هست یک مقدار حرام در مال صبی هست برای صبی حلال است بعید است که ایشان همچنین چیزی ملتزم شوند. قاعده‌ی می‌گویند آنوقت باید صدقه دهد و می‌خواهند بگویند دلیل خمس نمی‌گیرد نه اینکه این حرام حلال می‌شود. ایشان عبارتشان این است

در مستند ج ۱۰ ص ۷۷: ثم عدم الثبوت (خمس) في المال المختلط اظهر (در معدن و غوص و کنز نظر ایشان این است که بر صبی خمس نیست، می فرمایند در مال مختلط اظهر است که بر صبی نیست) لثبوته (خمس) بالخطاب التكليفي المختص بالكمّل (بالغين) وكذلك الأرض التي اشتراها الذمي.

این مطلبی که ایشان فرمودند: لثبوته بالخطاب التكليفي غریب است، گرچه علی دارد اما روایتی که خود ایشان چند صفحه قبل فرمودند و از آن تعبیر به صحیحه کردند آن روایت خطاب تکلیفی ندارد. خود ایشان چند صفحه قبل فرمودند: صحیحه ابن ابی عمیر: فيما يخرج من المعادن والحلال المختلط بالحرام اذا لم يعرف صاحبه الخمس. نگفته اند علی الخمس است تا خطاب تکلیفی باشد. خطاب تکلیفی نیست. در حلال مختلط بالحرام خمس هست، نسبت به خود مال داده اند. این مالی که حلال است و با حرام مخلوط شده در این مال خمس است نگفته اند واجب است خمس به گردنش تا بگوئیم صبی و جوب که حکم تکلیفی است بر او نیست (وسائل، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۳، ح ۶). اگر این استدلال را نمی کردند شاید اهون بود. اما اگر این باشد که روایت صحیحه دارد و خود ایشان این روایت را چند صفحه قبل به مناسبتی دیگر ذکر کرده اند که خود ایشان تعبیر به صحیحه کرده اند. پس این اشکال که شاید ایشان متفرد به آن باشند در کتاب هائی که من دیده ام، ظاهراً تام نیست. این تابع مختلط به حرام بود که خواستم عرض کنم.

دنبال عرض سابق که بر صبی خمس هست یا نیست؟ فرمودند بر صبی خمس هست و جماعتی فرمودند خمس نیست. عرض شد کسانی که استدلال کرده اند نه اینکه در مال صبی خمسی نیست اگر غوصی کرد و گنجی پیدا کرد در آن خمس نیست، عمده استدلالشان به حدیث رفع القلم است که رفع القلم

می گوید هر چیزی که شارع تشریح کرده چه حکم تکلیفی و چه وضعی اطلاق دارد. هر چیزی که قلم خداوند تبارک و تعالی، آن ملکی که اسمش قلم است و آن ملکی که اسمش لوح است، هر چه که تعبیر بفرومائید، آن قلم چه نوشته، آن‌ها از صبی منهاست که یکی هم خمس است. عرض شد این استدلال هم اینجا در باب خمس استدلال شده و هم در جاهای دیگر. لهذا من مقداری بحث را بسط دادم چون بدرد جاهای دیگر هم می خورد. یکی این است که اگر ما بخواهیم ملتزم شویم که صبی نه احکام تکلیفیه و نه احکام وضعیه بر او نیست باید خیلی تخصیص بزنیم و آن هم دلیل خاص ندارد آن تخصیص‌ها.

مطلب دوم برای دفع استبعاد از مرحوم میرزای نائینی نقل می‌کنم و آن این است که رفع القلم در تمام روایاتش سه شخص با هم ذکر شده، رفع القلم عن الصبی، مجنون، نائم، یا تعبیرهای مختلفی که دارد. وقتیکه یک قلم نسبت به سه چیز شارع حکم به ارتفاع داد، گفت لا قلم، رفع القلم، قلم بر این سه تا نیست، همیشه اگر چیزی نسبت به یکی داده شد، باید جامع داشته باشد که این رفع القلم، رفع از آن جامع باشد که این‌ها مصادیق آن جامع باشند و این یکی از مسائل مسلمه فقه و اصول است که باید این سه تا در نظر شارع در اعتبار شرعی، من له الاعتبار یک جامعی داشته باشد که به لحاظ آن جامع این سه تا با هم ذکر شده، چرا یک چهارمی ذکر نشده؟ چون در این جامع داخل نیست، چرا فقط دو تا ذکر شده؟ چون هم داخل آن جامع است. بنابراین وقتیکه باید جامع داشته باشد باید در آن جامع هر سه تا شریک باشند، نمی‌شود یکی باشد و دو تا نباشد. دو تا باشد یکی نباشد. یعنی هر چه که نسبت به صبی می‌دهیم باید نسبت به مجنون باشد و هر چه نسبت به هر دو

می‌دهیم نسبت به نائم باشد و هر چه در رفع نسبت به نائم می‌دهیم در این‌ها باید باشد و آیا نسبت به نائم می‌گوئیم خمس نیست و مرتفع است؟ یعنی اگر کسی خواب بود و پدرش مُرد، پدرش هم ارث بده نیست، آیا مالک در حال نوم مالک شد یا نه؟ وقتیکه مالک شد می‌گوئیم رفع القلم؟ مثل اینکه در مال صبی خمس نیست بر مال مجنون خمس نیست، در مال نائم خمس نیست. کبری را همه قبول کرده‌اند مگر ما دلیل خاص اخص داشته باشیم و گرنه جامع اگر چند چیز بود نباید جامع داشته باشد می‌گویند اشکال عقلی دارد. استحاله لازم می‌آید، برگشتش به تناقض است اگر دو تا چیز را چه تکویناً و چه اعتباراً ما یک جا جمع کردیم باید یک جامع داشته باشد که به لحاظ آن جامع آن حکم تکوینی یا حکم اعتباری را پیدا کرده باشند. این مسلم است. هر جا نقض هست یک دلیل اخص مطلق داریم. یعنی یک دلیل اخص مطلق داریم که به لحاظ آن ما دست برمی‌داریم. برای دفع استبعاد این فرمایش میرزای نائینی را می‌خوانم. ایشان در حاشیه مکاسبشان که به قلم آشیخ محمد تقی آملی است ج ۱ ص ۳۹۹، می‌فرمایند: بعد کون المرفوع عن الصبي موافقاً مع المرفوع عن المجنون والنائم لاسناد الرفع عنهم بجامع واحد لابد من اعتبار جامع بين الثلاثة يكون هو المتعلق للرفع ولا شبهة في عدم ارتفاع الأحكام الوضعية عن النائم فيكون المرفوع عن الصبي والمجنون والنائم معنى واحداً يعم رفعه في الموارد الثلاثة. در موارد ثلاثة باید یک چیزی باشد که هر سه در آن مشترک باشند. اگر ما یک موردی گفتیم نیست در باب زکات، می‌گوئیم بر صبی زکات نیست، اما بر نائم زکات هست، دلیل خاص داریم، آن اخص از رفع القلم است. یعنی هر جایی بخواهیم یک جامعی را بشکنیم یک دلیل اخص مطلق می‌خواهد یا دلیل اطلاقاً عام من وجهی که ناظر باشد که بخواهیم اینطرف را مقدم بدانیم. اما تا

یک دلیل اخص مطلقى نداشته باشیم نمى توانیم جامع را بشکنیم. هر جائی که شکسته شده مثل در باب رفع که فرمودند در حدیث رفع، در آنجا ما دلیل اخص مطلق داریم، اگر نداشته باشیم یا محل خلاف شد نمى شکند. چون جمع چند چیز در یک حکم معنایش این است که یک جامع واحد دارند که مشترکند این چند چیز در آن جامع واحد. لهذا این مثالی که عرض کردم از اول در آن خمس بوده، مثالی که از اول در آن خمس نبوده، شخصی تور گذاشته بود که ماهی صید کند، ماهی در تور آمد، ملک می شود، ماهی آمد وقتیکه این خواب بود، بعد از این شخص مُرد، آیا می گوئیم این ماهی ها ملک این شده و بعد از ملکش منتقل شده به ورثه اش یا می گوئیم چون خواب بوده ملک نمى شود و تکلیفی ندارد، حکم وضعی نیست پس ملکیتی حاصل نمى شود. مرحوم میرزای نائینی فرمایششان لا بأس است، اگر ما بخواهیم پایبند قواعدی که در جاهای دیگر از آن استفاده می کنیم بشویم یا باید در کبری مناقشه کنیم و باید ده ها و ده ها دست بکشیم از حرف چون در جاهای مختلف کبری را مسلم دانستیم، در نجاسات، محرمات احرام، مفطرات صوم، رفع ما لا یعلمون همین است. همیشه یک حکم چه تکلیفی و چه وضعی اگر متعلق به بیش از یک مورد شد، این جامع لازم می آید، آنوقت جامع باید در تمام آن ها باشد، مکرر در یکی از این ها بدلیل اخص مطلق یا عام من وجه ناظر و حاکم استثناء کرده باشد. آنوقت مرحوم میرزا فرمودند استثناء اینجا چیست؟ ما می خواهیم خمس را از صبی استثناء کنیم بخاطر رفع قلم، اگر وجوه دیگر است، آن سر جایش، اگر بخاطر رفع القلم می گوئیم رفع القلم عن الصبی، خمس هم قلم شرعی و قلم وضعی، پس از صبی مرتفع است، پس خمس در مال صبی نیست. نمى گوئیم خمس دادن بر او واجب است. بر صبی

و خوب نیست، اما این مال $\frac{1}{5}$ آن مال ارباب خمس هست یا نه؟ این مال ارباب خمس بودن جعل شرعی، رفع القلم اطلاق دارد می‌گوید برداشته شد. اگر اطلاق دارد چطور از نائم برداشته نشد؟ اگر دلیل اخص مطلق داریم که نداریم، اگر دلیل اخص مطلق در بین نداریم، قاعده‌اش این است که بگوئیم صبی هم همان است. بگوئیم فقط چیزی که هم از صبی هم مجنون و نائم می‌تواند مرتفع باشد آن است که از صبی مرتفع است و آن تکلیف است که همان بکن و نکن است. رفع القلم اطلاق دارد قبول داریم یعنی لفظ مطلق است، نگفته‌اند رفع قلم التکلیف یا قید شود، گفته‌اند رفع القلم، قلم تکلیف قلم است، قلم حکم وضعی هم قلم است. وقتی که رفع نسبت به یک لفظ مطلق داده شد قاعده‌اش این است که بگوئیم همه‌اش مرتفع است، درست است. این ظهور و اراده استعمالیه‌ای است که بگوئیم همه‌اش مرتفع است، درست است. این ظهور و اراده استعمالیه اما این اراده استعمالیه اگر محذوری نداشته باشد فی کشفها عن الاراده الجدیّه این است که حجت ظواهر در آن هست. اما اگر محذور داشت لقرینه داخلیه او خارجیه این اراده استعمالیه حجت ندارد ظهورش در اطلاق که مولی اراد هذا المطلق که اراده جدیه باشد. حالا این‌ها بحث علمی است که فقهاء محل خلاف است بینشان من عرض می‌کنم ببینیم کدام مورد قناعت باشد.

یکی دیگر، خمس در چند چیز است: مرحوم صاحب عروه اسم غنائم را نبرده‌اند اینجا چون صبی اگر در جبهه باشد در وقت جنگ به او هم سهم می‌دهند، در غنائم خمس هست، آیا حصه صبی از غنائم خمس ندارد یا دارد؟ اینجا متعرض شده‌اند. ایشان متعرض غوص و کنز و معدن و حلال مختلط بحرام و ارض ذمی شده‌اند و غنائم را متعرض نشده‌اند و ارباب مکاسب را هم

که بعد متعرض می شوند اما دیگران متعرض شده اند و گفته اند غنائم خمس دارد. چون خمس در غنائم جنگی اول از غنائم خمس را برمی دارند بعد تقسیم می کنند به کبیر و صغیر، حتی اگر طفلی در جبهه بدنیا آمده به او هم حصه می دهند. خمس غنائم را اول بیرون می کنند با اینکه غنائم مال این هاست که یکی هم صبی است و نمی گویند بر صبی خمس نیست، پس حصه صبی خمسش را برنارید. لهذا فقهاء تصریح فرموده اند که یکی از آن ها شیخ انصاری است که فرموده اند: **وأما الغنیمة فالظاهر انه كذلك** (شیخ نظرشان این است که خمس در مال صبی هست) **لما ذکروا فی باب الجهاد من اخراج الخمس من الغنیمة اولاً ثم تقسیمه بین من حضر القتال حتی الطفل ودل علی الإطلاق فی الاربعة المذكورة و فی الحلال المختلط اطلاق روایة عمار ابن مروان المتقدمة،** همین روایتی که خواندم در فرمایش مرحوم نراقی که حضرت ذکر کردند و حضرت فرمودند در این ها خمس است. پس در غنیمت بر مال صبی خمس هست فقط چیزی که هست در غنیمت قبل از تقسیم کل خمس را درمی آورند بعد تقسیم می کنند و صبی استثناء نیست.

یکی دیگر مسأله الأرض المشترأة که صاحب عروه ذکر فرمودند اما بیان نکردند. ذمی و کافر اهل کتاب که در ذمه اسلام است اگر از یک مسلمانی در کشور اسلامی زمینی خرید، این ذمی از این زمینی که خرید ^۱ آن خمس است، حالا اگر این ذمی صغیر بود یا ولی اش برایش خرید، آیا اینهم خمس دارد یا نه؟ کسانی که می گویند صبی رفع القلم، آیا ذمی را هم می گیرد بر زمینی که می خرد خمس نیست یا برایش می خرند؟ شیخ انصاری در کتاب خمس ص ۲۷۳ را خواندم، اینکه الآن می خوانم ص ۲۷۴ است که می فرمایند: **واما الأرض المشترأة للذمی ففیہ اشکال.** با پول بچه نصرانی برایش زمین خرید، آیا ^۱ آن

خمس هست یا نه؟ اگر برای خودش پدر می‌خرد که خمس داشت اما برای بچه چه؟ شیخ فرموده‌اند دو احتمال دارد: ففیه اشکال من تضمن الروایه لقطه علی الظاهره فی التکلیف، از یک طرف روایتی که می‌گوید زمینی که ذمی می‌خرد بر آن خمس است در آن کلمه "علی" دارد. قال علیه السلام: علی الخمس (یعنی بر ذمی) آنوقت شیخ فرمودند "علی" الظاهره فی التکلیف، ظهور در حکم تکلیفی دارد. آنوقت بالغین را می‌گیرد و غیر بالغ را نمی‌گیرد صحیحه حضاء از حضرت باقر علیه السلام در وسائل ابواب ما يجب فيه الخمس باب ۹ ح ۱. شیخ می‌فرمایند از اینطرف روایت می‌گوید: "علیه الخمس" علیه یعنی به گردن او، بچه که تکلیف ندارد. پس از این جهت بگوئیم زمین ذمی اگر ملک بچه شده خمس ندارد چون صبی علیه نیست و رفع القلم اطلاق دارد حتی کفار را هم می‌گیرد. اما اگر پدر یا مادر خرید برای خودش خمس دارد. از یک طرف دیگر شیخ می‌فرمایند: ومن امکان منع هذا الظهور للكثرة استعمال لقطه علی فی مجرد الاستقرار. علی ظهور ندارد در اینکه حکم تکلیفی باشد. گاهی "علی" برای مجرد استقرار است نه اینکه واجب است بر او. علی همیشه به این معنا نیست. گاهی ظهور در این ندارد که غیرش مجاز باشد گاهی اینطور است و گاهی بمعنای مجرد استقرار است، علیه یعنی مستقر است بر او. شیخ دو مثال می‌زنند: کما فی قوله "علیه دین" یعنی مستقر است بر ذمه‌اش دین، این معنایش نیست که فقط حکم تکلیفی است و وجوب، یا مثال دیگری زده‌اند، علی الید ما اخذت ونحو ذلک، گفته‌اند این‌ها هم علی است و ظهور ندارد فقط در تکلیف.

من در این راستا چون "علی" بحث مهمی است و فروع زیادی بر آن مرتب می‌شود که اینجا یکی از موارد محل ابتلاش است، آیا در قرآن کریم در

روایات شریفه هر جا که علی گفته شد متبادر از آن حکم تکلیفی است تا بگوئیم حکم وضعی را شامل نمی‌شود؟ ظهورش منحصر به حکم تکلیفی است یا اینکه نه، ظهورش اعم از تکلیف و وضع است؟ این مقداری صحبت لازم دارد و چند تا مثال از قرآن و روایات عرض می‌کنم چون خیلی جاها بدرد می‌خورد این "علی" ها.

جلسه ۲۸۰

۱۲ ذیحجه ۱۴۲۷

مرحوم شیخ فرمودند "علی" از یک طرف گفته شده است که ظهور دارد در صرف حکم تکلیفی یعنی وجوب و حرمت یعنی الزام و ظهور ندارد در اعم از حکم وضعی، از طرفی دیگر شیخ فرمودند استعمال "علی" در هر دو هست لکن استعمال لفظه علی فی مجرد الاستقرار در مجرد استقرار است که یا لازمه اش حکم تکلیفی است یا مسببش و فرعی حکم تکلیفی است. ایشان فرمودند لکن استعماله، بحثی در اصول گذشته و آن این است که استعمال هیچوقت علامت حقیقت نیست. استعمال اعم از حقیقت است. استعمال با این قید و عدم قرینه آن علامت عدم حقیقت است. اسد هم در حیوان مفترس استفاده می شود که معنای حقیقی اش است و هم در رجل شجاع استعمال می شود که معنای مجازیش است. پس استعمال علامه این نیست که این معنای حقیقی است. بلکه اگر ثابت شد که استعمال اسد در حیوان مفترس بدون قرینه است، یعنی اسد که گفته می شود از حاق لفظ اسد استفاده حیوان مفترس می شود بالخصوص، نه رجل شجاع، این علامت حقیقت است. اما اینجا شیخ

فرمودند لكثره الاستعمال. كثره استعمال هم دو گونه است: گاهی كثره الاستعمال مع القرينه است، همین حرفی که در معالم خواندیم که می‌فرمایند: استعمال امر در ندب شایع است. مع ذلك معنایش این نیست که استعمال امر در وجوب مجمل باشد یا استعمال امر در ندب حقیقت باشد. باز هم كثره استعمال بما هی قرینه حقیقت نیست. بله گاهی می‌شود که كثره استعمال برداشت می‌شود که این بی‌قرینه است، آنوقت آن بی‌قرینه بودن علامت حقیقت است. آن است که ظهور درست می‌کند و حجیت عقلائییه دارد. من هم چند تا مثال عرض می‌کنم از بسیاری از امثله که آقایان تأمل کنند تا ببینیم به چه نتیجه‌ای می‌رسیم:

"علی" هم در قرآن کریم و هم در روایات بسیار استعمال شده که یکی اش حروف جرّ است، این "علی" هم به معنای حکم تکلیفی آمده و هم بدون قرینه خاصه، داخلیه أو خارجیه در موردی آمده که حکم تکلیفی معنا ندارد اصلاً و بمعنای استقرار است. مثلاً در قرآن کریم آمده: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ، عَلَيْكُمْ، كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ**، هر دو بر یک نسق است و یک تعبیر است یکی ظهور در حکم تکلیفی دارد و یکی حکم تکلیفی در آن معنا ندارد. **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ** یعنی بر شما واجب شده که ظهور در این دارد و گیری هم ندارد. اما **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ** آیا یعنی قصاص بر شما واجب شده؟ خیر. بلکه مرجوح است بعنوان اولی. **وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى**، (مرجوح یعنی اقل الحال است). در **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ** اصلاً آیا می‌شود معنای حکم تکلیفی کرد تا چه برسد به اینکه ظهور داشته باشد با اینکه بر یک نسق است. **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ، كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ** با اینکه هر دو "علی" است. **لَبَّرَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ**، کتب علیهم که شاهد سر

"علی" است، **كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ** یعنی آیا واجب تکلیفی شده یا نه بمعنای ثبوت است، یعنی استقر، ثبت، کسانی که در علم خدای تبارک و تعالی ثبت که باید کشته شوند، این "علی" بمعنای استقرار است، بمعنای ثبوت در خارج است. معنای **كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ** می شود از آن حکم تکلیفی را درآورد، یعنی جنگ بر شما واجب است، جنگ کردن، اما کتب القتل یعنی کشته شدن واجب است؟ کشته شدن مستقر است، وجوب بمعنای ثبوت است نه حکم تکلیفی وجوب مقابل حرمت. وجوب یعنی تحقق و استقرار.

لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ، این احتمال حکم تکلیفی در اینجا ندارد. یعنی آیا واجب است بر او یا حرام است بر او آنچه کسب کرده؟ نه، یعنی به ضرر اوست و مستقر بر اوست، این "علی" بمعنای استقرار است. کسی که کار حرامی انجام می دهد مستقر و گردن گیرش است، این است معنایش، نه اینکه معنایش این است که حکم تکلیفی باشد.

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ، تمام این "علی" ها بر سر شخص آمده، استدلالی که دیروز عرض شد که جماعتی کرده اند و شیخ احد الوجهین فرمودند: من ومن اشکال روی این بود که این "علی" متعلق به شخص است پس ممحض در حکم تکلیفی است و استفاده حکم وضعی از آن نمی شود و اطلاق ندارد در اعم از حکم تکلیفی و وضعی. اینجا می فرماید: **مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ**، "علی" بر سر شخص آمده، آیا یعنی کفر بر او واجب است؟ یا حرام است بر او کفرش؟ نه در این مقام نیست، **مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ**، یعنی کفر بر او مستقر است، ثابت و گردن گیرش است، متعلق به آن است، چسبیده به آن است نه اینکه معنایش حکم تکلیفی است.

وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ، آیا غضب واجب یا حرام است؟ نه. مستقر بر آنهاست

کسانی که فلان کار را کردند عَلَيْهِمْ غَضَبٌ، "علی" اعم از حکم تکلیفی و وضعی است، گاهی بمعنای حکم تکلیفی چون استقرار لازمه‌اش در آن مورد حکم تکلیفی است. گاهی نه، حکم وضعی است نه تکلیفی، گاهی اعم است. چرا؟ چون ما باشیم و معنای "علی" متبادر از "علی" در لغت و عرف، "علی" را محضاً معنأ و مفهوم خودش را متبادراً و صحه حمل و عدم صحه سلب، این‌ها که علامات حقیقت است مراجعه کنیم می‌بینیم علی همانطور که ابن مالک گفت: "علی" للاستعلاء، این استعلاء یک وقت بکن و نکن است، یک وقت بکن و نکن نیست، یک وقت مورد ندارد بکن و نکن، یا مقصود بکن و نکن نیست. كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ مورد دارد اما كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ مورد ندارد. كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ مورد دارد بکن و نکن، كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ مورد ندارد. پس در "علی" نه تکلیف خوابیده و نه وضع، یعنی آن دون این و نه این دون آن، "علی" یعنی استقرار، آنوقت لازم استقرار گاهی حکم تکلیفی و گاهی متفرع از آن حکم تکلیفی است و گاهی قابلیت حکم تکلیفی ندارد. پس اگر یک جائی علیه الخمس گفته شد، این معنایش این است که خمس بر این شخص مستقر است، ثابت است. اما اینکه علیه یعنی واجب است، یعنی واجب است از باب اینکه مستقر شد لازمه‌اش این است که بدهد. وقتی که مال دیگری پیش‌اش شد واجب است از آن جهت که بدهد. پس "علی" معنایش استعلاء است. یعنی یک چیزی که ثابت و مستقر است که گاهی حکم تکلیفی لا وضعی و گاهی وضعی لا تکلیفی است. كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ حکم تکلیفی است و كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ حکم تکلیفی است اما كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ امکان ندارد حکم تکلیفی باشد معنای ندارد حکم تکلیفی باشد، حکم وضعی است یعنی مستقر است قصاص با شروطش.

پس "علی" معنای خودش استقرار است، تکلیف باشد، تکلیف استقرار است. وضع باشد، وضع استقرار است، نه تکلیف است لا وضع، وقتیکه گفته می‌شود علیه الخمس در روایت، یعنی خمس بر او هست، وقتیکه بر او هست واجب است که بدهد. نه اینکه معنایش این است که واجب است که بدهد، مستقر است بر او که بدهد. در روایات هم که خود شیخ مثال زدند که فرمودند: علی الید ما اخذت که معنایش حکم تکلیفی نیست، بلکه معنایش استقرار است که کتب که بر چیزی تسلط پیدا می‌کند یا غاصبانه یا هر چه، بر او مستقر است، به گردنش است، بله وقتیکه به گردنش شد واجب است که ادا کند که وجوب یا لازمه‌اش است یا ملازمش است یا جاهایش فرق می‌کند، نه اینکه وجوب است لا وضع، تکلیف است نه حکم وضعی، اگر این شد در خیلی جاها گیر نمی‌کنیم نه خمس نه زکات نه کفارات نه مظالم و موارد مختلفه دیگر که در روایات پر است. مسأله "علی وعلیه" یک تفصیلی است که بعد در مسأله ارباح مکاسب عرض می‌کنم. پس اگر گفته شد علیه الخمس اگر بگوئیم "علی" ظهور در حکم تکلیفی دارد دون الوضعی یعنی ظهور در انحصار حکم تکلیفی دارد، بله جای این دارد که بگوئیم صبی که تکلیف به او متعلق نیست، پس بر صبی خمس نیست، اما اگر گفته شد "علی" بمعنای استقرار است، اعم خواهد بود و مطلق، بیرون کردن صبی دلیل می‌خواهد که با رفع القلم و چیزی باید صبی با ببریم و صبی را استثنا کنیم و ببینیم آیا رفع القلم این صلاحیت را دارد یا نه که قبلاً صحبتش شد.

صاحب عروه پنج تا را ذکر فرمودند: غوص، کنز، معدن، حلال مختلط به حرام و ارض ذمی، و فرمودند بر مال صبی هم هست و فتوی داده‌اند، خوب صبی که تکلیف ندارد چکار باید بشود. فرمودند: ویجب علی الولی والسید

اخراج چون شارع به صبی و مجنون و عبد نمی گوید خمس را اخراج کن چون عقل و تکلیف ندارد، ایشان فرموده اند که ولی یا حاکم شرع این بچه، مجنون و عبد واجب است که خمس را بدهد. این وجوب دلیلش چیست؟ در مال صبی شارع حکم وضعی کرده که «مال ارباب خمس است، دلیلش چیست؟ گفته اند این از شئون ولایت است، یعنی جعل الولاية معنایش دو چیز است، یکی قیام به مصالح دنیویۀ این صغیر یا مجنون است، یکی فرض اموال دیگران از اموال این است. اینجا دلیل خاص ندارد ولی ظاهراً هم متسالم علیه بین فقهاست و هم از واضحات عند العرف است. یعنی وقتی که در عرف (از دایره اسلام هم بیرون می رویم، آنهایی که حتی دین هم ندارند) صغیر که دارند و یک کبیری متصدی امور این صغیر می شود، آنها چکار می کنند برای صغیر؟ دو کار می کنند: یکی مصالح خود صغیر و یکی فرض و جدا کردن آنچه که مال غیر صغیر است که با مال صغیر مخلوط شده و جزء واجبات اوست هم واجب عقلی و هم شرعی است. واجب عقلی است بخاطر التزام عقلاء، واجب شرعی هم ارتکاز متشرعه است و دلیل خاصی هم ندارد. آیه و روایتی هم ندارد. اگر یک شخصی آمد پیش صغیری که اموالش دست حاکم شرع است، آمدند به حاکم شرع گفتند این صغیری که اموالش دست شماست این صغیر دزدی می کرده و قدری از این اموال مال دیگران است، حاکم شرع آیا می گوید به من چه؟ اگر این حرف را بزند متشرعه این را نمی پذیرند و صغیری ارتکاز متشرعه مستقر است. کبرایش هم که گیری ندارد و تسالم است که اگر چیزی ارتکاز بود، این ارتکاز کاشفیت عقلائییه و نوعیه دارد از حکم شرعی، وگرنه دلیل خاصی ندارد. و اگر کسی اینها را نپذیرفت و دید تام نیست، یجب سرش بی کلاه می ماند.

هذا تمام الکلام نسبت به این شش قسم از خمس، پنج تا که صاحب عروه متعرض شدند و غنائم را هم که از مرحوم شیخ نقل کردم دیروز، ماند آخر مسأله و شاید محل ابتلای بیشتر همه تکه‌های مسأله است، مسأله ارباح مکاسب طفل است که آیا در آن خمس هست یا نه؟ صاحب عروه در آن اقسام دیگر به ضرس قاطع فرمودند: خمس هست، در ارباح مکاسب با احتیاط بحث کرده‌اند.

جلسه ۲۸۱

۱۳ ذیحجه ۱۴۲۷

عروه فرموده است: وفي تعلقه بأرباح مكاسب الطفل إشكال والأحوط إخراجها بعد بلوغه. صاحب عروه نسبت به غنائم چیزی ذکر نکردند، نسبت به پنج مورد دیگر فتوی دادند که در مال طفل خمس است. نسبت به هفتم که ارباح مکاسب باشد که خود صاحب عروه در مسأله اول ارباح مکاسب گذشت که فرمودند هدیه و امثال اینها اقوی این است که خمس دارد، حالا روی مبنای خودشان اگر به طفلی یک سکه طلا هدیه دادند که مؤونه نیست و کنار گذاشته است، همان وقتی که به طفل دادند آیا خمس می آید یا نه تا سر سال داده شود؟ صحبت سر حکم تکلیفی نیست چون بر طفل تکلیفی نیست، صحبت سر حکم وضعی است یعنی $\frac{1}{5}$ این سکه در مثال، مال ارباب خمس است یا نه چون مالک این سکه طفل است خمس در مالش نیست. صاحب عروه فرموده اند: اشکال، برای ما روشن نیست که خمس باشد و فی تعلقه (خمس) بارباح مكاسب الطفل اشکال. خوب چکار کنند. مقلدین صاحب عروه در حیات ایشان این سکه ای که گیر بچاهش آمد چکار باید بکنند؟ ایشان

یک عبارت مجمل فرمودند شاید هم عنایت داشته‌اند بر اجمالش، با اینکه رساله عملیه است. ایشان فرموده‌اند احوط، که ظهور در این دارد که وجوبی باشد، اخراج (خمس) بعد بلوغه. بعد از اینکه بالغ شد خمس این سکه خارج بشود یعنی خودش خارج بکند. اما اجمالش مال این است که آیا این سکه‌ای که قبل از بلوغ گیرش آمده خمس آن را بدهد، الآن بدهد یا بگذارد از وقت بلوغش تا یک سال بگذرد آنوقت خمس بدهد، آن‌ها متعلق خمس است که اگر صرف شده بود به ذمه طفل خممش هست یا نیست، ایشان مجمل گذاشته‌اند مطلب را که صحبت می‌شود.

بالتیجه می‌شود گفت که صاحب عروه قائلند که در ارباح مکاسب در مال طفل مادامیکه بالغ شده، خمس نیست. اشکال یعنی برای ما روشن نیست و ایشان هم اصالة عدم الخمسی بودند در مسائل گذشته که اگر ما در جایی شک کردیم که خمس هست یا نه؟ اصل عدم خمس است. روی آن فرمایششان و روی این اشکال اینجا قاعده‌اش این است که نظر ایشان این باشد که خمس در مال طفل نیست در ارباح مکاسب این شرح اجمالی فرمایش ایشان.

این مسأله محل ابتلاء است بیش از آن اقسام شش‌گانه گذشته نسبت به طفل، چون آن‌ها کم است اما این زیادات و محل ابتلاء عام است.

یک عبارت از مرحوم شیخ انصاری می‌خوانم برعکس صاحب عروه، شیخ انصاری فتوایشان این است که در مال طفل خمس هست، کتاب خمس ص ۲۷۵، واما المكاسب (ارباح مکاسب) فظاهر اطلاق الفتاوی (و تفصیل نداده‌اند بین صبی و غیر صبی، بالغ و غیر بالغ می‌خواهند بگویند ظهور دارد و گویاست بر اینکه بر مال طفل هم خمس هست) عدم اشتراط البلوغ فیها (بر

غیر بالغ هم خمس هست) و بعد فرموده‌اند: وقد ادعی صاحب المناهل ظهور اطلاق النصوص والفتاوی و معاهد الاجماع في ذلك (آنهایی که اجماع نقل کرده‌اند که در ارباح مکاسب خمس هست تفصیل نداده‌اند به ارباح مکاسب بالغ و قید نکرده‌اند، ظاهر اطلاق این است که بلوغ شرط نیست و بر غیر بالغ هم خمس هست) بل قیل (مال صاحب مستند است، گرچه صاحب مستند خودشان قبول ندارند و موافق صاحب عروه هستند ولی این نقل صاحب مستند است ج ۱۰ ص ۷۵) ان تصریحهم باشرط الکمال في الزکاة واهما هم هنا (در خمس) كالصریح في عدم اشتراطه في هنا فربما کان اجماعاً. (شاید اجماع باشد بر اینکه در خمس صبی و غیر صبی ندارد.) وهو حسن.

می‌آئیم سر اصل مطلب، بر غیر بالغ، مجنون، در مالش و ارباح مکاسب خمس هست یا نه؟ سه قول در مسأله هست: ۱- عده‌ای مثل صاحب عروه‌اند که نتیجه‌ی قائل به عدم خمس هستند اما صریحاً فتوی نداده‌اند. اما نتیجه‌ی این اشکال که صاحب عروه فرموده‌اند یا مبنای اصالة عدم الخمس یعنی خمس نیست و نتیجه‌ی قائل می‌شوند که خمس در اموال طفل نیست. کسانی که موافق صاحب عروه‌اند و اینجا را حاشیه نکرده‌اند، من جمله آنها مرحوم والد، مرحوم اخوی، میرزای نائینی، مرحوم آقای بروجردی، کاشف الغطاء، الخوانساریان و عده‌ای دیگر، دست به اشکال صاحب عروه و دست به الأحوط اخراجه بعد بلوغه، یعنی نظرشان طبق صاحب عروه است که نتیجه‌ی قائل می‌شوند که در مال طفل خمس نیست.

۲- کسانی که صریحاً فتوی داده‌اند که خمس ندارد مال طفل، یکی مرحوم نراقی در مستند، دو نفر هم عروه را در اینجا حاشیه کرده‌اند که فتوای صریح داده‌اند که خمس ندارد، حفید صاحب جواهر است و دیگری مرحوم

آقای حجت کوه کمره‌ای است و اشکال صاحب عروه را تبدیل به فتوی کرده‌اند. ۳- کسانی که قائل شده‌اند که خمس دارد و صبی و غیر صبی فرقی ندارد که شاید اکثر اینطرف باشند، منهم آشیخ عبدالکریم حائری که، محقق عراقی، آسید ابو الحسن اصفهانی، مرحوم آقای حکیم، مرحوم آسید عبدالهادی و عده‌ای دیگر گفته‌اند طفل و غیر طفل فرقی نمی‌کند خمس دارد. زکات در مال طفل نیست اما خمس هست. این من حیث الأقوال.

من حیث الأدله، این‌ها را عرض می‌کنم چون مسأله محل ابتلاء است اشکالی ندارد که انسان توسعه دهد. کسانی که گفته‌اند مال طفل خمس ندارد، این‌ها یک عده ادله دارند که یکی از آن‌ها تام شود خوب است اگر همه‌اش رد شد، آنوقت بیائیم ادله کسانی که می‌گویند خمس دارد چیست، آیا آن‌ها تام است یا نه؟ یا می‌افتیم در دنده اصول عملیه.

کسانی که گفته‌اند خمس ندارد، گفته‌اند روایات ارباح مکاسب دارد: علیه الخمس، "علی" بحثی که دیروز در مقدمه عرض کردم، علی ظهور در تکلیف دارد، صغیر که تکلیفی ندارد، به کسی که می‌گویند علیه الصلاة والصوم وقضاء الصوم، این‌ها تکلیف می‌خواهد، خود دلیل خمس ارباح مکاسب می‌گوید خمس حکم تکلیفی است، وجوب است، بر صبی که وجوب نیست، پس خمس بر او نیست همانطور که نماز و روزه نیست. این یکی از عمده دلیل آقایان است که خمس ندارد.

چون دیروز مفصل عرض شد و بحث علمی است و الآن در مقام نظر نیستیم، می‌خواهیم ببینیم این حرف یا آن حرف تام است؟ چند تا مناقشه در این هست: ۱- همان عرضی که دیروز شد که "علی" اعم است، و مصادیق زیادی هم از قرآن و روایات عرض شد. "علی" یعنی استقرار که گاهی

بمعنای وجوب و گاهی بمعنای حکم وضعی است. ۲- بر فرض که علی معنایش وجوب باشد یعنی ظهور بر وجوب باشد این چه "علی" ای است که ظهور در وجوب دارد؟ اگر علی متعلق به شخص شد، علیه الخمس، این را می گویند وجوب و بر طفل وجوب معنا ندارد و خاص به بالغ می شود یا اینکه حتی اگر "علی" متعلق به شیء شد، یعنی اگر گفته شد: علی هذا المال الخمس، نگفتند بر شخص، آیا اینهم معنایش وجوب است یا نه معنایش این است که - این مال، مال این شخص نیست؟ بر فرض ما بپذیریم و جواب اول را تام ندانیم و بگوئیم "علی" ظهور دارد در حکم تکلیفی فقط الا الحکم وضعی، اعم نیست، بر فرض که آن را بپذیریم، اما آیا حتی اگر "علی" متعلق به اعیان خارجی شود نه به اشخاص؟ و در باب خمس در ارباح مکاسب ما روایاتی داریم که "علی" متعلق به عین است نه به شخص که یکی اش این است: صحیح علی بن مهزیار به حضرت عرض می کند شما به من گفتید که به شیعیان بگو که خمس دهند به آنها گفتم شیعیان اختلاف کردند که خمس چه را بدهیم؟ فاختلف من قبلنا فقالوا يجب علی الضیاع الخمس، (علی سر ضیاع آمده است در سؤال سائل نه فرمایش امام، امام در جوابش فرمودند) فكتب ^{عليه السلام}: الخمس بعد مؤونته که "علی" سر ضیعه آمده نه بر سر شخص، آیا اینهم معنایش وجوب لا الوضع است؟ فرموده اند بر ضیعه خمس است فرمودند بر چه کسی؟ اطلاق دارد. عرض کردم در روایات ارباح مکاسب گاهی "علی" متعلق به شخص شده که اگر پذیرفتیم که این بمعنای وجوب است آنجاست، اما در بعضی از روایات دیگر "علی" متعلق به عین خارجی شده آیا آن را هم می گوئیم وجوب، وقتیکه گفته: علی الضیعة الخمس، بر این مزرعه خمس است، آیا این یعنی به شرط اینکه مالکش بالغ باشد، اطلاق دارد.

بله بر فرض بگوئیم اگر گفته علیه الخمس معنایش آن است اما از اینکه در نمی آید و اطلاق دارد. پس اینطور نیست که تمام روایات ارباح مکاسب که علی دارد، علی سر شخص آمده باشد تا خاص باشد، نه. (جامع الاحادیث، ج ۸ ص ۵۵۵، کتاب خمس، باب ۱۳، ح ۴)

در روایات ارباح مکاسب آقایانی که استدلال به علی کرده‌اند همه‌اش علی نیست، "فی، من" هم دارد. بر فرض که علی خاص به حکم تکلیفی باشد، روایات متعدد داریم که فیه الخمس، که علی نیست، علی اگر ظهور در حکم تکلیفی داشته باشد عقد السلب که ندارد. و "علی" با فی در تعارض نیست که نفی کند. اگر گفتند خمس واجب است آیا این معنایش این است که در مال خمس نیست؟ عقد السلب ندارد. پس اگر ما بودیم و "علی" تنها، طفل را شامل نمی‌شد، فی هم هست که می‌گوید در مال است، این در مال است را علی تقیید نمی‌کند چون علی عقد السلب ندارد. روایت: ما افاد الناس من قليل وكثير، این ناس آیا اطلاق دارد یا نه؟ فی کل ما افاد الناس من قليل وكثير، "فی" در آن خمس هست نه بر شخص، هی والله الافادة يوماً بيوم، آیا تقیید به بلوغ از این روایت در می‌آید؟ نه اطلاق دارد. و آن روایتی که علی می‌گوید عقد السلب ندارد که این اطلاق را تقیید کند. *الفائدة مما يفيد اليك في تجارة من ربحها وحرث بعد الغرام وجائزة. في امتعتهم وضياعهم، خمس در متاعها هست و علی ندارد و فی است و اعم است و نگفته‌اند فی امتعتهم اذا كانوا بالغين و قید ندارد و اطلاق دارد. در روایت دیگر فرمودند: الخمس فی ذلك، جامع الاحادیث ج ۸ بین ص ۵۴۵ تا ۵۵۴.*

وجه دیگر گفته‌اند: بدلیت الخمس عن الزكاة، که ما بدلیت را قبول کردیم. گفته‌اند خمس بدل زکات است. هر حکمی که در زکات هست و هر

قیدی و اطلاق هست، اگر در خمس بالخصوص دلیلی بر خلافش نبود خمس هم همان حکم زکات را دارد. در باب زکات داریم که زکات بر صبی نیست بر مجنون نیست، در خمس دلیلی نداریم که بر صبی و مجنون در مالشان خمس هست یا نه؟ زکات بدل خمس است، پس در خمس هم مثل زکات بر مال صبی و مجنون خمس نیست.

اگر ما باشیم و این دلیل، آیا تام است یا نه؟ در بدلیت اگر ما یک دلیلی اظهر نداشته باشیم (خود من بدلیت را قبول دارم با احکامش که این مال سادات است و سهم امام است و آن مال اصناف ثمانیه است که در زکات گفته شده است والا اگر جائی چیزی ذکر نشد احکامش یکی است و این جای آن قرار داده شده) فقط مدعای ما این است که البدلیه ظهور و ما یک اظهر داریم که این ظهور را پس می‌زند و این همان "علی" ها و "فی" هائی است که در روایات دارد. اطلاق هست، آن اطلاق هم ظهور است، آنوقت بین این اطلاق و بین ظاهر دلیل بدلیت عموم من وجه است. در مورد خمس بر طفل تعارض می‌کند، مقتضای بدلیت اطلاق فيه الخمس، علی الضیعه الخمس، این است که در آن فرق نکند صبی یا غیر صبی، در مورد تعارض صبی در خمس، صبی در زکات لا زکاء مسلم که دلیل خمس او را نمی‌گیرد. بالغ در خمس "علیه الخمس"، فی ماله الخمس، بدلیت مورد بالغ را نمی‌گیرد چون در آن خمس هست، می‌ماند صبی در باب خمس، مقتضای بدلیت این است که بر آن خمس نباشد و مقتضای اطلاقات علی الضیعه الخمس که اعم از صبی و غیر صبی است، فی ماله الخمس اعم از اینکه مال صبی یا غیر صبی باشد این باشند که خمس هست. از دو جهت ولو عامین من وجه است مقدم است دلیل خمس: ۱- از این جهت که مسأله، مسأله خمس است و ما در خمس می‌خواهیم ببینیم

که آیا بر صبی هست یا نه؟ و این عام من وجه از این جهت مقدم است بر عام دیگر است. ۲- از جهت دیگر خود "فی" و "علی" ظهور اگر گفتیم در اطلاق دارد. این ظهور در اطلاق اقوای از بدلیت است. یعنی این اطلاق دلیل است. اطلاق دلیل در مورد خمس است، بدلیت مال جائی است که در خمس دلیل نداشته باشیم اینجا اطلاق دلیل است. پس با اینکه قانون بدلیت را در خمس قبول داشته باشیم که داریم، اما اینجا ظاهر و اظهر است و قاعده‌اش این است که اظهر مقدم باشد.

جلسه ۲۸۲

۱۶ ذیحجه ۱۴۲۷

محقق نراقی در مستند استدلال به این دو روایت کرده‌اند برای اینکه خمس در مال صبی و عبد نیست. یعنی حریت و بلوغ شرط در خمس است. بعد از اینکه مرحوم نراقی بقیه ادله را رد کردند فرمودند: در مال صبی و عبد خمس نیست بجهت این دو روایت. این دو روایت این‌هاست. هر دو صحیحه هستند و گیر سندی ندارند. صحیحه زراره و محمد بن مسلم انهما قالوا: لیس علی مال الیتیم فی الدین و المال الصمت شیء، فرموده‌اند شیء اعم از خمس و زکات است. خمس یک شیء داشت. صامت یعنی پول و مال بی صدا یعنی طلا و نقره. روایت دیگر صحیحه عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله علیه السلام لیس فی مال المملوک شیء. (مملوک در مالش چیزی از خمس و زکات نیست. شیء اعم است) ولو کان له ألف ألف. (وسائل، کتاب زکاء، ابواب ما یجب فیہ الزکاء، باب ۲ ح ۲ و باب ۴ ح ۱) بعد مرحوم نراقی فرموده‌اند روایات مطلق است (شیء)، زکات شیء است و خمس هم شیء است، نفی شده است. پس شامل خمس هم می‌شود. بعد فرموده‌اند: اصحاب آمده‌اند، این دو روایت را در باب

زکات ذکر کرده‌اند اینکه مخصص نمی‌شود. اگر روایت مطلق است و شیء مطلق است، اینکه فقهاء در باب زکات ذکر کرده‌اند خوب در باب خمس هم می‌شود استفاده کرد. فرموده‌اند: **وذكر الأصحاب الصحيحين في باب الزكاة لا يوجب تخصيص الشيء بها (زکات)**. این فرمایش ایشان است که روایت اولی راجع به مسأله ما نحن فيه که صبی باشد، گرچه صاحب عروه حریت را هم اینجا ذکر کرده‌اند اما چون محل ابتلاء نیست خیلی معطل نشویم. مرحوم مامقانی در منتهی المقاصد فرموده اولی اصلاً روایت نیست، فتوای زراره و محمد بن مسلم است و برداشت آنهاست، چون عبارت اینطوری است: کافی، زراره و محمد بن مسلم انهما قالا: **ليس على مال اليتيم، انهما یعنی زراره و محمد بن مسلم، این فتوای آنهاست و روایت نیست و فتوای آنهاست و فتوای آنها برای ما حجت نیست. کسی دیگر هم غیر ایشان این را نگفته‌اند و این مناقشه است و تام نیست. شما کافی را ملاحظه کنید در باب زکات و باب خمس، مرحوم کلینی اختصار کرده، یعنی ۱۰۰ تا روایت در اختیارش بوده که زراره و محمد بن مسلم از حضرت باقر عليه السلام و صادق عليه السلام از هر دو نقل کرده‌اند. یا حریر از حضرت باقر و صادق عليه السلام نقل کرده است. شما ببینید در کافی چقدر انهما قالا است. ۱۰ تا و ۲۰ تا نیست، مرحوم کلینی اختصار کرده است و نخواسته تکرار کند عن ابی جعفر و ابی عبد الله عليه السلام. آنوقت این جدا ذکر شده خیال شده که حرف خود زراره و محمد بن مسلم است. چه موقع محدثین مثل کلینی و فتوای زراره یا محمد بن مسلم را برای ما نقل کرده‌اند؟ گذشته از این مطلب اصلاً قرینه‌ای که شما ملاحظه کنید نظائر زیاد دارد. ما می‌گوئیم آن فتوای حریر، محمد بن مسلم و ابن ابی عمیر است و مرحوم کلینی اختصار کرد، گذشته از اینکه بنا نیست کلینی در کتاب حدیث فتوای**

اصحاب را نقل کند، اینها فرمایشات معصومین علیهم السلام را نقل می‌کرده‌اند و ظاهراً یک فرمایشی است که تام نیست. فقط چیزی که هست اینکه این دو روایت که یکی مربوط به صبی و یکی عبد است دو مطلب اینجا هست. یکی را مرحوم شیخ به آن اشاره فرمودند و یکی را هم بنده عرض می‌کنم. اما آنکه بنده عرض می‌کنم تا برسیم به فرمایش شیخ این است که فرضاً شیء مطلق است که مطلق هست، شخصی مثل کلینی با قرب عصرش به عصور معصومین علیهم السلام که آمده صدها کتاب را گرفته و از اینها انتخاب کرده از اصول اربعمائه و کتاب کافی را تدوین و تبویب کرده، روایتی ولو مطلق اگر در باب زکات ذکر کردند در باب خمس، چون خود کلینی یک روایاتی است که توی دو یا سه باب ذکر فرموده چون هر دو مورد استناد است، شخصی مثل کلینی با دقتش در کتاب کافی و اهل خبره بودن این روایت را ولو شیء مطلق است در باب زکات ذکر کرده، این اطلاق شیء و اراده استعمالیه ظهور عقلائی در مثل همچنین موردی دارد برای اینکه اراده جدیه هم همین بوده؟ وقتیکه مرحوم کلینی این لفظ عام را در باب زکات بالخصوص ذکر کرده نه در باب خمس، آیا این ظهورش در عموم عقلائی است یا لااقل شک در این حجیت ظهور می‌کنیم، چون ظهور که یک سد اسکندر که نیست قبول داریم که اراده استعمالیه در اینجا اعم است یعنی زکات خمس، کلمه شیء اعم است، اما وقتیکه کسی که مثل شیخ کلینی اهل خبره و دقت با دقتی که ایشان بالخصوص در کافی دارد آیا مع ذلک با اینکه ایشان در باب زکات دارد و در باب خمس به آن اشاره نکرده، این قرینه خارجی می‌تواند باشد از نظر عقلائی که این عموم و شمول حجت نباشد، چون ظهور یک حجت عقلائیه است، آیا در مثل همچنین جاهائی، حجیت عقلائیه هست و عموم منجز و معذر است

یا منجز و معذر نیست؟ یا محرز است که منجز و معذر نیست یا لااقل من الشک. احراز منجز و معذر بودن در همچنین مواردی تام نیست ظاهراً.

یکی دیگر مرحوم شیخ در ذیل این روایت فرموده‌اند و قبل از فرمایش شیخ عرض کنم، این روایت دارد، المال الصامت، که بعد در ذیلش راجع به زراعت دارد که در زراعت صبی زکات هست که خلاف مشهور است. صامت یعنی طلا و نقره و اصطلاحی است، یعنی مال بی‌زبان، بر فرض که این روایت اعم از خمس باشد، این می‌گوید خمس در مال صامت صبی نیست نه همه اموالش، مگر کسی بخواهد در اینجا تمسک کند به اجماع مرکب که اگر در مال صامتش خمس نبود پس در چیزهای دیگرش هم نیست. این مال صامت چه خصوصیتی دارد اگر نباشد بگوئیم اعم از خمس است و خمس را هم شامل می‌شود، حضرت مال صامت را گفتند و اگر بخواهیم از این روایت استفاده کنیم باید بگوئیم طلا و نقره اگر صبی دارد بر آن نه خمس و نه زکات هست ولی نسبت به چیزهای دیگر صامت است.

یکی دیگر اینکه شیخ اشاره کرده‌اند بعد از فرمایش مرحوم نراقی راجع به این دو روایت فرموده‌اند این فرمایش غریبی است (مرحوم نراقی استاد شیخ هستند). شیخ انصاری فرموده‌اند: **ولا یخفی علی الناظر فیها** (روایت) **اختصاصها بالزکاة** (فرموده‌اند از همان قرینه‌ای که بعدش زراعت ذکر شده کسی که نگاه کند می‌بیند که خاص به زکات است).

تابع فرمایش شیخ یک عرض دارم و آن این است که شیء یک کلمه‌ای است که معنایش عام است. این را در مطول و کتب بلاغی بالخصوص بحث می‌کنند. اگر کلمه عام کسی گفت در مقامی ما باید ببینیم که مقام چه بوده و آن کس که بوده است؟ با مقام و شخص، آن کلمه از عموم می‌افتد، عموم پیدا

نمی‌کند. مثال می‌زنند: آن کسانی که خارکن هستند و از صحرا چوب و درخت می‌کنند و در شهر می‌فروشند اگر کسی دید از صحرا برمی‌گردد از او پرسید چه خبر است در صحرا؟ می‌گوید هیچی نبود. این هیچی نبود یعنی آیا حیوان هم نبود؟ نه. معنایش این است که چوب گیر نیاوردم، یا اگر کسی صیاد است، رفت صحرا و برگشت گفت در صحرا هیچی نبود، یعنی صیدی نبود در صحرا. نه معنایش این است که به عمومش اخذ می‌شود. با قرائن کلمات، عموم عمومش می‌شکند، و مراد از آن در اراده استعمالیه ظهور ندارد و کاشف نیست از اراده جدیه که مرادش همین بوده است. چند روایت برای آقایان می‌خوانم که عین همین است. ببینیم از آن‌ها می‌توانیم از شیء‌اش استفاده کنیم؟ چون از اشباه و نظائر انسان می‌تواند استفاده کند، گو اینکه احدی غیر از مرحوم نراقی نه قبل و نه بعد از ایشان حتی این شبهه را ذکر نکرده‌اند و لکن شبهه که شیء عموم دارد چرا خاصش می‌کنیم به زکات؟

۱- موثقه عن زرارة، چون ابن فضال در آن است، نه اینکه زرارة موثقه، زرارة ثقه است، عن زرارة، قال: سئلت ابا جعفر عليه السلام عن صدقات الأموال؟ فقال: في تسعة اشياء ليس في غيرها شيء. شیء بعد از نفی آمده است. نکره در سیاق نفی. آیا ما می‌توانیم از این لیس فی غیرها شیء. شیء بعد از نفی آمده است. نکره در سیاق نفی. آیا ما می‌توانیم از این لیس فی غیرها استفاده کنیم که خمس هم نیست با اینکه کلمه عموم دارد که اعم است چرا ما می‌گوئیم شیء یعنی زکات؟ خوب سائل اگر سؤال کرد از صدقات العبرة لیس سؤال السائل وانما العبرة بجواب الإمام عليه السلام که جاهای دیگر هم می‌گوئیم درست است. یعنی ما بیائیم از این شیء که اعم از زکات و خمس است استفاده کنیم که در غیر نه چیز خمس هم نیست. نه زکات است و نه خمس؟ چون حضرت نمی‌توانستند بگویند لیس فی غیرها زکاء. چرا نگفتند؟ چرا لفظ عام گفتند؟ پس ظهور دارد که

مرادشان این است که هیچی نیست نه خمس و نه زکات. (وسائل، کتاب الزکاء، ابواب ما يجب فيه الزکاء، باب ۸ ح ۹).

صحیح حلبی قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما في الخُضْر؟ قال عليه السلام: وما هي؟ قلت: البطيخ ومثله من الخضِر؟ قال عليه السلام: ليس عليه شيء. آیا این روایت می‌گیرد به اینکه هندوانه هم خمس ندارد. خیار، بادمجان و دیگر خضر خمس ندارد؟ چرا حضرت فرمودند: ليس عليه زکاء؟ چرا از این شیء استفاده عموم نمی‌کنیم با اینکه حضرت فرمودند؟ یعنی این را قرینه بیاوریم که خمس در خضر نیست، آیا این روایت دلالت دارد که اینکه چیزی نیست حتی خمس نیست؟ چون شیء عام است (باب ۱۱ ح ۲).

روایت دیگر، صحیح زرارة قلت لأبي عبد الله عليه السلام: هل في البغال شيء؟ در قاطر چیزی هست؟ فقال عليه السلام: لا. حالا اگر کسی قاطر تربیت کرد و فروخت آیا خمس ندارد. او سؤال از شیء و عام کرد و نگفت زکات، حضرت فرمودند: لا. قلت: فما في الحمير؟ قال ليست فيها شيء، آیا می‌گوئیم نه زکات و نه خمس؟ نظائر از اینگونه روایات زیاد است که عام ذکر شده و ذیل خود این روایات یک یک چیزی نیست که استفاده زکات شود.

یکی از مسائل و مطالب و قرائن مهم باب است، نه باب وسائل که ۱۰۰۰ سال بعد آمده، اما مثل کلینی، صدوق، شیخ که یک روایت مطلقى را در یک باب ذکر کرده‌اند معنایش نفی ابواب دیگر نیست بنفسه، اما اگر حکم فرق می‌کرد این ظهور عقلائی در تطابق الارادتين در همچنین جاهائی نیست، وقتیکه نبود نمی‌شود دلیل آورد.

پس ما باشیم و این شیء که مرحوم نراقی به آن استناد کرده‌اند و جواب داده‌اند اینهم تام نیست. نتیجه این‌ها عمده وجوه است که استدلال شده به

آن‌ها برای اینکه در مال صبی خمس هست یا نیست.

خوب صاحب عروه بالتیجه عرض شد یکی از هفت قسم را ذکر نکرده‌اند و آن غنائم جنگی باشد که آیا در حصه صبی در آن خمس هست یا نیست؟ پنج تا را هم مرحوم صاحب عروه متعرض شده‌اند و فرمودند در آن خمس هست، هفتمی که ارباح مکاسب باشد، شیخ فرمودند در ارباح مکاسب طفل اشکال، ما نمی‌دانیم، پس باید تمسک به اصول عملیه کنیم که بعد بحثش می‌آید. بعد شیخ یک احتیاط و جوبی کرده‌اند، ایشان فرموده‌اند در ارباح مکاسب طفل اشکال است که خمس باشد والأحوط اخراجه بعد بلوغه. این عبارت ایشان مجمل است، قاعده ایشان هم ملتفت بوده‌اند که مجمل است و عبارت را بر اجمالش گذاشته‌اند یعنی چه الأحوط اخراجه بعد بلوغه؟ در آنجائی که گفتند در مال صبی خمس هست در پنج قسمی که فرمودند، فرمودند ولی‌اش باید خمسش را بدهد، اینجا مراد چیست؟ آیا مراد این است که بعد از اینکه صبی بالغ شد، ولی خمسش را اخراج کند، اگر این باشد که تام نیست، چون وقتی که بالغ شد خودش متولی امرش است و نباید مرادشان این باشد. آیا مرادشان این است که صبی وقتی که بالغ شد سال‌های قبل کسب کرده و پول و هدیه گیرش آمده بعضی را مصرف کرده، حالائی که بالغ شد روز اول بلوغ هر چه دارد باید خمس دهد مال گذشته‌ها، یا روز اول بلوغ روز اول سالش حساب می‌شود، تا سر سال اگر در این بین چیزی گیرش آمد و ماند، آن خمس دارد. اگر دوم است که گفتن ندارد، چون بالغ نیست و اموالی که یکسال بده باید خمسش را بدهد.

من نتوانستم یک صغرائی و مصداقی برای این تصور کنم که روی مبنای خود مرحوم صاحب عروه و کل اشکالی نداشته باشد، اگر خمسی نیست، بعد

بلوغ چطور خمس آمد در مال گذشته؟ یک وقت ما یک روایت داریم که امام معصوم علیه السلام می فرمایند دیروز اگر چیزی گیرش آمد خمس نبود اما اگر فردا بالغ شد خمس بر آن می آید، علی العین والرأس. اگر این حرف صاحب عروه را امام صادق علیه السلام فرموده بودند متعبد هستیم، ما می خواهیم بینیم وجه فرمایش صاحب عروه چیست؟ لهذا یک عده اینجا اشکال کرده اند. البته اشکال به احوط نکرده اند، اصل احتیاط را اشکال کرده اند مثل مرحوم آشیخ عبدالکریم حائری که فرموده اند: **الأقوی وجوب اخراجه علی الولي قبل بلوغه.** مرحوم آسید ابو الحسن فرموده اند: **أو اخراج ولیه قبل بلوغه.** نتیجه اگر بر مال صبی خمس نیست بعد از بلوغ، چه مالی را احتیاط این است که اخراج خممش را بکنند؟ اگر یک وجهی که تام باشد روی مبنای صاحب عروه و امثال ایشان می خواهیم استفاده کنیم.

جلسه ۲۸۳

۱۷ ذیحجه ۱۴۲۷

در ایام عید سعید غدیر که در روایات از آن تعبیر به اعظم الاعیاد شده است. حضرت هادی علیه السلام را وقتی که معتصم عباسی جبراً به سامراء آوردند در آن سال قبر آقا امیر المؤمنین علیه السلام معلوم شده بود، چون در زمان حضرت کاظم علیه السلام معلوم شد، ائمه اطهار علیهم السلام اگر به زیارت جد بزرگوارشان می رفتند خفیه نبود، حضرت هادی علیه السلام رفتند به زیارت امیر المؤمنین در روز غدیر، یک زیارتی را خواندند که زیارت مخصوصه آقا امیر المؤمنین علیه السلام است در روز غدیر. این زیارت جزء زیارات معتبره است بالبناء العقلانی وبالضماین هر دو و به سیره متدینین بیش از ۱۰۰۰ سال است این بعنوان فرمایشات حضرت هادی علیه السلام نسبت به ما و عرائض حضرت به درگاه الهی که در پیشگاه جد بزرگوارشان امیر المؤمنین علیه السلام تلقی شده است و از نظر مضامین هم مضامین عالی‌ای دارد که جزء فضائل است که انسان اگر توانست از نزدیک امیر المؤمنین علیه السلام را زیارت کند به این زیارت و کسانی که نتوانستند از دور این زیارت را بخوانند، قرائت توجه و تفهم.

در این زیارت یک جمله دارد، حضرت راجع به غدیر در این زیارت جملات متعدده‌ای دارند و راجع به اصل خط اسلام صحیح و خط اهل بیت علیهم‌السلام، دو جمله‌اش این است که اواخر زیارت است که من تبرکاً و وظیفهً چند دقیقه‌ای برای آقایان عرائضی را عرض می‌کنم:

در این زیارت است، اللهم صلّ علی محمد وآل محمد واجعلنا لهم تمسکین و بولایتهم من الفائزین، دو مطلب است: یک مسأله اعتقاد است و یک مسأله عمل است، تمسک، گرویدن محکم به شیء مستحکم است. اگر محکم نبود و مستحکم نبود، لغۀ تمسک تعبیر نمی‌کنند و آن را تثبیت می‌گویند یا تعبیرهای دیگر. یعنی خدایا ما را به اهل بیت متمسک قرار بده. اهل بیت علیهم‌السلام تنها راه به خدا و تنها راه محکم و مستحکم سوی خدای تبارک و تعالی هستند، ما هم محکم بگرویم. یک وقت انسان یک شیء محکم و مستحکمی را غیر محکم به او می‌گردد، ممکن است پرت شود ولو آن شیء محکم و مستحکم است. یک زنجیر و دستگیره‌ای است که اگر انسان دستش را شل گرفت ممکن است که پرت شود و صدمه بخورد. اما چیزی که محکم است انسان هم به او محکم بگردد این مستفاد از عرض آقا امام هادی علیه‌السلام به درگاه الهی است. واجعلنا لهم متمسکین. تمسک یعنی عمل و بولایتهم من الفائزین، رستگار شویم به ولایت این‌ها. افرادی هستند که ممکن است عملشان خوب باشد اما ولایت نداشته باشند، این فوز نیست در آن مثل اینکه یک مشت در روایت و حدیث شیعه هستند که از عامه‌اند و ثبت صدق لهجتهم، مسعدۀ بن صدقه و دیگری و دیگری، عقیده‌اش عقیده خوب و درست نیست، اما صدق لهجه دارد، لهذا مشهور بین فقهاء قدیماً و حدیثاً است که عمل به روایتش می‌کنند. گاهی ممکن است شخص عقیده‌اش خوب باشد اما پایبند عملی درست نداشته

باشد. مثل بعضی هائی که از نظر عقیده شیعه هستند اما از نظر عمل حضرت رضا علیه السلام فرمودند چرا آثار شیعه را بر شما نمی بینم؟ آثار عملی شیعه ممکن است که در شخص نباشد.

ما در روز غدیر این زیارت را بخوانیم، من جمله این دعا را هم که حضرت هادی علیه السلام اینطور در اواخر زیارت کردند این دعا را بکنیم و در مقام عمل برآئیم. دو مسأله مهم است، عقیده اهل بیت علیهم السلام این دکان هائی که مقابل اهل بیت علیهم السلام درست شده، دنبال این دکانها نرویم مگر در حدی که بخواهیم و بتوانیم لرزد. اگر نه غیر از خسارت و ضرر چیزی ندارد. نقل کرده اند که مرحوم آسید ابو الحسن اصفهانی یکروزی مدرسین خارج در نجف اشرف را جمع کردند به آنها فرموده بودند که این شهریه ای که به طلاب می دهیم غالباً قرض و ملک خودم است. اول ماه پول ندارم، قرض می کنم و می دهم، پس این ملک خودم است که می دهم بله بعد گیرم می آید و جایگزین می کنم. ایشان از مراجعی بودند که وقت فوتشان کلی مقروض بودند که نقل شده که مرحوم آقای بروجردی یک نخبه ای از تجار را به نجف اشرف فرستادند که ببینند قرض های آسید ابو الحسن چقدر است که بررسی کنند و بپردازند و همه را پرداختند که یکی از طلبکارها کسی بود از طرف آسید ابو الحسن نان در کربلا می داد که من او را دیده بودم. ایشان به مدرسین گفته بودند که شما ابلاغ به شاگردها بکنید این پولی که من شهریه می دهم گرچه ناچیز است اما ملک خودم است و من راضی نیستم کسی این شهریه را بگیرد و در مسائل عقیدتی دنبال دکان هائی برود که مقابل اهل بیت علیهم السلام درست شده است و مباحثی که ریشه اش برای تقابل با اهل بیت علیهم السلام و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام بوده است. انسان سعی کند عقیده اش را از خود اهل بیت علیهم السلام بگیرد. این راه

مستقیم است که پیچ و خم ندارد و خیابانی است که چاه و افتادن و تلف شدن ندارد و بولایتهم، تولی، اعتقاد و شیعه عن اعتقاد باشد. اعتقاد به خدا چیست؟ وصفش چیست؟ چه چیزهایی را اهل بیت علیهم السلام اسماء الله الحسنى فرمودند؟ راجع به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اعتقاد چیست؟ دنبال مکتب‌هایی که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چیزهایی نسبت می‌دهند در کتبی که اسمش را صحاح می‌گذارند که اگر کسی به خودشان نسبت دهد اوقاتشان تلخ می‌شود و بدشان می‌آید، دنبال آن مکتب‌ها انسان نرود. مکتب اهل بیت در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله چه فرموده‌اند؟ راجع به خود حضرت زهرا علیها السلام چه فرموده‌اند؟ راجع به خود ائمه اطهار علیهم السلام چه فرموده‌اند؟ که در اصول کافی و دیگر کتب و بحار و وسائل است بخواهد مطالعه و مباحثه کند و درس کند خیلی وقت می‌خواهد. انسان نرود دنبال مکتب‌ها و دکان‌هایی که مقابل اهل بیت علیهم السلام درست شده که نرسد که ببیند که اهل بیت علیهم السلام چه فرموده‌اند؟ اعتقادات اهل بیت علیهم السلام چه بوده است؟ اعتقاد امیر المؤمنین راجع به خدا چه بوده است؟ راجع به معاد چه بوده است؟ فوز این است و رستگاری این است که بولایتهم من الفائزین که این دعاء حضرت هادی علیه السلام در زیارت غدیریه متخذ و مقتبس از جد بزرگوارشان رسول الله صلی الله علیه و آله است که فرمودند: **علي وشيعته هم الفائزون**، و روایات زیاد دیگری که وارد شده است. انسان دنبال مکتب‌های دیگر برود در حدی که بداند که چه گفته‌اند و بتواند جوابگو باشد که یک مثنی که بیچاره شده و دنبال این مکتب‌ها رفته‌اند دست آن‌ها را بگیرد و نجات دهد. بیش از این باشد، نه تنها اتلاف عمر است، نعوذ بالله موجب سخط خدای تبارک و تعالی ممکن است باشد که بعضی‌هایش قطعاً هست. این یکی که مسأله اعتقاد است. همین اعتقاداتی که مرحوم علامه مجلسی در جلد سوم تا دهم بحار

روایات را جمع کرده و زحمت کشیده و بیان‌هایی فرموده‌اند راجع به اصول دین، باید این هشت جلد را درس بدهیم مطالعه و مباحثه کنیم که آن مقداری که راجع به عقائد از اهل بیت علیهم‌السلام رسیده و در دست هست ببینیم که چیست؟ اینطور نشود که ۷۰ - ۸۰ سالش شود و ۹۰ درصد از فرمایشات اهل بیت علیهم‌السلام را راجع به عقائد ندیده و نشنیده و نخوانده باشد، فوز پیدا کند. اینطور نباشد تا کسی یک حرفی زد و اشکال کرد متزلزل شود و اگر متزلزل هم نشود جوابش را نداند.

دوم عمل است. امیر المؤمنین علیه‌السلام عملشان چگونه بوده است؟ زندگی‌شان چگونه بوده است؟ بخواند بفهمد عمل کند. تمسک کند. واجعلنا بهم متمسکین. امیر المؤمنین علیه‌السلام در شبانه‌روز چقدر می‌خوابیدند، قدری که ضرری و حرجی است خوب مرفوع است اما آنقدری که نیست آدم انجام دهد. چرا امیر المؤمنین علیه‌السلام زیاد نمی‌خوابیدند؟ ما هم زیادی نخوابیم. و قتمان را به خواب نگذرانیم. انسان آنقدر که بنیه‌اش اقتضاء دارد و قدری که می‌تواند زیادی نخوابد. یک ساعت زیادی که خوابید و قتش را تلف کرده، انسان آمده که بخوابد؟ نقل دارد که حضرت علیه‌السلام جالساً خفقات می‌خوابیدند. خفقه یعنی چرت، این خواب امیر المؤمنین علیه‌السلام بوده است. در این حد ما نمی‌توانیم. اگر می‌توانیم. تمسک کنیم. تمسک یعنی چه؟ یعنی امیر المؤمنین علیه‌السلام چگونه بوده‌اند و تصمیم بگیریم آنقدری که می‌توانیم بدون حرج و ضرر. در علماء و بزرگان بوده‌اند، شما الذریعه را ببینید و خاتمه مستدرک در احوال علماء نوشته شده است. واقعاً متمسک بوده‌اند.

آقا امیر المؤمنین علیه‌السلام با پول چکار می‌کردند؟ چقدر از پول‌هایی که بدستشان می‌رسید برای خودشان کنار می‌گذاشتند، چقدر اندوخته می‌کردند.

علامه مجلسی در بحار نقل فرموده که آقا وقتیکه شهید شدند ۸۰۰ هزار مدیون بوده‌اند که برای آن روز خیلی پول بوده است که آقا امام حسن علیه السلام تکه تکه دیون را دادند. چرا آقا امیر المؤمنین علیه السلام مدیون بودند؟ آیا نمی‌دانستند که دین مکروه است که از خود اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده و در فقه هم هست که یکره الدین مع القدرة. اما اگر انسان یک همسایه، رحم، جائی هست که کسی گرفتاری دارد و پول ندارد من و شما آبرو داریم که برایش قرض کنیم. آقا امیر المؤمنین علیه السلام همین کار را می‌کردند. آقا وقتیکه شهید شدند نه آپارتمان و قصور داشتند و نه لباسی داشتند. یک پیراهن بیشتر نداشتند، ما نمی‌توانیم آنطور باشیم اما زیادی کشش ندهیم. یکروز آقا امام صادق علیه السلام پیراهن حضرت امیر علیه السلام که خونی بود و در آن لباس شهید شدند به یکی از اصحاب‌شان دادند. و او هم می‌گوید وجب کردم که طول و عرضش اینطور بود. بعد حضرت صادق علیه السلام به آن شخص فرمودند: امیر المؤمنین علیه السلام وقتیکه این ثوب را پوشیدند به مسلمانان فرمودند: **هذا اللباس الذي ينبغي للمسلمين أن يلبسوه.** بعد حضرت به آن شخص فرمودند: ولی شما امروز اینطور نپوشید والا لقالوا مرء و لقالوا مجنون. چون این تزاحم است و اهم است که خودتان را در معرض شهرت نکنید که مسخره‌تان کنند. بله آنطور نباید لباس بپوشیم ولی خیلی کشش ندهیم این‌ها حساب دارد، مثقال ذره‌ای است که یره است به انسان نشان می‌دهند، به قدری که آبرویش است و چاره ندارد استفاده کند. قدری که عقلمان می‌رسد ببینیم حضرت چگونه بوده‌اند.

در تاریخ کجا پیدا می‌کنید که یک رئیس حکومت در وقتیکه رئیسی حکومت بوده از دنیا برود و مدیون باشد، این امیر المؤمنین ما هستند. ما از

باب اینکه دنباله رویشان باشیم. این پیغمبر اسلام ما هستند که ایشان هم مدیون بودند. آدم اینطور مدیون باشد نه فقط مکروه نیست بلکه ثواب هم دارد و فضیلت دارد. هر چه گیرشان می آمد می دادند و برای مسلمانان کم بود و قرض می کردند. می گویند وقتیکه مرحوم آسید ابو الحسن فوت شدند با اینکه پول شرق و غرب شیعیان پیش ایشان بود تا فوت شد در خانه اجاره ای نشسته بودند. مرحوم والد نقل می فرمودند که مرحوم امیرزا محمد تقی شیرازی که دایه مادر ایشان بودند در آخر عمرشان بود چه عراق در اختیار ایشان بود گفته اند تا ایشان مردند در خانه اجاره ای نشسته بودند و نقل کردند که بعضی از اقارب ایشان گفته شما آقا هستید و مرجع هستید، متحیر و گرفتار نمی شوید یک خانه بخرید، اگر شما مرید ما کجا برویم؟ چکار کنیم؟ گفته اند ایشان تبسمی فرمودند و گفته بودند من جوری در بین مردم زندگی کردم که اگر مردم آن ها شما را از خانه بیرون نیاندازند نترسید. این فرهنگ اهل بیت علیهم السلام است. حالا نمی گویم شما در خانه اجاره ای بنشینید شاید میسور نباشد، الکفاف والعفاف، عفت در حد کفایت. سعی کنیم در روز غدیر تصمیم بگیریم که تمسک بهم داشته باشیم. آنچه که الآن در ذهنم است و خودم دیدم آن هائی که مدیون از دنیا رفته اند و بعد دینشان را دادند یکی رسول الله صلی الله علیه و آله، یکی امیر المؤمنین علیه السلام، امام حسن مجتبی علیه السلام، امام حسین علیه السلام و حضرت رضا علیه السلام هستند. چه اشکالی دارد که انسان اینطوری مدیون باشد. انسان سعی کند آنقدر که از او می آید از اهل بیت علیهم السلام یاد بگیریم و طوری نباشد که دم مرگ مواجه شویم که ببینیم دنبالشان نبودیم. رو نداشته باشیم که آقا امیر المؤمنین علیه السلام بزرگواری می کنند تشریف می آورند، آدم صحیفه اعمال خودش را که می بیند حالا محرمات نداشته باشیم، جدا، انشاء الله آقایان عدول هستند

و محرّمات انجام نمی دهند، اما تنها این نیست. آدم توی آخرت می بیند که هزاران انسان تمسک به اهل بیت علیهم السلام داشته اند از علماء، کسبه، زن، مرد که آنقدری که شنیده و یاد گرفته بودند سعی کرده بودند عمل کنند.

آقا امیر المؤمنین علیه السلام شبی ۱۰۰۰ رکعت نماز می خواندند، حالا ما نمی توانیم ۱۰۰۰ رکعت بخوانیم، قدری که می توانیم بخوانیم. سعی کنیم دو رکعت، چهار رکعت، هشت رکعت را بخواند. لاقبل نماز شفع و وتر را بخواند، نافله صبح را بخواند. آنجائی که مزاحم اهم دارد عرض نمی کنم. آدم یاد بگیرد از آقا امیر المؤمنین علیه السلام یاد بگیرد نماز شب بخواند.

امیر المؤمنین علیه السلام خودشان مصرف نمی کردند ولی به آنهایی که تحت کفالتشان بودند فشار نمی آوردند. اینطور نباشیم که الزام کنیم که زن و بچه مان مثل ما باشند. تشویق کنیم، اعمال ما اگر خوب بود کما بیش یاد می گیرند، قدری که قابلیت دارد یاد می گیرند.

روایت دارد که در ایام خلافتشان در سال یکروز گوشت می خوردند و آن روز عید قربان بود که می فرمودند امروز می دانم همه رعیت من گوشت می خورند. آیا امروز واقعاً روز عید قربان همه مسلمانان گوشت گیرشان می آید؟ قطعاً نه. و در دوره سال بقیه اش گوشت نمی خورند. بنیه شان هم مثل ما نبوده که اگر گوشت نخورند ضعیف شوند خودشان فرمودند: شجره بریّه، درخت صحرائی، نیرومند بودند و این لذت را استفاده نمی کردند الا یک روز.

روایت دارد یکروز آمدند منزل در ایامی که گوشت نمی خوردند، صدای سرخ کردن جگر شنیدند، حضرت فرمودند: این چیه؟ بنا نبوده در خانه امیر المؤمنین علیه السلام گوشت بیاید که سرخ کنند و آنروز هم روز عید قربان نبوده، عرض کردند یا امیر المؤمنین بستگان خانواده و همسران گوسفندی کشته اند

برای او جگر فرستاده‌اند، فرمودند: هنیئاً. حالا من که نباید بخورم زن و بچه‌ام هم نباید بخورند؟ فرهنگ غدیر این نیست، شاید تحمل ندارد و از او نمی‌آید، الزامش نکنید، گاهی افرادی که از دین فرار می‌کنند بالنتیجه همین فشارهاست. ملاک پیامبر خدا و امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام و ائمه اطهارند. واجعلنا لهم متسمکین. این ملاک است. سعی کنیم این ملاک را هم یاد بگیریم و هم قدری که می‌توانیم عمل کنیم، اما نه اینکه بر خانواده و زیر دستمان تحمیل کنیم، تشویق و ترغیب کنیم و روایت دارد که این زن تا مُرد یک سر درد نگرفت بخاطر این دعای آقا که فرمودند: هنیئاً و یک دندان درد و پا درد نگرفت. حضرت نه که نگفتند دعایش هم کردند. اگر می‌توانیم زهد کنیم خودمان زهد کنیم و تحمیل زهد بر دیگری نکنیم، کار درستی نیست. اگر تحمل نداشته باشد روایت دارد که می‌شکند. در وسائل دارد که اگر کسی را شکاندی و سبب شدی که فرار کند در هر حدی تو مسئول هستی عند الله. خودمان عمل کنیم. عمل ما به اندازه خودش مبلغ است. قدری هم که می‌توانیم تشویق و ترغیب کنیم.

این کسانی که با اخم و اوقات تلخ فکر می‌کنند فضیلت انجام می‌دهند، ملاک اهل بیت علیهم السلام هستند. با اخم که جامعه اصلاح نمی‌شود، با ترش‌روئی که جامع اصلاح نمی‌شود، فاسد می‌شود. یکی از معصومین علیهم السلام را سراغ دارید که تبلیغ با اخم می‌کردند؟ هر چه که برخلاف اسلوب معصومین علیهم السلام است را باید کنار گذاشت حالا آن شخص مقصر است یا قاصر، اما غلط است. این فرهنگ غدیر است. سعی کنیم که عقیده و عملاً تصمیم بگیریم دنبالش هم برویم تا اینکه غدیر، لباس غدیر، فکر غدیر، اسلوب غدیر، عقیده غدیر، عمل غدیر، غدیری شویم، ملائکه ببینند که غدیری هستیم.

روایت دارد که وقتیکه در آخر الزمان شبانه روز هزاران و هزاران از دنیا می‌روند همه کارشان گیر دارند. ملائکه متصدی هستند. **مَنْ رَاقٍ وَ التُّفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ**، کسی که دارد در هر کجا از دنیا می‌رود ملائکه به همدیگر می‌گویند چه کسی باید روح این را بالا ببرد و مسئول جان از این عمل است؟ متنفر می‌شوند و اذیت می‌شوند از بوی گند روح، دروغ بو دارد، غیبت بوی گند دارد، ظلم بودی گند دارد، تعدی، تجاوز از حدود خدا بوی گند دارد، به همدیگر می‌گویند چه کسی است که روح این را بالا ببرد؟ آنوقت اگر کسی از دنیا رفت (روایت دارد) سالم و پاک، ملائکه تعجب می‌کنند که چطور توانست دنیا را به سلامت بگذراند؟ این روح بوی گند و ظلم و حرام خوری و بداخلاقی ندارد یک چیز نادر است پیش ملائکه. البته ما می‌توانیم سعی کنیم که از این نادرها باشیم. تصمیم بگیریم که به اعمال واجبه، مستحبات، زیارات، دعاها را انجام دهد و به این فکر باشیم که تصمیم بگیریم. امیدوارم به برکت خود آقا امیر المؤمنین علیه السلام بتوانیم این دو جمله از زیارت غدیریه را بر خودمان تطبیق دهیم فی العقیده والعمل.

جلسه ۲۸۴

۱۹ ذیحجه ۱۴۲۷

بنابر اینکه در مال طفل و مجنون خمس هست یک فروعی را صاحب جواهر متعرض شده‌اند که من عرض می‌کنم:

۱- **فإن تعدد الأولياء** (بنابر اینکه خمس در مال طفل باشد و جوب بر خود طفل نیست و انما و جوب بر ولی است نه بنابر فرمایش صاحب عروه و دیگران، حالا اگر ولی متعدد بود) **جاز لكل واحد منهم** (اگر هم پدر دارد و هم جد پدری، هر دو حق دارند که خمسش را بدهند، یا اگر یتیم بود، حاکم شرع برایش قیم‌های مختلف علی سبیل البدل قرار داد هر کدام این حق را دارند. این فرمایش علی القاعدة است. وقتیکه شرعاً کسی ولی شد و به او ایكال شد تصرف در مال صبی، این تصرف می‌کند هم در مال صبی و هم پول دیگری که در مال صبی هست به صاحبش می‌رساند و اگر احدهما تصرف کرد، دیگری حق نقض ندارد چون تصرف معتبر شرعاً بوده و هر یک ولی بودند، مگر اینکه ثابت شود که ولی تصرف بی‌جا کرده و عن تقصیر بوده، مثلاً پدر خمس را داد به کسی که اهلیت ندارد یا ثبت به اینکه سیّد نبوده و در این کار

مقصر هم بوده نه قاصر، چون قاصر امین است لیس علیه الا الیمین. در اینجا مثل جاهای دیگر اگر خمس را داد و معلوم شد که صحیح داده و مقصر هم بوده و بنابر اینکه روی علاقه شخصی به او داده، آن ولی دیگر حق اعتراض دارد، بلکه از مال خود این می گیرند. این فرع ظاهراً گیری ندارد. یا فرض کنید دو فقیه جامع الشرائط هستند یکی می گوید: خمس بر صبی نیست و دیگری می گوید خمس بر صبی هست، این دو تا ولی (پدر و جد) یکی مقلد این و دیگری مقلد آن است، حالا اینکه مقلد کسی است که خمس در مال صبی هست آیا حق دارد خمس را بدهد در جائیکه شارع دیگری را ایضاً ولی قرار داده که او مقلد کسی است که می گوید خمس در مال صبی نیست. اطلاق ولایت اینطور جاها را می گیرد یا نه؟ چون به مصلحت صغیر نیست حق ندارد اینچنین کاری را بکند. شارع گفته هم پدر و هم جد ولی هستند، اما باید تصرف ولی بر خلاف مصلحت صغیر نباشد، اگر واقعاً خمس در مال صغیر نیست، چرا از پول صغیر خمس بدهد، آیا اطلاق ولایت می گیرد؟ خدا جد را ولی قرار داده که مقلد کسی است که خودش مجتهد جامع الشرائط است و به نظرش این است که در مال صبی خمس هست، یا نه، آن ولی دیگر که پدر باشد حق اعتراض دارد که به مصلحت صغیر نیست. این فروع محل ابتلاء است و بحث خاصی در خمس ندارد. مال دیگری است در پول صبی و ولی هم باید متصدی باشد و اگر متعدد بودند حکمش چیست؟ حکمش حکم جاهای دیگر است. جاهای دیگر آیا اطلاق ولایت است حتی ولو اگر به مصلحت صغیر نباشد یا نه قدر متیقن دارد، آنجائی است که به مصلحت صغیر باشد. بله اگر صغیر بعداً بالغ شد و مقلد کسی شد که گفت در مال صغیر خمس هست و ولی خمس را نداده باید آنوقت ببینید تکلیفش چیست؟

صاحب جواهر بعد فرموده‌اند وان تشّاح (جلد ۱۵ جواهر ص ۲۷) و أمکن التوزیع ففی کشف الاستاذ وُزِعَ علیهما (اگر پدر و جد اختلاف کردند و هر دو مقلد کسی هستند که می‌گویند خمس در مال صغیر هست، پدر می‌گوید بی‌ایند این خمس صغیر را به ارحام بدهید و جدّ می‌خواهد به یک مستحق دیگر بدهد و اختلافی هم نیست که تقصیر باشد یا موجب فسق باشد، هم این و هم آن مورد خمس است. اینجا حکم چیست؟ صاحب جواهر فرموده‌اند استادشان کاشف الغطاء در کشف الغطاء گفته‌اند تقسیم کنند. نصف در اختیار پدر و نصف در اختیار جدّ به هر کس می‌خواهند بدهند) صاحب جواهر اشکال فرموده‌اند، قلت: یمکن أن یقدم من تمکن منهم من المال إذ لیس للآخر قهره ومنعه، ایشان می‌فرمایند: پول دست کیست، به هر کس که می‌خواهد بدهد. اگر مقداری دست پدر و مقداری دست جد، هر کس همان مقدار دستش است خمس را به هر کس که می‌خواهد بدهد. و دیگری هم حق اعتراض ندارد. چون هر دو ولی هستند و ولایت دارند.

به نظر می‌رسد موضوع فرمایش کاشف الغطاء با موضوع فرمایش صاحب جواهر دو تاست و یک مورد نیست. صاحب جواهر فرموده‌اند: پول دست کیست؟ حالا اگر پول دست هر دوست یا دست یک فرد سومی است که هر دو پدر و جدّ بر او حق دارند. موضوع کشف کاشف الغطاء این نیست که پول دست کیست، اصل حکم را می‌خواهند بیان کنند، می‌گویند وقتی که صبی در مالش خمس هست، بنابر اینکه هست در موردی که هست، دو ولی را هم شارع جعل کرده و این دو با هم اختلاف کردند تقسیم بر هر دو می‌شود. پس در موردی است که مال یا در اختیار هر دو است یا در اختیار یک ثالثی است که حاضر است حرف هر دو را بشنود. فرمایش صاحب جواهر این است که

پول دست یک نفر است. یا دست ثالثی است که حرف هر دو را نمی‌شنود، بلکه حرف یکی را می‌شنود. ظاهراً دو مورد است. اینکه صاحب جواهر می‌فرماید: پول دست هر کسی باشد، باید به ایشان عرض کرد اگر پول دست هر دو باشد چه؟ یا دست یک سومی باشد که حرف هر دو را می‌شنود. ظاهراً موضوع دو تا حرف، کاشف الغطاء و صاحب جواهر با هم فرق می‌کند. این همان بحثی است که در مال اگر دو نفر معلوم شد که ولایت دارند و با هم اختلاف کردند یا معلوم شد که این مال یکی از این دو نفر است و معلوم نبود کدامیک است، این همان مطلبی است که صاحب جواهر قبول دارند و آن قاعده عدل و انصاف است. پس کاشف الغطاء که فرموده‌اند و زع علیهما، هر کدام نصف خمس را ولایت دارند که بدهند، دلیلش چیست؟ قاعده عدل و انصاف. قاعده عدل و انصاف یک قاعده‌ای است که اگر کبرایش را درست کردیم و کسی آن قاعده را قبول داشت، دو دلیل اجمالاً برایش ذکر کرده‌اند و خیلی جاها در نظائرش بدرد می‌خورد: ۱- بنای عقلاء، که شیخ هم متعرضش هستند، گرچه در وسائل با تردد رد می‌شوند که اگر امر دائر شد بین موافقت *قطعیه فی البعض و مخالفه قطعیه فی البعض* و بین موافقت *احتمالیه فی الكل*، کدام مقدم است؟ آیا حکم عقلی مستقل ما داریم تقدیم احدهما یا نه؟ یک مالی است ۱۰۰۰ دینار، نمی‌دانیم تمامش مال زید است یا مال عمرو، بینه و اماره‌ای هم نبود، آیا قرعه می‌زنیم و طبق قرعه هر اسمی که درآمد کل مال را می‌دهیم ولو احتمال دارد که صاحب کل این ۱۰۰۰ دینار کسی دیگر باشد؟ موافقت *احتمالیه فی الكل و مخالفه احتمالیه فی الكل*. اینکه کل ۱۰۰۰ دینار را به او می‌دهند احتمال دارد که صاحب حق همین باشد آنوقت موافقت شده در کل مال و احتمال هم دارد مخالفت *فی الكل* شده باشد، یعنی هیچ چیزی به صاحب حق نرسیده

باشد. این مقدمه یا اینکه با قرعه تعیین کنیم، یا اینکه نه، نصف را به این و نصف را به آن بدهیم که قطعاً نصف پول به صاحب حق رسیده و قطعاً نصف پول به صاحب حق نرسیده است، آیا اینکه قطع هست که نصف پول و مال به صاحب حق رسیده ولو قطع است که نصف پول به غیر صاحب حق رسیده، این مقدم است از نظر عقلی، عقل چه حکم می‌کند؟ جماعتی اینطور فرموده‌اند این دلیل عقلی قاعده عدل و انصاف است. حالا چه مال مال یکی باشد مردد بین دو نفر باشد، یا ولایت مال دو نفر باشد و شک می‌کنیم در اینطور جا چه باید کرد؟ اگر کسی قرعه‌ای است که اینجا هم قرعه می‌گوئیم و اگر کسی می‌گوید، نه قرعه اینقدر تخصیص خورده که به اطلاق و عمومش نمی‌شود تمسک کرد، هر جا که عمل به قرعه کردند، چون عمل شده، عمل جابر است لهذا می‌توانیم عمل کنیم، اما اگر یک فرعی اصلاً متعرضش نشده‌اند، یا هیچکس متعرض نشده، جابر قرعه چیست؟ این همان بحث سیال است که در مختلف موارد فقه هست. راجع به اموال، حقوق و گاهی راجع به غیر اموال هم هست. یک دلیل دیگرش احراز عدم خصوصیت در چند مورد خاص که ادله عموم و اطلاق ندارد مثل مسأله درهمین ودعی که با اینکه این یک درهم تمامش مال زید یا مال عمرو است، حضرت امر کردند به موافقت قطعیه فی البعض و مخالفه قطعیه فی البعض، آیا ما می‌گوئیم خصوصیتی دارد درهمین ودعی یا نه محرز است که این مالی است یا مال این یا آن. ولایت حقی است که در وقت مشاحه یا مال این است یا آن، یا مال هر دو هم هست در مسأله ولایت. بالتیجه سبب شک هر چه که هست شما مردد می‌شوید، در حال تردد تکلیف چیست و به چه قاعده‌ای تمسک می‌کنید؟ اگر کسی، القرعه لکل امر مشکل عمومش را قبول دارد که بعضی قبول کرده‌اند از سابقین و

لاحقین به قرعه تمسک می‌کنیم. اگر کسی اشکال مشهور را بر قرعه دانست و گفت قرعه عمل می‌خواهد و گرنه نمی‌شود در موردی که عمل نکرده‌اند و حتی ذکرش نکرده‌اند به قرعه عمل کنیم آن وقت دست ما چه می‌ماند؟ مسأله عدل و انصاف به میان می‌آید. آنوقت دلیل عدل و انصاف یکی حکم عقلی است که جماعتی تصریح فرموده‌اند که حکم عقل مستقل در تقدیم موافقت و مخالفت قطعیتین فی الجملة است. پس موافقت و مخالفت احتمالیه فی الكل. اگر شد حکم عقلی، لازمه‌اش این است که شارع حکم کند. کما حکم به العقل حکم به الشرع، در سلسله علل است، آنوقت که در سلسله علل بود قاعده‌اش این است که در حکم شرع هم همین باشد. شارع یک حکمی نکرده که تابع آن حکم عقل بگوید اطع مولاک و از این اطع مولاک که معلوم حکم شرعی است ما بخواهیم علت برای حکم شرعی بگیریم.

بعد صاحب جواهر فرموده‌اند: *وفي الدروس: ويتولى الوالي الإخراج فيضمن لو اهل مع القدرة في ماله لا في مال الطفل*، صاحب جواهر فرموده‌اند: شهید در دروس فرموده اگر ولی نظرش این است که در مال طفل خمس هست چه تقلیداً و چه اجتهاداً این اهمال کرد، طفل ۱۰۰۰ دینار داشت سر سال شد ۲۰۰ دینارش خمس شده ولی آن ۲۰۰ دینار را نداد، و بعد کل مال تلف شد، دروس فرموده ضامن است از مال خودش چون اهمال کرده است. ظاهراً حرف تامی است و گیری هم ندارد هم عرفاً و هم شرعاً. این حرف تام از کجا درمی‌آید؟ از ماده ولایت، یعنی وقتیکه گفته شد ولی یتولی، قیم، باید یکی از دو کار را بکند، یکی اموال قاصر را چه صبی و چه مجنون به مصلحت خود آن‌ها مصرف کند و دیگری اموال دیگری که با مال صبی یا مجنون مخلوط است اخراج کند و به صاحبش برساند. متعلق تکالیف خود

صغیر نیست، ولی اوست. مثل اینکه اگر خود ولی خمس پولش را نداد و تأخیر انداخت و مقصراً تلف شد باید بدهد اینجا هم همینطور است. تکلیف موجه به ولی است و موجه به صغیر نیست. از بعضی از روایات هم می‌شود این را استفاده کرد چون این مسائل خصوصیتی ندارد. یک روایت در باب وصایا هست (وسائل کتاب الوصایا، باب ۲۶، ح ۱، ابواب احکام الوصایا، صحیحہ محمد بن مسلم قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام رجل بعث بركاة ماله لتقسم فضاغت، هل عليه ضمانها حتى تقسم، اینکه زکاتش را فرستاده ضامن است که زکات به دست ارباب زکات برسد یا نه همین که به یک امین داد که ببرد از او زکات مرتفع است؟ فقال عليه السلام: إذا وجد لها موضعاً فلم يدفعها فهو لها (زکات) ضامن. اگر موردی بوده که زکاتش را بدهد و اهمال کرده از بین رفته، اگر مقصر بوده او ضامن است. الی أن قال: وكذلك الوصي الذي يوصي إليه يكون ضامناً لما دفع إليه إذا وجد ربه الذي امر بدفعه إليه فإن لم يجد فليس عليه ضمان. وصی ولی این مال است، مال هم مال خودش نیست، عین ولی صغیری می‌ماند که مال مال صبی است و این ولایت دارد. حضرت فرمودند وصی هم همینطور است، اگر میت وصیت کرده بود که این ۱۰۰۰ دینار را به زید بدهید، وصی اهمال کرد، تقصیر کرد در دادن به زید و پول تلف شد، وصی ضامن است، نه اینکه از مال دیگر میت بردارد به زید بدهد. در حالی که زید هم حاضر بود. و اگر دسترسی به زید نداشت و مال از بین رفت ضامن نیست، ولو موردی که حضرت در این صحیحہ فرموده‌اند به وصی است، اما محرز است که خصوصیت ندارد. چون متصدی و مأمور است که این مال را برساند ولی طفل هم همین است.

جلسه ۲۸۵

۲۰ ذیحجه ۱۴۲۷

صاحب جواهر بعد از حرف‌های گذشته فرمودند: وفي الكشف (كشف الغطاء) وإن اتلف شيئاً منها، صبي، مجنون چیزی از زکات را اتلاف کرد. چون ایشان صحبت زکات کردند، مع تفریط الولي كان الضمان عليه ومع عدمه یکون الضمان عليهما فيؤد الولي العوض من مالها. بحث ما در خمس است. روی مبانی مشهور که گذشت گرچه در بعضی‌هایش خلاف بود و نادری مخالف بودند، اما علی مبنی المشهور که خمس متعلق به عین است و صبی و غیر صبی فرقی نمی‌کند در غیر ارباح مکاسب. در ارباح مکاسب هم همین خلافی بود که عرض شد که جماعتی قائل بودند که در آن هم خمس به اموال صبی و مجنون هست. روی این مبنی که صبی، مجنون، مالی داشته و شرائط خمس در آن کامل بود، غیر از اینکه مالک صبی است و بالغ است و مجنون است و عاقل نیست، در همچنین حالی خمس متعلق هست، بنابر اینکه خمس متعلق هست، این صبی و مجنون ولی دارد، مرحوم کاشف الغطاء، اینگونه‌ای که صاحب جواهر نقل کرده‌اند از ایشان فرموده است اگر این صبی یا مجنون

مقداری از خمس را تلف کردند یا همه‌اش تلف شد، یا اگر بنا بر قول به اشاعه، هر مقدار از مال خودش را که تلف کرد، یک مقدارش خمس است، ایشان فرمودند اگر ولی تفریط کرده و می‌توانسته مانع شود از اینکه صبی، مجنون، اتلاف کنند مقدار خمس را و اهمال و سهل‌انگاری کرده، ولی ضامن است، اما اگر ولی نمی‌توانسته مانع شود، نفهمیده و قصور داشته نه تقصیر، تفریط نبوده در همچنین جائی ضامن خود صبی است و مجنون، از مال دیگر صبی و مجنون ولی برمی‌دارد به ارباب خمس می‌دهد. این مثل این می‌ماند که اگر صبی شریک دارد در اموالش و صبی سهم شریک را تلف کرد، چه می‌گوئیم؟ شریک می‌آید مال خودش را می‌گیرد. اگر ولی تقصیر کرده از او می‌گیرد و او باید از مال خودش بدهد چون تقصیر کرده و با تقصیر ضامن است، اما اگر ولی تقصیر نکرده از مال خود صبی می‌دهند. حرف ظاهراً حرف تامی است و علی القاعده است مثل جاهای دیگر است و گیری هم ندارد و مرحوم صاحب جواهر هم اشکالی نکرده‌اند. فرق نمی‌کند ولی پدر باشد یا جدّ یا قیّمی که میت وصیت می‌کند که قیّم بر صغارش باشد یا ولی قیّم از طرف حاکم شرع باشد یا ولی خود حاکم شرع باشد مباشرة.

بعد صاحب جواهر از کشف الغطاء فرمودند: **إذا بلغ الطفل** (ولی شک دارد که طفل که بالغ شد آیا رُشد هم دارد یا نه؟ یک وقت طفل بالغ می‌شود ولی می‌داند که صبی بالغ است ولی رشد ندارد، گیری ندارد که باز هم ولی می‌خواهد، اما اگر بچه بالغ شد، دختر نه سالش تمام شد و اموال هم دارد، شک دارد آیا رشیده هست یا نه اینجا چکار باید بکند؟ بین صاحب جواهر و کاشف الغطاء خلاف شده. کاشف الغطاء فرموده: ولی حق ندارد اموال این جدید بالغ شده را به دستش بدهد، اگر شک دارد که رشد دارد یا نه؟ و اگر به

دستش داد و اتلاف کرد، خمس، زکات و یا هر چیز دیگر به گردن ولی است. فرموده‌اند: *إِذَا بَلَغَ الطِّفْلُ لَمْ يُمْكِنَهُ الْوَالِيُ مِنْ دَفْعِ زَكَاتِهِ حَتَّى يَأْتِيَ مِنْهُ الرِّشْدُ بِالِاخْتِبَارِ* احواله بالتصرف بأمواله. (ببینید آیا تصرف علی عدم جواز تسلیم مال کسی که کامل نیست به او. صاحب جواهر به کاشف الغطاء اشکال کرده‌اند، گفته‌اند اگر بالغ شد، عباداتش که درست است و به او می‌گویند نماز بخوان و روزه بگیر، اموالش را هم به دستش می‌دهند و این غریب است از مرحوم صاحب جواهر. مسأله عبادت یک مسأله است، خطابات شرعی به بالغ متوجه است، هذا وقتیکه بالغ شد پس احراز رشد لازم ندارد که اگر ولی شک کرد حق نداشته باشد مال صبی را که بالغ شده به دستش بدهد. مسأله عبادت دلیل خودش را دارد، مسأله توجه خطاب، *اقم الصلاة، اتوا الزكاة*، به بالغ گفته می‌شود، در این گفته نشده که خطاب نه عقلاً و نه شرعاً دلیلی ندارد که توجه خطاب تکلیفی متوقف بر رشد است، اما در تسلیم مال به او صریح قرآن است که: *فَإِنْ أَنْتُمْ مِّنْهُمْ رُّشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ*، که این منطوق است و مفهومش این است که اگر به این نتیجه نرسیدید اموال را به دست آن‌ها ندهید حتی اگر شک کردید. ظاهراً فرمایش کاشف الغطاء فی محله است ولی صغیر پدرش است، اموال صغیر هم دست پدر است. در وقت تسلیم مال دو شرط و دو چیز باید با هم جمع شود: ۱- البلوغ، ۲- الرشد. مثل اینکه اگر شک کرد که بالغ شده یا نه هر چند رشید است. یک بچه‌هائی هستند که ۱۳ - ۱۴ ساله است اما رشید است و از مرد چهل ساله توجهش بیشتر است ولی بالغ نیست اگر بلوغ بود رشد نبود فایده‌ای ندارد، رشد بود بلوغ نبود فایده‌ای ندارد. وقتیکه شارع فرمود: *إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ (بالغ شدن) و کتاب هم می‌فرماید: فَإِنْ أَنْتُمْ مِّنْهُمْ رُّشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ*. جمله شرطیه است ظهور در منطوق و مفهوم هر دو دارد،

اگر در این حالت اموالش را به او داد هر کم و زیادی بکند ولی ضامن است. اگر این شخص خمس و زکات فی غیر محله داد، از مال دیگر فرزند ولی برنمی‌دارد و به ارباب خمس بدهد، ولی باید از اموال خودش بدهد. این فرمایش از صاحب جواهر غریب است، خود ایشان مکرر در جواهر فرمایش استادشان کاشف الغطاء را به عنوان اصل مسلم گفته‌اند و مناقشه نکرده‌اند. یکی در کتاب حجر، جواهر ج ۲۶ ص ۱۸، می‌فرمایند: لاستمراره (ضمیر به ابتلاء برمی‌گردد، وابتلوا الیتامی حتی إذا بلغوا النکاح فإن أنستم منهم رشداً فادفعوا إليهم أموالهم) الی ظهور الرشد والیأس أو الیأس منه در وقت ابتلاء که جائز نیست اموالش را به او بدهند. بله بقدر ابتلاء تسلیمش می‌کنند که آن بحثی دیگر است و بقدری که او را امتحان کنند که آیا با این پول چکار می‌کند. اما بالتیجه کل اموالش را بخواهند به دستش بدهند احراز رشد می‌خواهد یا نتیجه الاختبار، احراز یأس می‌خواهد. یعنی مایوس شوند از اینکه هنوز رشد نیست. خود صاحب جواهر در کتاب حجر این را بعنوان یک اصل مسلم فرموده‌اند.

پس صغیر بنابر اینکه خمس در عین مال است، ولی اش مکلف به خمس است. آنوقت ولی اش حق ندارد پول را به صغیر بدهد و اگر صبی رفت خمس داد، اگر به جا داد و درست بود گیری ندارد که از نظر ولی گیری ندارد، اما اگر خمس را بی‌جا داد ولو به نظر ولی بی‌جا بود یعنی به سیدی داد که مستحق خمس نیست چون غنی است یا از نظر شرعی سیادتش ثابت نیست، ولی مسئول است. آنوقت اگر ولی تقصیر کرده باید از پول خودش بدهد و اگر تقصیر نکرده از پول دیگر صغیر باید بدهد. تمام این احکام جاری است تا ثابت شود که این صبی حالا که بالغ شد رشید هم هست. اما تا ثابت نشود که رشید است، حق ندارد که تسلیمش کند.

خود اصل تسيلم مال به صبى اى كه نمى داند كه بالغ شده يا نه، يا مى داند بالغ شده ولى نمى داند كه رشيد هست يا نه، خود اين تسليم تفريط است، تفريط يعنى بى جا تصرف كردن، اين ولى بى جا تصرف کرده كه پول را به اين بچه داده وقتيکه نمى داند بالغ شده يا نه، همينطور اگر پول را به بالغ داد و هنوز احراز رشد نکرده است.

بعد صاحب جواهر يك فرمايش ديگر فرموده است: نعم، ینبغی اطلاع الولي على المدفوع اليه (سزاوارتر است كه ولى وقتيکه پول را به صبى غير بالغ يا بالغ شده كه نمى داند رشيد شده يا نه، اطلاع پيدا كند كه خمس را به چه كسى مى دهد، آيا مستحق خمس هست يا نه) فحينئذ لو دفع شيئاً الى الفقير الجامع للشرائط على وجه التقرب لم يحتج الى احتساب الولي عليه وإن كان هو احوط مع بقاء العين وتلفها. نعم، لو سلمها الى غير الجامع (مستحق خمس نبود به نظر ولى) فتلفت في يده كان الضمان عليه (همان كسى كه خمس را گرفته) بعدم جواز تناوله منه بدون اذن الولي، (آنكه خمس را مى گيرد جائز نبوده خمس را از صغيرى كه معلوم نيست كه بالغ است يا بالغى كه معلوم نيست كه به حد رشد رسیده، آنكه مى گيرد جائز نبوده كه بگيرد) فلا غرور منه (غرور از ولى نيست). اما تکه فرمايش ايشان لا يخلو من تأمل، اگر بنا شد كه جائز نباشد براى ولى كه پول اين صغير را بعد از بلوغ به دستش بدهد در حالیکه شك در رشد دارد، حالا اگر دستش داد، ینبغی يا يلزم؟ قاعده اش اين است كه يلزم، اين عين اين مى ماند كه اگر پول را در وقت صغر به او مى داد، و هنوز بالغ نشده خمس مى داد، اين ولى ینبغی بر اينكه ببيند كه به چه كسى داده؟ اگر متولى و متصدى پدر است و صغير هيچكاره است، اگر بنا شد عند الشك فى الرشد حكم عند الشك بالبلوغ را داشته باشد ولى حق ندارد كه به دستش بدهد. اگر

هم دستش داد تجریاً یا روی هر چیزی، باید ببیند که خمس را به چه کسی داد و باید احراز کند که $\frac{1}{5}$ مال که مال مستحق خمس است به صاحبش رسیده، اگر گفتیم قصد قربت شرط وضعی هم هست باید احراز این جهت کند که خود ایشان فرمودند، اگر گفتیم صرف شرط تکلیفی است، آنوقت فقط یک حرامی است که از صبی حرام معنا ندارد چون جزء احکام تکلیفیه نیست، فقط بنابر اینکه مسأله‌اش می‌آید و صاحب عروه متعرض نشده‌اند و از مسائل محل ابتلاء است و خود صاحب جواهر، شیخ، میرزا متعرض شده‌اند که آیا قصد قربت شرط وضعی است یا تکلیفی که بحث جدائی است. اگر کسی خمس را ریاء داد، آیا خمس نیست یا کار حرامی کرده است؟ نماز ریاء بخواند، نماز نیست باید قضاء کند. اما خمس و زکات را ریاء داد یا خالی از قصد قربت بود بحثی است که بعد می‌آید. پس قاعده‌اش این است که یلزم اطلاع الولی علی المدفوع الیه. چون تصرفاتش هنوز به گردن ولی است و ولی باید احراز کند که تصرفش صحیح است، اگر احراز صحبت نکرد به گردن خود ولی است. بعد هم فرموده‌اند: *فحينئذ لو دفع شيئاً الى الفقير الجامع للشرائط علی وجه التقرب لم يحتج الی احتساب الولی علیه وإن كان هو احوط.* این احتیاط گرچه احتیاط استحبابی است اما نفهمیدم وجهش چیست؟ یعنی اگر اینکه رشدش محرز نیست ولی بالغ است، ولی پول را تحت اختیارش گذاشت این هم رفت خمس داد، بموردش هم داد، ولی دیگر حساب نمی‌کند بر صغیر که بالغ شده و شک در رشدش است، دوباره از اموالش خمس نمی‌دهد و این کان هو احوط. این احتیاط وجوبی در عدمش است. چون صبی بالغ شک در رشدش، یک مرتبه خمس داده و حالا چرا دوباره ولی خمس از اموال صبی بدهد و ظاهراً خمس بر خود مولی علیه برمی‌گردد نه به ولی، از مال خودش

احتیاط استحبابی این است که خمس را بدهد، اما ظاهر این است که از مال او بدهد. اگر ضمیر به ولی برمی‌گشت باید می‌گفتند علی نفسه. علیه یعنی بر مولی علیه، و این احتیاط ظاهراً سبق قلم باشد.

یک چیز دیگر صاحب جواهر فرمودند: اینکه گفته شد خمس در مال صغیر باشد آیا صغیر شامل حمل هم می‌شود یا نه؟ بنابر اینکه خمس بر اموال صغیر هست و ولی باید خمسش را بدهد. اینجا صاحب جواهر به ضرس قاطع فرموده‌اند: نه. با اینکه ایشان در محلش قبول دارند که حمل یملک، ولی مراعی است که یسقط حیاً، فرموده‌اند: ثم ان ظاهر النص والفتوی، نسبت به ظهور نصوص داده و نسبت به ظاهر فتاوی فقهاء داده است. کون ان ظاهر النص والفتوی کون الطفل المولود (حملی که به دنیا آمده باشد) ولا یدخل الحمل فی شیء من الأحكام السابقة. که ایشان یک صفحه صبحت کرده‌اند بعد نسبت داده‌اند به شهید اول در بیان که بیان کرده‌اند و تردد کرده‌اند در آن، بعد تفصیل قائل شده‌اند که مراعی است به ولادت که اگر ولادت شد، احکام هست و گرنه نه و اقوال دیگری هم بعد این را نقل فرموده‌اند. یک کلمه من اینجا با تأمل بر فرمایش صاحب جواهر عرض کنم و آن این است که فرمودند: ثم ان ظاهر النص والفتوی کون الطفل، طفل را مدار گرفته است، طفل شامل بچه‌ای که ولادت نشده نمی‌شود و اگر حمل در شکم مادر بود به او طفل نمی‌گویند.

سؤال از صاحب جواهر این است، مگر در باب خمس طفل ملاک است که ما دور این کلمه بگردیم که کجا صدق می‌کند یا نمی‌کند؟ در باب خمس صاحب جواهر و دیگران قبول کرده‌اند که اشاره به مال شده، علی الصیغة الخمس، فی المال الخمس. اگر اشاره به مال شده، مالی که به قرینه خارجی مالک باید داشته باشد، مال غیر نباشد، باید فایده باشد، بر مال خمس است. بر مال

طفل فقهاء هم مطرح کرده‌اند، اما عقد السلب که ندارد. یک جمله شرطیه‌ای نیست که مفهوم داشته باشد که اگر صدق طفل نکرد خمس ندارد تا معارض شود و فیه الخمس. ما در ادله داریم و فقهاء هم مطرح فرموده‌اند که در این مال خمس است، حالا اگر یک مالی که ملک حمل بود در شکم مادر، اطلاق اینکه در مال خمس هست، در فایده خمس است، چرا این را نگیرد؟ کلمه طفل را اگر در ادله داشتیم که مفهوم سلب داشت، می‌گفتیم بله عقد السلبش معارض با عموم و اطلاق، فی هذا المال الخمس، علی الصیغۃ الخمس می‌شود و تخصیص می‌دادیم گیری ندارد، اما همچنین چیزی نداریم، می‌گویند اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند. از اینکه در مال طفل خمس هست آیا نفی می‌کند که بر مال حمل خمس باشد؟ لهذا قاعده‌اش این است که روی مبنای اینکه بگوئیم خمس فقط حکم تکلیفی نیست و متعلق به مال است، این مال، هر کس مالکش باشد. یکوقت شما می‌گوئید بچه توی شکم مادر لا یملک، که این را نمی‌گوئید و نمی‌گویند، خوب این مال مملوک کسی نیست، هر کس که مال متعلق به اوست خمس هم بر اوست. نتیجه خمس در مال است، مالک هر کس که باشد. چه بچه در شکم مادر، یا بدنیا آمده یا بزرگ باشد. لهذا به نظر می‌رسد که طفل خصوصیت ندارد.

جلسه ۲۸۶

۲۳ ذیحجه ۱۴۲۷

مجموعه‌ای است از مسائل که در این فصل مرحوم صاحب عروه متعرض نشده‌اند، گاهی فقهاء دیگر متعرض شده‌اند و گاهی آن هم نیست چون محل ابتلاء است، من عرض می‌کنم:

۱- بر مال واحد زکات و خمس هر دو متعلق است یا نه؟ اگر خمس داد زکات ندارد و اگر زکات داد خمس ندارد؟ فرض کنید ۴۱ گوسفند دارد با شرایط زکات یک گوسفند داد و ۴۰ تا ماند، با شرایط خمس احتیاج به مؤونه نداشت و ارث نیست که خمس نداشته باشد، مهر نیست که خمس نداشته باشد، فایده است، آیا این ۴۰ تا خمس دارد یا نه؟ یا چیزی که مال زکوی است خمسش را داده بقیه‌اش مانده، ۵۰ تا بوده ۱۰ تا خمس داده از گوسفندها، حالا ۴۰ تا زکات دارد یا نه؟ قاعده‌اش این است که هر دو باشد. چرا؟ چون اصل عدم تداخل است. اگر از چند جهت، چند تا حکم متوجه شخص شد چه مالی و چه غیر مالی، قاعده‌اش این است که اطلاق دلیل هر دو مورد را بگیرد، مگر جاهائی که استثناء شده است. این بحث گذشت که دو

خمس در یک مال هست یا نه؟ حلال مختلط به حرام $\frac{1}{5}$ را داد پس $\frac{4}{5}$ ماند آیا سر سال خمس دارد یا نه؟ این شبیه آن است. دلیلی که می‌گوید در فوائد خمس است، این مصداقش است، دلیلی که می‌گوید کسی که ۴۰ تا گوسفند داشته باشد صائمه باشد، سال بگذرد، شرائط زکات کامل باشد، این مصداقش است مصداق دو دلیل است. اگر ما یک دلیل خاص داشتیم که مال واحد دو حکم خمس و زکات بر آن جاری نیست. آنوقت این اطلاق دو دلیل را می‌شکند و تقیید می‌کرد. اما وقتی که نداشته باشیم، این همان اصل عدم تداخلی است که از اول تا آخر فقه از ظاهراً تنها مرحوم نراقی که اصل عدم تداخلی هستند. مگر اینکه دلیل داشته باشد در باب احداث صغیره، احداث کبیره، وضوء، غسل دلیل داریم. در باب صلاه بعضی در مستحبات گفته‌اند. شیخ بهائی در مستحب و واجب در بعضی موارد فرموده، گفته‌اند اگر مطلق و مقید بود می‌شد. مسأله‌ای در نماز غفیله و قضاء هست که یکوقت به آن اشاره شد. خلاصه هر جائی که کسی قائل به تداخل شود آن دلیل می‌خواهد. عدم تداخلش دلیلش اطلاق دلیلین است. بله، اینجا سه تا اشکال هست که باید حل شود و باید جواب داده شود که بینیم مشکلی ندارد مال واحد را خمس و زکات دهند: ۱- مسأله بدلیت و عوضیت. روایات دارد که خمس بدل زکات است. خمس، عوض زکات است. شاید کلمه بدل در روایات نیامده باشد اما کلمه عوض آمده است. روایت دارد که خدای تبارک و تعالی زکات را قرار داد اکراماً لرسول الله ﷺ عوضاً عن الزکاه خمس را قرار داد، خوب چطور جمع بین عوض و معوض می‌شود؟ چطور جمع بین بدل و مُبدل می‌شود؟ این دو جواب دارد، یک جواب نقضی و یک جواب حلّی.

اما جواب نقضی، مگر ما در فقه کم داریم جمع بین بدل و مُبدل؟ وقتی که

فقيه يك حجتى نداشته باشد، جمع بين بدل و مُبدل مى‌کند. مگر تيمم بدل از وضوء نيست؟ مگر در فقه کم داريم که بگويند هم وضوء و هم تيمم بگير. چون فقيه مى‌گويد نمى‌دانم، پس هر دو را بايد انجام دهى. جمع بين غُسل و تيمم مى‌کند و هكذا. اين جواب نقضى است که وقتى که نداند بايد هر دو را بدهد. اين نقض براى خود من تام نيست. اما بالنتيجه فقهاء پاييند هستند. من يك اشکالى سابقاً عرض کردم که ادله احتياط عقلى و غير شرعى مگر دليل خاص در مورد خاص باشد، اموال را نمى‌گيرد. در اموال گذشت که احتياط خلاف احتياط است. اين در مسأله‌اى گذشت که مرحوم صاحب عروه فرموده بودند اگر شخصى نمى‌داند خمس بر گردشش است يا زکات، بايد هر دو را بدهد. و جماعتى هم پذيرفته بودند و مقتضاي علم اجمالى هم هست، بالنتيجه اين شخص احراز اصل تکليف کرده، مکلف به مشکوک است، اشتغال يقينى، براءت يقينى مى‌خواهد. يقيناً ذمه‌اش مشغول است که گفته‌اند: اعط، مکلف به هم نمى‌داند که گفته‌اند اعط الزکاهُ او الخمس، اگر زکات داد نه خمس اين يقين که به اشتغال ذمه پيدا کرده، يقين به براءت از آن حاصل شده، اگر خمس داد نه زکات، يقين به براءت حاصل نشده، اشتغال يقينى براءت يقينى مى‌خواهد، بايد خمس دهد و هم زکات. مثل اينکه کسى نذر کرده يا سه روز روزه بگيرد يا نماز شب بخواند. وقتیکه شک کرد بايد هر دو را انجام دهد. علم اجمالى منجز تکليف واقعى محتمل است هر کدام را که انجام دهد نمى‌داند که آيا تکليف واقعى را انجام داده يا نه؟ اما همان وقت گذشت که در باب اموال احتياط خلاف احتياط است، چون اين شخص يا خمس و يا زکات به گردشش است، دو تا مال به گردشش نيست، وقتیکه دو مال به گردشش نيست، چه کسى به او مى‌گويد هم خمس و هم زکات بده؟ دليل شرعى

خاص اگر داشتیم علی العین والرأس، مالک الملوک می گوید. اما وقتیکه دلیل شرعی خاص داریم، بیائیم به او الزام کنیم که عقل می گوید حالائی که یقین داری که یکی از این دو مال به گردنت است، یا باید یک گوسفند یا هشت گوسفند بدهی، مسأله أقل و اکثر هم به میان نیاید، یک گوسفند به گردنش است یا خمس یا زکات، اگر نتواند جامع الوصفین باشد مثل اینکه معطی سید نباشد، اگر سید باشد می تواند به سید بدهد چه بعنوان خمس یا زکات، یعنی آنجا دیگر علم اجمالی نیست اصلاً و منحل است اگر منحل نبود علم اجمالی، چه کسی به او می گوید؟ شارع بالخصوص که فرموده، شارع یکی را گفت، وقتیکه یکی را گفته دوران امر می شود بین اینکه این مال، آن مقدار اضافه بر متیقن، آن مقدار یا مال خودش است یا دیگری، وقتیکه اینطور شد یا قرعه می گوئیم و یا قاعده عدل و انصاف می گوئیم، هر کسی روی هر مبنائی که دارد و سابقاً هم گذشت نظر داده اند. یک جا حکم کرده اند به قاعده عدل و انصاف و یک جا حکم به قرعه کرده اند با اینکه یک مسأله واحده است از حیث کبری یکی است و دلیل خاص هم نداشت این برای من و کسانی که اینطور نظر را دارند که علم اجمالی در اموال چه کم و چه زیاد باشد منجز واقع محتمل نیست، اما برای آقایانی که قبول دارند که علم اجمالی منجز است ولو در اموال باشد، این نقض است. پس چطور در موردی که مکلف شک می کند؟ زکات به گردنش است یا خمس می گوئید هر دو را بدهد، خوب اینجا هم دو دلیل آن را گرفته است. این جواب نقضی.

جواب حلی اینکه: خمس بدل زکات است فی المصدر یا فی المعطى له؟
بدلش است فی المعطى یا معطى له، معطى له الخمس بدل معطى له الزکاء
است. یعنی خدای تبارک و تعالی ابتداءً زکات را قرار داده که فرموده به فقراء

زکات دهید، بعد خواسته تمییز قائل شود تشریفاً لرسول الله ﷺ من قبل الله تعالی، خدا فرموده به ذریه رسول الله با یک احکام دیگر خمس دهید. یعنی خمس در مُعطی له بدل زکات است نه در معطی. آنکه می دهند نگفته اند بجای زکات خمس بده، گفته اند به سیدها زکات نده، خمس بده، جمع بین عوض و معوض نیست. بله جمع بین دو مال است و دو حکم مالی است بالنسبه به مال واحد. یک ۵۰ تا گوسفند است که یک مالک دارد، می گویند هم خمس بده از این ها و هم زکات. وقتیکه دو اطلاق گرفت چه گیری دارد مثل جمع مواردی که دو اطلاق را می گیرد. پس اینکه بدل و مُبدل است، این جمع بین بدل و مُبدل نیست اصلاً، دو مورد دارد، شارع فرموده زکات بده به غیر سیدها، خمس بده به سیدها، مال واحد است که هر دو دلیل می گیرد مصداق هر دو هم هست. در جائی که احتمال بود اما در اطراف علم اجمالی منجز آقایان ملتزم شده اند و این مسلم است و احتمال نیست، دو اطلاق است. در جائیکه احتمال می داد که خمس به گردنش است نه زکات، زکات باشد نه خمس، گفته اند هر دو را بده. آنجائی که دلیل دارد اطلاق هر دو را می گیرد. خلاصه مقتضای قاعده این است که هر دو را بدهد. اشکال بین عوض معوض هم تام نیست. این یک اشکال.

۲- اشکال دیگر همان اشکالی است که گذشت نسبت به دو خمس در یک مال که تفصیلش آنجا گفته شد و همان مرسله ای است که از پیامبر خدا ﷺ نقل شده که لا ثنی فی الصدقه، یعنی تکرار و دوبار، که مرحوم صاحب ریاض هم فرموده بودند صدقه در روایات اطلاقش بر خمس شایع است که آنجا گذشت که هم روایت مرسله است و سند ندارد و چه می دانیم که معصوم علیه السلام اینطور فرموده اند و طریقی نیست که حجت باشد و وجداناً

نمی‌دانیم و تواتری در کار نیست، تعبداً هم محرز نیست که گرچه همانجا عرض کردم که چون در موردش فقهاء ذکر کرده‌اند و تمسک به آن کرده‌اند، حالا توی کافی و من لا یحضر و تهذیب و استبصار نباشد، توی خصال و عیون و علل نباشد، توی کتب حدیثی شیعه وارد نشده باشد خصوصیت ندارد که الا توی آن‌ها وارد شده باشد. اگر فقهاء ذکر کرده و به آن استناد کرده‌اند و یکی مجموعه‌ای از فقهاء محققین، عرض شد در مقام نسبت عقلائیة حجیت دارد و منجز و معذر هست، فقط این را نپذیرفتیم که صدقه در روایات بنحو شایع بر خمس اطلاق شده باشد، بنحو شائع که هیچی، شاید یکی دو تا باشد یا نباشد. فرمایش ریاض یک ادعائی است که چه به نظر ایشان رسیده نه خودشان بیان کرده‌اند که این شایع کجاست و چند روایت ذکر کنند تا برسیم به شایع و نه بعدی‌های آن‌ها مثل صاحب جواهر، شیخ انصاری و دیگران که بعد آمده و متعرضش شده‌اند که صاحب ریاض یک ادعای شیوع کرده، نگفته‌اند، حتی نگفته‌اند ما سه روایت داریم، این سه روایت کجاست؟ حتی نگفته‌اند دو روایت داریم که صدقه بر خمس اطلاق شده باشد، تا بگوئیم الصدقة که گفته شده اطلاقش خمس را هم می‌گیرد و نفی تکرار، لا ثنی اطلاق دارد که اینجا را هم می‌گیرد. این هم اشکال دوم که تام نیست، گرچه در باب صدقه ما بپذیریم، با آن معنائی که گذشت، اما در باب خمس تام نیست. آقایانی هم که در باب صدقه نپذیرفته‌اند چون در کتب اخبار شیعه این نیست.

۳- یک اشکال سوم است و آن استبعاد است. یک خورده بخواهیم برهان تعبدی به آن بدهیم و بگوئیم ارتکاز متشرعه و سیره متشرعه، که این طور ادعا شود که ارتکاز متشرعه بر این است که مال واحد یا خمس دارد نه زکات، یا

زکات دارد نه خمس، هم خمس و هم زکات، ارتکاز متدینین شیعه برخلافش است. ادعا شود سیره متدینین بر این باشد که بر مال واحد هم خمس و هم زکات نمی دهند. آن متدینی که طلا، نقره، گوسفند، غلات، دارد نمی آید زکات دهد و باقیمانده سر سال هر چه مصرف شد، چون مؤونه است خمس ندارد، فاضل مؤونه را بخواهد خمس بدهد، نه سیره بر این است که اگر زکات داد دیگر خمس نمی دهد. اگر مال زکوی را خمس داد سر سال دیگر زکات نمی دهد، ولو شرائط هر دو کامل باشد. ممکن است اینطور ادعا شود. همچنین ادعائی باید احراز شود این ارتکاز یا سیره، چون سیره یا ارتکاز باید بشکنند اطلاق دو دلیل را. اگر همچنین ارتکازی باشد ما قبول داریم که ارتکاز حجت است، اما بحث بحث صغروی است که آیا در ما نحن فیه همچنین چیزی هست یا نه کسی که متدین است برعکس باشد حالا برعکس را نمی خواهیم ادعا کنیم چون احتیاج به دلیل جدید نداریم و نمی خواهیم ادعای ارتکاز و سیره کنیم بر جمع بین زکات و خمس در مال واحد. همان اطلاقات برای ما کافی است. اگر ارتکاز و سیره باشد، هر کدام که باشد، ولو سیره نباشد و محرز باشد وجداناً، یا تعبداً نقل ارتکاز کرده باشند یک تخمیس و تزکیه، قائل می شویم، اما مثل اینکه نیست، اگر عکسش نباشد. پس مال واحد اگر شرائط زکات و خمس هر دو در آن کامل شد هم زکات و هم خمس دارد. البته این مسأله را آنقدری که من دیدم غالباً متعرض نشده اند، حالا چرا متعرض نشده اند این دلیل است که هر دو ندارند؟ نه. وقتیکه با اطلاقات داریم از فقهاء تعرض و عدم تعرضشان یک مؤیداتی می توانیم استفاده کنیم، دلیل اطلاق داریم مثل موارد دیگر. اگر ما مثل مرحوم نراقی اصالة التداخلی شدیم و گفتیم دو حکم در یک مورد وارد نمی شود و دو تا نیست که صدها نقض بر مرحوم

نراقی وارد است و ایشان مسلماً در تمام موارد نقض تداخلی نشده‌اند که البته در مقام اشکال بر مرحوم نراقی نیستم اما حرف تام نیست، نه قبل و نه بعد از ایشان در ذهنم نیست که کسی ملتزم شده باشد که کسی بعنوان یک اصل عام، اصل عقلائی و تعبدی عدم تداخل است.

مسأله دیگر، این را مرحوم صاحب جواهر در رساله‌شان متعرض شده‌اند، مرحوم شیخ در رساله و مرحوم میرزا در رساله‌شان و آن این است و مسأله‌ای است که خیلی محل ابتلاء است، کسی از بلوغش سال‌ها گذشته و خمس نداده نه فقط از بلوغش گذشته، طبق مسأله‌ای که سابقاً مفصل ذکر شد، از همان اولی که به دنیا آمده اموالی به او رسیده و این اموال خمسش داده شده و تکلیف نشده و ولی‌اش هم نداده است و سال‌ها خمس نداده آمد پیش شما می‌خواهد خمس دهد، نسبت به سال‌های گذشته باید خمسش را بدهد یا نه؟ این را آقایان متعرض شده‌اند که حاصل فرمایششان را می‌خوانم. در رساله صاحب جواهر مجمع الرسائل، مسأله ۱۶۵۸، در رساله میرزا مجمع المسائل ص ۳۲۶: من لم یعین رأس سنة للخمس ولم یخمس سنوات، وجب علیه خمس الزائد عن مؤنثه فی هذه السنوات، (این پول‌هایی که الآن دارد همین الآن باید خمس دهد، نسبت به گذشته‌ها پول‌هایی که خرج کرده چه؟) و كذلك علیه خمس ما كان زائداً من مؤنثه السنوات السابقة و صرفت، چون این پول‌های زائد بر سنوات را خرج کرده و خمس نداده از عین منتقل به ذمه‌اش می‌شود، مثل مال شریک می‌ماند. اگر ۱۵ سال قبل شریک داشت و نمی‌دانست از مال ورثه مقداری هم مال برادری است که در آفریقا است و این نمی‌دانسته، بعد از سال‌ها پیدا شد و مسلم هم شد که برادرش است که اگر آنوقت بود ^۱ ارث مال او بود، این‌ها آن پول را مصرف کرده بودند، آیا این‌ها ضامن هستند که آن ^۱ را به او بدهند؟

بله. هر وقت محرز شد که مالی متعلق حق دیگری بوده و به او داده نشده چه عسیناً و چه عن عذر و جهل و علم، منتقل به ذمه می‌شود. در خمس هم شریک دارد، ارباب خمس شریک هستند. مال ده سال یا پنجاه سال فرقی نمی‌کند. اینکه تا سر سال مانده و مصرف نشده، خمس بوده و باید $\frac{1}{5}$ را به ارباب خمس می‌داده، نداده، حتی اگر معذور بوده و قاصر بوده نه مقصر، وقتیکه صرف کرد به ذمه‌اش رفته و اگر هم نداد تا مُرد قاصر بوده و نمی‌دانست اما ورثه‌اش اهل علمند و متوجه این جهت هستند، قاعده‌اش این است که مالی که به ارث مانده و اموال دیگری در آن هست، باید آن را بدهند. آنوقت چقدر بوده، بحث اقل و اکثر است. در اموال اقل و اکثر چه می‌گوئید؟ مبنایان چیست؟ عدل و انصاف یا قرعه و یا مبنای دیگری دارید، طبق آن مبنی اینجا هم بگوئید. بالنتیجه وقتیکه حسب ادله پذیرفتیم حسب ادله که ارباب خمس در $\frac{1}{5}$ شریک در این مال هستند، $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس بوده، داده نشده ولو ۵۰ سال قبل بوده، به ورثه رسیده و برای آن‌ها محرز شد و اصل صحت نبود و اماره بود، باید داده شود.

این رساله شیخ و میرزای بزرگ این اعظامی که حاشیه دارند احدی اینجا را حاشیه نکرده‌اند، حتی فتوی را مبدل به الأحوط نکرده‌اند حتی آن مدققینی مثل میرزای بزرگ و شیخ و آمیرزا محمد تقی که در مسائل آنقدر احتیاط می‌کنند. ۲۰ نفر از اعظام احدی حاشیه نکرده‌اند و قاعده‌اش همین است. بله یک مسأله‌ای اینجا هست که فردا عرض می‌کنم که آیا باید همینطوری که آقایان فرمودند نسبت به سال‌های گذشته آنکه صرف مؤونه اثناء سال شده خمس ندارد یا آن هم خمس دارد، مؤونه مستثنی است برای کسی که خمس می‌دهد اما کسی که خمس نمی‌دهد مؤونه‌اش هم مستثنی نیست.

جلسه ۲۸۷

۲۴ ذیحجه ۱۴۲۷

کسی که سر سال دارد و خمس می‌دهد، مؤونه سالش خمس ندارد با شروط مؤونه که اسراف نباشد، در حرام صرف نکرده باشد و بیش از شأنش نباشد. الآن یک مطلبی را می‌خواهم عرض کنم و یک روایت می‌خوانم ببینیم از این روایت چه برداشت می‌شود؟

الخمس بعد المؤونه می‌گوید مؤونه خمس ندارد، تصریح هم شده در روایات که مراد مؤونه زندگی است. در اقسام دیگر خمس، کنز، غوص، معدن، مال ذمی، مؤونه استثناء نیست، در ارباح مکاسب و فوائد مؤونه زندگی استثناء است و خمس ندارد. این الخمس بعد المؤونه که روایت معتبره و معمول بها است، لفظش اطلاق دارد. می‌گوید مؤونه خمس ندارد چه کسی که خمس می‌دهد یا نمی‌دهد. یعنی اگر کسی است که در تمام عمرش خمس نمی‌دهد، عصباناً، عالماً، عامداً. مقتضای اطلاق الخمس بعد المؤونه این است که خرج‌هایی که می‌کند خمس ندارد چون اطلاق دارد. الخمس بعد المؤونه نمی‌گوید آنکه خمس می‌دهد مؤونه‌اش خمس ندارد، می‌گوید مؤونه خمس

ندارد. ترک استفصال دلیل اطلاق دارد، می‌خواهد شخص خمس بده باشد یا کسی است که عصیاناً خمس نمی‌دهد. آنکه خرج می‌کند و مصرف می‌کند او خمس ندارد. این اطلاق دارد. این اطلاق یک گیر دارد که بعد عرض می‌کنم. الآن بنا می‌گذاریم بر اطلاق، از طرفی ما روایاتی داریم که این روایات ظهور دارد در اینکه کسی که خمس نمی‌دهد هر چه که مصرف می‌کند حرام است، چه مؤونه و چه غیر مؤونه، آن روایات اطلاق دارد. من روایت را می‌خوانم تا ببینیم اگر ما باشیم و این دو اطلاق دو طرف چکار می‌شود کرد. روایات را می‌خوانم، سندها را هم متعرض نمی‌شوم چون ۷ - ۸ - ۱۰ تا روایت است که در آن صحیح و موثق و معتبر است. در وسائل، کتاب خمس، ابواب ما یجب فیه الخمس، باب ۸ ح ۷. قال یعقوب بن یزید کتبت جعلت لک الفداء، تعلمنی (تخبرنی) ما الفائدة وما حدّها، رأیك ابقاک الله ان تمّن علیّ بیان ذلک لکي لا اکون مقیماً علی حرام لا صلاة لی ولا صوم فکتب الصلوة، الفائدة مما یفید إلیک فی تجارة من ربحها، وحرث بعد الغرام أو جائزة. اگر کسی خمس نمی‌دهد مؤونه زندگی اش را که مصرف می‌کند، خمس ندارد و حلال است، چرا لا صلاة لی ولا صوم؟ باید آنچه مصرف می‌کند گیری نداشته باشد. حضرت هم به او فرمودند نماز و روزهات گیری ندارد. نفرمودند این را. حضرت تقریر فرمودند. نفرمودند این خمس است و نماز و روزهات هم درست است. چون ظاهرش این است که اگر خمس ندهم، لباس، خوراک، فرش زیر پایم حرام است و نماز و روزه ندارم. اگر مؤونه استثناء باشد حتی برای کسی که خمس نمی‌دهد، باید حرام نباشد.

روایت دیگر در باب ۸، حدیث هشتم، عبد الله بن سنان، قال ابا عبد الله علیه السلام، قدری این روایت مفصل است که آخرش این است: انه، لیس من

شیء عند الله يوم القيامة اعظم من الزنا، انه ليقوم صاحب الخمس فيقول يا رب سل هؤلاء بما ابيحوا (یا در استفسار دارد: بم نکحوا)، کسی که خمس نمی دهد اگر یک امه خرید و با این پولی که خممش را نداده این امه مؤونه است، اگر مؤونه حلال است حتی برای کسی که خمس نمی دهد چرا زنا باشد؟ یا با پول خمس نداده مہر داده ازدواج کرده، این ازدواج مؤونه اش است. اگر بناست مؤونه مطلقاً حلال باشد حتی برای کسی که خمس نمی دهد معنای این روایت چیست؟

روایت بعد، باب ۱۰، ح ۴، حدیث نوفلی عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أتى رجل امير المؤمنين علي عليه السلام فقال اني كسبت مالاً أغمضت في مطالبه حلالاً وحرماً وقد أردت التوبة ولا أدري الحلال منه والحرام فقد اختلط عليّ (حالا می خواهم توبه کنم نمی دانم کدام حلال یا حرام است؟) فقال امير المؤمنين عليه السلام تصدق بخمس مالك فإن الله رضي من الأشياء بالخمس وسائر المال لك حلال. حضرت بعد از اینکه فرمودند خمس مالت را بده یک کبرای کلی فرمودند، فرمودند: خدا به خمس راضی شده، تمام این اموال مال خداست و قتیکه شما خمس بدهی خدا بقیه اش را حلال قرار می دهد. این کبری خاص مختلط حلال به حرام نیست، مورد سؤال خاص است و جواب امام عام است. لهذا فقهاء در فقه مکرر به این جواب امام عليه السلام در اقسام دیگر خمس استثناء کرده اند که العبرة بعدم كلام المعصوم عليه السلام لا بخصوص مورد سؤال السائل، حضرت فرمودند: ان الله رضي من الأشياء بالخمس وسائر المال لك حلال، و قتیکه خمس را بدهد باقی حلال می شود. اگر بنا شد که حلال باشد چه خمس بدهد یا ندهد گفتن نداشت، چون مؤونه را مصرف می کند حلال هم هست برایش. مؤونه اگر مطلقاً حلال است حتی برای کسی هم که خمس نمی دهد

این خلاف ظاهر روایت است. یعنی اگر این روایت را به عرف عرضه کنیم، عرف می‌گوید خمس را بده باقی حلال است. یعنی بیش از این ظهور ندارد نه معنایش این است که $\frac{4}{5}$ حلال است مطلقاً چه خمس بدهی یا ندهی.

روایت دیگر، ابواب انفال، باب ۴، ح ۱، روایت صحیحه بلا اشکال است. عن ابي بصير و زراره و محمد بن مسلم کلهم عن ابي جعفر علیه السلام قال: قال امير المؤمنين علیه السلام علي بن ابي طالب علیه السلام: هلک الناس في بطونهم و فروجهم لأنهم لم يؤدوا إلینا حقنا. اگر مؤونه حلال است، این ازدواج که می‌کند و غذایی که می‌خورد مؤونه است. اگر مؤونه حلال است حتی ولو خمس ندهد. ظاهر روایت این است که وقتی هلاکت نیست که اداء حق شود، اگر کسی اداء حق نمی‌کند برایش حلال نیست. اگر فقط در روایت فروجهم بود این شبهه بود که گفته شود که این مال غنائم جنگی است و مسأله إماء است که بدون اذن امام اگر باشد همه‌اش مال امام است نه فقط خمسش، اما بطونهم چیست؟ نان و خوراکی که می‌خورند. اگر ما بودیم و ظاهر این روایت می‌گوید کسی که چیزی می‌خورد و خمس نمی‌دهد، حرام می‌خورد، اینکه می‌خورد مگر مؤونه نیست؟ معنای مؤونه چیست؟ اگر بناست مؤونه خمس نداشته باشد چه شخص خمس بده باشد یا نباشد، باید حرام نباشد.

روایت دیگر، همین باب ح ۳، حدیث معتبر است، قال: قال ابا عبد الله علیه السلام أتدري من أين دخل علی الناس الزنا؟ (می‌دانی که طرف از کجا زنا می‌کند) فقلت: لا أدري. فقال علیه السلام: من قبل خمسنا أهل البيت. ظاهرش این است که خمس نمی‌دهند، مهریه می‌دهد، زنا واقعی است. روایت دارد اگر کسی ازدواج می‌کند و قصد داشته باشد که مهر ندهد این زناست. نمی‌خواهیم بگوئیم زنائی است که حد شرعی دارد. اما ظهور دارد در اینکه حرام است.

یعنی کسی که خمس نمی دهد و ازدواج می کند، این ازدواج حرام است. مگر ازدواج مؤونه نیست؟ اگر بنا باشد مؤونه استثناء باشد حتی برای کسی که خمس نمی دهد چرا حرام باشد؟ بله مقدار خمسش را باید بدهد و آنکه نمی دهد حرام است.

روایت بعدی، همین باب، باب ۴ ح ۴، حدیث ابی خدیجه است که علی الأصح معتبر است و جماعتی از اعظام معتبر دانسته اند. عن ابی عبد الله علیه السلام قال رجل وأنا حاضر، حلل لي الفروج، ففزع ابو عبد الله علیه السلام (فرمودند: چی؟) فقال له رجل (کسی دیگر به حضرت عرض کرد) لیس یسألک أن یعترض الطریق (یعنی برود سر راه بایستد و زنان را بدزدد و ببرد) انما یسألک خادماً یشتريها أو امرأة یتزوجها أو میراثاً یصیبه، أو تجارة أو شیئاً أعطیته. فقال: اما والله لا یحل الا لمن احللنا له (شخصی با پول خودش تجارت کرده و سود کرده، حضرت می فرمایند این برایش حلال نیست مگر ما حلال کنیم، چطور حلال می کنند؟ خمس بدهد، چه این شخص خمس بده باشد یا نباشد، اگر حلال باشد تجارت که می کند، چیزی که به او می دهند که لمن احللنا نمی خواهد. مطلقاً سود برایش حلال است) ولا والله ما أعطینا أحداً ذمة ولا لاحد عندنا میثاق، به کسی ذمه نداریم و با کسی هم عهد نبسته ایم که حلال کنیم) اگر بناست مؤونه حلال باشد حتی برای کسی که خمس نمی دهد، این معنا ندارد و با این روایت نمی خواند و باید تأویلش کرد.

روایت دیگر همین باب ح ۷، عن ابی عبد الله قال: سمعته یقول: الناس کلهم یعیشون فی فضل مظلمتنا (یعنی زندگی می کنند، اینها مؤونه است و حلال است حتی برای کسی که خمس نمی دهد فضل مظلمتنا یعنی چه؟ معلوم می شود مؤونه مطلق حلال نیست و اینطور نیست که خرج زندگی انسان از

پولی که درآمدش است حلال باشد. این روایت می‌فرماید کسی که خمس نمی‌دهد هر چه که می‌خورد که مؤونه است حرام است.

روایت دیگر، روایت مفصلی است باب ۴ از ابواب انفال ح ۱۲، روایت معتبر است که غوص کرده بود و ۴۰۰ هزار درهم خدمت حضرت آورد که حضرت فرمودند فقط خمس مال ماست، همه‌اش مال ماست. بعد سائل گفت همه ۴۰۰ هزار را بیاورم؟ حضرت فرمودند نه برای خودت بردار. شاهد اینجاست که حضرت فرمودند کسانی که خمس نمی‌دهند، فان کسبهم من الأرض حرام علیهم حتی یقوم المهدي فیؤخذ الأرض من أیدیهم. اگر قدر مؤونه حلال است این منافات با اطلاق این دارد. کسبهم من الأرض اضافه بر مؤونه‌اش حرام است، نه مؤونه‌اش، اگر مؤونه استثناء باشد حتی برای کسی که خمس نمی‌دهد، منافات با این دارد.

پس ما یک اطلاق داریم، الخمس بعد المؤونه، گیری هم ندارد، المؤونه یعنی المؤونه الفعلية الخارجية، مصرف شخصی خمس ندارد حالا خمس بده باشد یا نباشد آن اضافه خمس دارد. مؤونه استثناء است. این تابع مسأله دیروز است که عرض شد که صاحب جواهر و شیخ و میرزا در رساله‌هایشان فرمودند که کسی که سال‌هاست خمس نداده، آن مقداری که مصرف کرده در گذشته و مؤونه سالش بوده خمس ندارد، اضافه‌ها خمس دارد. عرض بنده این است که آیا آن کسی که خمس نمی‌داده، مؤونه‌های سال گذشته‌اش خمس نداشته یا آن‌ها هم خمس داشته؟ اطلاق الخمس بعد المؤونه می‌گوید هر چه که عنوان مؤونه بر آن صدق کرد این را در دائره‌ای بگذارد که لا خمس علیها، اطلاق هم دارد، نمی‌گوید کسی که خمس می‌دهد یا نمی‌دهد.

این روایات علی اختلاف تعبیراتها ظاهر است در اینکه آنچه معیشت

است و کسب می کند و مصرف است که تمام اینها مؤونه است، تجارت است، مهر داده، خادم خرید، همه اینها حرام است مگر اینکه خمس حق ما را بدهد، یعنی المؤونه لمن لا يعطى الخمس حرام. این دو اطلاق با هم تعارض می کند. این اطلاق می گوید آنچه دارد حرام است که شامل مؤونه هم می شود، آن اطلاق می گوید مؤونه حلال است شامل کسی می شود که خمس نمی دهد. ظاهر اطلاق این روایات این است که مؤونه اش حرام است. ظاهر اطلاق الخمس بعد المؤونه این است که مؤونه است. پس مؤونه اش حلال است ولو سالها خمس نمی داده، اینها با هم تعارض می کنند. وقتیکه با هم تعارض می کنند تساقط می کنند. تساقط که کردند برمی گردیم به اصل اولی که آیا خمس است یا نه؟ بنابر معروف بین آقایان اصل اولی عدم خمس است که در آینده مفصل صحبت می شود که به نظر می رسد اصل اولی خمس است. اما اینها عامین من وجه نیستند. این روایات اخص مطلق است. روایت الخمس بعد المؤونه می گوید مؤونه حلال است نمی گوید کسی که خمس می دهد یا نمی دهد اطلاق دارد. این روایات می گوید: فإن کسبهم یعنی مؤونه شان، معیشتهم یعنی مؤونه، خادماً یشتريها یعنی مؤونه و اخص مطلق است. این می گوید المؤونه حلال الا لمن لا يعطى الخمس، این اخص مطلق از آن است و تقییدش می کند و عامین من وجه است. اگر فقهاء خلفاً بعد سلف طبق این روایات از نظر علمی و بحث علمی که ظهور در اخص مطلق دارد، مورد مؤونه را می گوید حرام است و معیشت حرام است، طبق این فتوی می دادند، ما بدون دغدغه می گفتیم حرف خوبی است، فقط مشکل ما این است که آقایان این را نفرموده اند اینها از نظر علمی و اگر بخواهیم بحث علمی کنیم و جمع بین روایات کنیم، قاعده اش این است که بگوئیم مؤونه برای کسی حلال

است که خمس می دهد. اما کسی که خمس نمی دهد مؤونه اش هم حرام است. یؤید ذلک آن روایات متعدد که بعد می خوانم که حضرت می فرمایند همه چیز مال ماست. تحلیل معلوم نیست که شامل شده باشد حتی برای کسی که خمس نمی دهد.

مضافاً به اینکه خود روایات الخمس بعد المؤمنه لقائل أن يقول که الخمس بعد المؤمنه یعنی برای کسی که خمس می دهد مؤونه حلال است و اطلاق ندارد. این مطلبی بود که به نظر بنده رسید ببینید از اینها چه مورد قبول یا قبول نیست عنایت کنید آنوقت حکم کنید نسبت به کسانی که خمس نمی داده اند و بنا نداشته اند خمس بدهند و تا آخر عمر خمس نداده اند حالا وارثی دارد که می خواهد از اموال خمس دهد آیا فقط اضافه ها را خمس بدهد یا حتی فرشی که پدرشان خریده و غذائی که خورده است؟

جلسه ۲۸۸

۱۷ محرم ۱۴۲۸

عرض شد مسائل فصل اول عروه که ما يتعلق به الخمس باشد در عروه تمام شد فقط یک مجموعه‌ای از مسائل دیگر هست که محل ابتلاء می‌شود، هم خود صاحب عروه در غیر عروه در اجوبه المسائل گاهی متذکر شده‌اند و هم فقهاء قبل مثل صاحب جواهر و شیخ، میرزا، آخوند، میرزای نائینی در رساله‌ها و فتوهایشان متعرض شده‌اند، این‌ها را یک یک عرض می‌کنم.

یک مسأله این است که اگر خمس و زکات با هم در وقت واحد تواردا علی مال واحد، یک مال هم مصداق خمس و هم مصداق زکات بود، این مسأله‌اش گذشت بنابر اینکه هم خمس لازم است و هم زکات که صحبتش شد. بنابراین یکی از فروع این مسأله که مرحوم صاحب عروه هم متعرض شده‌اند در اجوبه المسائلشان این است که کدام را اول باید اخراج کرد؟ در جایی که هر کدام را بخواهیم اول اخراج کنیم به دیگری ضرر می‌زند ابتداء من مثال تواردا را عرض کنم برای دفع استبعاد. در زکات انعام ۱۱ ماه، که تمام شد، داخل ماه دوازدهم که شد همان روز اول ماه اسمش می‌شود حول، سنه

زکات ۱۱ ماه است نه ۱۲ ماه بالادله الخاصة. مسلم است و بحثش در زکات است. شخصی فرض کنید اول رجب سر سالش است که هر ساله خمس می دهد. امسال اول شعبان گوسفند گیرش آمد، تا سر سال اول رجب ۱۱ ماه تمام می شود، اول رجب آیا زکات بر این گوسفندان متعلق است اگر شرائطش کامل باشد. چون یکسال شد صائم هم بود زکات باید بدهد، سر سالش هم بود که باید خمس دهد، فرض بفرمائید اگر ۴۰ تا گوسفند است بخواهد اول خمس دهد، ۸ تایش را باید خمس دهد که ۳۲ تا می شود و از نصاب می افتد و زکات بر او نیست، اگر بخواهد اول زکات دهد، یک گوسفند باید بدهد، وقتیکه داد خمس بر ۳۹ تا متعلق است نه ۴۰ تا، کدام مقدم است؟ اگر فرض کنید ۵۰ تا گوسفند بود، سر سال ۱۰ تا را خمس می دهد، ۴۰ تا می ماند و یکی را زکات می دهد، اما اگر بخواهد اول زکات دهد، زکات ۵۰ تا یک عدد است، چون از ۴۰ تا ۱۲ عفو است. وقتیکه یکی از ۵۰ تا را بعنوان زکات داد چقدر مال خودش می ماند؟ ۴۹ تا، خمس ۴۹ تا را باید بدهد نه ۱۰ تا، کدام مقدم است و چکار باید بکند؟ مسأله دلیل خاص ندارد. تبعاً این بر مبنائی است که بحثش گذشت که اگر خمس داد زکات هم باید بدهد و اگر زکات داد خمس هم باید بدهد، ساقط نمی شود. الظاهر تقدم الخمس مطلقاً. چرا؟ لما تقدم، چون صاحب عروه مخالفند با الظاهری که من عرض می کنم، لهذا می گویم لما تقدم از خود صاحب عروه در مسائل گذشته دوبار مرحوم صاحب عروه تأکید فرمودند، که خمس اولی که انسان چیزی گیرش می آید متعلق می شود، اگر در اثناء سال صرف در مؤونه شد خمس ساقط می شود. در این مثالی که عرض کردم، مشهور قائل بودند و قبلاً گذشت و خود صاحب عروه دو جا تصریح کردند که انسان اول که چیزی گیرش می آید ^۱ می شود

مال ارباب خمس، اگر در اثناء سال صرف شد در مؤونه با قید اینکه حرام نباشد و بیش از شأن نباشد و قبل از سر سال باشد، خمس ساقط می‌شود. اما اگر صرف نشد یا صرف در مؤونه بیش از شأن شد یا صرف در مؤونه بعد از سال شد یا صرف در مؤونه حرام شد، آن خمسی که آمد، به قوتش باقی است و ساقط نمی‌شود. پس فرض کنید این ۵۰ گوسفند که روز اول شعبان گیرش آمد همین الان ۱۰ تایش شد مال ارباب خمس، اگر تا سر سال که اول رجب آینده است مصرف می‌شد، خمس ساقط می‌شد، حالا که مصرف شد، پس خمس اول آمده و شارع فرموده: **مال ارباب خمس است که ۱۰ گوسفند باشد. زکات بعد از ورود در ماه ۱۲ متعلق می‌شود و به شرط اینکه این مدت صائمه باشد در مال خودش، این مال خودش نیست، لهذا قاعده‌اش این است که بگوئیم خمس مقدم است چه آن باقیمانده قدر نصاب باشد و بعد زکات دهد چه با این خمس دادن از نصاب بیفتد، این مجاز است که بگوئیم با خمس دادن از نصاب بیفتد، تعلق خمس از نصاب آن را انداخت. شارع وقتیکه گفت: **مال مال ارباب خمس است، نصاب نیست و یکی از شرائط وجوب زکات نصاب است لهذا الخمس مقدم مطلقاً چه باقیماند آن بقدر نصاب باشد و چه از نصاب بیفتد که زکات نباشد. این علی القاعده‌ای است که فرموده‌اند و هم صحبتش گذشت. البته این حرف باید در خمس حلال مختلط به حرام باشد و این فرمایش صاحب عروه که بعد عرض می‌کنم باید بگوئیم در غیر خمس حلال مختلط به حرام است، خمس ارباب مکاسب است وگرنه حلال مختلط به حرام که واضح است که مال خودش نیست. که شارع فرموده اگر این را دادی بجای مال غیر می‌پذیرم. ان الله رضی. پس اگر خمس حلال مختلط با حرام با زکات توارد کرد بلا اشکال و جای بحث و****

حرف نیست که باید بگوئیم خمس مقدم است چون اصلاً از اول مال خودش نبود، نه اینکه ملکش شد و شارع گفت $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است، فقط $\frac{1}{5}$ را شارع تعیین کرد که مال دیگری بود که مخلوط با اموالش شده است. پس فرمایش صاحب عروه که بعد نقل می‌کنم، ایشان باید بگوئیم در ارباح مکاسب می‌خواهند بگویند که مال خودش است شارع گفته $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است، نه در جائی که مال خودش نیست اصلاً.

این مسأله حلال مختلط به حرام را مرحوم کاشف الغطاء در کشف الغطاء متعرض شده‌اند، چاپ قدیم ج ۲ ص ۳۴۷، فرموده‌اند: سادسها أن لا یکون (مال زکوی) مخلوط بالحرام ویقضى أن یقال: هو (مالک) متمکن من التصرف بعد اخراج الخمس، فتتعلق به الزکاة، اول خمس را اخراج می‌کند بعد متعلق می‌شود که این تکه گیری ندارد. پس بحث در غیر حلال مختلط به حرام است. بحث در ارباح مکاسب است بعنوان مثال محل ابتلاء زیاد. مرحوم صاحب عروه یک فتوی داده‌اند در اجوبه المسائل که دو احتمال نقل کرده‌اند، یک احتمال سوم هم من اضافه کرده‌ام، فتوای ایشان این است که فتوی داده‌اند که هر دو را کامل بدهد. حالا که این شخص ۴۰ تا گوسفند دارد اول ماه رجب دوم، هر سر سال زکاتش است و هم سر سال خمسی‌اش است. ایشان فرموده‌اند، ۸ تا خمس دهد و یک کامل هم زکات دهد. در اجوبه المسائل ص ۱۰۱ ص ۱۷۹. فرموده‌اند: لا یبعد (مرتبه نازله فتوی است و احتیاط وجوبی نیست و اگر مجتهدی گفت لا یبعد، مقلد نمی‌تواند عدول کند از حی به حی) وجوب اخراج کلیهما من جمیع المال، فلا فرق بین التقدیم والتأخیر. (چه خمس و چه زکات اول باشد. اول ۴۰ تا گوسفند یک گوسفند زکات بدهد و از ۳۹ تا ۸ تا خمس دهد، یا اول ۸ تا خمس دهد بعد از ۳۲ تا یکی زکات دهد.

این مسأله‌ای که ایشان فرمودند خلاف مبنای خودشان است، چرا باید هر دو را بدهد؟ خمس اول متعلق بود از همان اولی که گوسفندان گیرش آمد شارع فرمود $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است، فقط شارع فرمود ارفاقاً حق داری تا سر سال تأخیر بیاندازی و اگر صرف مؤونه شد خمس ساقط می‌شود و اگر تعلق پیدا کرد $\frac{1}{5}$ مال خودش نیست، بله مال خودش نیست مقام اثبات و کشف شدن اینکه $\frac{1}{5}$ مال خودش نبود این است که تا سر سال صرف نشود والا از اول ماه $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس بود. چیزی که $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است از ۴۰ تا گوسفند، ۸ تا مال ارباب خمس است، بله شارع اجازه داده الآن ندهد و اضافه کرده اگر صرف مؤونه شد خمس ساقط می‌شود، اما اگر صرف مؤونه نشد که مسأله‌اش گذشت، $\frac{1}{5}$ مال خودش نیست و ۳۲ تا مال اوست که زکات ندارد. نه اینکه اگر خمس دهیم از نصاب می‌افتد، اگر خمس هم ندهد نصاب نیست، خمس حکم شریک می‌ماند، حالا اگر کسی ۴۰ گوسفند داشت که $\frac{1}{5}$ مال شریک بود آیا سر سال می‌گوئید خمس اول دهد یا زکات. $\frac{1}{5}$ مال خودش نیست و ۳۲ تا هم که زکات ندارد. نه اینکه چون خمس داد از نصاب افتاد اصلاً از اول نصاب نداشت چون مال خودش نبود، به چه حسابی هر دو را بدهد؟ دلیلی خاص در مسأله نداریم. پس این فرمایش صاحب عروه در اجوبه المسائل با لا یبعد منافات با فرمایش خودشان مکرراً در عروه دارد و مخالف فرمایش مشهور است. خوب وجهی که ایشان فرموده‌اند چیست؟ می‌شود گفت وجهش این است که اگر اغماض کنیم از اینکه عرض شد، این است که دو حکم است که در یک مال وارد شده که باید کامل انجام دهد. بله اگر آن مبنا را نداشتیم که مبنای مشهور و صاحب عروه است حرف بدی نیست بعنوان یک وجه که البته باز هم گیر دارد. چون این شخص اگر ۴۰ گوسفند

دارد نصاب ندارد چون $\frac{1}{5}$ مال خودش نیست.

بعد صاحب عروه دو احتمال نقل کرده‌اند: ۱- فرموده‌اند: تخییر، اول خمس را بدهد یا زکات. وجه این تخییر اصل عملی است، رفع ما لا یعلمون و قبح عقاب بلا بیان است. هر جائی که دوران امر بین تعیین و تخییر شد مگر لجهه مسأله سبب و مسبب در کار آید، والا اصل تخییر است. چون تعیین قیدی است که می‌گوید این نه آن معیناً، اگر شک در قید کردیم، لا نعلم القید، رفع ما لا یعلمون. قید دلیلش به ما نرسیده، براءت عقلیه، قبح عقاب بلا بیان. لم یبین لنا. و مقتضای قاعده این است که بما هو و جهت دیگری در کار نباشد. پس وجه تخییر اصل عملی است. بله اگر نوبت به اصل عملی رسید حرف خوبی است، اما علی ما تقدم نوبت به اصل عملی نمی‌رسد، $\frac{1}{5}$ اصلاً مال خودش نیست، باید خمس دهد، حق ندارد اول زکات دهد. باید زکات از مال خودش دهد که این $\frac{1}{5}$ مال خودش است. $\frac{1}{5}$ اگر شرائط زکات در آن بود، زکات دارد.

یک احتمال دیگر ایشان داده‌اند و خیلی بالا و پائین کرده‌اند که من مختصر عرض می‌کنم ایشان فرمودند: ویحتمل التوزیع، حاصل فرمایش ایشان این است که توزیع یعنی چه؟ گفته‌اند: فرض کنید شخصی ۲۰۰۰ کیلو گندم دارد که نصابش ۵ وسق است، که قریب ۹۰۰ کیلو می‌شود. این دو تن گندم سر سال خمسی و وقت زکاتش با هم رسید، هم زکات متعلق شد به دو تن و هم خمس، می‌خواهیم توزیع کنیم، چون مثالش روشن‌تر است والا خاص به این نیست و در مورد گوسفند هم همین است. این دو تن متعلق خمس و زکات شد. اگر بخواهد خمس بدهد ۴۰۰ کیلو خمس می‌دهد، ۱۶۰۰ کیلو می‌ماند، آنوقت $\frac{1}{5}$ اگر بنا شد بدهد می‌شود ۱۶۰ کیلو زکات دهد، اگر اول

بنخواهد زکات دهد، زکات ۲۰۰۰ کیلو، $\frac{۱}{۵}$ ، ۲۰۰ کیلو می شود، که ۱۸۰۰ کیلو می ماند خمس ۱۸۰۰ کیلو را باید بدهد که ۳۶۰ کیلو خمس می شود. بنابه فرض باید ۴۰۰ کیلو خمس دهد و ۱۶۰ کیلو زکات. بنابه این فرض باید ۳۶۰ کیلو خمس دهد و ۲۰۰ کیلو زکات دهد، ایشان فرموده اند توزیع کند. توزیع یعنی اول خمس را حساب کند چقدر می شود، بعد باقیمانده زکاتش را حساب کند که چقدر می شود، فرض اول، فرض دوم اول زکات بعد خمس را حساب کند چقدر می شود، این دو زکات ها را با هم جمع کند نصفش چقدر می شود را بعنوان زکات دهد و دو خمس را هم جمع کند و نصفش را بعنوان خمس دهد. مثلاً اول حساب می کند این ۲۰۰۰ کیلو خمسش ۴۰۰ تاست. وقتیکه ۴۰۰ کیلو خمس شد چقدر می ماند؟ ۱۶۰۰ کیلو، زکات ۱۶۰۰ کیلو را حساب می کند که ۱۶۰ کیلو می شود. پس ۴۰۰ کیلو خمس و ۱۶۰ کیلو زکات. بعد می آید به عکس فرض می کند، اول زکات ۲۰۰۰ را حساب می کند می شود ۲۰۰ کیلو چقدر می ماند؟ ۱۸۰۰ کیلو، خمس ۱۸۰۰ کیلو ۳۶۰ تاست، پس یک خمس ۴۰۰ تاست و به فرض دوم ۳۶۰ تا، این دو را جمع می کند می شود ۷۶۰، نصف می کنیم می شود ۳۸۰ تا، نه ۴۰۰ تا و نه ۳۶۰ تا. زکات روی فرض اول ۱۶۰ کیلو و روی فرض دوم ۲۰۰ کیلو، که می شود ۳۶۰، نصف هر دو می شود ۱۸۰ تا نه ۲۰۰ و نه ۱۶۰. این احتمال وجهش چیست؟ قاعده وجهش قاعده عدل و انصاف است. اگر بنا شد نگوئیم که خمس مقدم است و یا هر دو را کاملاً بدهد، باید به قاعده عدل و انصاف پناه برد که مقدم بر اصل عملی است. یعنی مالی است که خمس و زکات به آن متعلق شده که انسان نمی داند چکار کند، مقتضای عدل و انصاف این است که اینطور کند. این هم فیه همان ما تقدم. اگر گفتیم که خمس متعلق بمال است از اولی که گیرش آمده و

زکات در - متعلق است جای قاعده عدل و انصاف نمی ماند. این قاعده برای جائی است که ندانیم چقدرش خمس و چقدرش زکات است. احتمال دیگر که ایشان در این مسأله متعرض نشده اند با اینکه جاهای دیگر متعرض شده اند، قرعه است. اگر شک کردیم، آقایانی که مبنایشان قرعه است این مشتبه است پس قرعه بزنند بین زکات و خمس، که هر کدام اول درآمد همان را می دهد و بعد دیگری را می دهد.

البته به نظر بنده تبعاً لجمهوره من الفقهاء قرعه را جائی نمی توانیم استفاده کنیم مگر اینکه فقهاء استفاده کرده باشند. خلاصه اینکه الخمس مقدم علی الزکاء.

فهرست

۵	جلسه ۲۳۱
۱۲	جلسه ۲۳۲
۱۸	جلسه ۲۳۳
۲۵	جلسه ۲۳۴
۳۶	جلسه ۲۳۵
۴۵	جلسه ۲۳۶
۵۳	جلسه ۲۳۸
۶۲	جلسه ۲۳۹
۷۰	جلسه ۲۴۰
۷۷	جلسه ۲۴۱
۸۳	جلسه ۲۴۲
۹۱	جلسه ۲۴۳
۹۸	جلسه ۲۴۴
۱۰۴	جلسه ۲۴۵
۱۱۰	جلسه ۲۴۶
۱۱۶	جلسه ۲۴۷
۱۲۱	جلسه ۲۴۸
۱۲۸	جلسه ۲۴۹

۱۳۴.....	جلسه ۲۵۰.....
۱۴۰.....	جلسه ۲۵۱.....
۱۴۷.....	جلسه ۲۵۲.....
۱۵۳.....	جلسه ۲۵۳.....
۱۵۹.....	جلسه ۲۵۴.....
۱۶۳.....	جلسه ۲۵۵.....
۱۷۰.....	جلسه ۲۵۶.....
۱۷۷.....	جلسه ۲۵۷.....
۱۸۳.....	جلسه ۲۵۸.....
۱۸۸.....	جلسه ۲۵۹.....
۱۹۵.....	جلسه ۲۶۰.....
۲۰۱.....	جلسه ۲۶۱.....
۲۰۷.....	جلسه ۲۶۲.....
۲۱۴.....	جلسه ۲۶۳.....
۲۱۹.....	جلسه ۲۶۴.....
۲۲۵.....	جلسه ۲۶۵.....
۲۳۱.....	جلسه ۲۶۶.....
۲۳۹.....	جلسه ۲۶۷.....
۲۴۴.....	جلسه ۲۶۸.....
۲۵۱.....	جلسه ۲۶۹.....

۲۵۹.....	جلسه ۲۷۰.....
۲۶۶.....	جلسه ۲۷۱.....
۲۷۲.....	جلسه ۲۷۲.....
۲۷۸.....	جلسه ۲۷۳.....
۲۸۴.....	جلسه ۲۷۴.....
۲۹۱.....	جلسه ۲۷۵.....
۲۹۹.....	جلسه ۲۷۶.....
۳۰۷.....	جلسه ۲۷۷.....
۳۱۳.....	جلسه ۲۷۸.....
۳۲۰.....	جلسه ۲۷۹.....
۳۲۹.....	جلسه ۲۸۰.....
۳۳۶.....	جلسه ۲۸۱.....
۳۴۴.....	جلسه ۲۸۲.....
۳۵۲.....	جلسه ۲۸۳.....
۳۶۲.....	جلسه ۲۸۴.....
۳۶۹.....	جلسه ۲۸۵.....
۳۷۷.....	جلسه ۲۸۶.....
۳۸۶.....	جلسه ۲۸۷.....
۳۹۴.....	جلسه ۲۸۸.....
۴۰۲.....	فهرست.....